



# تفسیر یعقوب حیدری

سورۃ فاتحہ و سورۃ آخر

مؤلف: علامہ الفیروز شاہ مہتابی صاحب مدظلہ العالی

مع اضافہ جدیدہ

## اسرار قرآنی

رئیس الفقیہین، آسٹریا، مولانا محمد قاسم نانوتوی مدظلہ  
بمسن انتظام شروع الحظیم

محمد عبدالرحمن ابن محمد عبدالرحیم صاحب مدظلہ العالی

مؤتلف و مؤدی

الرحیمہ لکچری  
کے ۶/۴ مظہر پوسٹ آفس، لیاقت آباد  
کراچی ۷۵۹۰۰

ياسا ز الوحيه

مولد ستمهان

عزائم

بازار

در شهر نجف  
۱۳۲۲

در شهر نجف

منته محمد رضا عبد الرحيم عن الميرزا زولفي



تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخئی

نام کتاب: تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخئی

مع اضافہ، اسرار قرآنی

تالیف: استاذ الحدیث والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتوی

ناشر: ڈاکٹر محمد عبدالرحمن غففر۔ مؤسس و مدیر: الرجم اکیڈمی، کراچی۔

طباعت بارول: ۱۳۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے ۲

- ۱ اسلامی کتب خانہ، بنوری ٹاؤن، کراچی
- ۲ معتبہ قاسمیہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- ۳ در خواستی کتب خانہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- ۴ معتبہ اسحاقیہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ۵ عباسی کتب خانہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ۶ معتبہ عمر فاروق، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ۷ معتبہ فاروقیہ، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ۸ معتبہ نعمانیہ، برمی کالونی، کورنگی، کراچی
- ۹ معتبہ اصلاح و تبلیغ، مارکیٹ ٹاور، حیدرآباد
- ۱۰ معتبہ سید احمد شہید، الکریم مارکیٹ، لاہور
- ۱۱ معتبہ قاسمیہ، الفیصل مارکیٹ اردو بازار لاہور
- ۱۲ معتبہ رشیدیہ، سرکی روڈ، کونڈ، بلوچستان
- ۱۳ معتبہ اسلامیہ، کانسٹی روڈ، مسجد نور، کونڈ

## فہرست عنوانات

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱	مراد از آرزو مودن		کلمہ ناشر
۱۲	بیان آسمانها	۲	زندگی نامہ مولانا محمد یعقوب چرخئی
	تفسیر تفاوت	۳	قول ابن عباسؓ دربارهٔ اعوذ باللہ
۱۳	ابطال قرآن مزاعم اہل علم ہیئت	۴	و بسم اللہ
	و نجوم را	۴	بیان فضائل بسم اللہ
۱۳	گردش آسمان خلاف نص قرآن است	۵	روایت امام جعفر صادقؑ
۱۴	تفسیر رجوماً للشیاطین	۵	چهار نمر بہشت
۱۶	بیان خثیت و اخلاص	۵	نامہ ماے خداوند تعالیٰ
۱۷	تفسیر علیہم بذات الصدور	۶	قصہ نزول وحی
۱۸	دلیل ہستی خداوند	۷	فضیلت سورہ فاتحہ
۲۰	بیان حال مؤمن و کافر	۷	معنائے عبادت
۲۱	تمثیل حال عارف و زاہد	۸	قول علماء باطن و بارہندگی
۲۱	ہمہ ہستی خود را از حق دانستن	۸	رد جبری و معتزلی
۲۵	تفسیر ماء معین	۹	تفسیر ایاک نستعین
۲۵	قصہ محمد بن زکریا		تفسیر صراط مستقیم
۲۵	فضیلت و نامہ ماے سورہ ملک	۹	استقامت مطلوب است نہ کرامت
۲۵	مطلب حروف مقطعات	۱۰	مولائے روم و قصہ شیخ محمد غزنوی
۲۶	مراد از نون		حکمت و وجوب قرأت فاتحہ در ہر
۲۶	بیان زمینہا و آسمانها	۱۰	رکعت
۲۷	بیان لوح و قلم	۱۱	تفسیر ملک

ب

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۵۱	بیان عادیان	۲۷	اخلاق نبوی ﷺ
۵۳	قصہ حضرت لوط علیہ السلام	۲۸	صفات درویش
۵۷	در بیان صور	۲۹	مجالست فاسق و مبتدع
۵۸	نصیب عارف	۳۰	و عید سخن چین
۵۹	بیان حاملان عرش	۳۱	صفات درویش
۵۹	صفت درویش	۳۱	در بیان برکات حضرت محمد ﷺ
۶۰	فضیلت روزہ دار	۳۲	حکایت سہ برادر و باغ ایشال
۶۲	در بیان تفسیر سلسلہ	۳۳	قبولیت توبہ سہ برادر
۶۳	صفت درویش	۳۶	صفت درویش
۶۵	اہل بدعت رابقی نیست	۳۸	معنائے ساق
۶۷	تفسیر آیہ کان مقدارہ خمسين	۳۹	تفسیر یدعون الی السجود و ہم سالمون
۶۷	الف سنہ	۴۰	استدراج
۶۷	بیان صبر جمیل	۴۰	صفات عارف
۶۷	فوت فرزند	۴۱	صفات درویش
۶۸	محبت خداوند	۴۲	صفات عارف
۶۹	فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ	۴۳	قصہ یونس علیہ السلام
۶۹	بیان للشوی	۴۵	سبب نزول آیہ ان یکاد الذین کفروا
۷۱	معنائے مہطعین	۴۶	بیان الخاقۃ
۷۲	صفت درویش	۴۶	بیان القارعة
۷۲	صفات درویش	۴۷	قصہ حضرت صالح علیہ السلام
۷۳	فضیلت سورہ معارج	۵۱	بیان معنائے حسوماً

ج

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱۲	تفسیر آیت علیہا تسعة عشر	۷۵	قصہ حضرت نوح علیہ السلام
۱۱۵	مراد از اصحاب الیمین		عوج بن عتق و طوفان نوح
۱۱۸	سورہ قیامہ	۸۲	علیہ السلام
۱۲۲	حکایت یکے از بزرگان	۸۳	قصہ جنات
۱۲۷	تفسیر آیه و ذللت قطوفها تذلیلاً		تفسیر انہ کان رجال من الانس
۱۲۹	تفسیر ملکاً کبیراً	۸۶	یعوذون برجال من الجن
۱۳۰	تفسیر و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً	۸۸	تفسیر وانا لاندری
۱۳۰	بیان ابرو باران	۹۰	در بیان استقامت
۱۳۱	در بیان دہ گروہ اہل عرصات	۹۲	تفسیر کانوا یکنون علیہ لبدا
۱۳۲	در بیان صراط	۹۵	معتزلہ و انکار کرامات
۱۳۶	در بیان محاسبہ مخلوقات	۹۷	سورہ مزمل
۱۳۷	فرشتگان مدیر عالم	۹۷	سبب نزول آیه یا ایہا المزمّل
۱۳۹	قصہ فرعون	۹۸	در بیان خواندن قرآن و ترتیل آل
۱۵۳	تفسیر آیه و اما من خاف مقام ربہ	۹۹	فضائل شب بیداری و عبادت در آل
	قصہ حضرت مصعب ابن عمیر	۱۰۱	در بیان تبتل سوی اللہ
۱۵۳	وجنگ احد	۱۰۳	طعام دوزخیان
۱۵۶	سبب نزول آیه عبس و تولی	۱۰۳	قصہ حسن بصری
۱۵۸	تفسیر آیت قتل الانسان ما اکفرہ	۱۰۴	احوال قیامت
	تفسیر و لقد رآہ بالافق المبین از	۱۰۶	سورہ مدثر
۱۶۳	حسن بصری	۱۰۸	قصہ نزول جبرئیل
	تفسیر آیت علمت نفس ما قدمت	۱۱۰	تفسیر سارہ فقہ صعودا

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۰۵	سبب نزول آیه ماودعك ربك	۱۶۶	واخوت
۲۰۶	در بیان شفاعت سرور کائنات <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small>	۱۶۶	تفسیر آیه ما غوک بربک الکریم
۲۰۸	قصه شق صدر	۱۶۸	در بیان کرامات کاتبین
	در بیان نزول وحی و تفسیر اقرأ باسم	۱۷۱	تفسیر بل ران
۲۱۲	ربک	۱۷۳	در بیان تنسیم
	قصه منع ابو جهل حضرت محمد		در بیان اهل سنت و طہدان
۲۱۴	<small>صلی اللہ علیہ وسلم</small> راز نماز	۱۷۶	و مزدکیان
۲۱۶	در بیان شب قدر و فضائل آن	۱۷۷	تفسیر آیه لتر کبن طبقا عن طبق
۲۲۵	در تفسیر ویل	۱۷۹	در بیان بروج
۲۲۶	تفسیر فی عمد ممدده	۱۷۹	قصه اصحاب الاخذود
۲۲۷	قصه اصحاب فیل	۱۸۳	در بیان لوح محفوظ
	تفسیر اطعمهم من جوع	۱۸۴	تفسیر لما علیها حافظ
۲۲۹	و آمنهم من خوف		تفسیر ینخرج من بین الصلب
۲۳۱	حکایت	۱۸۵	و الترائب
۲۳۲	در بیان کوشر	۱۸۸	تفسیر و ذکر اسم ربہ فصلی
۲۳۴	تفسیر لکم دینکم ولی دین	۱۹۰	تفسیر سرر مرفوعة
۲۳۷	فضیلت سوره اخلاص	۱۹۴	تفسیر و فرعون ذی الاوتاد
۲۳۸	در بیان فلق	۱۹۵	تفسیر ان ربک لبا المرصاد
۲۳۸	تفسیر و من شر حاسد اذا حسد	۱۹۸	تفسیر فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی
۲۳۹	در بیان خناس	۱۹۹	تفسیر فلا اقتحم العقبة
۲۴۰	صفات درویش	۲۰۳	تفسیر آیه ان سعیکم لشتی



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُ بفریاد من بیکس رس      لطف و کرمت یار من بیکس رس  
 هر کس بکسی و حضرتی می نازد      جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

الحمد لله این فضل خاص خداوند بر بنده می باشد که پس از عصمت  
 و رازی به چاپ و انتشار تفسیر مولانا یعقوب چرخنی که نایاب بود، توفیق  
 یافتم، گرچه من یک انسان بی بضاعت و کمترین خلاقیم باز هم بقدر وسع  
 و توانم برای تصحیح این کتاب چندان که توانستم کوشیدم، و با عنایت وین جدید  
 این کتاب را آراستم.

تفسیر یعقوب چرخنی بقدری مقبول می باشد که هرگاه چاپ و  
 انتشار یافته از بازار نایاب شده و عنقاری می گردد و جویندگان آن با  
 حسرت مواجه می شوند. اگرچه این کتاب تفسیر دوپاره قرآن است اما  
 بسیار خوب و مفید می باشد. و مولانا یعقوب چرخنی با تبحر بر این تفسیر  
 نام خویش را در لیست مفسرین درج نموده است و این هم نعمت  
 بزرگیست.

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه ای  
 من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن در غسل  
 قرآن مجید یگانگ کتابیست که در سراسر دنیا نظیری برایش یافته

نمی شود و برای فهم آن تحصیل چهارده علم ضروری می باشد پس از آن فهم و ادراک قرآن آسان می گردد. قرآن مجید هیچ و مخزن تمام علوم بلیا شده و این کلام خداوند است و چه کسی می تواند با کلام خداوند به تقابل برخیزد بنده رساله "اسرار قرآنی" تالیف قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی را نیز بر این کتاب افزودم، این رساله اگر چه مختصر است لیکن گنجینه معلومات به شمار می رود و برای اهل علم بسیار نافع و سودمند می باشد. این رساله را برادر محترم مولانا دکتر محمد عبدالحلیم چشتی مدظلہ به بنده عنایت فرمودند و من از تیرہ دل از ایشان شکر گزارم. و از عبدالحلیم ناروی نیز تشکر می کنم که در تصحیح این تفسیر سعی بلیغ کردند. باز هم اگر در جایی غلطی یافته شده بنده را اطلاع دهید تا در چاپهای آینده اصلاح گردد.

و از خداوند متعال خواہانم کہ این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولاد من و والدینم ذخیرہ آخرت قرار دهد آمین یا رب العالمین .  
 و از خوانندگان درخواست دعای خیر دارم .  
 ہر کہ خواند دعا طمع دارم  
 ز آنکہ من بنده گنہگارم

الفقیہ الیہ تعالیٰ  
 محمد عبد الرحمن غضنفر عفی عنہ  
 ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ھ

# زندگی نامه مولانا یعقوب چرخي رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم المجرخی ثم السروزی  
معروف به مولانا یعقوب چرخي می باشد .

در نسبت ایشان، سردری، السری، الشری، السوزی الشیرازی  
نیز گفته شده است، اما در رساله نایبه مولانا یعقوب چرخي خود آورده است که :  
« سررز دهیست ازدهای چرخ که در اول بساتین چرخست، مسکن آبار  
واجداو این فقیر آنجاست » پس نسبت صحیح همان سرری است نه غیر آن .  
حضرت مولانا یعقوب چرخي در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند  
که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصف  
بوده اند، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانه همسایه  
آوردند چون آب در کاسه یتیم بودند نوشیدند . و این رباعی را از زبان پدر خود  
آموخته بودند :

جز فضل تو راه کی نماید مارا      جز خود تو بندگی که شاید مارا  
گر چله هر دو کون طاعت داریم      بی لطف تو کار بر نیاید مارا<sup>ع</sup>  
بار جوع به بسیاری از تذکره ها و سوانح که احوال ایشان را مرقوم داشته  
اند باز هم تاریخ ولادت برای ایشان ذکر ننموده اند .

له پیش گفتار رساله ابدالیه ص ۱۰۱

له ایضاً ص ۳

## چرخ

چرخ رادهی از مصنفات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بعضی غزنی  
 وعده ای غزنین ذکر کرده اند و هر دو یکی هستند و صحیح غزنین است - چنانچه  
 در معجم البلدان گفته است: علی اکبر دهنی پس از ذکر نمودن چند قول، از  
 انجمن آرا و آئیندراج نقل کرده است که چرخ: بمعنی دهمی است از مصنفات  
 غزنین که شیخ یعقوب چرخ از آنجا آورده است و این شعر را نیز از هبستی نقل  
 نموده است:

با خلق بدآوری بود قاضی چرخ      وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ  
 بر مسمه اگر می برید نیست عجب      ز آن روی که مشتری بود قاضی چرخ

## دورانِ تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود و برای  
 تحصیل علوم دینی به دیار مصر نیز سفر کرده است<sup>۱</sup> و با شیخ زین الدین خوانی  
 در مصر یکجا بوده و هر دو نزد شیخ شهاب الدین سیرامی<sup>۲</sup> که از اکابر علماء این دیار  
 بشمار میرفت هم سبق بودند و با هم دیگر اتحاد و خلوص زیاد داشتند و ایشان  
 اجازت فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند<sup>۳</sup>

۱- نفحات الانس ۴۵۵، تاریخ الاولیاء ۲۸۴، خزینه الاصفیاء ص ۵۶۶،  
 انوار العارفين از سید محمد عابد مشهور، که لغتنامه دهخدا ماده چرخ،  
 ۲- تاریخ الاولیاء ۲۸۴ که انوار العارفين محمد عابد ص ۲۹۹  
 ۳- پیشگفتار رساله ابدالیه ص ۱۰۰ بنقل از رشحات.

## ملاقات ایشان با خواجه بهارالدین نقشبند

حضرت مولانا یعقوب می فرمایند :

قبل از بیعت با خواجه بهارالدین با ایشان عقیدت و محبت خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازه فتویٰ از اکابر علماء عزم بازگشت به وطن را داشتم که یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و من بگونه معتقدین با تواضع و نیازمندی پیش آمدم و به ایشان عرض نمودم : بجناب این عاجز نیز گوشه عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند که آیا همراه اراده پیش ما آمده اید ؟ گفتم : بنده آرزو مند خدمت هستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ هستید و مقبول خلائق . حضرت فرمودند : برای این گفته دلیل هم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیث صحیح آمده است که خداوند هنگامی که یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی او را در دل بندگان دیگر می اندازد .

حضرت خواجه این را شنیده تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیده عالم دگرگون شد چون قیبل از یک ماه در خواب دیده بودم که یکی به من می گوید : مرید عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب به یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم که خاطر شریف را بر عالم معطوف دار .

حضرت فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرضوان درخواست

کرده بود که من را یاد آورید، ایشان فرمودند که در غلطی من بجز از اللہ صبح چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آزار به بینم شمارا بیاد آورم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاه خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار بهر گاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضور ما می آید و پس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کوکی کجما با مولانا تاج الدین ملاقات نمایید چون او از اولیاء وقت میباشد۔

در ذہنم این خیال آمد که من ارادہ رفتن بہ بلخ را دارم سپس اندانجا بہ وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کوکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و بہ جانب بلخ روانہ شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد کہ ناگزیر بہ دشت کوکی گزر کردم در آن هنگام سفارش حضرت خواجہ بیاد آمد و بسیار تعجب کردم۔ لذا بندہ در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم۔ و پس از ملاقات با ایشان رابطہ محبت و عقیدت نسبت بہ حضرت خواجہ افزون گشت۔ و اسبابی پیش آمد کہ دوبارہ برای ملاقات حضرت خواجہ بہ بخارا رسیدم و در قلم این عزم مضبوط گردید کہ این بار دست ارادت در دست حضرت خواجہ خواہم داد

## محبوب بخارائی

در آنجا مجزوبی بود کہ بندہ بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگام رفتن او را بر سر راہم یافتیم از او پرسیدم کہ آیا در بخارا بروم؟ ایشان فرمودند: زد و بروید و

خطوط بسیاری بر زمین کشید، من دردم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فرد آمد  
 دلیل بر حقیقت این عزم می باشد. چون: (ان الله وتو یحب المتوسل)  
 خداوند فرد (یکلیت) و فرد را می پسندد، هنگامی که آنها را بر شمردم فرد بودند.  
 لذابنده با یقین کامل به دربار حضرت خواجہ حضور یافتم و اراده ام را با ایشان  
 اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانب خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاه ایزدی  
 شما قبول شوید ما هم قبول می کنیم، پس آن شب سخت ترین شب عرم بود که گزرا نیدم  
 در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کرده به خدمت ایشان حاضر شدم، حضرت  
 خواجہ فرمودند: مبارک باشد و بطرف قبولیت اشاره کردند. مردمان را بسیار  
 کم توفیق قبولیت حاصل می گردد زیرا که هر کدام با نیتی و هر کسی در وقتی می آید.  
 پس از آن حضرت سلسله مشایخ خویش را تا خواجہ عبدالخالق عجدانی  
 قدس سره بیان کردند و فقیر را بر وقت عدوی مشغول گردانیدند و فرمودند:  
 تا جایی که ممکن است عددِ طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخ در دیباچه کتاب خویش که در مناقب خواجہ  
 قدس سره می باشد تحریر نموده است: هنگامی که با عنایت بی غایت خداوند  
 پاک خواهش طلب در دل این حقیر پدید آمد، کشتش فیض لامتناهی قاصد  
 فضل الهی مرا به جانب صحبت حضرت خواجہ بهار الدین نقش بند گشاید.

له انوار العارفين، محمد عابد قند، انوار العارفين، مراد آبادی ۳۲۲، پیشگفتار رساله  
 ابدالیه ص ۳، نغزات الانس جامی ۴۵۵، تاریخ الاولیاء ۳۸۳، خزینة الاصفیاء  
 ۵۶۷، عمدة المقامات ۷۶، حالات مشایخ نقشبندیہ ۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم و از کرم عمیم حضرت فیضیاب شدم. تا آنجا که از هدایتِ محمدیت یقین حاصل کردم که ایشان از اولیاءِ الله مخصوص میباشند و کامل و مکمل هستند.

روزی پس از نمازِ ظهر در مقام فتح آباد که مسکن این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزار حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و با ظنم رابی قرار کرد پس من اراده کردم که به حضور حضرت خواجه برسم.

من تا قصر عارفان که قیام گاه حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نماز مغرب بی صحبت ایشان مشرف شدم، هجبت حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرت تکلم باقی نماند، در آثار کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است: العلم علمان: علم القلب فذلك العلم النافع وهو علم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم (علم دو گونه است: یکی علم قلب و آن علم نافع می باشد که علم انبیاء و مرسلین است، دوم علم زبان و این علم حجت خداوند بر اولاد آدم می باشد)

و امید دارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند: در حدیث آمده است: اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی هممکم. (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید، زیرا آنها باز رسانِ دل هستند و در دل شما داخل شده



به همتهای شمای نگند)

پس از آن تاملی در صحبت ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگان خدا برسان تا باعث سعادت گردد، و هنگام رخصت، حضرت سه بار فرمودند: تو را به خدای سپارم و در این سپردن امیدهای بسیاری نهفته است چرا که در حدیث آمده: ان الله اذا استوعق له شیء حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می شود خداوند آنرا حفاظت می کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم.

### وفاتِ خواجه بهار الدین نقشبند

مولانا یعقوب چرخمی نویسد: در این عرصه خیر وفاتِ حضرت خواجه بگوشم رسید، از این واقعه بسیار رنجیده و متالم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی نماند، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن حارثه را تذکره می کند و این آیه را می خواند: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** (و نیست محمد مگر پیغمبر (هر آئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آیا اگر برگردید یا کشته شود باز می گردید بر عقب خود)

هنگامی که از صحبتِ حضرت خواجه نا امید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجه را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثه : الدین واحد (زید بن حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره دریا فتم که اجازه نیست دوباره حضرت خواجہ قدس ستره را در خواب ملاقات نمودم ، پرسیدم که در قیامت شمار بر چه چیزی می یابم حضرت فرمودند با تشریح یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجہ حقیر را اجازه سفر به بخارا مرحمت فرمودند مرا بنا بر طلب حضرت خواجہ علاء الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره به متابعت او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش به ولایت بدخشان رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با عنایات خداوند متعال حضرت خواجہ علاء الدین عطار از بخارا تشریف آوردند و نامه ای بدست قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشاره متابعت را یاد آوری نمود چنانچه بنده به محضر ایشان حضور یافتم و نظر الطاف ایشان از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبت ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفات ایشان (در ۲۰ ربیع الاول ۸۰۲ هـ ق) من خواستم که این ارشاد حضرت خواجہ را تکمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگان خدا برسان و تا حد امکان در این کوشش نما .

فقیر خود را اهل این خدمت نمی دانستم ولی اعتقاد من بر آن بود که این اشاره حضرت خواجہ عالی از حکمت نخواهد بود .  
حضرت مولانا یعقوب چرخ پس از آن از چغانیان به حصار تشریف آوردند .

حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ نقل می کند کہ روزی حضرت مولانا یعقوب چرخئی از این فقیر پرسید کہ شما در خراسان بوده اید مردم می گویند کہ حضرت شیخ زین الدین خوانی خوابهای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است ؟ من گفتم بلہ صحیح است - حضرت مولانا دست را بر لحيه خود گذاشته و اندکی در عالم بی خودی در اندیشه فرو رفتند - و عادت ایشان ہمین بود کہ گهگاهی از خود غائب می شدند - پس از اندکی سر مبارک را بلند کرده این شعر را خواند :

چو غلام آفتم همه ز آفتاب گویم      نہ ششم نہ شب پرستم کہ حدیث خوا گویم

## وصال ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخئی در پنجم صفر ۸۵۱ هـ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷ م در قریہ ہلغتور حصار دارفانی را وداع گفتند و آرامگاہ ایشان بنا بر تصریح عدہ ای از تذکرہ نویسان در قریہ ہلغتور حصار می باشد . لازم بہ ذکر است کہ این لفظ را عدہ ای ہلغنو و بعضی ہلغتور و ہلغتور نیز نوشته اند -

سعید نفیسی در « تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی » می نویسد :  
 (مولانا یعقوب چرخئی) در حصار شادمان در ۸۵۱ هجری درگذشت ، قبر وی اینک در کالجوز لندن در پنج کیلومتری دوشنبہ پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جانیست کہ سابقاً شہر حصار شادمان در آنجا بودہ

لہ انوار العارفين، محمد فابد ص ۵۷، انوار العارفين مراد آبادی ص ۳۲۹

خزنیة الاصفیاء ص ۵۶۹، تاریخ الاولیاء ص ۲۸۲

و بعد به حصارات معروف شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها  
 یک حمام و دو مزار از آن مانده است به  
 مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینة الاصفیاء این اشعار  
 را در تاریخ وفات ایشان سروده است :

شد بر اوج چرخ چون منزل گزین      حضرت یعقوب مجذوب خدا  
 رحلتش شمس الهدایت گفت اند      نیز حق آموذ مطلوب خدا  
 وصل او کامل ملک سیرت بخوان      هم بدان یعقوب محبوب خدا

## اولاد

- ۱- حضرت یوسف چرخ فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخ که جانشین پدشده  
 و قبر وی تقریباً در ۴ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرتک  
 معروف است و ساختمانی بسبک قبر تیمور دارد و در آنجا در مکرکوه خانقاها  
 بسیار بزرگ کنده اند و اندرون آن چند حجره است .
- ۲- در تفسیر مولانا یعقوب چرخ آمده است که ایشان فرزندی داشته  
 اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بر بسته و پدر را بمرگ خویش  
 داغدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخ در این باب چنین می نگارند :  
 این فقیر از فرزندی بود چهار ماهه که هفده ساله با انواع کمالات  
 آراسته حسن صورتی و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاتم  
 متالم شد بر سر قبر وی متوجه بودم بخاطرم از روحانیت او این بیت گذشت :

باد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست  
 یار ضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)  
 پس از وفات حضرت مولانا یعقوب چرخنی خواجہ عبید اللہ احرار  
 (متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ق) عارف مشہور خلیفہ و جانشین ایشان گردید  
 خواجہ عبید اللہ احرار کہ خود یکی از بزرگان طریقہ نقشبندیہ می باشد ارادت خاصی  
 نسبت بہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی داشتند -  
 حضرت مولانا یعقوب چرخنی گامی شعر ہم می سروده است :

اوراست :

تا در طلب گوهر کافی کافی  
 تا زنده بوی وصل جانی جانی  
 فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو  
 ہر چیز کہ در جستن آنی آنی  
 (ہفت اقلیم ۳۳۲/۱ و نانیہ ص ۱۲) ط

این اشعار نیز در عمدة المقامات بدو منسوب اند :

در مسلخ عشق جز نکور انکشند  
 لا غصفتان زشت خود را نکشند  
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز  
 مردار بود ہر آنچه اورا نکشند  
 آثار

از کتاب رشحات برمی آید کہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی مصنفات  
 متعددی داشته اند اما متأسفانہ از آنہا نام نبرده است .  
 در بارہ آثار مولانا یعقوب چرخنی نیز بررسی کاملی تا کنون انجام نگرفته  
 است - آقای خلیل اللہ خلیل در پیش گفتار « نانیہ » از سہ اثر ایشان ،  
 تفسیر نانیہ و رسالہ ای مختصر در اثبات وجود اولیاء و مراقبت ایشان  
 (کہ همان ابدالیہ است) یاد کردہ اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

در زبان فارسی از تفسیر، انسیه، رواج و شرح رباعیات نام برده اند.  
 و بدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام رواج و دیگری به نام شرح رباعیات  
 بر سه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزوده شده است ولی  
 در برابر نایب و ابدالیه را از قلم انداخته اند.

پس تصنیفات حضرت مولانا یعقوب چرنی از این قرارند :

۱- تفسیر ۲- نایب ۳- رساله انسیه ۴- رواج ۵- حورائیه = جالبیه =  
 شرح رباعی ابوسعید البواخیر ۶- شرح اسماء الله ۷- ابدالیه .

مولانا یعقوب چرنی در تفسیر خود، تسمیه، تعوید، سوره فاتحه و پاره  
 بیست نهم و سی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است و بسال ۸۵۱ سپایان سانسیده  
 است. و این تفسیر منتخبی از تفسیر کشاف و کواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه  
 تصریح نموده است. در این تفسیر اصحاب طریقت را از اندرزهای پُر بهایش بهره ور  
 گردانیده و بیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی و کلمات حکمت معطوف داشته  
 است.

این تفسیر بارها در هند و پاکستان به چاپ رسیده است.  
 در آخر از استاد گرامی حضرت مولانا دکتر عبد الحسین حشمتی حفظه الله کمال امتنان  
 و تشکر را دارم که در جمع آوری مصادر و نوشتن زندگینامه مولانا یعقوب چرنی  
 راهنما و مشوق بنده بودند.

لازم به ذکر است که در این بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفين سید  
 محمد عابد عثمانی و پیش گفتار رساله ابدالیه از محمد زبیر رانجها نوشاهی نقشبندی

به پیشگفتار رساله ابدالیه منته

ق

مجددی استفاده شده است. خداوند این عمل را شرف قبولیت عنایت  
فرماید و باعث رحمت و مغفرت قرار دهد -

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد  
وعلی آله واصحابه اجمعین

عَبْدُ الرَّحْمَنِ نَارُوِي

مُتَخَصِّصٌ لِلْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الشَّرِيفِ الثَّانِيَةِ  
جَامِعَةِ اَلْعُلُومِ اَلْاِسْلَامِيَةِ عَلَاوَه بِنُورِي تَاوُنَ كِرَامِي  
٢٧ ربيع الاول . سنة ١٤١٩ هـ ق





ای محمد چون خولعی که قرآن بخوانی پس بگو اعوذ بالله الخ یعنی پناه می خواهم و نگاه داشت  
 می خواهم و یاری می خواهم و فریاد درسی می خواهم از خدای عزوجل از دیوے که دور  
 از رحمت خداست، اگر شیطان مشتق از شطن باشد به بقال الشاعره مشهور  
 فاصوت بعد، ما وصلت به بد او و شطون لا تقاد معنی شیطان برین تقدیر  
 این بود دیو دور از رحمت افتاد و اگر مشتق از شطا باشد معنی هلاک معنی او هلاک شونده  
 بغضب خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعره ص ص و ویشط علی الرجا  
 البطن الرجیم رانده شده یا نفرن کرده شده و روه ابن عباس عن النبی صلی الله  
 علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال للصبی بسم  
 الرحمن الرحیم کتب الله لبراهة للصبی و براهة لابویه و براهة للمعلم من النار یعنی چنانچه او ستاد بگوید  
 کودکی را که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی فرشتگان را  
 فرماید که براتی نویسد که این کودک را با تش دوزخ کار نباشد و نیز او ستاد و روه را  
 و مادر و پدر و روه را بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله  
 بن مسعود گوید هر که خواهد که از نوزده فرشته عذاب که بر دوزخ موکل اند که علیهم السلام  
 تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرفست با خلاص تمام تا خلاص  
 شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن  
 الرحیم بود اول چیزی که بادم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان  
 اهل آسمان است و اهل زمین و کلمه جواز است یعنی بر برکت او بنده مؤمن از پل صراط  
 بیسلامت بگذرند و بسم الله الرحمن الرحیم هم قبول حق است موحدان را و از جابر بن  
 عبد الله انصاری روایت کرده شده است که چون بسم الله فرود آمد بادم علیه السلام بر  
 از روه آسمان به ورشدند و طرف مشرق رفتند و با دهنی سخت مخالف بود ساکن شد  
 و دریاها روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور

کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که بر هر بیماری نام مرا با خلاص  
 بگوید شفا دهم و بهر چه نام مرا گوید با خلاص برکت دهم در آن چیز و هر که بسم الله را  
 با خلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که بسم الله کلمه قدسیه است  
 از کتب کفر هدایت و خلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است و قرب  
 است بر اهل کنایت و رحمت خاص است مرا اهل حقائق را و روایت کرده شده است  
 از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه همه کتب سماویه مودع است در قرآن و  
 همه قرآن مودع است در فاتحه و همه فاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع  
 است در باب بسم الله اے بے کان ماکان و بے کیون مایکون یعنی هر چه بود زمین بود  
 و هر چه باشد من باشد پس اشارت بود باین که والله لیکل شیء محیط انصرام یافت  
 روایت کرده شده است از رسول صلی الله علیه وسلم که در بهشت چهار دریا باشد  
 دریائے از شیر و دریائے از آب و دریائے از عسل و دریائے از خمر بهشتی و ازین چهار  
 دریا جو بهار روان می شود در منازل بهشتیان كما قال الله تعالی فیها انهار من فاء  
 غیاو اسن و انهار من لبن لیس تغیر طعمه و انهار من خمد لذة للشاربین و انهار  
 من عسل مصفوف و روایت کرده شده است که بر ساق عرش نوشته شده بسم الله الرحمن  
 الرحیم چشمه آب از منیم چشمه شیر از هار الله و چشمه خمر از منیم الرحمن و چشمه عسل از منیم  
 الرحیم نقل کرده شده است از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدا و  
 نیک مهربان و نیک بخشاینده بالو میباش شناختند عارفان مهربانیش روزی یافتند  
 عالیسان و بخشش نجات یافتند گناه گاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی مابین  
 اسم است از بهر آنکه بنده راه حال است این جهان و گور و آن جهان چون  
 معبود است دست درین جهان کار ساز و است و رحمن مهربان بر و است  
 گور است و رحیم بخشاینده در آن جهان آمرزنده گناه و است بیست

نام اور اچکھور خواہم بردہ نرا کلمہ او یا نہ مہربان من است۔ وعلما گفته اند کہ مراد اللہ تعالیٰ را  
 سہ ہزار نام است و ازین جملہ ہزار نام است کہ فرشتگان میدانند و بس و ہزار دیگر را  
 پیغمبران میدانند و بس و سہ صد نام و سہ در تورات است و سہ صد در انجیل و  
 سہ صد در زبور و نوذونہ نام در قرآن است و یک نام است کہ جز حضرت حق کسے آزا  
 نمیداند و باز گشت معنی آن سہ ہزار نام باین سہ نام است بسم اللہ الرحمن الرحیم پس  
 ہر کہ این سہ نام بداند و خدائے تعالیٰ را باین نام بخواند گویا کہ خدائے تعالیٰ را بہ آن  
 کہ ہزار نام یاد کردہ است بداند بعضی از علما گفته اند کہ سورہ فاتحہ تعلیم است از  
 حق تعالیٰ مریدگان خود را کہ چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی الْحَمْدُ لِلَّهِ  
 این است کہ ہمہ سپاس و ستایش یعنی صفت کردن تنہا خدا است رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 کہ پروردگار جہانیاں است الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مہربان و بخشاینده است و بعضی  
 گفته اند کہ این اخبار است از حق تعالیٰ باین کہ ہمہ حمد با و ثنا ہا مر خدائے تعالیٰ  
 راست بدانکہ سبب نزول این سورہ بقول امیر المؤمنین علی و عبد اللہ بن عباس  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم در مکہ معظمہ بودہ است و اول سورہ کہ فرود آمد در مکہ معظمہ این  
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون بصحرا می رفتہم آوازے می شنیدم کہ یا محمد  
 انا جبرئیل و انت نبی ہذا الہامۃ و امری شخصاً ثم انا علی سیرید من ذہب  
 بین السماء و الارض و من میگردنیم تا مراد ورقہ بن نوفل گفت چون آواز بشنوی  
 مگر زیر گوش دار تا ہر چه میگوید همچنان کن چون آواز آمد کہ یا محمد گفتم لبیک گفت بگوے کہ  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله باز گفت الحمد للہ تا  
 آخر سورہ و آواز کندہ جبرئیل بود علیہ السلام و رسول علیہ السلام فرمود کہ ان فی  
 سورۃ فاتحۃ الکتاب سبعین شفاءً و فی روایۃ فاتحۃ الکتاب شفاءً من کل  
 داء الا السامی الموت یعنی در فاتحہ الکتاب از ہفتاد درد شفاست و در روایت

دیگر فاتحه سفارش همه در دست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است  
 و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در تورات بود قوم موسی علیه السلام  
 گمراهنده نمی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوٰة والسلام گمراه نشدندی  
 و اگر در زبور بودی قوم داود علیه الصلوٰة والسلام سخن نشدندی یعنی خوک و خنازک  
 او هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که  
 بر همه مؤمنان و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله همه ثنا بخدای راستند که  
 هر چه کند حکمت است شکر و را واجب است که از او بیشمار نعمت است ثنا  
 گو می اے بنده تا سنایابی و شکر او گوے تا عطا یا بجی رست شو تا دیداره  
 یابی که بخشاینده در دو جهان ولایت و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان  
 ولایت **صَالِكِ يُوعِظُ الدِّينَ** که پادشاه روز قیامت نواز دوستان را بلطف کند  
 و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا **اَيَّاكَ نَعْبُدُ** بگوئیدایندگان که  
 ترانندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند **الْعِبَادَةُ شُغْلُ كَلِّكَ بِهِ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ**  
**بِمَعْرِفَتِهِ وَشُغْلُ الرُّوحِ بِمَشَاهِدَتِهِ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهِ وَشُغْلُ اللِّسَانِ**  
**بِإِدْبَارِ حَيْثُ نَعْبُدُ** از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده  
 همه اعضاے خود را بعبادت حق تعالی مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح  
 بشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بخدمت **نَعْبُدُ** از عبادت است یعنی بندگی که  
 و یا از عبودت یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی تراننده می باشیم و بس بس  
 دادن مال برای زکوة و صدقه دادن عبادت است و رضادادن بنده بگرفتار  
 مال و بظلم عبودت است و عبودت را درجه بسیار است و در حدیث آمده است  
 که یکدرم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصد  
 بدعبودت بنده بودن است **وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** علمای غلام

میگویند بندگی کن تا غایتی که ترا مرگ بیاورد و علمای باطن میگویند بندگی کن تا غایتی  
 که ترا یقین شود بعد از آن بند باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد با آنچه مولی  
 تعالی توب کند نظم باد و قبله در ره توحید توان برد راه بیاضی دوست باشد یا رضای خوشتر  
 بیت عاشق من بقره و خلقش من بجدد العجب من عاشق این هر دو ضد شیخ محقق جاوید  
 سعید کابلی رحمة اللہ علیہ می گوید نظم گرم از رخ بسوزد خاکساری گو بسوزد  
 و مر اجنت نباشد بوستانه گو مباش به من سگ اصحاب با هم بر در مردان مقیم  
 اگر در دومی نه گردم استخوانه گو مباش به و این مقام محبت ذاتیست الہتم از قنای  
 و عبودیت مقام رضاست بقضا بیت اگر کمال طلب مکنی چو کار او فتاد  
 قضاے عمر کنی در رضای ہی به قضا و ترک چون و چرا کن چون شرف بنده بودن  
 یافته شد تاج کرامت و خلعت امامت و جو گرفت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ  
 لَيْلًا مِّنَ الْمُشْرِقِ يَا عِبَادِ لَا حُوفُ عَلَيْكُمْ وَالْيَوْمَ وَلَا آئَاتِهِمْ تَخْزُونِ نَبِيَّهُمْ أَن هُوَ  
 حکیم سنائی غزنوی رحمة اللہ علیہ می گوید رباعی در که خلق همه زرق و فونست و بوس  
 کار در گاه خداوند جهان دارد بس بندہ خاص ملک باش که با داغ ملک  
 روز با امینی از شخنة و شبها ز عس و آیاتك تستعین و از تویاری می خواهم  
 و بس رد اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار  
 تمام دارم و موجد افعال خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو بگویم چنانکه در کلام محمد  
 و لائل عقیده و نقلیه همه از تومی دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیازم نظم  
 او بسا فکر و ذکا و لب و فطن گذشته ره رورا چون غول لهنر و بیشتر اصحاب جنت ابله اند  
 تا ز سر فیلسونی سے رہن و خوشین جوان کن از فضل فضول تا کند رحمت ترا هر دم نزول  
 زیر کی ضد شکست و نیازه زیر کی بگذار و گو با کی بسازد زیر کی دان دام مرد و طبع کار  
 تا چه خواهد زیر کی راپاک باز و زیر کان با صنعت قانع شده و ابلهان از صنع در صانع شده

زانکه طفلِ خجور را ما در بهار به دست و پا باشد نهاده بر کنار و آیاتِ کَسْتَعِينُ وَاِنتُو  
 یاری میخوایم و بس ای نطلب منک العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة  
 طلب العون ای نسلک ان تجعلنا عابدين لك کاننا نعاينک و شیخ سفیان ثوری  
 رحمة الله علیه در نماز شام ا ماست می کرد و چون آیاتِ کَعْبُدُ وَاَيَّاكَ سَتَعِينُ گفت  
 بی هوش شده او فتاد چون یا خود آید گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون  
 از ایندگی می کنی و بس و از مایاری می خواهی و بس چرا از طبیب داروی جوئی و از  
 سلطان یاری می خواهی دروغ چرامی گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت  
 التفات است از غیبت بخطاب و اهل شوق میگویند درین اشارت است مرا طلب  
 که نو میدنباشند که کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت هله نو میدنباشی که ترایا برانند  
 گرت امروز برانند که فردات بخوانند و عجب حیرت است اگر عاشق رب انظر الیک  
 گوید خطاب آید که کن ترانی و اگر نو میدوار بگوشه نشیند گوید ای نفس چه بود فاضولی  
 است که تو مگوئی ما للترا ب و سب الا رب اب ند آید که ادعوی استجب لکم فبقیت ا رطیح  
 المتتاقین بین الورد والقبول والصفوف والوصول بیت چند روز میبرد و بخت بدار گوئی تو ام  
 سوس خود میخوایم و چون آدم می رانیم پمن خود ندانم چون کنم در مانده گوئی تو ام  
 در خم غم کند گر قصد هیشاری کنم به گرد دست بر کار می نهم زنجیر بر دستم نهاده  
 اهدانا الصراط المستقیم نمائے ما راه رست یعنی استقامت و پاننداری ده ما را  
 بر آنچه که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه  
 علیه اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک وکن علیک دلیلنا و سیر الیک سبیلنا  
 یعنی راه نمائے ما را بشا هده جمال خود و بگردان توجه ما را بجناب جلال خود و باش ما را  
 دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی و البیان المراد بالصراط المستقیم  
 دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصروفة و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلاث

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سيد الطائفة جنيد رحمة الله عليه كن طالب الاستقامة ولا تكن طالب الكرامة فان الرب تعالى يطلب الاستقامة لقوله فاستقم كما امرت والنفس تطلب الكرامة استقامت ظاهره رعایت شرعيه واستقامت باطنه نفی ماسوسه است درین آیت که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مراد عظیم است مراحل استقامت را بصراط الذین العمت علیهم بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنامه ما راه آنا که نیکی کرده بر ایشان بدان ایمان و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جو دان مگردان ما که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن و بسرو پیغمبران ولا الضالین نه گمراهان و بیراهان یعنی ما را مگردان همچو ترسایان که اول راه راست یافتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این نفیر میگوید و الله اعلم که حاصل این دعا این است که بنام ما راه راست که دروس ترس و بیم نباشد و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ چون مقصودشان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الشریک نار ایشان کرد و التفت بان نکردند ما زاغ البصر و ما طغى اشارت بانست و مولانا جلال الدین رومی مینفرماید رحمة الله عليه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزوی رحمة الله عليه مدت هشت سال در بیابان هامی گشت و سیر علف می خورد و از خداى تعالی دیدار می جست ثمنوی گنجهای خاک با همفتم طبق و عرضه کردندش پیش شیخ حق و شیخ گفتا خالقا من عاشقم و بر بگویم غیر تو من فاستقم و هشت جنت گرد آرام در نظر و در کنم خدمت من از خوف سقره مؤمنی باشم سلامت جوے من و زانکه این هر دو بود و حظ بدن و عاشقی که عشق جزل خورد قوت صد عدن پیش بود یک تره توت و بنده دا نیم خلعت ادرا بر جوست و خلعت عاشق همه دیدار است

حکمت واجب بودن خواندن سورة فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که وایا باید که بنده طالب وصال بود و راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا و طلب گوهر کانی کانی تا زنده بیوی وصل جانی جانی و فی الجمله حدیث مطلق از سن بشنود هر چیز که در جستن آنی و اللہ اعلم آہی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمده است کہ آئین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت کہ از قرآن نیست و در مصحف نوشته نشود آئین چنین باد تو فنا مسلمین و الحقنابا لصالحین و صلی اللہ علی خیر خلقه

محمد وآله واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

سورة الملك مکیه ۹۶ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱۰۰ لَا تَوَدُّ اَنْ یَّسْئَلَکَ لَوْ تَخَافُ

تبارک بزرگت و پانیده است و با این نیکی بسیار است و همه چیزها از دست الذیہ آن خدائے که بیدیدہ بفراوان و قدرت و سیت الملك بادشاهی و بعضی می گویند کہ مراد ازید این جا صفت است از صفات خدائے تعالی و از تشابهات است ایمان آرمیم بان و مشغول نشومیم بہ کیفیت آن و بعضی میگویند عبادت است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب دوشین است کہ از غیر او ترسد و مرغیر او را نپرسند و از غیر او منع نکنند و در باب ملک و ملک را مقهور او دانند و در بلاها با و بگیرند و عطاها از و جوید و بنده خاص او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم سنائی غزنوی میفرماید بیت بنده خاص ملک باش کہ با داغ ملک روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عس و هو و علی کل شیئی قدید و اوست بر همه چیزها توانا توکل با و کن اے مؤمن چونکہ دانستی کہ معبودے چنین داری زهر و ققوے و فتوے را بخطام دنیا مفروش و بمناسب ارباب ملک دنیا را التفات منہائے حکم غزنوی گوید بیت سازید از برائو نام و دام کام چون مردان در جمال نقش آدم را ناقاب نفس شیطانے بیت منگر بہر گداؤ کہ تو خاص ازان مائی در مفروش خویش ارزان کہ تو بس گران بہادؤ



باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتِ وَالْحَيَاةَ اَنْ خدای که بیافرید  
 مرگ را و زندگانی را لَيْبِكُمْ كَمَا تَبَايَا زَايِدْ شَمَارًا اَيْ كَلِمَةً اَحْسَنَ عَمَلًا کیست از شما نیکو  
 کار تر آفریدن مرگ و زندگانی دلیل است ظاهر بر بهتی خدای قاهر حکیم علیم قادر و نیا د  
 بلاست و گور جای بیست و قیامت جائی سزا جزا است بدانکه حضرت عزت جل جلاله  
 از آرزو نماند است پس مراد این است که آفرید مرگ و زندگانی تا پیداشود از شما  
 با اختیار شما آنچه دانسته است بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند  
 بدوزخ رسد نصیب مومن این است که مرگ را در ایم و در نظر دارد و استعداد آن بکند  
 و از سزای غرور نفور کند حضرت شیخ ابن قیمی فرمودند که هر روز چهل بار خود را به  
 گورستان ببرم و حساب خود می کنم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْسُ الْعَبْدُ  
 عَبْدًا لِنَبِيِّ الْمَقَابِرِ وَالْبَيْتِ وَيَبْسُ الْجَدُّ عَبْدًا لِنَبِيِّ الْجَبَابِرِ الْأَعْلَى وَنَكْتَهُ فِي تَقْدِيمِ  
 مَوْتِ بَرِيءَةٍ شَائِدٌ كَمَا فِي بَيْتِ اللَّهِ تَعَالَى اعْلَمُ بِزَيْفَتِ دِيْكَرِ خُودِ رَايَا دِكْرِدْ وَگفت  
 جَلْ جَلَالًا وَهُوَ الْعَوْنُ وَاوَسْتِ غَالِبٌ بِرَمْبِهِ چيزی که میسر نشود از اوست گریز نصیب  
 این است که روس بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجود یا العقوم و او ست نیک  
 پوشنده گناه مومنان بد کردار اگر چه بود بشمار هر که را خواهد نصیب تو این است که هر  
 گناه داری از رحمت بے نهایت او نومی د نباشی شومی آسوی رحمتت دریا می عام است  
 از آنجا قطره مارا تمام است چه اگر آلائش خلق گناه کار بد و شونی ازین دریا به یکبار  
 نگر دتیره آن دریا ز مانی به و لے روشن شود کار جهانی به غیر از کرم او چه داریم با صفت  
 دیگر خود را بیان کرد که الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَا قَا اَنْ خدای که آفرید هفت  
 آسمان را طبقها برزبریک دیگر یعنی تهنه کعب الاجار گفت آسمان دنیا از موج  
 آب است و دوام از در سفید و سوم از آهن است و چهارم از مس است و پنجم از  
 فضه است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سنگ است ساتوی فی خلقی العظم

عَنْ تَفْوِئَتِ نَبِيِّنِي تَوَاسِعُ مُحَمَّدٍ وَيَا نَبِيَّ سَيُنْزِلُكَ فِي سَمَاءٍ مَبْنِيَّةٍ بِحُجْرَةٍ مَبْنِيَّةٍ  
 عِيبِ نَبِيِّنِي وَرَأْسَاهَا يَدِيرُ سَجَّ مَخْلُوقَاتِ خَلْقِ عَالِي عِلِّيَّةٍ نَبِيِّنِي هَمَّ رَاجِحَتِ كَامِلَةِ حَوَالِهِ كُنِي  
 أَكْرَبُ مَكْبَدٍ أَوْ نَهْرِي نَصِيبٌ تَوَانِيستُ كَمَا بَدَانِي هَمَّتْ أَسْمَاؤُا بِالْأَحْكَامِ كَمَا بَدَانِي هَمَّتْ بِرُسْتُونِ وَتَهْدَرَتْ  
 كَامِلَةٌ تَرَانِيضَالِحٌ نَهْمَايِدُ وَبِرَحْمَتِ شَامِلِ كُنْدِ أَمَامِ حَمْرَهٗ وَكَسَايِي مَنْ تَفْوَتْ خَوَانِدَهٗ اَنْدِ تَفَاوَتْ  
 الْأَمْرُ وَتَفْوَتْ دِيگِرْ كَوْنَهٗ شَدَّ عِنِّي نَبِيِّنِي دَرِ مَخْلُوقَاتِ حَضْرَتِ خَدَائِكَ تَعَالَى اضْطِرَابِ وَ  
 اِخْتِلَافِ وَتَسَاغُضِي هَرِ كَرَامِي آفَرِي دِي اُولِي يَأْمُونِ يَا كَافِرِي بَاقِيَرِ يَا اِنْسَانِ وَيَا غَيْرِ اَنْ  
 مَخْتَلَفِ اَلْوَانِ صَحِيحِ الْاَبْدَانِ وَمِعْوَبِ الْاَرْكَانِ هَمَّ بِمَوْجِبِ حَكْمَتِ بُوْدِ هَمَّ جِنِّينِ اَوْ ضَاعِ  
 عَالَمِ وَبِهَيْسَتِ وَدُورِخِ وَاهِلِ اَنْ عَارِفِ بَايِدِ كَهْ هَمَّ رَاجِحَتِ اَوْ حَوَالِهِ كُنْدِ بِحَشْمِ اَنْكَارِ  
 نَظَرِ كُنْدِ دِرْ خَلْقَتِ اَوْ لَظْمِ هَرِ اَنْ نَقَشَتِ كَهْ دَرِ عَالَمِ نَهَادِيْمِ بِ تُوْزِي بَايِنِ كَهْ مَازِي بَا نَهَا وِيْمِ  
 زَرْ لَفِ خُوْ سِرْمُوْ نَمُوْدِيْمِ بِ جِهَانِ اَنْدِرِ پُ نَخُوْ غَا نَهَادِيْمِ بِ سَرَبَنَامِ لَخَلْقَتِ هَذَا  
 بِ اَبْلَاغِ بِ جَحَنِكَ فِقْدَانِ عَذَابِ النَّارِ نَحْوَانِ چُونِ خَبَرِ كَرْدِ كِهْ هَمَّ تَفَاوَتْ وَ عِيْبِ نِيَابِي  
 دَرِ مَخْلُوقَاتِ اَوْ بَا زَرْ مَوْ دَفَارِ جِجِ الْبَصَرِ پَسِ بَا زَرْ كَرْدَانِ چِشْمِ دَرِ آفَرِي شِ آسْمَانِ  
 هَلْ تَدْرِي بِ هَمَّ مِ بَيْنِي مَنْ هَطُوْ بِ اَزْ شَكَا فَمَا جَمْعِ فَطْرِ شَكَا فِتْنِ شَمَّ اَرْجِجِ الْبَصَرِ  
 كَوْتِيْنِ پَسِ بَا زَرْ كَرْدَانِ چِشْمِ رَا بَارِ پَسِ اَزْ بَارِي عِنِّي بَارِ هَاتَمَلِ كُنْ دَرِ آسْمَانِ اَكْرَبُ جِنِّ  
 تَمَلِ وَ نَظَرِ كُنِي يَنْقَلِبُ بَا زَرْ كَرْدِ وَ اَلَيْكَ بِسُوْءِ تَوَالِصِ مَبْنِيَا فِي خَاسِئِمَا خَوَارِ وَ دَوْلَا زِ  
 يَافِتْنِ عِيْبِ وَ هُوْ حَسِيْدُوْ وَ اَنْ چِشْمِ مَانِدَهٗ وَ كُنْدَهٗ شَدَّ بَا شَدَّ اَزِ يَافِتْنِ عِيْبِ دَرِ دِيْدِنِ  
 آسْمَانِ وَ بَعْضِ مِي كُوْنِيْدِ تَمَّ اَرْجِجِ الْبَصَرِ بَا زَرْ دَرِ زَمِيْنِ وَ جَمْلَهٗ مَخْلُوقَاتِ نَظَرِ كُنْ تَا هَمَّ عِيْبِ  
 نِيَابِي بَلَكِهٗ بِرَقِيْضِيَهٗ حَكْمَتِ وَ دِيْلِ بَرِ وُجُوْدِ وَ اَجِبِ الْوُجُوْدِ وَ وِجْدَانِيَّتِ وَ قَدْرَتِ وَ  
 عِلْمِ وَ اِرَادَتِ اَوْ بَا شَدَّ پَسِ عَارِفِ شَوِي بِصَفَاتِ ظَاهِرَهٗ دَرِ مَلِكِ وَ مَلَكُوْتِ وَ رَاهِ  
 يَابِي بِعِلْمِ جِبْرُوْتِ بَا زَرْ اَشَارَتِ بَا شَدَّ لَالِ بِصِفَتِ دِيگِرْ كَرْدِ جَلْ جَلَالِ وَ لَقَدْ تَرَانِي شَا  
 وَ بَدْرَسْتِي هَرِ آئِيْنِهٗ بِيَا رَا سْتِيْمِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا آسْمَانِ رَا نَزْدِ كِيْتَرِ بَرِيْمِنِ بِمَصْلِحِ

بستارگانے کہ سچو چرخ ہمارے درختانند وَجَعَلْنَاهَا وَگروا یدیم آن ستارگان  
 سَجُومًا انداختنیہما جمع رجم یعنی مراجم باشد آنچه بوسے اندازند یعنی تیر بِاللَّيْلِ السَّيَّاطِينَ  
 مردیوان را چون خواهند کہ بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بداند از اول  
 سورۃ تا این جا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قاد  
 قہار عزیز غفار خالق ہفت آسمان بے عیب و ضرر و فرین آسمان دنیا بستارگان  
 بیشمار و گردانندہ آن مراجم شیاطین خفارتنا استدلال کردہ شود ازین صفات عظم  
 بذات ذوالجلال والا کرام کہ آسمان را بقدرت برداشتہ و در ہوا بے ستون داشتہ  
 و پندین ہزار کواکب تو اقب نگاشتہ عوارف این مہمہ را مظاہر نور دانستہ مصرع  
 اے تابش نور از تو و سے نازش حور از تو + اے درویش زینت بام زندان این است  
 تادانی کہ زینت دل دوستان لبس العرفان چون باشد بدانکہ اہل علم میست و نجوم  
 فلک اثبات مے کنند و در قرآن ہفت آسمان و عرش و کرسی مذکورست و میگویند  
 کہ کواکب سیارہ ہفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زہرہ و عطارد و قمر  
 و ہر یکے ازینہا بر فلک اندر فرین برین ترتیب و غیر این ہفت را ثابتات گویند و گمان  
 ایشان این است کہ ثابتات بر فلک ہشتم است و امام ابوالمعین نسفی صاحب بصیرۃ لاد  
 گفتہ است کہ این گمان ایشان ظاہراً خلاف این آیت است وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ  
 الدُّنْيَا بِمَصَابِحٍ وَ جَعَلْنَاهَا سَجُومًا لِلسَّيَّاطِينِ وَ لَقَدْ اَنْدَمْهَبِ اٰهْلِ تَفْسِيرِ يَنْ اَيْتِ  
 کہ ہمہ در آسمان دنیاست و در بعضے تفاسیر نیز آورده است کہ این آیتہ دلیل است  
 بر بطلان قول سبجمان ظاہراً از بہر آنکہ نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا  
 اگر در فلک ہشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التتریل آورده است  
 کہ فلک چرخ آسمان کہ ستارگان دروے گردند و این قول حق است قَالَ تَعَالَى  
 كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ فاما آن سخن کہ میگویند کہ آسمان میگردد خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکه شیطان تفسیر برین اندک جدا می شود از ستاره نوری همچون  
 شعله آتش و بر شیاطین میزند فاما ستاره بر جاک خود است و امام قمری گفت آفرین  
 ستارگان از برای زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناسختن راه باوشناختن  
 قبله در بیان است فاما اعتقاد تخم و این که مختار و مؤثر در سعادت و شقاوت تکلیف است  
 بے علم بان و بدانکه علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بکلمه یا بکلمه  
 صنعت اتفاقات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِحَ  
پَرِّسَاتٍ مَّقْبِلَتٍ مَّابِشٍ وَذَكَرَ مَصَابِحَ و ارادت نجوم را و مانند این را استعاره مصرح گویند  
 چون دلائل عظام یاد کرد و در وجود واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آدمیان  
 که اقرار ندارند بان و اعراض کرده اند و کفران نعت نموده اند مخصوص کردشان  
 بنظایران و فرمود در حق ایشان وَاعْتَدْنَا لَهُمُ و آماده کرده ایم مرایشان را  
 یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است بر اینکه دوزخ  
 حالیا موجود است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آن کسان را که کافر شدند بخدا  
 خود غرض بل با وجود چندین دلائل عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است و بدین  
الْمَصِيدِ و بد جائے بازگشتن و س که دوزخ است الْمَصِيرَةَ و شستن صفت بدی او را  
 یاد کرد و گفت جَل جَلالُهُ إِذْ أُلْقُوا چون افکنده شوند کافران فِيهَا و آن دوزخ  
سَمِعُوا شنوند که امر آن دوزخ را سَمِعُوا با ناک زشت همساک چون بانگ خریزینی  
 بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ و هیچ  
 این دوزخ تَقْوَمُ می جوشد بر این کافران همچون جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز  
 باشد و دانه دروے اندک و آب بسیار تَكَادُ تَزِدُ و یک باشد این دوزخ تَمِيدُ  
 بطرقه مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خداے تعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان  
 عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خداے تعالی كَلِمَاتٍ هر بار س که انداخته شود



مردوزخیان را ایام کسائی فسخاً بضم سین و حاء خوانده است اے قال ذمه الله  
 مَحَقًّا أَوْ فَاسْتَحَقُّهُ مَحَقًّا أَيَّ أَبْعَادِ السَّحَابِ دُونَ بَرْدِ دَرِيَّةِ الْيَمَانِ  
 حق تعالی دور کردنی نصیب تو این است که ایمان آری چنانکه شرط اوست و سخن اهل  
 حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت مامل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل  
 بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر بخوای  
 و در منطالم کنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی بیت گفتند و شنودیم و بگردیم به آمد  
 گفتیم و شنودند نکرند و بد آمد چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام برستی  
 و قدرت خود چنانکه گذشت و طائفه کافران که ایمان نیاوردند بان عذاب ایشان ریاد کرد  
 و از بدی حال ایشان را خبر کرد بعد از آن حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و  
 گفت جل جلاله ان بدستی ورائیکم الذین انانکه یخشون می ترسند ربهم  
 پروردگارشان را بِالْغَيْبِ یعنی خدای را جل جلاله نادیده می پرستند و می ترسند  
 که هم مرایشان را است صَغْفِرًا ۴۰ آمرزیدن گناهان ۴۱ اَجْوَدُ و فرود کبوتر بزرگ  
 یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از خدای تعالی با تشکر او و نهان  
 یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد و ترسیدن  
 بایمان یعنی گفت الذین یخشون ربهم و نه گفت الذین امنوا تا بدانکه تقصیر  
 بزرگ از ایمان ترس خدای است عز وجل قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ مَخْلَصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَوا و ما اخلاصها  
 قال ان تجزء عن المحارم ما معلوم شود که ایمان آوردن به اخلاص نتیجه میدهد  
 و اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن است از حرامها از ترس خدای تعالی نصیب تو  
 این است که ترس خدای تعالی را شعار خود ساز از اول قرآن تا آخر قرآن مامل  
 کنی تا مرتبه خدای ترسان بدانی گفته نشد که مردان شمنان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را فرزند بزرگست بل گفته شد که مر خدا سے ترسان را فرزند بزرگست باز حضرت پروردگار  
 بیان علم خود میکنند و میفرمایند جل جلاله وَآيَاتُهَا وَنَهَانِ دَارِ اِيْدَا مؤمنان و ایا کافران  
قَوْلُكُمْ گفتار خود را وَاِجْهًا وَاوَاهِ یا آشکارا و پنهان گفتار خود را بهر حال که باشد و بدانند  
 اِنَّهُ بِدَرَسْتِي که خدا کے تعالیٰ عَلِيمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بآنچه در سینهها  
 و در دلهاست پس اسرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بدانند و جزای آن  
 بد بدیشان را و بعضی میگویند که اسرار امر است لفظاً و خبر است معنی یعنی آن اخصیاء کلا حکم  
 او اعلیٰ است فانه عَلِيمٌ و بعضی میگویند که این آیت در حق کافران قریش بود و بزبان  
 در دل و پنهان و آشکارا رسول اصلی اللہ علیہ وسلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند  
 بوسه بدشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدا کے محمد شود و ندانند پس این  
 آیت که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله اَلَا يَعْلَمُ اَيُّهَا نَدَانْدُ مَنْ  
 آن خدا کے کہ خلق بیا فریدمہم چیز ہا را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق  
 خود را و حال این است کہ وَهُوَ اَوْسَطُ اللَّطِيْفِ و انا بکار ہائے پنهان و رسانندہ  
 نیکی است بہ بندگان و قبیل اللطیف دور بین و قبیل باریک بین و شیرین کار الْحَمِيْدِ  
 آگاہ است بہم چیز ہا و خبرکنندہ است از ان عارف را باید کہ ظن ہر و باطن خود را  
 پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوہیت دور باشد تا باطن او چون ظاہر او باشد  
 بے مکر و حسد و خدایت بدانکہ اول اشارت بدلیلے کرد کہ در آفرینش آسمانها بود و گفت  
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ تا آخر و عذاب منکران و جائے ایشان را یاد کرد و  
 حال مؤمنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد و باز اشارت بدلیلے کرد کہ از زمین  
 باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ یعنی او آن خدا ہے است کہ گردانید  
 از برائے شما اَلْاَرْضَ زمین را ذَلِكُمْ آنرا وَفَرَمَانِدُ و فرما بردار الذَّلِ رام شدن یعنی  
 رام کرد کہ تو ان رفت بروے چون چنین است فَامْشُوا پس بروید فی مَنَّا کِبِهَا

در کنار هائے وے یاد رکود هائے بلند وے یاد در راه هائے وے يقال ذل البعير ذكرا  
رام شد و هود لول یعنی کفت المنكب الغارب وفيه استعداده مصوحه تخمیل  
علی مالا یخف و مگ آقا و بخورید من رزقہ از روزی خداے تعانی که از زمین  
بیرون می آرد از برای شما و آیتہ و بان خداست جل جلالہ الشوق دژنده کردن  
شمارا و پراگنده کردن از گورد در قیامت از برای جزای یعنی دلیل برستی من که خداوند  
آن است که آسمان را بیا فریدم تا نظاره کنید در وے و زمین را از برای شمارم گردانیم  
تا پاشید و زراعت کنید در وے و از بهر تجارت روید بر وے و بخورید از نعمت هائے  
وے باز جمع کنم شمارا چون بمیرید در وے و پراگنده کنیم از وے چونکه منم قادر می بر  
شما آسمان و ستارگان دلیل در زیر قدم شما زمین دلیل و بیرون آوردن نعمت هائے  
از وے دلیل و خوردن نعمت هائے نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان است  
بر رب جلیل ایمان آرد و عرفان ناشوی عزیز و کافر و فاسق مشورت ناشوی ذلیل چون  
دلائل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آن را قبول نکردند بیان  
عذاب کرد که اگر خواهد بر زمین فرو بردشان یا بلاے از آسمان بفرستد و گفت بل جلالہ  
عَاجِزْتُمْ آیا این شدید شما مَن فِي السَّمَاءِ اِزَانِ خدایے که در آسمان است قدرت  
و سلطنت او و قبیل در آسمان است پادشاهی و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب  
و رحمت او اَن یخسف بکم که فرو برد شمارا الارض به زمین فاذا هی پس انگاه  
زمین تموم می جنبد و فرو می برد شمارا بخود می گردد بشما چون آب که کسے را غرق  
کند یعنی عذاب کند شما که فران را چنانکه فارون را کرد بر زمین و فرو بردش اَمِئْتُمْ  
هست که این شدید مَن فِي السَّمَاءِ اِزَانِ خدایے که در آسمان تهر و قدرت او است  
اَن یورسک بر این که فرستد علیکم بر شما حصبا سنگی یا بادی که در وے حصا  
باشد یعنی سنگ ریزه یا بیداز و سنگ را بر شما فرستد علیکم پس زود باشد که بد آیند



كَيْفَ چگونہ است نَذِيْبٌ تر سایندن من و عذاب من پس یاد کرد حال منکران را  
 و گفت جبل جبار و لَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی و راستی که دروغ گوئی داشتند الَّذِينَ  
 آن کافران که حَقَّ قَبْلَهُمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکه این  
 کافران تر یا مُحَمَّدٌ فَكَيْفَ کان پس چگونہ بود ذِکْرُ يَوْمِ عَذَابِ من ایشان را به سبب  
 انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان حکمائے مرا و قیل نگیری انکا  
 من افعال ایشان را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضے را به زمین فرو بردیم  
 و بعضے را بلائے از آسمان آمد سبگها و باد بے باسنگ و بعضے را حمد و نه گردانیدیم و  
 بستنخ را خوک گردانیدیم پس شماے کافران مکه زود باشد که عذاب مراد در دنیا ببینید  
 باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است و گفت جبل جبار  
 اُولَئِكَ يَوْمَآيَا نُنَزِّلُكَ بِمَعْنَى نَبْرِيْدِ إِلَى الطَّيْرِ سُبُوْءِ مَرغان فَوْقَهُمْ که می پرند  
 بالاے ایشان صَفَاةٍ بِاسْمَاتِ اجْمَعْتَسْ یعنی کشائیدگان پر بایه شان را و صفت  
 کنندگان پر بایه شان را در هوا یعنی گاه بال باز کرده می پرند که بال را جنبانند  
 و گاه بال می جنبانند و می پرند و پر بار برابر هم می زنند در پریدن و يَقْبِضْنَ و قابضان  
 و قرار گیرندگان بالهائے شان را در پریدن عطف على الفعل الدال عليه صفاقا  
 تقدیده یصفون اجتمعن في الهواء و يقبضنها بعد البسط صايمسكهن  
 باز نیدار داین مرغان را و نگاه نیدار دشان در هوا در حال که پر کشاده بودند و  
 در حال جمع کردن پر باشان را در هوا اَلَا اللَّهُمَّ لَكَ بَدْرِي  
 که خدائے تعالی بکلی شئی بَصِيْرٌ طَبِيْعًا است بهمہ چیز ما داناست بصلاح هر چیزے  
 که چون حق تعالی مرغان را در هوا نیدار بقدرت خود اگر علت پر بودی باستی  
 که مرغ خانگی همچنین بودے و شب پرہ چنین نبودی چون پرندار دلس خدایم  
 تعالی قادرست بر ہمہ چیز با که خواهد از عذاب و رحمت و برزنده کردن بعد از مردن

و برزند و گردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شمار ایااری کند چنانکه فرمود  
 جَلْ جَلَالَهُ أَهْمَنَ أَيَا كَيْسَتَ هَذَا الَّذِي أَنَّهُ هُوَ جَبَدُ لَكُمْ أَوْ شَكَرْتُمْ شَمَارًا  
 نَبْصَرَ كَمَا يَأْرِي كَسْتَانِ مِمَّنْ دُونَ الرَّحْمَنِ سَجْرَ از خدائے تعالیٰ اِنْ الْكُفْرُونَ  
 الْآلِ فِي عُرْوَةٍ نَيْتِ كَافِرَانِ مَكَرٌ فِي فِتْنِ نَفْسٍ وَ شَيْطَانٍ وَ دِنَامِ ایشیان را با زانو  
 آمَنَ هَذَا الَّذِي أَيَا كَيْسَتَ آن كِرْزَقَكُمْ كَرُوزِي دِهَشْمَارِ اِنْ اَهْسَكَ رِزْقَهُ  
 اگر باز دارد خدائے تعالیٰ روزی خود را از شما یعنی از تبان شما که ام است که شکر  
 باشد شمار او یاری دِهَشْمَارِ اگر بلایی از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از تبان شما  
 که روزی دِهَشْمَارِ اگر حق تعالیٰ روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند روز  
 جواب و حق را گردان نه نهادند حق تعالیٰ فرمود بَلْ اَجْوَا فِي عَتَقٍ وَ نَفْوَسِي تَهْبِيدِ  
 در گردن کشتی و رسیدن از حق و اقرار کردن بحق آسے در ویش حق را از اهل حق  
 قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان او شومی و اگر قبول نکنی از دشمنان  
 او شومی چنانکه حق تعالیٰ بیان کرد حق را و باطل را و بعضی حق را قبول کردند و  
 بعضی نے حال ایشان را بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالَهُ أَهْمَنَ أَيَا پَسْ اَنْكَسْ كَه  
 يَمْشِي مِيرُودُ مَكْبَتًا عَلَى وَجْهِهِ بَرُوعِ اَوْ قَنَادِهِ اِلَّا كَبَابٌ بَرُوعِ اَوْ قَنَادِهِ  
 اَهْدَى رَاهِ رَهْتِ يَافْتَه تَرَسْتِ اَهْمَنَ يَمْشِي يَا اَنَّهُ مِيرُودُ سَوِيًّا رَاسْتِ وَ  
 اَيْتَادَهُ بَرِپَايے بے اَفْتِ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بَرِ رَاهِ رَهْتِ چینی کافر بر اینست  
 در راه رَهْتِ يَافْتَنِ بُمُونِ حَالِ مُمُونِ چنان است که کسے برود در راه رَاسْتِ برود  
 بر پايے خود نيفتد بر وے و حال کافر چنان است که کسے برود در راه ناهموارے  
 بر وے اُفْتَدُ وَ بَلْغَزْدُ وَ حَالِ مُمُونِ همچون کسے بيناست که ميرود بر راه رَهْتِ و حال  
 کافر همچون کور است که در راه ناهموار ميرود و مِي اُفْتَدُ بر وے یا کافر در دنيا ايمان  
 نيارد حق تعالیٰ و يرا در قيامت بر وے روان کند بدوزخ و مُمُونِ خَرَامَانِ

خرامان میرود در بهشت و بعضی گویند ازین آیت ابو جهل مراد است و رسول صلی الله  
 علیه و سلم یا امیر المؤمنین حمزه یا همه کافران و مؤمنان فی الکلام مثیل حال عارف  
 و زاہد و حال اہل ہوا و اہل رضا و حال متشرع و مستترع و حال عالم و جاہل  
 ہمین دان ہر بیت سیر عارف ہر دست تا تخت شاہ و سیر زاہد ہر دست یک روزہ راہ  
 چون عارف بہ محبت و شوق بندگی می کند و زاہد بہ خوف و طمع مشغول می  
 چون <sup>چون</sup> <sup>چون</sup> بخواندی در نبی و با کجہم قرین در طلبی و پس محبت و صفت حق دان عیش نیز  
 خوف نبود و صفت زدان ایغریزہ و صفت خلق و صفت شت خاک کبہ و صفت حادث کو و صفت پاک کو  
 نصیب و اعطای این است کہ بر راہ راست بخواند و بر منکر خود رحم کند همچون مینا کہ بزبانینا  
 رحم کند و عصا کش کند مگر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن بکند چون در آیت  
 گذشتہ گفت کہ کیست کہ لشکر و نصرت باشد مر شمارا و کیست کہ روزی دہد شمارا درین  
 آیت فرمود مر حبیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب گوید قل بگو اے محمد  
 هو ان نصرت دہندہ شمارا الذی ان خدا نیست انشاء کہ بیا فرید شمارا  
 بقدرت خود الانشاء آفرین و آغاز کردن و پیدا آوردن و جعل و گردانید  
 لکم از برای شما السمع گوش شنوارا و الابصار چشمہاے مینارا و الافعاد  
 و دہانے دانارا دلیل بر ہستی او در نفس شماست و بعضی را کہ و کو رو بے عقل آفرید  
 و بعضی را شنوا و مینا و دانا آفرید تا شکر گوید مر خالق را بسیار پس شما قلیلہا تفتلوا  
 اند کہ شکر میگویند یا خودیچ شکر نمی گویند قلت بمعنی عدم است نصیب تو این است  
 کہ ہستی خود را و ہستی ہمہ اعضائے خود را و ہمہ شیئارا و علم خود را از حضرت حق عزوجل  
 دانی شنوی از کجا جویم علم از ترک علم و از کجا جویم سلم از ترک سلم  
 از کجا جویم ہست از ترک ہست و از کجا جویم دست از ترک دست و ہم تو انی کرد یا نعم المعین  
 دیدہ معدوم را تو ہستی مین و چونکہ کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدا و تعالی را

بیچ شکر نگفتند باز فرمود مر جیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب روشن تر  
 بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بَكَوْا اَنْ نَّصْرَتْ دهنده شمارا در جنگها و روزی دهنده  
 شمارا در دنیا آن خداست که در آنکه میافرید شمارا از عدم فی الارض در زمین و آن خداست که در آنکه  
 باو بخشش و تشرکده شوید از پس مردن و زنده شدن بازگشت شمارا رحمت او یا عذاب او باشد  
 در ستاز و مومنان را در پشت باده و کافران را در دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آنست  
 که شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی هر دگی همه از و داند و خلایق را مطا پر شناسد چنانکه  
 عارف رومی میفرماید بیتی تا چو سزای منبیدم من لکن تا چو چنگلت نوازم ز نوای هیچ گوی  
 مشنومی ذره کان محوشد در آفتاب و خنک او بیرون شد از وصف حسا

خنکش اکنون خنک خویش است  
 از چه از انا الیه راجعون  
 در رضاع اصل مترضع شدیم  
 لاف کم زن از اصولی اصول  
 نیست از ما هست بین الاصبغین

چون ز دره محوشد نفس نفوس  
 رفت از و چو جنبش طبع و سکون  
 مایه بجز نور خود راجع شدیم  
 در مشربوع راه او مانده ز غول  
 جنگ ما و صلح ما در نور عسین

چون از اول سوره تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زنده شدن  
 ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان  
 می پرسیدند از آن نیز خبر کرد و گفت وَ يَقِيْنُ لَوْ اَنْ و می گویند کافران متنی که باشد  
 هَذَا اَيْنَ الْقَعْدِ وَعَدَهُ كَرْدَنَ و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین اِنْ كُنْتُمْ  
 اَكْرَهْتُمْ شِمَا طَبْدِ قَيْنَ راست گویان نصیب عارف این است که از انکار  
 منکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته که بهترین از ما بدتر ازین کرده اند آنچه  
 کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد مر جیب را علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 تا بگوید ح اب ایشان قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوی اسے محمد بدستی و راستی

که نیست و انستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچ کس مگر نزدیک خداست تعالی و انما انا  
 و بدستی و راستی که نیستیم من مگر نذیریم دهنده و خبرکننده از قیامت هستیم  
 پیداکننده آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نیرا تم که که خواهد بود یا نیست من مگر  
 پیداکننده و پدیدآور رسول ظاهراً بان لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پدید است  
 و از دروغ گفتن و خیانت کردن مبرست من اینم و رسول میستم و چون شمع میرم بر باد انگ  
 منکران میرم بمیت چراغی را که ایزد بر فرزندش برانگش زنده ریشش بسوزد فلما پس  
 چون سآو کابیند آن وعده را یعنی عذاب قیامت را ذلقت اے زالفه نزدیک  
 سیئت نمکین گردد و قبیل زشت کرده شود یعنی سیاه شود السوء و المساؤة نمکین  
 کردن و وجوه الذین کفروا رویهای آن کسان که کافر شده باشند و قبیل و گفته شود  
 مرایشان را هذا الذی این آن عذاب است که نذیر بودید شما به و تدعون  
 که آرزوی بروید او را و می گفتید که که باشد این وعده قیامت الا دعاء خواندن  
 و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضی میگویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدا  
 تعالی نصرت خواهد داد در دنیا و شمار عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت  
 بدوزخ ایشان مسخرگی کردند و می گفتند که که خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیت  
 فرستاد که چون کافران عذاب برابیند در دنیا چنانکه در روز بدر دیدند نمکین شوند  
 و سیاه روئ شوند و فرشتگان که بجای ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب  
 که شما مسخرگی میکردید بر مؤمنان و می گفتید که خواهد بود حق تعالی فرمود قتل  
 بگو اے محمد مر این کافران را که مسخرگی میکنند تو و به بیاران تو و هلاک ترا و ایشان را  
 می طلبند اذ ایتم آیامی ببینید ان اگر اهل کتبی الله هلاک کند مرا خدا اے تعالی  
 و من و هر که را که معی بامن انداز مؤمنان و نصرت و خلبه ندید ما را بشما  
 او را رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فمن پس

کیست کہ یحییٰ بر باند و امان دهد الکفرین کافران را من عذاب الیم  
از عذاب در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود کہ اللہ است و قادر است و حیم  
ست اگر نصرت نہد در دنیا و عقبہ شمار معبودان معیوبان شما کہ توانند نصرت  
داد شمارا چونکہ مگس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود کہ قُلْ بگو اے  
مُحَمَّدُ هُوَ الرَّحْمَنُ آن معبود مانیک بخشاینده است اَمَّنَابِهْ ایمان آوردیم  
بوی و عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا و بروے توکل کردہ ایم و کار خود را بوی باز گذشتہ  
ایم امید میداریم کہ ما را فرزند گذارد و بر دشمنان ما را غلبہ و نصرت دهد چونکہ  
مہربان بر مؤمنان و کار گذارد و دوستان است التوکل تکیہ کردن یعنی پشت  
بکنے باز نهادن نصیب در ویش آن است کہ از در گاہ او روی نگر داند و بر ہیچ  
کس پناہ نگیرد و بداند کہ او حیم است و دوستان را اندر و گذارد و بدیت

نقش جفا کے کند پشت ہما کے کند پشت ندار دیو جمع چون بگور دست او

فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد اے کافران مکہ کہ بدانید کہ من ہوں کیست او  
فِي ضَلَالٍ در گمراہی صَبِيْنٍ پیدا یعنی زود باشد کہ دوستان را بر دشمنان  
غلبہ دہیم در دنیا و بر رحمت برسائیم در عقبہ چنانکہ کردیم بہ محمد و محمدیان در روز  
بدر جبرائیل و میکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان بہ فرستادیم و ابولہب  
و یاران او را کشتہ خستہ کردیم نصیب در ویش این است کہ صبر کند بجفاے منکران  
تاجی تعالیٰ نصرت او کند و ہمہ منکران بدانند و روی براہ آورند بعضے بہ تحقیق  
و صدق و بعضے بہ تعلید و طمع دنیاوی و زرق و سنت الہی باین رفته است چنانکہ  
مشاہدہ کردہ شدہ است در وقت انبیاء و اولیاء باز حضرت مولیٰ تعالیٰ فرمود  
قُلْ اَرَايْتُمْ بگو اے محمد باین دشمنان و بیان کن بایشان نعمت ما را و دلیل  
ہستی و قدرت ما را اِنْ اَرَاجِبُ مَا وُكِنُ گرو دآب رود ہا و چشمہا و چاہا ہما

شما عورتا اے غار افرو دروندہ بہ زمین و خشک گرد و فتن پس کیست شمارا  
 کیا تیکہ بسیار دمان جماعہ صعین باب روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما  
 بہ زمین فرو برد کدام بہت معیوب شمارا و آب را برائے شما و آن خدا کے کہ شمارا  
 باوجود کفر و کافر ی ابہائے شیرین از چاہہا و رود ہا سید ہمارا کہ ایمان آورده  
 ایم بوی و توکل کردہ ایم بروے کجا فرو گذار دو قیل اگر آب چشمہائے تان را بہر د  
 کیست کہ آن را بیار دیکے از بے باکان و ناپاکان کہ طیب بود نادان چون این آیت  
 را بخواند گفت ما آب را از زمین بہ بیہا ویتہا بر آرمیم و چاہہا بکنیم در حال کوشش  
 و آوازے شنود کہ آب سیاہ را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن بہ بیل و تین و  
 در شرح کشاف سید مینی آورده است کہ این طیب محمد بن زکریا بود دعوی ذب اللہ  
 صِن ذَلِکَ نَصِیْبِ دَر وِیْشِ اِیْنِ سِتْ کَ قَبُولِ وِرْدِ خَاقِ زَا اِزْ حَقِ تَعَالٰی بِنِدْوِ  
 عَزَّتِ دَر طَاعَتِ اَوْ دَانِدِ وِ غَوَارِی وِ مَذَلَّتِ دَر بے فرمانی او شناسد بد آنکہ رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت اِنَّ سُوْرَةَ فِی الْقُرْاٰنِ ثَلَاثُوْنَ اٰیَةً شَفَعَتْ  
 لِرَجُلٍ حَتّٰی غُفِرَ لَہُ وَ هِیْ تَبَارَکَ الَّذِیْ یَبْدِیْہِ الْمَلِکَ قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْہِ الصَّلٰوٰةُ  
 وَ السَّلَامُ مَا غَفَرْتِ الْمُنِجِیۃَ تَجْمِیۃَ اِی الْقَارِیِ مِنْ عَذَابِ اللّٰہِ تَعَالٰی عِنِّی فِی الْقَبْرِ  
 وِ رَوٰی اَنہُ عَلَیْہِ الصَّلٰوٰةُ وَ السَّلَامُ کَانَ لَیْنًا مَحْتٰی یَقْرَأُ اَلْم تَنْزِیْلُ

سختین  
 بانانی قبول  
 مردان شین  
 کند وین  
 برت که گزرتان  
 بران سنگ  
 دانشند  
 بنگارند کین

تبارک الذی ہکذا فی المصابیح واللہ تعالی اعلم

سُوْرَةُ الْقَلَمِ مَكِّيَّةٌ مِنْ ثَلَاثٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ حَمْدًا لِّہٖ وَ فِیْہَا کَوْنُ عَمَّا

تبارک کہ حروفہا کہ از اول سورہائے قرآن ست در آن دو مذہب ست یکے آنکہ از تشابہات  
 است و سرے است از اسرار الہی ایمان آوردیم بوسے و مشغول نشویم بہ کیفیت آن و این  
 قول امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است رضی اللہ تعالی عنہ و مذہب دیگر آن ست کہ تاویل  
 این حروفہا کردہ اند علماء و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی اللہ عنہ گفته است

کہ مراد از نون آن مہی است کہ زمین بر پشت وے است و نام او مہوت است و ضحاک  
 گفت کہ دو ات است و غیر این نیز گفته اند بدانکہ زمین نیز مہوت است و آسمان نیز مہوت  
 است چنانکہ حق تعالی در قرآن میفرماید اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ  
 الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَدَرَكُشَانَ آورده است کہ میان ہر آسمانے مقدار پان صد  
 سالہ راہ است و سبطری ہر آسمانے نیز مقدار پان صد سالہ راہ است و زمین ما نیز  
 چنین است و ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت در زمین ما مخلوقات حق تعالی ہستند  
 و در تفسیر دیگر آورده است کہ ضحاک گفت در ان زمینہا ہیچکس نیست مگر درین زمین  
 کہ خدا ہر است و در تفسیر دیگر آورده است کہ این مہوت بر سر فرشتہ ایست کہ یکدست  
 وے بہ مشرق است و دیگر دست وے بہ مغرب و کہ انہاؤ زمین بر دو دست ویت  
 و دو پایے این فرشتہ بہ پارہ زمرد است و سبطری این زمرد پان صد سالہ راہ است  
 و این پارہ زمرد بر پشت گا ویت و پایہاے این گا بہ سنگے است و بزرگی آن  
 سنگ و سبطری وے همچون آسمان و زمین است و در قرآن و در قصہ لقمان مذکور  
 است يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنَّكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي سَمَاءٍ  
 اَوْ فِي اَرْضٍ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ يَعْنِي اے پسر کہ من اگر نیکی و بدی باشد اندازہ سپند  
 و آن سپند دانہ در صخرہ باشد یا در آسمانہا باشد یا در زمینہا باشد یا در دو حاضر گرداند  
 آن را خداے تعالی از برائے حساب در کشف و در کواشی آورده است کہ این صخرہ  
 سنگے است در زیر زمین مہتم کہ نامہاے افکار و فجار در ان می باشد و نام و جو تجین است  
 وَفِي الْحَدِيثِ اِنَّ يَجِيئُنَا اسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرْضِيْنَ و این سنگ بدین بزرگی  
 بالاے گردن مہی است و باقی پشت مہی خالی است و زیر این مہی دریائے  
 بزرگے است ایستادہ و زیر این دریاباد است و آن باد را اللہ تعالی بقدرت  
 خود نگاہ میدارد تا بدانی کہ بناے عالم بر باد است و القلح و بحرت آن قلم کہ



بوسه در لوح محفوظ نوشته شده است هر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نو است  
 بالائے او پانصد ساله راه است و لوح تخمته است از یک دانه مروارید سفید و  
 درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهها و اوج  
 بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سراو به عرش رسیده است و پایان او در کف  
 فرشته ایست که نام و سطر بولیت در کشف و کواشی آورده است که لوح بر  
 بالائے آسمان هفتم است یا بحرست قلم که بان نویسند مردمان و صا و بحرست  
 آنچه کیسترون مے نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون  
 قرآن و حدیث و علوم شرعیه و فوائد دینیه سوگند یاد کرد حق تعالی و گفت بحرست  
 نون یعنی آن ماهی معین و بحرست قلم و بحرست نوشته شده که مَا أَنْتَ نِيسِي تَوَايِ  
 مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اے با نعمه بینی پروردگار تو بر تو چه پیغمبری و سروری و  
 مهتری بجز من دیوانه نیستی بلکه برگزیده مانی و اِنَّ لَكَ و بدرستی که مرتز است کجراً  
 مزدی غیور مَنُونِ نبریده شده و نه پایان رسیده یعنی ترا تو ایست  
 و کمالی است که آن را هیچ کس نداند مگر خدا اے تعالی و اِنَّكَ لَعَلَّ خَلْقِي عَظِيمٌ  
 بر تکیه تو ای محمد بر خوسه بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن  
 بر قرآن خلق نیکو مے محمد عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ است و همه خلقها مے نیکو  
 که در قرآن است از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم  
 و فهم ادریس و شکر نوح و جود و هود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه  
 گفت لقد ادبني دبی فاحسن تا دینی مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری  
 شیخ جنید رحمه الله علیه گفت که خلق عظیم این بود که هست او جز رضای خدا  
 نبود و ابوالدرداء رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازو مے بنده هیچ چیز گران  
 تراز خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول رَا عَلَيْكَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

آیتتک مکاره الاخلاق ان تصل من قطعك وتعطى من حرمك وتعفو عن  
ظلمك ولهذا الحدیث فوائد کثیره سبب نزول این سوره آن بود که چون  
وحی آمد **مُصَٰطَفٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ** اظهار کرد دین خود را و خدیجه  
و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پیدا کردند کافران  
گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و سه سوگند  
یا ذکر که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده است و مخصوص ماست بانعام عام و  
اخلاق کرام و اجر تمام نصیب درویش این است که همچون ماهی خاموش و همچو مسلم  
کسور القلب باشد تا منظر علوم مستوره و عیوب مستوره گردد **دبیت**

خاموش شو چون ماهی و صفائی چو آب بحر | آواز و بر خزینه گوهر شوی ایمن

و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد دبیت با خلیق چون ندارم الفه  
خلق پسندارد که ما دیوانه ایم و جز لقای مولی تعالی هیچ چیز مطلوب باد  
نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن تنهایی نیست فرد غیر مقطوع مر محمد و  
محمدیان رست که به عمر سردی به سیر و سلوک در صفات و ذات صمدی در آخرت  
مشغول و مشغول باشند مسکین البته که از چنین حضرت باندک حطام دنیا فتناعت  
کرده باشد و ازین سیر و سلوک محروم مانده باشد **قوله** مَنْ كَانَ فِي هَلِكٍ فَاعْمَى  
**فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اعْمَى** وَأَصْلُ سَبِيلِ اللَّهِ أَجْعَلْنَا مِنَ الْوَالِدِينَ الْمَشَاهِدِينَ  
**فَسَبَّصْ** پس بینی تو اے محمد **وَيَبْصُرُونَ** و بینند کسانی که ترا دیوانه میخوانند و  
بدانند که بایکدی که ام شما المفتون دیوانه است و کلمه باز آمد دست یا مفتون  
به معنی فتون باشد و فتون جنون است و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو  
و ایشان که بکدامی شما دیوانگی است یعنی دیوانه ایشانند نه تو اے محمد نصیب  
درویش این است که در انکار منکران صبر کند تا جزای ایشان را حق تعالی

بدید و گفته اند که بوستان عارفان بهست ز آب جوئے یا رسنکران اِنَّ رَبَّكَ  
 بدستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او وانا ترست بِمَنْ حَكَلَ بَانَ کسیکه گمراه  
 شده است عَنْ سَبِيلِهِ از راه رست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده است  
وَهُوَ اَعْلَمُ او وانا ترست بِالْمُهْتَدِينَ به کسانی که راه رست یافته اند  
 الا هتداه راه رست یافتن یعنی بعلم قدیم دانسته است گمراه را که اختیاً  
 خواهد کرد و بدو رخ که خواهد رفت و راه رست که قبول خواهد کرد و به بهشت که خواهد  
 رفت سخن پیرمراه است که همه کس از روزا خیر ترسند و عبد اللہ از روزاول  
 همه از تو ترسند و عبد اللہ از خود بریرا که از تو سکی دیده ام و از خود بدی فلا تطیع  
 چون کارچنین است که شنیدی فرمانبرداری مَنْ الْمَلَكُ الَّذِي يَتَّبِعُ دروغ گوئی کنندگان  
 را و کافران را و برادر ایشان کارکن چونکه کافران گفتند ما محمد در دین مادر آئے و  
 بتان را سجدہ کن تا ترا مال بسیار بدہیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب  
 جمال دہیم این آیت آمد وَدَّوَا دُوسْتِ مِيْدَارِ نَدِيْنِ كَا فِرَانِ كُو تَدَّ هِنُ  
 کہ چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فِي دَدِّ هِنُوْنَ پس ایشان چرب نرمی  
 کنند و مدارا کنند تبودا هنت را از دهن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن  
 و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشرع این است کہ بفتحا  
 واصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذ القیت الفاجر فالقه بوجه مکفهر یعنی فاسق را بروے تزش بین  
 و در حقائق التفسیر آورده است کہ قال سهیل ابن عبد اللہ من صحیح ایمانہ  
 و اخلص تو حیدہ فانہ لایانس الے مبتدع ولا یجالسہ ولا یواکلہ  
 ولا یشار بہ و یظہر لہ من نفسہ العداوۃ و من داہن مبتدعا  
 سلبہ اللہ تعالی حلاوۃ السنن و من تحب الی مبتدع نزع نور لایمان

من قلبه یعنی مومن باید کہ انس نہ گیرد بہ بتدبیر و باوے نہ نشیند و طعام و آب  
نخورد و ہر کس کہ دوستی کند باوے نور ایمان و اسلام را بگیرد از وی حکیم غزنوی  
میفرماید بپست گردن اہل اسب سلطان شریعت سر مکن پتا بود نور الہی باد و چشمت متقرن +

مترہ در چشم سنائے تیز باد اچون سنان

گر زمانے زندگی خواہ سنائی بے سنن +

چون تو نگر ترین کافران و لیدار بن مغیرہ بود و ہم کلان تر ایشان بود و خصیص کرد  
ویرا بعد از تعسیم و گفت وَلَا تَطْعُ و فرمان برداری مکن اے محمد كُلِّ حَلَاوَةٍ ہر  
سوگند خوردہ را مَعْمِدِينَ خوار و حقیر در و نگوے و ضعیف در دین حق تعالی  
کمان پر عیب کنندہ مردمان و غیبت کنندہ ایشان مُتَشَاءِ سخت رونده در میان  
خلق بِنَمِيحٍ بہ سخن چینی یعنی در میان خلق سخن را میبرد و مردمان را در محاربت  
و در حدیث است کہ لایدخل الجنة صاحب نحر یعنی خبر کش را در بہشت در نمی  
آوردند مَتَأْتِ لِلْخَيْرِ سخت باز دارندہ یعنی سخت بخیل و باز دارندہ خلق از ایمان  
آوردن معتد سخت از حد در گذرندہ در ظلم و ستم آئیم سخت گناہگار عَتَلِ  
سخت بد خوے و ناپاک بَعْدَ ذٰلِكَ از پس این عیبها عیب دیگر دارد کہ آن نیست  
تر نَمِيمٍ حرامزادہ از مادر زاییدہ است و وے را پدر معین نبود بعد از ہزردہ سال  
مغیرہ اورا بہ فرزند قبول کرد و گفت کہ من با در وے زنا کردہ بودم این ولید  
از ان متولد شدہ است حق تعالی دوست خود را میگوید این دشمن مرا کہ عیبها مرا  
اورا شنیدی فرمان برداری مکن آن گان از برائے آنکہ باشد وے ذامسال با  
مال تو بَيْنِ و با پسران یعنی برائے از تو انگری وے و قوت و شوکت و پسران  
قوت وے کہ وہ پسر بودم وے را فرمان وے مبر و میل با و مکن کہ او دشمن است  
چونکہ کتاب ما را قبول نمی کند اذ انتلی چون خواندہ می شود و علیکہ بروی آیاتنا  
آیتہای قرآن کہ فرستادہ ماست قَالَ اسَاطِيرُ وے گفت این افسانہا و نوشتہ

شده آذوقین به پیشینیان است و دروغ است امام حمزه و ابو بکر که راوی امام عاصم است  
 اِنَّ كَانْ بَدْرٍ وَسِجْرَةٍ خَوَانِدَةً وَبَاقِي قُرْآنِيكَ هَمْزَةٌ خَوَانِدَةٌ تَقْدِيدُهُ عَلَى الْاَوَّلِ لِانْ  
 كَانْ ذَا صَالٍ وَبَيْنَ لَانْ طَعَهُ يَعْصِي لَانْ فَعَلَ ذَلِكَ وَعَلَى الثَّانِي تَقْدِيدُهُ لَانْ طَعَهُ  
 لِانْ كَانْ يَوْمَئِذٍ كَافِرًا يَأْتِي دُرُودَ عِيْبَاهَا بَدَا وَرَأْيَا دُرُودَ جَزَائِهَا وَرَأْيَا دُرُودَ كَلْبِ  
 جَلَالَةِ سَنَسِيْمَةٍ هَرَّائِيْمَةٍ زُوْدَ بَاشَدَ كَمَا دَاغَ نَهْمَشِ الْوَسْمِ دَاغَ نَهَادَانَ عَمَلِي الْخَطْمِ وَدُرُودِ  
 بَرْمَنِي وَوَسْ دَرَقِيَامَتٍ يَعْنِي رُوْسَ وَوَسْ رَأْسِيَاهُ كَيْنِمُ خَرْطُومٍ كَقَوْلِهِ مَرَادُ هَمْزَةٍ رُوْسِيَّةٍ  
 بَدَا لَكُم مَشِيْرَةٌ مَفْسَرَانِ بَرَأَيْنَ اَنْدَكَ اَيْنَ كَافِرًا وَيَدْرَأْنَ مَغِيْرَةً سَتٌ وَبَعْضُهُ كُوْنِيْدًا اَوْ جَوْبَلِ  
 سَتٌ وَبَعْضُهُ كُوْنِيْدًا مَرَادُ هَمْزَةٍ كَافِرًا اَنْدَ نَصِيْبٌ دَرُوشِ اَيْنِ اِسْتِ كَمَا اَيْنِ عِيْبَاهَا كَمَا يَدْرُودُ  
 شَدَّ دَرِيْنِ اَيْتٍ دُوْرٍ بَاشَدَ سُوْكَنٌ بِسِيَارِ نَخُوْرٍ دُوْرٍ وَوَسْ نُوْكَوِيْدٌ وَعَيْبَتٌ كَيْسَ نَكْنَدُ  
 وَنَحْنُ بِيْنِيْ نَهْ كَنْدُ وَبِحَيْلٍ نَبَاشَدُ وَكِنَاةٌ كَارِبَةٌ بِشِيْمَانِيْ نَبَاشَدُ وَبَدُوْخٌ نَبَاشَدُ وَزَنَاكَ  
 نَبَاشَدُ وَازْ فَرْمَانَهَائِ خَدَائِ تَعَالَى سَرَكَشِيْ نَكْنَدُ وَكَيْ رَأَزْبَرَاءِ مَالٍ وَقُوْتِ  
 فَرْمَانِ دَارِيْ بِخِلَافِ فَرْمَانِ حَقِّ تَعَالَى اَنْكَنْدُ وَازْ حَقِّ كُوْنِيْ بَازَنْهَ اَيْتٍ وَبَآيْدِكَ بَادُوْشَانِ  
 حَقِّ تَعَالَى دَشْمَنِيْ نَكْنَدُ كَمَا طَعُوْنِ اَبَدِيْ كَرْدُ وَرَسُوْسَ دُنْيَا وَآخِرَتِ شَمُوْدِ بِيْتِ

جمله عالم زین سبب گمراه شد | کم کسے ز ابدال حق آگاہ شد

بدانکه حق تعالی به برکت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اہل مکہ را عزیز گردانید  
 در روی زمین و از بلائے اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و آنچه را قبله ساخت  
 و نعمتہا برایشان بسیار کرد چون شکر نہ گفتند و قدر و سندانستند و بومی ایمان  
 نیاروندند ویرا از میان ایشان بہ مدینہ برد و قبلہ را گردانید و مسجد اقصیٰ را قبلہ  
 کرد و نعمتہائے شان را برد و در جنگ بدر ہلاک کرد شان را و بعد از ان ہفت سال  
 در میان ایشان قحط شد تا غایتی کہ استخوانہا را آرد می کردند و می خوردند و ہر جا  
 کہ میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان می بودند و ایشان را غارت میکردند

و بیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میگوید اِنَّا  
 بِذُرَّتِي وَرَاسْتِي كَمَا بَلَّغْتُكُمْ اَزْمُودِيمِ اهل مکر را نعمتها دادیم و باز از ایشان  
 گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کَمَا بَلَّغْتُكُمْ اِنَّا چنانکه  
 اَزْمُودِيمِ اَصْحَابِ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت مین بود  
 که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکر را قصه  
 آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت مین بجای که  
 آن را ضرر وان گویند از صنعاے مین به مقدار فرسنگ دور و او را باغ بود و در  
 از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوهها و درو کردن  
 زراعتها شدے فقیران را بسیار دادے و حق خداے تعالی میدادی در وقت  
 درو کردن و برداشتن غله و در وقت آرد کردن و نان نختن چهار بار عشر دادی  
 حق تعالی وے را برکت داده بود که سال دیگر وے را نعمتها بس میکرد چون وے  
 فوت شد از وے سه پسر ماند گفتند ما از زن و فرزند بسیارست ما نتوانیم کم کرد چنانکه  
 پدر ما میکرد برادر او وسط یعنی نیکوتر ایشان به میانگی ایشان گفت چنین مکنید  
 بندگان حق تعالی کنید و بر طریق پدر بروید سخن او را شنیدند و بعدہ ہمہ اتفاق  
 کردند برین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ اَقْسَمُوا چون سوگند خوردند  
 که کَيْصَرٍ مَمْلُوكًا بِرَيْحِمِ مِيوَاهُمْ اَن يَبَاغُوا و بدر ویم کشت او را مَصْحُوبًا چون  
 با مداد کنندگان با شیم یعنی در با مداد بگاہ که فقیران و گدایان ندانند پنهان  
 از ایشان چنین کنیم و کَلَيْسَتَشَقِيكَ و انشأ اللہ نر گفتند و قصد نفع خود کردند  
 و رضائے حق تعالی نطلبیدند قَطَافٍ پس بگردگشت علیها بر آن بوستان  
 و باغ و دهقانهاے ایشان کَلَّافٌ گرد کردند و مِّنْ سَبْكِ اَزْبَلَاهُمْ  
 پروردگار تو یعنی بلاهای خداے تعالی بوے رسید و هُمْ نَأْمُونُ و ایشان

در خواب بودند فاصبحت پس گشت آن بوستان گالصر لیم همچون شب تار یک لخت  
 باتش آسمانی و بیچ و زنت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاه شد لقبول بن عباس  
 رضی الله عنهما فتنادوا پس آواز دادند یک دیگر از زم مصحیحین و اخیلین فی الصبح  
 یعنی در وقت صبحی هم آن غدا و آنکه بامداد کنید و بگاید بروید علی حث کلمه بر گشت خود و  
 بوستان خود آن کلمه اگر هتید صبار صین برندگان میوه های خود را در ازرا عهتا  
 را بگاید تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدر ایشان  
 بمقدار قوت سایانه می گرفت و باقی ایشان را میداد و هر چه بر تاک می ماند و هر چه خوشه  
 می شد و در تاک خرمن می ماند همه بفقیران میداد و فقیران را چیزی بسیار جمع می شد  
 فأنطلقوا پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوئے آن بوستان خود  
 و همی افتون و ایشان بایکدیگر سخن آهسته وز زم میگفتند التفات سخن آهسته وز زم گفتن آن که اید خلتها  
 که در نیاید در آن بوستان الیوم امروز علی کلمه بر شما مسکین گدای یعنی  
 میرفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشینند و با ایشان یک جائی در آن  
 بوستان نه روند و چیزی از آن میوه مانگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان  
 نه گذارند و ایشان چیزی نه دهند و غدا بامداد کردند و رفتند علی خود  
 بر منع کردن فقیران از میوه های آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان  
 قادرین توانایان الحمد منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامداد آن  
 رفتند سوئے آن بوستان خود و به قصد این که گدایان را چیزی نه دهند از آن  
 میوه ها و غله ها و در گمان ایشان این که مای تو انیم که چنین کنیم قلنا پس چون اوها  
 دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قالوا گفتند انا بدستی که ما اصدا  
 لوتن کم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان مانست زیرا که ما ازین بوستان خود  
 چون به خانه خود رفتیم دینه روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده بود پس این بوستان

مانیت پس چون نفیض کردند نشانهاے بوستان خود را شناختند که این بوستان  
 ماست و ماراه گم نه کرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ نیست که ماراه گم کرده باشیم  
 بلکه ما محرومانیم از نعمتهاے این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم  
 نه کنیم و همچنین که پدر ما میگردانیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین میکنند سخن  
 و س را نشنوده بود وند یادشان آمد قَالَ كَلِمَةٌ أَوْسَطُ لَكُمْ مَهْتَرِ اِيْشَانِ يَامِيسَانِغِي  
 ايشان اَلَمْ اَقُلْ كَلِمَةً اَيَّانَه كَلِمَةً بُوْدَم شَمَار اِپْشِ اَزِیْن كُوْكَلا چَرَا تَسْبِيْحُوْنَ بِه پاكی یاد  
 نه میکنید خداے تعالی را وَاَنْتَا اللهُ وَصُبْحَانَ اللهِ مَنِي كُوْیْد و كَار اَبه خدائے تعالی  
 نمی گذارید و چرانا ز نمی گذارید که بشومی آن این بلارا بشمار سانسید که بخیلی کردید و نماز  
 نمی گذارید و بخاطر این فقیر می رسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می برید بحق  
 تعالی که شما را عوض ندهد و برکت ندهد بانچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما را می داد  
 چرا حضرت اورا منزه نمی گردانید ازین گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالی  
 میکند جزا ش میدهد یک راهفت صد و زیاده اگر خوابد و بخیل گمان بد می برید بحضرت  
 کبریا و از برائے این در حدیث آمده است که قال النبي عليه السلام البخيل  
 لا يدخل الجنة ولو كان عبدا والسخي لا يدخل النار ولو كان فاسقا  
 پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوا كَلِمَةً صُبْحَانَ پاكی از همه عیبها و ازین  
 که جزا ندهد جوان مردان را دینا بر پروردگار ماست اِنَّا كُنَّا بَدْرَسْتِي كَمَا كُنَّا كَار بُوْیْمِ  
 بر درویشان به نیت بد کردن ظَالِمِيْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم  
 بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در  
 ترك توكل بحق تعالی چون اقرار کردند بر بدی خود فَاَقْبَلَ پَس رُوْءِ آوَرْد بَعْضُهُمْ  
 بعضی از ایشان عَلَيَّ بَعْضٌ بِرِبْعَةٍ دِيْكَرَةً تَيْدَا وَ مَوْنٍ مَلَامَتِ مِيْكَرْدَنْد كِيْدِيْكَرَا  
 را که این چه بد کرداری بود که ما میگردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم



چون پشیمان شدند قائلو گفتند یا ویکنا اے وای بر ما آنا گنا بد رستی که بودیم  
 طاعین از حد بندگی درگذشتگان و ظالمان و عاصیان و بے فرمان بودیم چون  
 گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عسی  
 شاید و بود و قیل بگو که سنا پروردگار ما امید میدارم آن یسنا لنا که بدل دهد ما را  
 حیو ا بهتر قنھا از ان بوستان و میوه های وے انا بد رستیکه ما الی سنا بسوے  
 رحمت پروردگار خود یا به پروردگار اعبون رغبت کنند گانیم به رحمت او امید میداریم  
 که ما را ضایع نگذارد چون توبه بے حد کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از ان بوستان  
 بدیشان پر نعمت عبدالمهدی مسعود رضی اللہ عنہ گفت که به من رسیده است که چون  
 ایشان توبه باخلاص کردند حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که  
 خوشه انگور سیاه و سه چون مردے بودے برپایه ایستاده در تفسیر بجا آورده است  
 که هم در آن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود ساخت حق تعالی  
 خبر داد از عذاب خود و عاصیان را در دنیا و گفت کذا الیک همچون عذاب ایشان است  
 العذاب عذاب هر که شکر نعمت من نگوید و کفران آرد من در دنیا همچنین عذابش  
 میکنم و عذاب الاخره و هر آینه عذاب آخرت مکافران را و عاصیان را اکبر  
 بزرگ تر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکة را و اهل بوستان را کونک انوا  
 اگر باشند که یعمون بدانند حقیقت کار را از گناهان باز ایستند و حق خدا تعالی  
 را بدهند بدرویشان و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آن است  
 که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی بجا آرد تا زوال نیابد و نعمت بزرگتر بدل  
 نکرد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت بیان کرد از حال متقیان  
 نیز خبر کرد و گفت جل جلاله انکم لتتقین بد رستی و رستی که خدای ترسان را عفت  
 بر تو پروردگارشان در آخرت جنات التعلیم بهشتهای پر نعمت که آن

خداوند آنکه بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است در دنیا مانند  
 آن نصیب درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند که در همه قرآن و عذاب  
 نیکبام خداست ترسان راست نه مردان شندان را و مفتیان را و نه شیخان را  
 و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را و نه خواجهگان را که از حرام گیرند و کفر  
 کنند و نان دهند و خلاقان را صید خود کنند کافران مکرمی گفتند که اگر قیامت باشد  
 و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میگوید علیه الصلوٰة والسلام ما را بهشت بهتر خواهد بود  
 چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مومنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشند این حق تعالی  
 فرستاده که **أَفَبِعَمَلٍ آيَاتٍ يَوْمَ نَأْتِيهِمُ الْمُسْلِمُونَ** مسلمانان را در روز قیامت کما  
**لَجَّ جَحِيمِينَ** همچون کافران گناهکار یعنی جزای مسلمانان را نعمتها و بهشت گردانیم و جزای  
 کافران را عذابها و دوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد الا استفهام لانکار بازعتاب  
 و انکار کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که گفته بودند فرمود **مَا لَكُمْ بِهِ** چه بوده است  
 عمارا کیف چگونه **يَحْكُمُونَ** حکم باطل میکنند که دوستان را همچون دشمنان  
 جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود بطلان ایشان را بیان  
 کرد و گفت جل جلاله **أَمْ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ شَرٌّ لَنَا بَلَىٰ** آری شما  
 که من فرستاده باشم **فِيهِ** درین کتاب **تَدْرُسُونَ** می خوانید **الَّذِينَ كَفَرُوا**  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا** عظیم خواندن **إِنَّ لَكُمْ فِيهِ** بدستی و رستی که شمار است  
 در آن کتاب **كَمَا تَخْتَرُونَ** هر آینه آنچه میگزینید و اختیار می کنید از برای خود  
 و این کتاب هرگز نه فرستاده بودیم بشما پس از هوای نفس خود حکم باطل میکنید  
**أَمْ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا** سوگند و عهد ما علینا بر ما که خداوند شما را **بِالْعَقْدِ**  
 نهایت رسیده است این سوگند و راست و استوار است و باشنده است **إِلَىٰ يَوْمِ**  
**الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت **إِنَّ لَكُمْ** بدستی که شمار است در آن سوگند و عهد کما

هر چه تخفکمون حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و  
 از هواد افرا باشد سَلِّحُوهُمْ بِسَیْفِهِمْ یا محمد این کافران را اَيْتَهُمْ که امست از ایشان  
 بِذَلِكَ باین حکم باطل ذَعِيمٌ کفیل و ضامن و بدرقتار یعنی این حکم ایشان باطل  
 است و هیچ کدام از ایشان آن را نمی توانند کرد و کفیل نمی توانند شد چون می دانند که  
 باطل است اَمْ كَلِمَةٌ اَيام ایشان رست شَرِكَاةٌ شَرِيكَانِ مَرْدَاةٌ تعالی را خاشاک  
 بدین چنانکه گمان میرند مرتبان خود را که شریک اند بخدای تعالی و در کواشی چنین  
 آورده است فَلْيَا تَوَّابٍ پس بیارید بَشَرًا كَاثِرًا تَبَانِ خود را تا بگویند که این حکم ایشان  
 رست است و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند اِنْ كَانُوا اِلاَّ اَنْفُسًا هَسْتُمْ  
 صَادِقِينَ رست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که بتان  
 ایشان سنگ و چوبی و جادوی اند که سخن نمی توانند گفت و در کثافت می گوید که قَوْلُهُ  
 اَمْ كَلِمَةٌ شَرِكَاةٌ اَمْ اَمْ نَاسٌ يُشَارِكُوْنَهُمْ فِي هَذَا الْقَوْلِ و بدین تقدیر چنین  
 باشد آیام این کافران را از جن و انس و عقلائے عالم شریکان هستند که موافق ایشان  
 باشند که این حکم رست است و باطل نیست این نیز ندارند و هیچ کس چنین نگفته است  
 وَ صَافِي الْكُشَافِ اولى کامل و تعلم بدانکه حق سبحانه و تعالی سخن کافران را که  
 ما در قیامت بهتر باشیم از مؤمنان با همچون ایشان باشیم رو کرد و از ایشان دلیل  
 طلب کرد و سبب وجه اول دلیل نقلی دوم اتفافی و عهدی سیم عقلی چون ایشان از  
 همه عاجز آمد و حبیب خود را وعده کرده که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم  
 کرد و گفت جل جلاله یاد کن اے محمد یَوْمَ اَنْ رَوَّرَاكَ يَكْشِفُ كُتَاةً شُوْبَعِي  
 پیدا کرده شود عَنْ سَاقِ اِزْ سَخْتِي عَظِيمٍ وَ شَدَّتْ اَسْعَنُ بِلَاةٍ عَظِيمَةٍ وَ شَدَّتْ  
 قَطْعِيَةً يَعْنِي يَادُ كُنْ اَنْ رَوَّرَاكَ پيدا کرده شود در و س بلائے بزرگ و کارهای  
 بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و تبرسند و هر یک را کار می پیش آید

که هرگز آن چنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارتست از سختی کار  
 گفته میشود کشف الحوب عن ساقها سخت شد جنگ اگر چه جنگ را ساق نمی باشد  
 فاما چون کسی را کار سخت و دشوار پیش آید میان رومی بندد و جامه را بالای کشد  
 تا ساق پاره چنانکه در کشف آورده است قَالَ حَاتِمٌ أَخُو الْحَوْبِ إِنَّ عَضَّةَ بِهِ  
 الْحَوْبِ عَضَّةٌ وَأَنْ شَمَّرْتَ عَنْ سَاقِهَا الْحَوْبُ شَمَّرَ يَعْنِي جَوْنُ كَارِ سَخْتٍ وَ  
 هُوَ نَاكٍ پیداشود سختی میکرد و اگر جنگ پراکنده می شد احتیاط میکرد و وَيُدْعُونَ  
 و خوانده شود خالق را در عرصات قیامت إِلَى السُّجُودِ بِسَجْدَةٍ كَرْدَن فَلَا تَسْتَيْطِعُونَ  
 پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه از پشته های ایشان همچون  
 استخوان پهن شود وَحَاشِبَعَةٌ خَوَارِ وَتُرْسَانٍ باشند أَجْصَامُهُمْ چشمه های شان  
 یعنی ایشان تبرسند از عذاب و سهیبت قیامت و چشمه های شان بمغاک فرو رفته  
 باشد قَدْ هَقُّهُمْ میرسد بایشان ذِلَّةٌ خَوَارِي و سیاه رویی بعهده بیان کرد  
 حق تعالی که چرانتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جَلَّ جَلَالُهُ وَقَدْ كَانُوا  
 و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند بامؤمنان در دنیا در آمیخته  
يُدْعُونَ خوانده می شدند إِلَى السُّجُودِ سجده کردن و نماز به جماعت گذاردن  
 و از کعب اجبار آمده است که ایشان سجده نمی کردند و نماز به جماعت نمی گذاردند  
 و هَمَّ سَائِمُونَ و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشته های ایشان  
 همچون استخوان پهن یک نخت نبود امروز از برای آن سجده نمی توانند کرد یکی  
 از کبریا مفلوج شده بود چون وقت نماز شد سه دو کس ویرا برداشته بسجده سیر شدند  
 و گفته از سهیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برای  
 عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برای تکلیف مرئوسان را  
 چون آخرت جائز تکلیف نیست بدانکه شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران

تفسیر معنی این آیتہ را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند و در حدیث روایت کرده اند کہ  
 از ابو ہریرہ و دیگرے از ابو الدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کتاب آوردہ  
 است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ یکشف الرحمن عن ساقہ  
 فاما المؤمنون فيخرون سجدا و اما المنافقون فيكون ظهوسهم طبقا  
 صبقا كان فيها السفايد الا سفود سيخ آہنی یعنی استخوانہائے پشت ایشان  
 بے بند ہاگرد و یک لخت شود همچون سیخہائے آہنیں و سجدہ نتوانند کرد و تاویل  
 آیتہ و حدیث بدین وجہ می کنند کہ مراد از ساق حجاب غرست کہ برداشتہ شود  
 و خلق را در عصمت جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و او مظلومان از ظلمت  
 بتانند چون فارغ شوند نارسد کہ ہر کس ہر چیزے را کہ بندگی کردہ باشد پیدا کند  
 و در پیش وے میروند و در دوزخشانند از نبت پرستان را بتان و جہودان را  
 بصورت عزیز پیغمبر علیہ السلام فرشتہ پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسی علیہ  
 السلام فرشتہ پیدا شد و ایشان را می برد و زخ تا کہ نمازند ایشان مگر  
 مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند آید کہ  
 شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را ہیچ خدائے و معبودے نبود  
 ست مگر اللہ تعالیٰ نداءید کہ اگر خدائے خود را بہینید شناسید گویند شناسیم ہیچ  
 و ہیچگونہ کہ او را در دنیا ندیدہ ایم فاما بندگی کردہ ایم پس ایشان را قوت بینائی دہ  
 کہ ہرگز نبودہ است نور عظمت و کبریائے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند کہ  
 آن نور حق است جل جلالہ ہمہ مؤمنان فرمان بردار در سجدہ افتند و منافقان  
 سجدہ نتوانند کرد و رویہائے ایشان سیاہ گرد چون مؤمنان سر از سجدہ بردارند  
 رویہائے ایشان چون ماہ چہار دہم باشد این حدیث را ابو ہریرہ در پیش عمر بن  
 عبد العزیز روایت کرد و عمر ویراسہ بار سوگند داد کہ راست میگوئی بعدہ گفت عمر

مَا سَمِعْتُ فِي كَرَامَاتِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ حَدِيثًا هُوَ أَحَبُّ مِنِّ هَذَا الْحَدِيثِ وَاللَّهِ  
 تَعَالَى عِلْمُهُ وَابْنُ قَيِّمٍ يَكُونُ بِدِكْرِهِ هَذَا حَدِيثٌ فِي صَبَاحِ هَسْتِ فَمَا نَجِيزٌ زِيَادَةٌ وَ  
 تَقْصَانٌ هَسْتِ چُونِ حَضْرَتِ عَنِّ تَعَالَى اَزْ حَالِ قِيَاسَتِ خَبْرِ كَرْدِ كَا فَرَانِ بَا دَرِ نَشْتِ  
 وَتَقْرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ لَقَدْ رَسُوْلُ خُدَا اَسْلَى دَا دِ وَگَفْتِ جَلَّ اَزْ قَدْ رُفِيْ بِسْ بَگْذَا مِرَا  
 يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ وَهَرَانِ كَسِ رَا كِهٖ يَكْذِبُ دَرِ رُوغِ كُو مِي دَا رِ وَتَرَا بِهَذَا الْحَدِيثِ بَا بِيْنَ  
 سَخْنِ لَعْنَتِي تَكْذِيْبِ مِي كَنْسَنْدِ وَتَقْرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ مِي دَا نَنْدِ وَتَرَا دِيُو اِنَهٗ مِي گُو نِيْدِ وَ قِيَاسَتِ  
 رَا مَنكْرَانِ دِيْسِ بَگْذَا رُو مِي رَا بَا سَنِ تَا مَنِ هَلَاكِ كَنَمِ وِي رَا بَعْدَابِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ سَنَسْتَنْدِ  
 دِيْ جُهْمِ بَدْرِيْسْتِي كِهٖ زُو دِ بَا شَدِ كِهٖ دَرِ جِهٖ دَرِجِهٖ اَنْدَكِ اَنْدَكِ اَيْشَانِ رَا بِهٖ عَذَابِ نَزْدِيَكِ  
 گَرِ دَا نَمِ وَ بِيْگِيْمِ اَيْشَانِ رَا اَلَا سْتَدِ رَا جِ اَنْدَكِ اَنْدَكِ نَزْدِيَكِ گَرِ دَا يَنْدِنِ خُدَا تَعَالَى  
 بِنْدِهٖ رَا بِهٖ عَقُوْبَتِ وَ خَشْمِ خُو دَمِنْ حَيْثُ اَزَانِ جَا كِهٖ لَا يَعْ لَمُوْنَ نَدَا نْدَكِ اَنْجِهٖ بَا اَيْشَانِ  
 مِي كَنَمِ عَذَابِ سَتِ وَ هَرِ گَا هِ كِهٖ اَيْشَانِ گَنَاهِ بِيْشْتَرِ كَنْسَنْدَا اَيْشَانِ رَا نَعْمَتِ دُنْيَا بِيْشْتَرِ  
 وِيْجِ بَلَاءِ بَا اَيْشَانِ نَزْ سَا نِيْمِ تَا اَيْشَانِ تُوْبِهٖ رَا فَا مَوْشِ كَنْسَنْدَا قَالِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِذَا رَا يَتِ اللّٰهُ اَنْعَمَ عَلٰى عَبْدٍ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلٰى مَعْصِيَةِ  
 فَا عِلْمُ اِنْدِهٖ مَسْتَدِ رَا جِ بَعْنِيْ بِنْدِهٖ چُونِ گَنَاهِ كَنْدِ وَ عَنِّ تَعَالَى بَرُوْ سِي كِي كَنْدِ  
 وَ بِيْگِيْمِ دُوْ سِ رَا بَدَا نَكِهٖ اَيْنِ اَسْتَدِ رَا جِ اَسْتِ وَ جَزَا كِهٖ مَكْرَا وِسْتِ وَ اَكْرِ بِيْگِيْمِ دُوْ سِ رَا  
 بَعْدَابِ تَا تُوْبِهٖ كَنْدِ عَنَا يَتِ اَوْ سْتِ وَ اَوْ صَلِيْ كِهْمُ وَ هَلْمَتِ دِهِيْمِ اَيْشَانِ رَا وِعْمَرِ دَا  
 تَا گَنَاهِ كَنْسَنْدِهٖ وَ سَزَا وَا رِ عَذَابِ گَرِ دَا نْدَا اَصْلَاعِ فَوْصَتِ دَا دِنِ اَنْ كِي دِيْ بَدْرِيْسْتِي  
 كِهٖ كِي دِنِ مَتِيْنِ اَسْتَوَا رِسْتِ بَعْنِيْ عَذَابِ مَنِ دَرِ صُوْرَتِ نَعْمَتِ بَرِ دَشْمَانِ سَخْتِ  
 اَسْتَوَا رِ بَا شَدِ چِهَارِ صَدِ سَا لِ فَرَعُوْنَ رَا مَالِ وَ مَلَكْتِ دَا دِيْمِ وِيْجِ دَرِ دَشْرَسْ نَدَا يَكْمِ  
 نَضِيْبِ عَا رُفِ اَيْنِ سَتِ كِهٖ هَرِ چِنْدِ كَرَامَاتِ اَزْ وِسْ هَلُوْر كَنْ تَرِسِ بَرُوْ سِي بِيْشْتَرِ بَا شَدِ  
 بِمِيْتِ تَا نَهٗ مِيْنِيْ نُوْرِ دِيْنِ اَيْنِ مَبَا شِ + كَا تَشِ پِيْهَانِ شُوْدِيَكِ رُو زِ فَا شِ

نور آبی وان دهم بر آب خس

زانکه داری آب از آتش منترس

قال سید الطائفة جنید رحمه الله عليه لولا ما كواله لما طاب عيش  
 الاولياء وما كواله تعالى ان يطيرة في السماء ويمشي على الماء ابتداء بصورت  
 فقمري باشد و در فوس تریس کترست و صورت غنا ابتلا می باشد و این جاترس بیشتر  
 است که استدراج و مکر نباشد فعوذ بالله من ذلك خواجہ عبد العزیز انصاری میفرماید  
 که اگر در هوا پری گسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی و لے بدست آرتا کسے باشی  
 چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان  
 نیاوردند بطریق تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت **أَمْ تَسْأَلُهُمْ آيَاتِي أَنْ يَسْمَعُوا**  
 تو ای محمد ازین کافران آنچه از مردے بر ما نیدن احکام شرعیست **فَهُمْ لِسَانِ** ایشان  
**مِنْ مَغْرَمٍ** از تاوان بسیار و ما نمانند از ایشان میطلبی **يَسْتَقْلُونَ** گران بار کرده  
 شده اند بسبب تاوان و زیان پیروی تو نمی کنند الا فقال گران بار کردن یعنی اگر  
 حق را قبول کنند ایشان را تاوان و زیان نخواهد بود پس چرانی آرند نصیب در پیش  
 اینست از اصحاب اجاب خود طمع دنیاوی نکنند که طبیعت بشریه ازان گریزان  
 است و در کارهای دینی مزد طلبند از کسے که غیبت است **ثَنُونِي** گفتی بجز که جنت از  
 گرهی خواهی ز کس چیزه نخواه چون خواهی من کفیلم **مَرْتَابًا** جنت الماوی و دیدار خدا  
 در با هر حق خواهی هم روست **بِأَنْجَانٍ** خواهش طریق انبیا **بَارْفُودٍ** بر کس منه بر خویش نه  
 سروریرا کم طلب در ویش به **بِأَنْجَانٍ** باز حق تعالی گمان بد ایشان را که ما بر حقیق ابطال  
 کرد و گفت **جَلْ جَلَالُهُ** **أَمْ عِنْدَهُ** **هَمٌّ** آیا به نزدیک ایشانست **الْغَيْبُ** آنچه از  
 خلق پنهانست یعنی لوح محفوظ **فَهُمْ** پس ایشان **يَكْتُمُونَ** مینویسند آنچه حکم  
 میکنند که ما بر حقیق و محمد بر باطلست این نیز نیست پس چون هیچ دلیل ندارند و  
 ایشان بے عقلمند و دشمنان مایند مغرور به نعمت دنیا شده اند و ترا میرنجاند





بلکہ بہ سنت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم عمل کند کہ گفت اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِيْ قَابِلَهُمْ  
 لَا يَعْلمُوْنَ و بدانند کہ بہت بہار شود عاشق امانی میرد و بہر گرجہ شود لا غر استارہ میگرد  
 یعنی ہر چند ولی فانی بِاللّٰهِ وَبِآخِرِ مَا نَلَكَ مِنَ الْاَمْرِ كُنْتَ اَعْلَمُ بِالْمُنْتَهَى  
 و ہر و برمت خود در رساند چنانکہ یونس علیہ السلام را فہم من فہم قصہ یونس  
 علیہ الصلوٰۃ و السلام این بود کہ حق تعالی ویرا بہ پیغام بری فرستاد و  
 زمین موصل و قوم و سہ بسیار بودند ایشان را و عظ گفت نصیحت کرد و بایمان خواند  
 بوسہ ایمان نیاوردند و وسہ را در فرغ گوے دشتند و غضب شد و از خدا ایتعالی  
 عذاب قوم خود را طلب کرد و می آمد کہ بایشان بگوے کہ عذاب خواہد آمد بعد از سہ روز  
 یا بعد از چہل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس و سہ باد و سپر و می رفتند و  
 یکرانہ دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس اورا بایک پسر او برد و در دریا غرق  
 کرد و گرگے آمد و پسر دیگرش را بردتہا ماند در کشتی نشست چو در میان دریا رسید  
 دریا موجے بر آورد کشتی بانان گفتند کہ در میان مایان بندہ ایست کہ از خواجہ خود  
 گرخیختہ است مایان عادت این کشتی را دانستہ ایم تا اورا در دریا نہ اندازیم موج ساکن  
 نمی شود قرعہ انداختند بنام یونس علیہ السلام بر آمد چند بار قرعہ انداختند ہم بنام  
 یونس علیہ السلام بر آمد گفتند تو پیغام بر مے مآتر ادر دریا نمی توانیم انداخت  
 یونس علیہ السلام گفت آن بندہ کہ از خواجہ گرخیختہ منم خود را خواست تا در دریا  
 اندازد ماہی دید کہ دہان کشادہ بہ ہر طرفی کہ میرفت ہمین میدید چارہ نہ دید خود  
 را انداخت ماہی و سہ را در دہان گرفت و بہ شکم فرورد بہ ماہی اہمام آہی رسید  
 کہ اس ماہی بندہ بزرگ خود را طعمہ تونہ ساختہ ایم فاما دشکم تو باز دہشتہ ایم کہ  
 یا ہفت روز یا بیست روز یا چہل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیہ  
 السلام خواند خدائے تعالی را در تاریکی ہائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم ماہی وگفتہ اند آن ماہی را ماہی دیگر بخورد کیے تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماہی و در آن  
شکم این آیت را بخواند لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس از آنکه  
این دعا را خواند الهامے رسید بدان ماہی کہ ویرا بیند از پس بندانتش بہ صحرا  
وَهُوَ سَقِيمٌ و او بیمار و ضعیف شدہ بود چون چوزہ مرغ و موسے اور نیحتہ حق تعالی  
درخت کہ ورا سبز کرد تا در سایہ او باشد و آہوے را الہام کرد تا وہے را شیر دہد  
با داد و شبانگاہ تا قوت شدش و مویش برآمد پس در خواب رفت و آفتاب بروک  
تافت چون بیدار شد درخت کہ ورا دید کہ خشک شدہ بود و غمناک شد و حی آمد کہ بر  
درخت کہ و غمناک شدی و بہلاکت چندین ہزار بندگان من بیچ غمناک نشدی کہ  
دعاے بدردی و چون سہ روز یا چہل روز گذشت بر قوم وے بلا، خداے تعالی  
آمد و بر بلائے ایشان بیتاد مقدار میلی و نامہائے ایشان سیاہ شد چون دیدند  
بلا را گیمہارا پوشیدند و بصر ابرو ن رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و  
ہمہ کو دکان و بچگان ستوانہ از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بچی خواستند  
و حقہائے یکدیگر را کہ گرفتہ بودند باز دادند و گفتند آہی ایمان آوریم بہ یونس  
پیغامبر علیہ السلام و دین وے را قبول کردیم و این دعا را خواندند کہ یَسَّحْتُ  
حِينَ لَا حَيٍّ مَاتِحِي مُحَمَّدِي الْمَوْكِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ حضرت باری تعالی تو بہ ایشان را  
قبول کرد و بلا ہارا از ایشان بگذازند و ہمہ مسلمان شدند و دین کافرے را گشتند  
و حضرت یونس علیہ السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند و  
باوی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس راحق تعالی باز داشت  
از مکر ایشان و از ہلاک دریا خبر کرد و مر حبیب خود را از ان حال و صبر فرمودش کہ  
ترانہ از دشمنان نگاہ دہشتہ ایم و نگاہ میداریم تو صبر کن بہ رحمت ما کہ مایار تو ایم  
وَإِنَّ أَسَىٰ وَإِنَّهُ يَعْنِي بَدْرَسْتِي كَشَانِ اِيْنِ اِهْتِ و کار این است کہ تیکاد میخوانند الحمد

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا كَمَا فَرَسَهُ اندکیز لِقَوْلِكَ هَآئِنَهُنَّ أَزْجَالٌ مِّنْ بَلْعَانٍ تَرَاهَا وَهَلَاكٌ  
 كُنْتُ الْإِنْسَانِ لَاقٍ وَالْوَلَقِ لِعَرَانِيدِنِ بِأَبْصَارِهِمْ كَمَا سَمِعُوا الَّذِي كَرِهُوا يَعْنِي چشتم  
 رسانند ترا کما چون سمعوا شنوند الذکر یاد کردن خدا کے تعالیٰ را یعنی  
 قرآن را کہ دروسے حق سے یا دوسے یاد دہندہ سے امام نافع لیز لِقَوْلِكَ نَفِيعٌ  
 یا خواندہ است و باقی قرآن بضم یا خواندہ اندر لفظہ و انزل لفظہ لِعَرَانِيدِش و در و رکورد  
 از جایش یعنی نظر میکند تو بخشتم و قبر کہ اگر تو نماند ترا ہلاک کنند بآن امام بلی میگوید  
 کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ چون کافران قریش ہر حیلہ کہ بودند کردند بر  
 رسول ماصلى الله عليه وسلم حق تعالیٰ اور انگاہ دہشت مردے بود در عرب کہ نام  
 او عبد اللہ بود سہ روز چیزے نخوردے بعد از ان ہر چیزے را کہ چشتم رسانیدے  
 ہلاک شدے کافران ویرا گفتند محمد را چشتم رسان تا اوے ہلاک شود و ما از اوے  
 خلاص شویم و باز رہیم آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش بختی کہ تویی  
 ہرگز ندیدہ ام قصد چشتم رسانیدن داشت حق تعالیٰ رسول خود را انگاہ دہشت  
 و چشم آن کافر در و اثر نہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اَلْعَيْنُ حَوِيَّةٌ  
 یعنی چشتم رسانیدن بارادت حق تعالیٰ اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمۃ اللہ  
 علیہ کہ داروسے چشم زخم خواندن این آیت است کہ قوله تعالیٰ وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا لَإِذْ لِقَوْلِكَ بِأَبْصَارِهِمْ كَمَا سَمِعُوا الَّذِي كَرِهُوا و ہر چہ در چشم نیکیا باید  
 گفت لَا مَشَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران إِنَّا  
 بَدِئْتُمْ بِكُمْ كَمَا كُنْتُمْ ہر آئینہ دیوانہ ست و صاھو ادنیست این قرآن إِلَّا مَكْرَهُ  
 ذکر و یاد دہندہ پند دہندہ لِلْعَالَمِينَ مر جہانیان را در تفاسیر چنین آورد  
 است و بخاطر این فقیر چنین می آید کہ احتمال دارد کہ ضمیر ہو راجع باشد بر رسول ما  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ کافران اور دیوانہ می گفتند و ذکر بمعنی ذکر باشد و اللہ

تعالی علم و تصرف قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح و واعظ هم  
عالیان است چنانکه می گوید رجل عدل ای عادل والله تعالی اعلم

سُورَةُ الْخَاقَةِ فَكَيْتَمَا لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهَلْ تَنَالُوا مَسْأَلَةً مِنْ رُءُوسِهِمْ

الْخَاقَةُ لِأَنَّ رُزْقِيَا مَتَا الْخَاقَةُ هُوَ رُزْقِيَا مَتَا أَدْرَكَ وَجْهَ دَانِي  
تو ای محمد صا الخاقه که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او بیان کنم  
از ان به هیبت تراست و سخت تر تا کسی نبیند سختی او را نداند الخاقه اسم فاعل  
است از حق الامراد واجب و ثبت ای الساعه الخاقه یعنی ساعته که ثابت است  
و واجب است آمدن آن بے شک الخاقه مبتداه و صا الخاقه خبره ای اشی شیء  
هی تفخیم لاصرها بدانکه حق تعالی درین سوره بیان کرد عذاب کافران و منکران  
قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلاله کذبت دروغ گو  
داشتند مریغیا مبران خود را با مدن قیامت ثممؤد قوم صالح پیغامبر علیه السلام  
که آب ایشان اندک بود و عاده قوم هود پیغامبر علیه السلام بِالْقَارِعَةِ  
به روز قیامت القرع کوفتن الساعه القارعه یعنی ساعته که بکوبد دلهارا  
بترس آسمان را بشکافتن و کوههارا بگداختن و ستارگان را بریختن چون رون  
قیامت را یاد کرد و کسانیکه به قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در  
دنیا بیان کرد تا کافران ترسند و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فاما  
ثممؤد اما قوم صالح علیه السلام که نمودیان بودند فاهلکوا پس نیست و پل  
گردانیده شدند بالطاغیة بسبب بے فرمانی مریغیا مبران خود را و قبول نکردن  
حکم خدا تعالی را از روستا غیبه به معنی طغیان باشد الطغیان از حد  
درگذشتن و بقول امام قتاده رحمه الله علیه مراد از طاغیة صیحه است یعنی آواز  
سخت عظیم که از حد درگذشته بود و آن آواز جبرئیل بود و علیا السلام که همه ایشان

ایشان بان آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیبه رجفه است یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را به زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیبه صاعقه است یعنی آتش آسمان که آمد و همه را بسوخت قصه صالح پیغمبر صلوة اللہ علی نبینا وعلیہ الصلوٰة والسلام بدانکه صالح پیغمبر علیہ السلام به پنج پشت به نوح پیغمبر علیہ السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغامبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی ویرا به پیغامبری فرستاد و به قبیلہ شود که خویشان و س بودند و در میان شام و حجاز می بودند و خانها در کوه ساخته بودند از برای تائبستان و زمستان سنگهارا بریده بودند و منزلهما ساخته بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را با ایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نه کردند و نه گفتند لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ صَلَاحُ وَاَسْمٰوِلَ اللهُ وَاَزْصَالِحِ عَلَیْهِ السَّلَامُ معجزه طلبیدند و او می گفتند که اگر معجزه بیارم و شما ایمان نیارید همه به عذاب خدا می آید هلاک می شوید این سخن و س را قبول نه کردند و ایشان را روز عید می آید که بابتان بیرون می آمدند در عید گاه خود و بتان را سجده میکردند صالح را گفتند تو نیز به عید گاه ما بیرون آئی و تو خدا خود را بخوان و ما خدا یان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون به عید گاه رسیدند اتفاق کردند که از و س چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عید گاه ایشان سنگ بود بزرگ گفتند این سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موه و بیا بال باشد و ویرا بر پیشانی موه ابریشم باشد و آبستن ده ماه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم تو و به خدا می آید و بتان را بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که تو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیہ السلام شنید غمناک شد و از خدا می آید شرم داشت تا بخوابد چون چاره نبود

از ایشان عہد ہا گرفت کہ اگر چنانچہ ہمچنین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان  
آرید چون ایشان عہد ہا کردند صالح علیہ السلام از خدائے تعالیٰ درخواست  
کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند بہ قدرت خدائے تعالیٰ ازان کوہ  
آوازے آمد و کوہ چنیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتر ہر مادہ  
ازوے بیرون آمد بہ قدرت خدائے تعالیٰ ہمچنانکہ ایشان طلب کرده بودند  
شتر مادہ آبت دہ ماہ سیاہ پیشانی سفید ایال پریشم بس بزرگہ از یک پہلوے  
او تا پہلوے دیگر سیصد و بیست و دو گز بود ازان سنگ بیرون آمد و روان  
شد تا در میان مردمان رسید بخفتید و پچہ آورد بس بزرگ بہ بزرگی نزدیک ہباد  
پس روسے بصر انہا دو چریدن آغاز کرد ایشان این ہمہ دیدند و ایمان نیاوردند  
و گفتند صالح جہاد و گرت اگر قوم وے نبودندے ویرا سنگسار کردندے الہی  
ہمہ را ازان انکار منکران نگاہداری و نمود را از برك آن شمدی گفتند کہ ایشان  
انذک بودند و شمد آب اندک را گویند و قوم وے عرب بودند و حوض داشتند کہ از سنگ  
وے آب برمی آمد متقی وے بیست قامت مرد بود و ہر روز پر آب می شد ایشان سخن  
بیکر دند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خوردی ہمہ آب را و ہمچندان آن شیر  
دادی نہ آب خوردی از پستانہا وے شیر می رفت ہر چند جائے شیر آوردندے  
پیر میشد و یک روز نوبت ہمہ ستوران ایشان بودی روزے کہ نوبت شتر صالح  
بودی آب از کوہہا آوردندے تا بخوردند سی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردندے  
و ایمان آوردندے حق تعالیٰ اچہ شہاے آب روان کردے و ازان شتر ایشان را  
نفع بسیار بود از شیر وے و ازیشم وے و از موسے وے ہر چند بایستان میگفتند  
تا تو انگر شدند و شتر در میان ایشان بود متے در تابستان در بلند پہا و سرد آہا  
و کوہہا بوے و از بہیبت و ترس او شتران و ستوران ایشان ہر میدندے و در

بیابان و کو بهای فرود آمدند و از ترس خراب و لاغر شدند و در زمستان شتر صالح علیه  
 السلام در بیابان و کو بهای بود و از ترس و ستوران ایشان بر بالاس کو بهای رفتند  
 و هلاک شدند و آن شتر رحمت خدای تعالی بود چون شکر نه گفتند بلائ شد و در میان  
 نمود میان دوزن بودند بغایت خوب و مال بسیار داشتند از همه انواعها گو سفند  
 و شتران و غیره شان بود یکی را صد و ده نام بود و دیگری را عنیزه گفتند و در دوزن  
 که برایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدر نام بود و عاشق صد و  
 بود و دیگری را مصدع نام بود و عاشق عنیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند  
 هر دو همان آمدند به خانه این زنان و این دوزن دشمن صالح بودند و کافر بودند و بسیاری  
 میکردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برای مال خود صد و ده گفت آب ندایم که شما همان  
 داری کنیم و شراب دسیم از بهر آنکه امر و نوبت شتر صالح پیغمبر علیه السلام است و هیچ کس آب نمیتواند  
 گرفت و عنیزه گفت که اگر در میان مردان ما بود و مردی که شتر آبش آب بسیار شارب  
 فام و در میان مردان ما که مرد نیست قدر و مصدع گفتند که اگر ما شتر آبشیم ما را چه  
 میدید هر دوزن گفتند که ما همه مال ما از آن شماهاست و هر دوزن نقاب از روی خود  
 برداشتن چنان خوب صورت بودند که نهایتی نبود فرمودند خانه دختران و کنیزگان را که خود  
 برایشان نمایند و آن هر دو بخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و قند و یلان خود را که فرودند و باران  
 ایشان بخت کس بودند متن شدند و شراب خوردند و همه مست شدند و رفتند در آن رای که شتر میرفت  
 تا آب خورد و آن را در چون کوچی بود که کین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند و شمشیرها را که در  
 شتر نیز حمله برایشان کردند که گفتند قدر که از پیش شتر کین کردند و برخواست و پای راست شتر را بشمشیر زدند  
 و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را بر شتر بریدی او قدا آمدند و شتر با کشتن بچشم شتر چون دید که  
 مادر و بر اکتند بگرخت و بکوه آمد بعد گوشت را بخش کردند و بر جانها بردند چون خبر صالح  
 رسید صالح علیه السلام دور بود با مونسان بایدند و دیدند که حال چنان شده بود آنچه شتر

چون صالح را دید بگریست و سه بار با گم زد و گفت در بیخ مادر من و پدر من سنگ که مادر من  
 بیرون آمده بود در آمد و ناچار پیشد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید  
 بر شما و این در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول رویهای شما این زرد شود و روز دوم  
 سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه هلاک شوید چون این گفتگان کافران قصد  
 کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه  
 هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ماینز و سه را همیشه  
 لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نماند شدند  
 و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما  
 صالح را هلاک کنید باز گشتند صبح پنجشنبه بود که رویهای ایشان زرد شد و روز آدین  
 سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بمبید از آسمان آواز پیلا  
 شد و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دید و ویرانپایه  
 دادند تا او رفت و مردم را خبر کرد و او سه نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده  
 بودند هیچ کس هلاک نشد بعد صالح هم گفت قوم خود را که ازین جامی باید رفت که  
 اینجا هر خدای تعالی ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام  
 احترام کردند و همان جا تیمم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی  
 و میسر نقل کرد نصیب در ویش این است که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را  
 انکار نکند و نگاه دشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد و وَأَمَّا عَادُ  
وَأَمَّا عَادِيَانِ که قوم هود پیغمبر بودند علیه السلام و هود پیش از صالح بوده است  
فَأَهْلِكُوا پس هلاک گردانید شدند پس بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ سر دخت آواز و قیل با  
سَرَّعَاتِيَّةٍ سرکش و بی فرمان بر خازنان بَادِئَاتُ و الْعَتَّى از حد درگشتن و  
 بافت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطره باران نیست



مگر بقدر است که فرشته بروی مومل است مگر به عادیان و باران و طوفان نوح که بے اندازه  
 بود سَخْرَهَا بَرگماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش عَلَیْهِمْ بَر عادیان التسخیر  
 فرمان بردار گردانیدن و برگماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب و ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت  
 رُوز حُسُومًا یعنی همه نیکی را از ایشان برید و همه هلاک کرد حُسُومًا مصدر باشد معنی  
 بریدن یا جمع حاسم باشد روزهای بریده که باد و روسی پایے باشد الحسم بریدن و  
 داغ کردن حُسُومًا مصدر و رُوسِ آتَى يَحْسُومُ حُسُومًا أَوْ يَقْطَعُ قَطْعًا أَوْ يَجْمَعُ كَمَا سَمِعْتُمْ  
 صفت ثمانیه ایام آتَى مُتَتَابِعًا وَقِرْمَى حُسُومًا بِفَتْحِ الْحَاءِ حَالٌ این هشت روز در آخر  
 زمستان بود که آن را ایام عجز خوانند زیرا که عجز آخر چیزے باشد یا از جهت آنکه درین روزها  
 پیرزنی از عادیان در غارے درآمده بود از باد گرخیته روز هشتم باد و دران غار در آمد و آن  
 پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجز گویند فَتَوَمَّي سِ  
 دیدی تو اسے محمد یا هر کس که بنید القوم آن مردمان را یعنی عادیان را اینها دران  
 روزها یا دران شبها صحرای هلاک شدگان و افتادگان جمع صیرع الصرع افگندن  
 كَانْتَهُمْ گویا ایشان آنجا از نخک تنهاسے درخت خرماند جمع عَجْرًا وَ كَوَيْتِهِ مِیَان تَبِی  
 و او فتاده بعضے در درازی همچون درخت خرماند که بوسیده باشد و باد او را از بیج  
 برکنده باشد و انداخته الخوی و الخوع او فتادن و تہی شدن فَهَلْ آيَا پس هیچ  
 تَوَمَّي سِ یعنی بی محمد کَهُمْ مَرایشان راحن بَاقِيَةً کسے که باقی مانده باشد از ایشان  
 نه یعنی هیچ کس از ایشان باقی مانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود اسے محمد  
 تو همچین خواهد شد قصه عادیان بدانکه عادیان از اهل زمین بوده اند و در احقاف  
 یعنی در ریگهای بودند و تہان داشتند حق سبحانه و تعالی بود پیغمبر علیہ السلام را  
 برایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و نظر نہ کنند ایشان قبول  
 نکردند پس را پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالی باران را از ایشان باز دشت سه سال فحط در میان ایشان پیدا شد مهفتاد کس را  
 به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان  
 عمالقی که بسیر فوج بودند به مکه رفتند و مدت بودند بعد از آن خواستند تا دعا کنند یک  
 در میان ایشان مسلمان بود از قوم یهود علیه السلام مرشد نام او گفت شمار او دعا  
 سودمیدار سخن بنیامین خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن ویرانش بودند  
 و ویران خود دور کردند و رفتند مرشد در عقب ایشان میرفت تا رسیدند به صفا  
 و مروه و دعا کردند که ای خدای خود اگر بود راست میگویی ما را باران بده و ما از برای  
 باران آمده ایم پس حق تعالی سه باره ابر را فرستاد یک سفید و یک سیخ و یک سیاه  
 و آوازه شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد  
 قبول کردیم آوازه شنیدند که قبول کردید بلائ خدا تعالی را که همه چیزها بسوزد  
 و خاکستر گرداند آن ابر به فرمان خدا تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد  
 شدند که باران آمد و کسان را دعا قبول شد و زبان تشنغ و طعنه بر نمود کشاوند که  
 اینک باران آمد تو می گفتی که بلا خواهد آمد و وحی آمد به یهود علیه السلام که بگوئید که  
 این بلائ خدا تعالی است باد است که دروس بلاست حق تعالی وحی فرستاد  
 به باد عقیق که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی من را  
 شاخ فرشتگان که بر باد موکل اند گفتند آهی این باد همه روئ زمین را لاک خواهد کرد  
 وحی آمد به باد که باز گرد و به مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئی و به یهود علیه السلام  
 وحی آمد که خط بکش و تو و مؤمنان در میان آن خط باشید به فرمان خدا تعالی از آن باد  
 باد خوش در میان آن خط در آمدی که بیچ ضرر به مؤمنان نرسیدی و به هر چه آن باد  
 رسیدی بسوزد و خاکستر شد و عادیان بس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زن  
 و فرزندان خود را در دره کوه در آوردند بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که

در آید حق تعالی با دبر ایشان گاشت تا ایشان را بر سید شست و بر بوا میبرد و بر زمین میزد  
 بلاک میکرد تا همه بلاک شدند و گرجان که کلا تر ایشان بود و بود علیه السلام پیش وے آمد  
 گفت اے غلجان ایمان آر به خدای تعالی گفت اے بود آنچه شیر اند که در میان با دوی آید  
 و قوم مرا هلاک میکنند بود گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند غلجان گفت که این  
 همه جادو هاست تست من ایمان نمی آرم باد و بر بردشت و بر زمین زد هلاک کرد و همه ما هاست  
 ایشان را هلاک کرد و مرشد که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبر یافت مومنان شاد شدند  
 یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام  
 اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد و جَاءَ و آورد  
 فَرَعَوْنَ آن کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد و مَن قَبْلَهُ و آن کسانیکه پیش از وے  
 بودند و مَن قَبْلَهُ نیز خوانده و این قُرْآنِ حَمْرَةٍ و سَابِئِست و معنی وے این ست که آن  
 کسانیکه یار و یاری بودند و پیروی بودند و الْمُؤْتَفِكَاتُ و دیه بازیر و زبر کرده شده یعنی  
 دیهها و شهر هاست قوم لوط علیه السلام بِالْحَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر  
 قیل بالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جاوه آمدش و جاوه  
 به آوردش فَعَصَوْا پس بے فرمانی کردند سُوْلَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار شان  
 رَا فَآخَذَهُمْ پس گرفت شان خدای تعالی آخَذَهُ گرفتنی سَأِیْبَةٍ سخت و  
 غالب و زیادت شوند الْقَوَائِمُ افزون شدن قوم فرعون را خدای تعالی به دریا  
 غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغمبر خلایق بودند شنیدند و ایمان نیاوردند  
 قوم لوط به زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را شنیدند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن  
 خدای تعالی در رسول وے را نشنود و قبول نکند کافر باشد و بعد از دنیا و آخرت  
 مبتلا گردد و قصه فرعون بیاید انشاء الله تعالی قصه لوط پیغمبر علیه السلام  
 در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمة الله علیه گفت که لوط پیغمبر سپر عم حضرت

ابراہیم خلیل اللہ بود صلوات اللہ علیہ ودر کواشی آورده است کہ برادرزادہ ابراہیم بود  
حق سبحانہ و تعالیٰ و سے را بہ پیغامبری فرستاد بہ پنج شہر کہ در زمین شام بود و اہل آن  
شہر ہا چہار صد ہزار کس بودند یا چہار صد بار ہزار ہزار مرد و بیست سال لوط علیہ  
السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شہر ہائے  
ایشان نعمت بسیار شدہ بود و در شہر ہائے دیگر قوط بود مردم بہ غلہ خریدن سے آمدند  
ہر کہ پیش لوط علیہ السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند  
مردم را طعام مدہ ابلیس علیہ اللعنہ خود را بصورت بچہ امرد ساخت و پیش ایشان  
آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت ہر کہ بشہر شما یاید از غریبان از برائے غلہ خریدن  
این کار بد بوسے کیند تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین  
بہ نالید و آسمان نیز نالید پس حق سبحانہ تعالیٰ دوازده فرشتہ و بقولے وہ و بقولے  
سہ فرشتہ را فرستاد و طہیریل و میکائیل علیہ السلام با ایشان بودند اول پیش ابراہیم  
علیہ السلام آمدند و ابراہیم را باسحاق پیغامبر علیہ السلام فرود دادند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ  
بوسے فرزند سے خواهد داد از ایشان ابراہیم علیہ السلام پرسید دیگر بچہ کار آمدہ ای گفتند  
کہ ما را فرستادہ است تا قوم لوط را ہلاک کنیم کہ ایشان کار ہائے بد میکنند و بہ مردمان  
نزدیکی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را  
از غلہ خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دهند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس از ابراہیم  
علیہ السلام گفت کہ اگر در میان ایشان صد کس بود سے کہ این کار ہائے کہ سے عذاب  
با ایشان رسید و گفتند نے گفت اگر پنجاہ کس بود سے یا دہ کس این عذاب رسید و گفتند  
کہ نے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران سے مسلمانند پس ما ایشان را سزا  
دہیم فاما عوس و کافرہ است اورا ہلاک خواہیم کرد فرشتگان رفتند چون بہ دہقانے  
لوط رسیدند دختران و میرا دیدند کہ ایشان دوازده تن بودند کہ غلہا را آب میداوند

لع مونا  
صین و غلہ  
در تفسیر خود  
از سہای  
تفسیر علیہ  
کہ پیش علیہ  
السلام چہ کس  
قوم لوط بود  
السلام آمدند  
در انظار علیہ  
السلام چہ بچہ  
و دہم ابراہیم  
را علیہ السلام  
بکار بخت  
لوط علیہ السلام  
و اہل و عیال  
ایشان از  
مذکورات

فرشتگان بصورت های جوانان امر و خود را با ایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند  
 که میسچس باشد که ما را چه اندازی کند گفتند نه مگر پدر ما لوط پیغامبر علیه السلام است گفتند  
 بمانماید آنها رفتند تا به منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بد کرداران را خبر کرد از جهنان  
 آن قوم آمدند صورتها دیدند که هرگز ندیده بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانه را  
 گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا نصیحت میکنید پیش جهنان من انیک  
 دختران من نکاح کنید و بخوابید ایشان گفتند ما را به نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست  
 و تو میدانی که ما چه میخواهیم لوط گفت کاشکے مرا قوت بودی یا لشکرے بودے تا به شما جنگ کنم و  
 آنکذا مرا تا قصد بد کنید به جهنان من عروس لوط آب گرم کوبد بر سر جهنان ریخت تا بیرون  
 آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را مرض برص پیدا شد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر  
 کرد و لوط و گفت مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم در را بکش تا ما در آئیم  
 چون در کشاد شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جاهد و گران را  
 آورده است ما فردا او را باین جهنان هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که اهل خود از میان  
 این قوم بیرون روه که صبحدم عذاب با ایشان خواهد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواهم  
 فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس و با ایشان  
 نه رفت جبرئیل چهار شهر را بر پر خود برداشت و یکی را بگذشت چون ایشان کارها به بد  
 می کردند و بالا بردشان چند آنکه فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنیدند در آسمان بجز  
 بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود  
 آمد یعنی خشت پنجه از دوزخ سجیل می آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران  
 را شنید سر بر کرد و گفت اے دروغ از قوم من سنگ بر سرش آمد و هلاک شد و این غذا  
 از ظلمان این است دورست چنانکه خدا می تعالی فرمود پس لوط دختران را پیش  
 ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مومن داد و پیغمبران نبی اسکی

از نسل ایشان پیدا شد. تفسیر من و تو ازین قصه این است که یزین کارهای بد تو بکنیم و از ظلم و ستم دور باشیم و رسول گفت صلی الله علیه و سلم که يَنْظُرُ اللهُ تَعَالَى إِلَى رَجُلٍ آتَى جَلَدًا أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا عَيْنِي به نظر رحمت حق تعالی نظر نه کند به کسی که به مردی نزدیک کند یا به زنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکورست و این قصه را از کوشی و میسیر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد گفت جبل جبار انا بدستی که ما مَا أَجْرُكُمْ آنچه چو نکه طَعْنُ بِي فرمائی کرد الْمَاءِ آب در طوفان نوح علیه السلام و روست زین را آب گرفت حَمَلْنَاكُمْ برداشتم پدران شما را و شمارا که در شتوهای ایشان بود الْحَمَلُ کس را برستور خود نشاندن و برداشتن فِي الْجَارِيَةِ در کشتی که میرفت بر روی آب الْجَارِيَةِ و الجواری لِيَجْعَلَهَا تَارِدًا نِيْمَ كَشْتِي را یعنی نجات مومنان را در کشتی و هلاک کردن مکاران را که بیرون کشتی بودند لَكُمْ مشمارا تَذَكَّرُوا یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مومنان را و ترسانیدن مکاران وَتَعِيَهَا و تانیادگیر قَصَّةِ این کشتی نوح را أَلُو اعهه نگاه داشتن أُذُنٌ گوش کوشی وَأَعْيَةَ یادگیرنده و تانید باشد مومنان را این نجات دادن مومنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت عليه الصلوة والسلام یا علی از خدا آیت تعالی خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که هیچ چیز را فراموش نه کنی بعد از هیچ چیز را فراموش نه کرد قصه نوح را بیان کرده شود در سُورَةُ اَنَا أَرْسَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى چون قیامت را بیان کرد و منکران او را یاد دوازان حال خبر کرد و گفت جبل جبار انا پس چون فَفُجَّ و سیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْحَةٍ و وَاحِدَةٍ و سیدن و آن دیدن اول است و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دیدن دوم است وَحُمَلَتْ و چون برداشته شود الْأَرْضُ زمین را و الْجِبَالُ و کوهها هم زمین را و آنچه در روی است و کوهها را بردار و باد سخت یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالی

بے سبب برداشته شود در کثافت چنین آورده است قد کے تپا پس زده شود زمین و  
 کوہ ہار ابریک دیگر ذکوة و اِحکاة پر یکبار زونی و بقول امام حسن بصری رحمۃ اللہ  
 علیہ کہ ہہا چون گردے گرد و بروے کافران نشیند فیومہ عین پس دران روز درو  
 دو میدن باشد در عقب میدن دوم وقعت الواقیعة افتد افتند یعنی  
 قیامت بیاید بدانکہ صور بر شکل شایخست درازی و سی ہزار سالہ راہست و  
 و گردے دو ہزار سالہ راہ و مرویرا ہفت شاخ است درازی ہر شاخ ہزار سالہ راہ  
 و در ہر شاخ سورانہا ست ہچون زنبور خانہ در شاخ اول جاہنکے فرشتگان باشد  
 و در دوم جاہنکے پیغیران باشد و در سوم جاہنکے صدیقان باشد و در چہارم  
 جاہنکے شہیدان باشد و در پنجم جاہنکے عامۃ مومنان باشد و در ششم جاہنکے کافران باشد  
 از آدمیان و پریان و دیوان و در ہفتم جاہنکے ہمہ مخلوقات دیگر باشد بدانکہ در تنبیہ  
 الغافلین آورده است کہ در یک روایت از رسول علیہ السلام سہ میدن است  
 و در یک روایت دو میدن است میدن اول رافزع گویند یعنی ترس گما قال  
 اللہ تعالیٰ و نَفَخَ فِي الصُّورِ فَفُجِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و آن  
 چنان باشد کہ اسرافیل در صور در دم و بگوید اَتَّبِعُوا اَيُّهَا الْغَفَلَةُ یعنی باخوابید  
 اے غافلان چون این آواز بشنوند ترس و بی در خلق او فتد و ہمہ کس کار با بگذازند  
 و زلزله در زمین او فتد و ہمہ برین حال جانند چندانکہ خداے تعالیٰ خواستہ باشد  
 باز خلق بکار مشغول گردند و عمارتہا کنند تا چہل سال یا بیشتر یا کمتر و ہمہ روی زمین  
 کافر گردند و یک مومن نماند انکاه اسرافیل علیہ السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر  
 بدمد و آن میدن مردن باشد گما قال اللہ تعالیٰ و نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي  
 السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ سَمِعَ اللہُ دَرِيْنَ مَيِّدِنِ بگوید اسرافیل  
 کجا نہایرون آید از قابہا ہمہ خلق بمیرند مگر جبریل و میکائیل و اسرافیل علیہم السلام

و بر دارندگان عرش و باز جان همه را گیرد و ملک الموت ماند و راحق سبحانه و تعالی  
 بپزند خطاب رب الارباب در رسد لمن الملك الیوم یعنی ملک کراست امروز یکس  
 نه باشد که جواب دهد حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید لله الو احد القهار یعنی  
 ملک مرفدا کراست که یک است و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قهر کننده است  
 بر دشمنان خطاب رسد که بچاند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان و  
 فرزندان ایشان پس زمین را کشاده کنند و مهور نمایند چنانکه ادیم را یعنی خیمانی را باز کنند و چون  
 آن وقت شود که خلق را زنده گردانده از بحر الحیوان و آن دریا میست در زیر عرش  
 و اذان دریا باران بار و چپل روز همچون آب منی و قابلهای همه فلاق پدید آید اول  
 یکسکه زنده شود اسرافیل بود فرمان شود تا در صورت در مد و آن دیدن بعثت باشد  
 و گویند ایتها العظام البالیة و ایتها العروق المنقطعة و ایتها الواصل  
 المتفرقة قومو الفصل القضاء یعنی اسه استخوانهای بوسیده و ریزه ریزه شده  
 زنده شوید از برای حکم خدا تعالی پس جهانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زبور و  
 میان آسمان و زمین پر شود و هر جانے بقالب خود در آید و زنده شود و از کور با بیرون  
 آیند اول یکسکه زنده شود و از زمین برخیزد مصطفی باشد صلوات الله علیه و سلم نصیب غار  
 این است که همه عالم را مظاهر شناسد که بر یک دیدن بپسند و بر یک دیدن زنده  
 شوند این از اسرافیل نیست از جلیل است منومی اسه قبایوشندگان از زیر پوست  
 باز گردید از عدم ز او زدوست به مطلق آن آواز خود از شه بود و گرچه از حلقوم عجمد الله بود  
 و همچنین اولیا الله نیز مظاهر اند بر دلهاے طالبان که زنده شوند بحیات ابدی بیکت  
 ایشان و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلهاے منکران بپسند بنظر تو ایشان

مرده را از ایشان حیات است و نما  
 بر جبهه ز او از شان اندر کفن

نظم بین که اسرافیل وقتند اولیا  
 جانیهای مرده اندر گور و تن



زنده کردن کار الطافِ خدمت  
من ترا باشم که کان اللہ لہ  
سرتوئی چون صاحب این سرتوئی

گویند این آواز آوازِ خداست  
چون شدی من کان اللہ اولہ  
رو کہ بے یسمع و بے یبصر توئی

و انشقت السماء و تمسکتہ شود آسمان فہی پس این آسمان محکم و بے نظیر تو میگذرد  
دران روز و دران وقت و اہیة است باشد و پارہ پارہ شود آلو ہی مست شد  
و املاکک علی امر جاتیہا و فرشتگان بر گرانہائے آسمان باشند دران حال ایستاد  
تا چه فرمایند ایشان را جمع رجایا فرشتگان بر گرانہائے زمین ایستاده باشند و صفان  
باشند و خلایق در میان ایشان ہشند و بحمد و بردارند عرش ربک عرش  
پروردگار ترا فوق قوسہ بر بالائے خلایق یوم میگذرد دران روز و دران وقت تمامیت  
ہست فرشتہ در کشف آورده است کہ رسول ماصی اللہ علیہ وسلم گفت کہ بردارند  
عرش عالی چہاں فرشتہ اند چون قیامت شود بہ فرمان خدائے تعالی بشت شوند پائہا  
ایشان در زمین ہنتم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی  
بصورت گاو و بعضی بصورت گرگس و در روایت دیگر آن است کہ ہر ہشت بصورت بز

کو ہ ہشند از میان سم ایشان تا زانو ہفتاد ہزار سالہ راہ باشد چہاں از ایشان این  
تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ  
قُدْرَتِكَ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ  
عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاگ گفت کہ بردارند گان عرش ہشت صفت باشد  
کہ شمار ایشان را حق تعالی داناید یوم میگذرد عرصون دران روز عرض کرده شود  
از برائے جزا و حساب العرض چیزے پیش کس آوردن کہ آن تخفے پوشیدہ نماید صحتکم  
از شما خافیة ایچ پہنائے نصیب در ویش این است کہ ظاہرش ہجو باطنش و باطنش  
ہجو ظاہرش باشد در خبرت کہ در قیامت خلق را اللہ بار عرض باشد و عرض از بر



در در آید هرگز نشد نشود و ازان در روز و دران ماه رمضان در آید و بس حق سبحانه و تعالی  
 گوید یا اُولَیِّکُمْ اِیَّی طَالَ مَا نَظَرْتُ اِلَیْکُمْ فِی الدُّنْیَا یعنی اے دوستان من شمار  
 بسیار دیدم در دنیا بهائے خشاک شده از تشنگی و تشکها پر پشت چفیده از گرسنگی و شپشها  
 بخاک او فکاده از سبب بیداری در طاعتها من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید و  
 بیاشامید گوارنده در کثافت چنین آورده است و در تفسیر و سید نیز آورده است که رسول  
 علیه السلام گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احدکم  
 الا بجوارحهم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی بفلان  
 ابن فلان ادخلوه فی جنۃ عالیة قطوفها دانية نصیب درویش این است  
 که در عمل کوشد و جزائے آن از فضل آبی بیندنی از عمل قال امام القشیری رحمه الله  
 علیه الحقیقه ترک ملاحظه العمل لا ترک العمل و خواجه عبدالنصاری  
 میفرماید عمل را با مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسان  
 که نامه بدست چپ ایشان داده شود نیز باید کرد و گفت جل جلاله وَاَمَّا مَنْ  
 اَن کَس که اُوْتِی داده شود کِتَابَهُ نامه او را بَیْئَمَالِهِ بدست چپ و مَوْفِیْقُولِ  
 پس بگوید که یا لَیْتَنِی اے کاشکے من کَم اُوْتِ داده نشدے کِتَابِیَهُ نامه خود را  
 وَ کَم اُدْرِ مَا وَ نَدَانْتُمْ من حِسَابِیَهُ که چیت شمار من یا لَیْتَهَا کاشکے این  
 دیدن در صور که بسبب آن زنده شدم کانت بودی القاضیه حکم کننده بر  
 مردن من و قیل القاضیه مرگ یعنی کاشکے من زنده نشدے تا این بلاراندیدم و سبب  
 حساب نه کشیدے اگر چه در گور عذاب بود اما این عذاب ازان سخت تر است مَا  
 اَغْنَعَنِی سَوْدُ نَشْتِ مَا لَیْکَ مال من یا حَسُودُ نَشْتِ مَا مال من هَلَاکَ عَمَلِی  
 مانند مرا و هلاک شد سلطانیه حجت من و قدرت من و سلطنت من نه مال ماند و  
 نه یار و مدد لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف آنست که عزت از

خداکے تعالیٰ جوید و مال سلطنت و مہتری و سروری را در راه او باز و تاغزیر دنیا و  
 عیبی باشد چون این توجہ کنند فرمان آید از رب الغزت جل جلالہ کہ اے فرشتگان عذاب  
 خذوہ بگیری پیش فعلکوہ پس غل نہیدش و دوستہائی او را با گردنش در غل  
 و رازید اغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش شتھا الحیجیمہ پس در دوزخ  
 صلکوہ در آیدش شتھا فی سلسلکہ پس در زنجیرے کہ دس عھا درازی وے  
 الذرع بگیری پیودن و قیل درازی سبوعون ذس اعنا ہفتاد و گز باشد فاسدکوہ  
 پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقہ ازان زنجیرے بکویہ نہند کویہ بر خود  
 بگذارد و بقول بعضی ہر کافرے را بادید او در یک زنجیر کشند و بقول بعضی یک زنجیر  
 باشد کہ ہمہ دوزخیان را در وے کشند و درازی ویرا حد و نہایت نہ باشد و نہایت  
 ویرا خدائے داند و بس گفته اند ہفتاد و گز از برانے مبالغہ باشد و حکمت این زنجیران  
 باشد کہ چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و برفخ  
 اندازند و کعب اجار گفت رضی اللہ عنہ کہ اگر ہمہ آہنہائے دنیا را بر کشند برابر یک  
 حلقہ ازان زنجیر باشد و این زنجیر را در دہان دوزخ اندازند و از راہے دیگر بیرون  
 آرند و باقی را بر گردنش بچینند نعوذ باللہ من ذلک حکایت امام فخر رازی  
 رحمۃ اللہ علیہ روزے در درس نشسته بود ناگاہ دیوانہ از در درآمد بہ شکل عجیب و  
 گفت اے امام خداکے تعالیٰ را شناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست  
 ترا چہ سردار و دواز پیش امام ناپیداشد یعنی بطریق مشاہدہ کہ آن راہ انبیاء و اولیاء  
 خاص حضرت ہست خداکے را بشناس جذبہ در امام پیدا شد طالب آن درویش  
 شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ سنجان ست امام از ہرات بجانب  
 سنجان روان شد چون رسید دید کہ آن درویش بر بالائے منبر این آیت را تفسیر  
 میگوید خداوہ فعلکوہ شتھا الحیجیمہ صلکوہ لثقی سلسلکہ دس عھا سبوعون



وچیز باشد ایمان نیاوردن و بجلی کردن فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مران کافران  
 امروز هَهُنَا این ج یعنی در قیامت حَمِيمٌ دوستی نزدیک که شفاعت کند و س را  
 و رحم کند بر و وَلَا طَعَامٌ و نیست مریرا خوردنی إِلَّا هُنَّ غَسِيلِينَ مگر از بریم  
 آب و زخیان بعضه از دزخیان را خوردنی باشد از زقوم و بعضه از ضرب و بعضه را غسلین پس تفض  
 نباشد لَا يَأْكُلُهُ نه خورد این غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناه کاران خطاء  
 الرجل عمداً گناه کردند انمی الکشاف یعنی نخورد غسلین مگر کافران نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ  
ذَلِكَ نصیب در ویش نیست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فَلَا أَقِيمُ  
 پس سوگند یاد میکنم من که خداوند عالم بِمَا تَبَصَّرُونَ بخرمت آنچه می بینید و وَمَا  
لَا تَبَصَّرُونَ و بخرمت آنچه نمی بینید إِنَّهُ بدستی که قرآن لَقَوْلٍ هر آینه گفتار  
رَسُولٍ فرستاده شده است كِرِيمٍ گرامی و بزرگ است و آن جبرئیل است که از  
 حق تعالی قرآن را می آرد بان نوع که رسیده است بطرقی رسالت ادا میکند یعنی  
 بخرمت آنچه می بینید او را از آثار قدرت و صفات و بخرمت آنچه نمی بینید از ذات  
 پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد رسول کریم نیست  
 این سخن شاعر و کاهن ایتم نصیب در ویش این است که همه موجودات را قائم بخرمت  
 او بیند تا محل سوگند شود بِهِ بر بند چشم صورت و بکشاک چشم سر  
 تا مشرق و غرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة  
 و اليقين و لا تجعلنا من اهل الغفلة و المحجوبين کافران می گفتند که قرآن  
 سخن شاعر است حق تعالی فرمود وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قرآن گفتار شاعر  
 قافیة گو قَلِيلًا مَّا تَوْصَلُونَ اندکے از شما کافران می گردید وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ  
 و نیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ اندکے از شما پند  
 می گردید كَلِمَةً مَّا زُودت تَنْزِيلٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ط قرآن فرستاده شده است

از پروردگار عالیشان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین و لو نقول و اگر دروغ بریند  
 محمد عینکنا بر ما بعض الاقاویل بعض از گفتار با که مانگفته باشیم بوسه لاخذنا صند  
 بر آینه بگیریم او را با الیمین قدرت و قوت یمین دست راست است و مراد این جا قدرت  
 و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و مغلوبش گیریم لَقَطَعْنَا  
صِنَةَ الْوَتِينِ پس بریم از محمد رگ دلش را الوتین رگ سفید پیوسته بر آن که چون  
 بریده شود میرد آن کس فَمَا جَمَعْنَا كَثْرًا پس نباشد از شما مَنْ أَحَدٌ يَبِيعُ كَسَّ عِنْدَهُ  
 از محمد کجا جزوین باز دارندگان مرعوبت ما را الْحِجْرُ باز داشتن بدانکه حضرت ذوالجلال  
 اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام منست و سخن کاهن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود  
 را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه و سلم اقرار کرده است بر ما اگر اقرار  
 کردی ما او را بعباد خود بپاک کردی و هیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بر تو  
 کار و سزایه نشدی و دشمنان او بپاک نشدند سزای کس پیدا شد همه عالم پر کفر بود  
 نور دین او شریقی و غرب عالم را گرفت نصیب درویش این است که بدانند که اهل عجت  
 و ضلالت را بقای نیست و در رفتار ایشان نور و غایب تر نباشد سزایه نماید ولیکن  
 نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و پیش ما رحمت الله علیه میفرمودند  
 که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت نعلبه میکند بر بیار یک بر طریق بدعت و ضلالت  
بِأَنَّ وَأَنَّ بدستی که قرآن لَتَذَكُّوكُمْ بِرَأْسِي بِئْسَ لِلْمُتَّقِينَ مَرْجِعٌ مِنْكُمْ  
 را از کفر و شرک و یاد دهنده است مرعاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه  
 مشرف شوند تلاوت کلام الله بنهند و آنرا بدستی که مانگفته میسر آید وَأَنَّ بِئْسَ لِلْمُتَّقِينَ  
مَرْجِعٌ مِنْكُمْ بدستی که از شما دروغ دارند است مرعاشقان را و مصطفی را و اولیاد را  
 و علماء را هر چند سوگند یاد کردیم و بر این قاطعه نمودیم ایمان نمی آرد به قرآن و با اهل  
 عرفان و انکار ایشان زیاد می شود نصیب درویش این است که منکر حال ایشان

و اولیا الله نه باشد. و اگر کسی انکار حال ایشان کند. منورش دارد **مص**  
 در جمع سبک روحان هم بولین باشد. و شکر گوید که **وس** بولین نعت نیست **قیانه** برستی  
 که ناگردیدن به قرآن و عمل ناکردن بان **لحسره** هر آینه ندامت و پشیمانی است **عکس**  
**الکفرین** ذکر کافران چون بسیرند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بان  
 عز و جلایست بینند بعد از ان بمانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل دنیا  
 که بد رویشان و صالحان اعتقادند داشته اند در دو حسرت عظیم بینند و قرآن حسرت  
 است بر آن کسی که عمل نه کند بان اگر چه یاد باشدش و به هفت قرأت بخواند **و اياته**  
**لحق الیقین** و بدرستی که قرآن رست است و درست و یقین است و بی هیچ شک در سو  
 نیست و هر که شک آورد در **وس** کافرست **فستبح** پس به پاکی یاد کن خدای تعالی را  
**باسم ربك العظیم** به یاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات نامنرار او و رکن و  
 صفات نامنرار اثبات کن و بگو **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و**  
**الله اکبر** و مانند این و نیکو بگذارد پنج وقت نماز را با مضمای بزرگ دعا و قات **نسب الله**

**سورۃ المعارج و کتبه و حی** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انعم و انعمون اینه و دعوها**

**سأل سائل** نحوست نخواهند بعد از این **واقع** شکنجه آینه را **فالماء** از ماده **وسل**  
 پرسید پرسنده از شکنجه آینه **فالماء** به معنی عن و این پرسنده **نظر من الحارث** بود  
 و مانند **وس** کافران دیگر چنانکه حق تعالی خبر کرد **قوله و اذ قالوا اللهم ان كان هذا**  
**هو الحق من عندنا فامطر علينا حجارة من السماء و اوانتنا بعد اب الیم**  
**للكفرین** مرنا گردیدگان را **لکس** که **دافع** نیست آن عذاب را چون بیاید ایشان  
 باز دارنده و دور کننده **الدفع** باز دشتن و دور کردن **قرون** الله از خدای تعالی  
**ذی المعارج** خداوند آسمان **بالعروج** به با ظر آمدن یعنی خداوندی که آسمانها  
 و عرش را آفریده است که فرشتگان بر می آیند بان جمع معراج بود جانی بر آمدن یا معراج



معراج بود و بانها تعرج الملكة بر میشوند فرشتگان وَالرَّوْحُ وَجِبْرِيلُ الْيَبُ  
 بسوء رحمت او فی یومِ این عذاب واقع باشد مگر کافران را در روز که کان بمقداد  
 تخمیسین الف سنه که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران و را  
 نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کس را در دنیا دور کعت نماز گذارد و باسانی بود  
 مصابح آورده است که فی یومِ کان مقداداً تخمیسین الف سنه روز قیامت  
 است و این روایت در کتاب الزکوة است فعلى هذا يتعلق قوله فی یوم بقوله  
 تعالی واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندانی بر مآیند که اگر  
 غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد و این مسافت از بالای آسمان  
 بهنم است تا زیر زمین بهنم که آن را تحت الثرى گویند فعلى هذا يتعلق قوله تعالی  
 فی یوم بقوله تعالی تعرج الملكة والاول اصح لما روینا من المصایح ولما  
 بعد هذا الایة قوله فاصبر صابراً جمیلاً پس صبر کن ای محمد صبر کردن  
 نیک و آن صبر بود که دروسه جزع نه باشد و قیل هو الرضاء بالقضایا لثانی  
 و این تغییر را فرزند س بود هفتده ساله که چهار ماه بانواع کمالات آراسته حسن صورتی  
 و خلق معنوی داشت چون در فوت شد خاطر تمام شد بر سر قبر و متوجه بود  
 بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت بهیئت باد و قبله در ره توحید تو توان رفت رست  
 یا رضای دوست باید یا هوائی خویشتن ۴ و این بیت را بابیات دیگر بخط میمون خود  
 در پشت کتاب نوشته بود و بسیار میخواند قطعه بر در میسران اولا الله به تیغ لا اله  
 شرط عقاست هر چه غیر است آن بفرمان دشتن ۴ چون زد دست دوست خورد و کین ذاق از جام شوق  
 آینه دنیا بساوی هر دو یکسان دشتن ۴ چون جمال زخم چو گان دیده شد در کوئی دوست  
 خویشتن را پائے کوبان کوئی میبان دشتن ۴ و این ابیات از سخنان خواجہ حکیم سنائی  
 غزنوی است رحمة الله علیه انصه یرونه بقییدا بد رستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می بینند و فرنگه قریباً و ما می بینیم آن عذاب را نزد یک لعین کافرانی  
 میگویند نخواهد بود و ما میدانیم هر آینه خواهد بود یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ آن عذاب  
 نزدیک است و آینه در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته چینی بگذارد و نماند و يَكُونُ  
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد که کوهها همچون ایشم زردین نیست شود و كَايَسْئَالٍ حِمِيمًا  
حَمِيمًا و نه پرسد دوستی از دوستی که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر  
 کایسئال خوانند و شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را  
 از دوست دیگر يُبْصِرُ وَنَهَمٌ نموده میشوند خویشان خویشان بعضی یکدیگر را بینند فدا  
 پرسند که حال تو چیست از غم و اندوهت که باشد هر یک را و همه دوستیها که برای خدای  
 تعالی نه باشد منقطع شود فدا دوستیها که از برای خدای تعالی باشد در آن محل زیاده  
 باشد اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَابِعِينَ فِيكَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى أَلَا خِلَاءٌ يَوْمَئِذٍ  
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب درویش اینست که خدای تعالی  
 را دوست دارد و بس دشمنی عشق آن زنده گزین کو باقیست به دوز شراب جانفراست ساقیست  
 عشق آن بگزین که جلد انبیا بیافتند از عشق او کار و کیا تو گوگو ما را بدان شه بازیست  
 باکر جان کار بادشوار نیست به بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَقْدَرُ  
الْجُحُومُ آرزو برود دوست دارد روز قیامت گناه کار یعنی کافر تباہ کار لَوْ يَفْقَدُ  
 این را که فدای خود بدد و خود را از دوزخ باز خرید و آفتد اء خوشتن را خریدن  
مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ از عذاب آن روز يَبِينُ پسرانش را و صَلِحَتِهِ و  
 عروش را و أَخِيهِ و برادرش را و فَصِيلَتِهِ الَّتِي تَقْوِيهِ و خویشان خود  
 را که او را یاری میدادند در کارهای سخت در دنیا و جای میدادندش بر میان خود  
أَلَا يَوْمَئِذٍ اء جائی دادن وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جمعاً و هر کس را که باشد در زمین همه  
 را فدای خود بدد تَعْرِجِيهِ پس این فدا دادن او را عذاب قیامت برده لَا يُجَاءُ

را ندین کلاً حقا که از وسه قبول نه کنند این فدارا و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اگر  
یک بار با خلاص گفته باشد اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ خلاص یابد و در حدیث  
آمده است که اگر هفت آسمان و آنچه در وسه است در پله تراز وسه قیامت به نهند  
تو اب کلاً اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ را در پله دیگر نهند تو اب کلاً طیبه زیادت آید ای مومن و ایم بگوید  
این کله طیبه را تا بدرجات اعلا برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب دوزخ خلاص  
توانند کرد پس ایشان را چرادوست میداری و از ذکر حق تعالی غافل میشوی  
صفت دوزخ کرد و گفت جبل جبار انھا الظل بدرستے که آن آتش دوزخ است  
زبان زنده نَزَاعَةُ سخت شده است یعنی بر نرد بسوسے خود لِلشَّوْطِی طُرُوبِهَا  
سر دوزخیان را و قیل دوزخیان را و قیل کرانها یعنی دست و پائے قیل پوست بر  
جمع شواه که از صد ساله راه و از دو بیست ساله راه زبان زنده و دوزخیان را بخورد و کشد  
چنانکه متفاطمیس آهن را بخورد و رشد الْقِرَاءَةُ نَزَاعَةُ بالنصب علی الاختصاص  
های اعنی نزعته هذا اقراء تو علی روایة عاصم و بروایة حفص بالرفع  
نزعته للباقین خبر مبتدأ أَمْحذوف ای هی نزعته باز صفت دیگر دفع  
کرد و گفت جبل جبار! تَدْعُو ایخواند آتش دوزخ بسوسے خود وَسَنْ أَدْبُرُو و توتے  
کسے را که روسه گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت و جَمَعَ  
و گرد کرده باشد مال را فاعل و محی پس نهاده باشد مال را و جباری الایعداء و بر زبانها مال زکوة مانده  
باشد این عباس رضی الله عنهما گفته است که دوزخ مرکب از فان را و منافقان را نام  
بنام میخواند و میگوید یا ای فلان که جائے تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و  
گفت جبل جبار ان انا انا انسان خلاق هاتو عا بدرستی که آدمی آفریده شده است  
بے صبر و قیل نخیل را بیان کرد بلوغ را و گفت جبل جبار ان انا انسان چون  
برسد ویر ابدی جَنُودًا ای کیون جزیه غایبی چون بدی برسد بادی سخت بی صبر

در بیان نقل  
یکند که بویع  
جانور نیست در  
پس کو قاف  
چون در صفت  
را و گیاه حال  
یکند یعنی  
طایفه آنرا در  
و آب نعت  
حق نامور  
در او من  
نار و در شب  
اندر آن است  
کرناج خواب  
خوردن می کجا  
و تعالی از عا  
بهر کسی که  
تشریح

باشد و اِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ وَجُنَّ بَرَسًا بوسه نیکی یعنی مال و نعمت یا به سنو عَاة اے کیون هم  
 یعنی باشد سخت باز دارند مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُصَلِّينَ که نماز کنندگان که  
 ایشان جزوع و منوع نیستند الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ که آنها همیشه ایشان  
 دائم در نماز خود میروستند باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذرانند وَالَّذِينَ وگمان کسانی که  
 فِي اَمْعٍ اِيحَدِ حَقِّ مَعْلُومٍ در مال های ایشان حق واجب است و دانسته شد  
 است اِلْتِنَانًا شَلٍ مر خواهند گان را اِنَّا الْحَقُّ مَرَّةً و مرگسانه را که از مال دنیا محروم باشند  
 و از کس سوال نه کنند از شر المحروم نهفت نیاز یعنی فقیران خواهند و نا خواهند را  
 حق باشد در مال های نیک مردان وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمِ الدَّيْنِ که و مر  
 گسانه را که ایمان آرند به روز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزوع و منوع نباشند  
 بلکه در بلا با صاحب کنند و عطاها مشرک گویند وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ عَذَابٍ رَبِّهِمْ  
 مُشْفِقُونَ که و مر آن گسانه را که از عذاب خدای تعالی ترسند و اندوگناه با  
 ترک کنند اند ایشان نیز جزوع و منوع نباشند بلکه صبر کنند و اند در بلاها و عطا و  
 در نعمتها اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که از عذاب خدای تعالی  
 ایشان ناامین اند یعنی از عذاب خدای تعالی ایمن نتوان بود و همچنان که از حسرت  
 او نا امید نتوان بود و از عذاب او نیز ایمن نتوان بود در با سعی

ایمن بشو که مرکب مردان مرد را	در سنگ لایخ با دیه پهلای بریده اند
نومیدم به باش که زمان با دوش	ناگه به یک خروش منزل رسیده اند

وَالَّذِينَ هُمْ لِغَيْرِهِمْ حَفِظُونَ که و مر آن کسانی که ایشان عضو های پنهان  
 خود را نگاه دارند گانند از زنا اِلَّا عَلَىٰ اَمْرٍ و اِحْوَاهُ مگر بر زبان خود او صا اَلَكَلَّتْ  
 اَيْمَانُهُمْ یا بر کینز کن خود قَا تَشَهُمْ غَيْرُ مَا لَوْ مَدِينَه پس بدرستی که ایشان  
 ملامت کرده نباشند چونکه عوسان و کینز کن حلال ایشان مباح اند ایشان را

مَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ دَپس هر کس که جز از زمان منکوحه و  
 کینزکان حلال خود چیزی دیگر طلبد تا با و نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از  
 شریعت در گذزند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسیکه عمل  
 قوم لوط کند به غلام بچکان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبه  
 وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَلَىٰ أُمُورِهِمْ دَاعُونَ هُمُ الَّذِينَ هُمْ  
 وعهد های خود را نگاه دارند گانده و امانت را خیانت نه کنند و عهد با را نشکنند  
 وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ مگر آن کسانی که ایشان به گواهیها و ایستادگانند  
 یعنی گواهی راست بدهند و از کس نه ترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ هُمْ  
 عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ مگر آن کسانی که به نماز خود نگاه دشت کنند و قضا کنند  
 و قیل مراد از اول نماز های نفل است چون نماز های چاشت و نماز های تهجد و نماز  
 اشراق و ازین آیه مراد نماز های فرض است أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّمُونَ هُمُ  
 آنانکه برین صفتهای نیک باشند یا ذکر دیم در بهشت باید باشند پر نعمت و بزروار  
 نیکوئی کرده شده و بر ایشان بانواع کرامتها و کرمها آلاک امر نیکوئی کردن با کسی  
 چون کافران این و عدا با راسته نهند که مؤمنان را بهشت خواهد بود و ایمان نیارند  
 فَأَمَّا دَرَجَاتُ عِلْمِهِمْ فَأَمَّا دَرَجَاتُ عِلْمِهِمْ فَأَمَّا دَرَجَاتُ عِلْمِهِمْ فَأَمَّا دَرَجَاتُ عِلْمِهِمْ  
 مسخر کن با و و یارانش نظر میکردند حق تعالی از ایشان خبر کرد و گفت جبل جلاله قَمَّ  
 لِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده است مر آن کسان را که کافر شده اند قَبَلِكَ  
 سَوْتِ تَوْهَاتٍ طِعِينِ دایم نمرند گانند بسوی تو و هَوَّطِ طِعِينِ حال است از ضمیر کفر  
 تقدیر ما بال الذین کفروا صدیقین النظر بالاسراع نحوک  
 الْهَطَّاعُ شتافتن یعنی چه بوده است این کافران را که در مجلس تو نشینند و  
 دایم نظر میکنند بسوی تو به سخنی عجب که از عذاب مانی ترسند و تپو استهزای کنند

عَنِ الْيَمِينِ نیشیند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ واز جانب دست چپ تو  
عَزِيْنِ جماعه جماعه وبلوک بلوک گروه باشد بر آنند گوئی هرگز دست برکت دیگر یا برخواستند  
میشوند عزیزین حال عند المقدد تقدید به بیخاسون عن یمینک و شمالک  
جماعات و حلقا حلقا مختلفه عزیزین جمع عذره است اصلها عذوه من العز  
العز و نسبت کردن خود را به کس کافران میگفتند اگر محمد و محمدیان مارا کافر می گویند  
و جائے مارا دوزخ میسارند و خود را مؤمنان و جائے خود را بهشت میسارند  
اینها اند که ما ایشان را در مجلس می بینیم و حال ایشان میدانیم همه فقیر اند و ما  
توانگران اگر چنان باشد که محمد میگوید که قیامت خواهد بود ما به بهشت اولی تر باشیم از  
ایشان تمسب در ویش ازین آیه این است که به نفاق در مجلس اهل حق نیشیند و بر  
اولیا الله عیب نه جوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض نه کنده که هلاک  
شود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ شَمْسُوْمِی گفت پنجه بر ای طالب چرا این کن با هیچ محبوب مرا

چون قبول حق بود آن مرد درست	دست او در کارها دست خد است
دست ناقص دست شیطانست و دیو	ز آنکه اندر بند کلیف است و ریو

یعنی امیر و طالب دلیری کن به محبوب حق و چون کافران می گفتند که ما به بهشت از محمد  
و محمدیان اولی تریم از بهر آنکه ما را مال و جاه و بزرگی داد خدا تعالی در دنیا و ایشان  
نداد اگر این وعده ما راست باشد ما در آخرت بهشت از ایشان پیشتر در آیم حق تعالی  
فَرَمُوْا يٰكُطْمَعُ كُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ اَيٰطَمِعُ مِيْرًا دَهْرًا مَرْدَسًا و هر کس ازین کافران  
اَنْ يُّجِدَّ خَلْ جَنَّةً لِّعَيْنِهِ که در آورده شود در بهشت با نعمت و نیکوئی به ایمان  
و طاعت کلاً نه چنان است که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کنیم  
بر کافران و اصل بزرگی و مال هیچ فائده نمیکند مگر کافران را تمسب در ویش نیست  
که خائف باشد و به تشویقات نفس و شیطان مغرور نگردد و هر چه طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند از اخلاصت را با من و لیکن گران بها من قال  
 الشيخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمه الله علیه الحقیقة تترك صلاحه  
 العمل لا تترك العمل بعد از آن حق تعالی تمناست کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله  
 اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ بدستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی از  
 نطفه قدر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان  
 آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی با ایمان و عمل صالح است و ایشان  
 ندارند پس چون طمع بهشت می آید در نصیب درویش این است که به کثرت مال نه نازد  
 و بعد ازین حضرت ذوالجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد  
 بذات پاک خود و گفت جل جلاله قَلِيلًا أَقْتَمْتُمْ بِرَبِّ الْمَسَارِقِ وَالْمَغَارِبِ پس سوگند  
 می خورد من که پروردگار و آفریدگار جاهلهاست بر آمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجای  
 فرود رفتن اینها اِنَّا الْقَادِرُونَ عَلَىٰ اَنْ نَّبَدِّلَ خَيْرًا مِنْكُمْ بدستی که ما  
 توانایم بر ایشان برین که بدل آریم بهتر از ایشان و مَا كُنَّا بِمَسْبُوقِينَ و ما  
 عاجز نیستیم از هر چه خواهیم بداند آفتاب هر روز از جای دیگر برود آید و بجای دیگر  
 فرود آید و پس پروردگار ما که آفریده است مزیجات سلوات را قادرست بر هر چه خواهد  
 عجز از جلال و کمال او دورست در عالم ظاهر کرمی این موجود است و مشاهد است  
 و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقطار وجدان و کواکب  
 ثواب مزین گردانیده است فَبُحْثَانُ اللَّهِ و من قادر حکیم و قاهر علی یفعل  
 اللَّهُ مَا يَشَاءُ لِيُحْكِمَ مَقَاتِلَهُ و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و  
 باطل و یهوده و کافر فاسد و نکوهیده باستهزا و سخنه روی آوردند حضرت ذوالجلال  
 جمیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنَهُمْ چون حق را قبول نمی کنند  
 و زباطل باز نمی ایستند بگذار مرا ایشان را بخواصواتا در باطل خود در آیند





سُوْرَةُ نُوْحٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ كَلِمَتُهُمَا وَعَشْرًا اَتَمَّ لَوْ عَمَّا

اِنَّا بَدَرَسْتِي كَمَا اَدْسَلْنَا فَرَسْتَا دِيمِ نُوْحًا نُوْحٌ بِخِيَابِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِلَى قَوْمِهِ  
 بسوئے تومش آن آند ز قوّمك كه بيم ده و برسان قوم خود را سے قلنا بان  
 انذري يجوز ان يكون ان مفسر یہ ان الارسال فيه معنى القول فتلّا  
 محل لها حينئذ من الاعراب يعنى ما كغيره برسان قوم خود را بد انكه نوح  
 عليه السلام بهفت واسطه بآدم عليه السلام ميرسد و اصح آنست كه عروس  
 هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است پنجاه كم هزار پيغمبر بود و همه ر و نوزدين كافرو بود  
 ايشان را بايمان ميخواند درين مدت و ايمان نهي آوردند و ويرا ميزند تا بهوش ميشد  
 و مي گفتند كه مردوسه باز خود مي آمد و خلق را براه خداي تعالي ميخواند تا روزي كه  
 بچرخ خورد ويرا پدرش فرمود كه زد بعضا و سر او را بشكست خون روان شد نوح دعاي  
 كرد و گفت آتسي من قوم خود را بسيار خواندم بايمان روز و شب آشكارا و پنهان بت  
 پرستي را ترك نه كردند هر چند معجزهديدند از من ايمان نياوردند آتسي ايشان را هلاك  
 كرد و ان بريك قول بهشتا و كس و بريك قول چهل كس و بريك قول بهفت كس ايمان  
 آوردند حق تعالي وحي فرستاد كه از قوم تو پنج كس ايمان نخواهد آورد ما عذاب مي فرستيم  
 كشتي بساز كه قوم ترا هلاك خواهد كرد مگر كسي كه در كشتي باشد بتو درختان بنشان  
 از ساج يعني از آبنوس و نوح در كوفه بود درختان نشان چهل سال بايست تا  
 درختان كلان شدند درين فرصت به كافران بهج تعرض نمي كرد و ايشان نيز با و  
 تعرض نمي كرد حق تعالي باران را از ايشان باز داشت درين چهل سال و درين  
 مدت بهج زن بچي نياورد و آبهائے ايشان به زمين فرودت بعد از چهل سال بوس  
 وحي آمد كه چو بهار را برد و تخمها سازد و جبرئيل او را تعليم كرد كه سرشتي را همچون سر  
 خروس سازد سينه اش همچون سينه بط و دمش را همچون دم لبوتر سينه گز درازي

تفسیر یعقوب چرمی

پهنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهای تیرسیداشد تا درون و بیرون کشتی را  
 با و طلا کردند و به میخهای آهن کشتی را دوخت بر گاه که کافران میزدند میزدند کافران  
 دیوانه چه میسند هیچ آب فی کشتی می سازد و وحی آمد از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را  
 تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزدور گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و  
 پرندگان را با مرقی تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می بسیدند که  
 در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنسه دو نرود و ماده در آرد ابلیس دم خرد اگر گرفت  
 در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهار پایان و سباع بیابانی را انداخت  
 و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان همه نشست و در چ  
 را بالای سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه کوه آب بر آمد  
 و خورش آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد دیگر  
 عیوش را که علقه نام بود و پس روی کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را  
 و کشتی نگذاشت و و کافر بود و آب طوفان فوج نماز انوائے وے بیش نه رسیده  
 بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام وے را کشت و چهل شبانه روز  
 باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در زیاد کشتی در روی آب سینه و پنجاه  
 روز بود غیر آن حمل روز که باران باریده بود و نوح را سرپوش بود عام و سام و یافث ایشان با عوج  
 خود و فرزندان با همه نوسان از کشتی سلامت بیرون آمدند و همه کافران همه جانوران که در کشتی موجود  
 با پاک شدند عوج سبب نگر نوح آمد کرد و بود کشتی تراشیدن عمر از ابرو این نذنا خلق از کشتی نوح  
 علیه السلام نصیب در ویش ازین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از  
 عذاب ابدی خلاص یا بدو اعتمد بر مال و جاه نه کند قی له تعالی اِنَّا اَسْأَلُنَاكَ  
 یعنی گفتیم ما نوح را برسان قوم خود را این قبلی اَنْ يَّا أَيُّهَا اللَّهُمَّ عَذَابِ الْاِيْمَانِ  
 پیش از آنکه آید ایشان عذاب در و ناک اگر سخن ترا قبول نه کند چون فرمان رسید

ایشان برسان قال گفت نوح علیه السلام یقوہ اے مردمان من اِنِّیْ لَمَكْرٌ  
 لَدَیْ رَبِّیْ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الذِّمَّةَ الَّتِیْ عَلَیْکُمْ مِنْ شَمَارِکِمْ اِیْنِمْ تَرَسَّوْا مِنْ عَذَابِ خَدَیْ تَعَالٰی  
 پیدا است پیغامبری من پیش شما به معجزات ما پیدا کننده ام حق را از باطل اَلْکِبَانَةَ  
 پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی میفرمایم شمار اِنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ کہ پرستید  
 و بندگی کنید خدای تعالی را و بتان را بندگی نه کنید و نه پرستید وَ اتَّقَوْهُ وَ یَسِّرْ  
 خدای را از جبل و اَطِیعُوْنَ و فرمانبردار باشید مرد را آنچه می فرمایم شمار اِ  
 یَغْفِرْ لَکُمْ مِمَّنْ ذُنُوْبِکُمْ تَابِیْا مَرُومًا شَمَارِ الْاَنْسَابِ اِنَّمَا ذُنُوْبُکُمْ بِیَا مَرُومٍ  
 از گناہان شما بعضی را مَنُّ لِلتَّبَعِیْضِ وَ یُوخِّرُکُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی و تا زمان دیگر  
 تا وقت نامبرده شده که آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَاءَ لَا یَسْتَعْرِجُوْنَ بَدْرَسْتِیْ  
 و قتیکه خدای تعالی نهاده است از برای مردن چون بیدید پس انداخته نشود  
 ساعتی کو کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ هَا اِذَا جَاءَ اَجَلُکُمْ یَسْتَعْرِجُوْنَ کِه سست که بیشتر  
 کتر نشود پس معنی این آیت است که فرمان بردار باشید خدای تعالی را بر خورداری  
 و بدتان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نه کنید رنج دهد  
 تا آن از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید وَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ چُون نوح  
 علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردنہ قَالَ رَبِّ  
 اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ لَیْسَلُوْا تَهْتٰوًا اَگفت نوح علیه السلام اے پروردگار من  
 بدستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز به ایمان و طاعت و ایشان قبول  
 نه کردند فَلَمَّ یَزِیْدُھُمْ دُعَیْیَ الْاٰیٰتِ اَدَّ اِیْسَ زِیَادَتِمْ نَهْ دَعُوْا نَدِنِمْ اِیْسَ  
 را مگر گریختن از دین و طاعت وَ اِنِّیْ کَلِمًا دَعَوْتُھُمْ وَ بَدْرَسْتِیْ کہ هر گاه من ایشان را  
 بخواندم لِتَغْفِرَ لَھُمْ تَابِیْا مَرُومًا اِیْسَ اَصَابِعِھُمْ فِیْ اِذَاھُمْ مَکْرُوْمًا  
 ایشان انگشتان خود را در گوشه اشان تا حق را شنوند وَ اسْتَعْتَبُوْا نِیْسًا بَھُمْ

وَقَفَّیْ

وجاهتک خود را در سر کشیدند و اَصْحَابُوا ایشان را ایم بر کفر اصرار نمودند الاصرار  
 برگناه ایستادن و اَسْتَكْبَرُوا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت اِسْتِكْبَارًا  
 گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را اِبْرَاهِيمَ رابراه رست  
جِهَادًا آشکارا اَبَا وَاِبْنِ چهارانی موضع الحال ای مَجَاهِدًا ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ  
لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را اَوَّسَرْتُ لَهُمْ اَسْرًا و پنهان گفتم ایشان را  
 پنهان گفتم بزرگ هر یک را اعلجده و پنهان نصیحت کردم یعنی به همه وقت ایشان را  
 براه حق خواندم گاه شب و گاه روز و گاه به آشکارا و گاه به پنهان و اَسْجِ  
 تقصیر نه کردم در مدت هزار که پنجاه سال ایشان را براه حق خواندم از ایشان  
 جز کفر و کافر می و گناه هیچ پیدا نشد چون سخن او را قبول نه کردند حق تعالی باران را  
 باز داشت از ایشان در مدت چهل سال و به یک روایت مدت هفتاد سال و  
يَسْجِ زنی فرزند نیارود و آبها که ایشان به زمین فرورفت و ما لها و ستوران  
 ایشان پلاک شدند حق تعالی ایشان را به زبان نوح وعده کرد که اگر شما توبه  
 کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان و هم و مال  
 و هم گفتند ما هرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نه کنیم نوح علیه السلام ایشان را  
 گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را که آمرزش خواهید از پروردگار  
 آن جنی کفر را رها کنید تا بر شما رحم کند و بِإِذْنِ رَبِّكُمْ از بهر آنکه وَمَا يَدْرِيكُمْ  
وَمَا كَانَ بود و مست و خواهد بود بِحَقِّ قَادِرٍ نیک آمرزنده لَنَا گناهکاران است  
 اگر ایمان آرند يُرْسِلِ السَّمَاءَ فرستد باران را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرًا آس  
 بسیار ریزان پیوسته مِمَّا عَمِلْتُمْ من الدروس والدروس فر و باریدن در اللب لب  
دَرًا او وَرَادَ مادد یعنی پے در پے آمدن تند شیره و اگر ایمان آرید وَيَمْسِكُمْ  
كُمُ مدد کند شمارا اَلْاَصْدَادَ افزون کردن بِأَمْوَالِكُمْ مال بِأَكْبَدِيْنَ و به پسران

وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَبُكُنْدَ بَرَاكٍ شَمَائِلَ سَمَائِلِهَا لِيَنْزِلَ عَلَيْهَا رِيحٌ غَدِيقٌ حَمِيمٌ  
 بَرَكَ شَمَائِلَ أَنْفَاسِهَا هُوَ بِهَائِكَ آبِ رَوَانِ لَيْسِي بِيَا فَرْنِيدِ آبِ هَائِكَ رَوَانِ چُونِ اَمِينِ  
 نَعْمَتِهَا رَا از شَمَاگَرَفْتَه است بِر سَبَبِ كَفْرِ شَمَا چُونِ اِيْمَانِ آ رِيْدِ بَارِ بَارَانِ بِيَا رِ فَرَسْتَدِ  
 وَا لِهَائِكَ بِيَا رِ دِهْدِ وِ پَسِرَانِ وَا بَاغِهَا وَا بَهَائِكَ رَوَانِ بَارِ دِهْدِ چِنَانَكِه دَا دِهْدِ بُوْدِ بَزْرُوكَانِ  
 دِيْنِ كَفْتِه اَنْدَكِه بِر كِه مَبْتَلَا شُوْدِ بَا نَوَاعِ بِلَا زِ نَهَارِ بَا يِدِ كِه اَسْتَغْفِرُ اللهُ بِيَا رِ كُوِيْدِ  
 چِنَانَكِه دِيْنِ اَيْتِ اَشَارَتِ اَسْتِ قَوْلِه تَعَالَى يَرْسُلْ وِ مِيْدِدِ وِ يَجْعَلْ صِرْقِيْنِ  
 بَحْرِي وِ مَبْجُوَابِ الْاَصْرِ وِ هُوَا سْتَغْفِرُ وَا چُونِ كَنَاهِ كَرْدِه بُوْدِنْدِ وَا كَا فَرَشْدِه بُوْدِنْدِ  
 وَا دَلِ اَز رَحْمَتِ حَقِّ تَعَالَى بِرِ دَشْتِه وِ بِلَا مَبَا اِيْشَانِ رَسِيْدِه اَمِيْدِ رَحْمَتِ نِيْمِيْدِ شَتَنْدِ  
 نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِيْشَانِ رَا فَرَمُوْدَ مَا لَكُمْ چُو بُوْدِه اَسْتِ مَر شَمَارِ الْاَتْرَجُوْنَ  
 اَمِيْدِ نِيْمِي دَا رِيْدِ لِلّٰهِ مَر خَدَايْ رَا وَا قَا دَا بَزْرُوكِ دَا شَتْنِي بِيْعِي اَمِيْدِ نِيْمِي دَا رِيْدِ كِه  
 خَدَايْ تَعَالَى بَزْرُوكِ گَرْدَانْدِ شَمَارِ اَوْ نَعْمَتِهَا بِدِهْدِ چِنَانَكِه دَا دِهْدِ بُوْدِ اَكْر اِيْمَانِ آ رِيْدِ وِ  
 عَمَلِ نِيَا كُنْدِ وِ بَزْرُوكِي وِ عَزَّتِ اَز خَدَايْ تَعَالَى طَنْبِ كُنِيْدِنِه اَز تَبَانِ وِ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ  
 جَمِيْعًا وِ هَمِيْشِه شَمَارِ اَوْ نَعْمَتِ دَا دِهْدِ اَسْتِ وَا قَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَا سًا اَوْ بَدْرِ سْتِيْكِه  
 آ فَرِيْدِ شَمَالِ اَبْرَاهِيْمِ كُوْنِه كُوْنِه لَيْسِي نَطْفِه بُوْدِيْدِ عَلَقَه كَرْدِ وِ عَلَقَه رَا مَضْغَه كَرْدِ گوشتِ وِ  
 پُوْسْتِ وِ سَتْحَانِ گَرْدَانِيْدِ تَا اَدْمِي تَمَامِ شَدِيْدِ وِ طِفْلِ بُوْدِيْدِ جَوَانِ وِ پِيْرِ گَرْدَانِيْدِ تَمَانِ  
 مَحَلِ وَا قَدْ خَلَقَكُمْ نَصَبِ بِالْحَالِ وَا طَوَا سِ اَطْرَفِ بَا زِ نَعْمَتِ دِيْگَرِ اِيَا دِ كَرْدِ  
 وَا كَفْتِ اَلَمْ تَرَوْا اَيَا نِيْمِيْدِيْ كَيْفَ چَكُوْنِه خَلَقَ اللهُ اَفْرِيْدِه اَسْتِ خَدَايْ  
 تَعَالَى سَبْعَ سَمَوَاتٍ هَفْتِ اَسْمَانِ رَا بَزْرُوكِ دِيْگَرِ طَبَقًا وَا بَطْنِ طَبَقِ وِ جَعَلَ  
 وَا كَرْدِ الْقَمَرَ مَاهِ رَا فَيَهِيْنُ نُوْرًا اَدْرِيْنِ هَفْتِ اَسْمَانِ رُوْشَنِ كُنْدِه بِيْعِي دَر اَسْمَانِ  
 دِيَا مَادِرَا اَفْرِيْدِ قَامَتَا نُوْرًا وَا رَا دَرِ هَفْتِ اَسْمَانِ ظَاهِرِ گَرْدَانِيْدِ وَا جَعَلَ الشَّمْسُ سَبْعَ رَجَا  
 وَا كَرْدَانِيْدِ اَفْتَابِ رَا چَرَاغِ تَابَانِ بِيْعِي لِيْچُونِ چَرَاغِ اَبْنِ عِمْرَانَ وَا بِنِ عَمْرٍ وَا قَمَادِه



وَقَالَ نُوحٌ كَلِمَاتٍ نوح علیه السلام بہ طریق تحزن و تحسر و تضرع اراغمال کا بیان  
 كَلِمَاتٍ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي اے پروردگار من بد رستیکہ این کافران قوم من بے فرمانی کر دے  
 مرا و از سخن من روئے گردانیدند و اتَّبَعُوا و پیروی کردند لَمْ يَزِدْكَ مَالَهُ  
وَوْلَدَهُ اَلَا خَسَادًا کسے را کہ مال و سے و فرزند و سے زیادہ نکر دے را مگر زیان  
 کار سے یعنی مرا متاعت نکر دند و تو انگران و کلاتران را کہ مال دارند و فرزند ان  
 متاعت کر دند و آن مال و آن فرزند سبب زیان دو جهانے ایشان است نصیب  
 در ویش نیست کہ میل تو انگران و ظالمان نہ کند و بصحبت صالحان میل دارد  
 و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید کہ دنیا را بقای بیشتر نیست و در ان گوشه کہ از علم  
 ظاہر و باطن بہرہ گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولے مشرف شود بدیت  
 طواف حاجیان دارم بگرد یا میگروم نہ اخلاق سگان دارم کہ بر مردار میگردم  
 وَصَكَرُوا مَكَرًا كِبَارًا و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود کہ کلاتر و تو انگران  
 ایشان و قائلی او گفتند مر قوم خود را اَلَا تَذَمُّونَ مگر از یاد هیچکس نہ اِلَهَتِكُمْ خدایان  
 خود را بہ سخن نوح کہ و سے دروغ گوے است و دیوانہ است بہ طریق اجمال گفتند باز  
 بِطَرِيقٍ تَفْصِيلٍ گفتند وَاَلَا تَذَرُونَ و مگذارید این پنج بت را وَاَلَا تَسْمَعُونَ  
وَاَلَا يَعْلَمُونَ و يَكْفُرُونَ و نَسُوا اے این ناہمکے بتان قوم نوح است و قد اذنبوا  
 کثیرًا و بد رستیکہ گمراہ کردند کلاتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را  
 جمشید ساخته بود و چون جمشید را کشند این بتان در میان مردم سے بودند و آن  
 بادشاہ کہ جمشید را کشت و سے نیز بت پرست بود حق سبحانہ و تعالیٰ نوح را بچغایری  
 آن قوم فرستاد و آن قوم سخن و سے را نشنودند پس دعا کرد نوح علیه السلام گفت  
وَاَلَا تَرَى الظَّالِمِينَ اے خداے من زیادہ مگردان مرا کافران را اَلَا ضَلَّ  
 مگر زیانکاری و ہلاکت و حق سبحانہ و تعالیٰ دعاے نوح را قبول کرد و گفت

مِمَّا أَحَطَّ بِشَيْءٍ مِنْهَا وَكَرِهَ أَنْ يَكُونَ مِنْهَا بِأَنَّهَا كَانَتْ مَكْرَهًا لِيَسْأَلُوا عَنْهَا  
 خَلْقًا نَادَى بِسْمِ اللَّهِ وَأُورِدَهُ شِدَّةً فِي آتِشٍ وَوَزَخَ مِنْهُ أَنْ يَقُولَ إِمَامٌ ضَعِيفٌ رَمَتَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ  
 مِنْ أَيْمَنِكَ طَرَفٌ قَوْمِ نُوْحٍ دَرَابُ غُرُقٍ مِيشِدْنَ وَازْطَرَفَ وَكَيْرَ بَاتِشٍ وَوَزَخَ مِيسُوْ مَتَمْنَدِ وَابِنِ  
 آيَةِ دِيَالِ سِتِّ بَرَانِكَمَه كَا فِرَانَ رَا وِرْ كُورِ عَذَابِ بَاشَد نَعُوْذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ فَكَلِمَةً يَجِبُ مَعَهَا  
 لَهُمْ طَيْفٌ دُونَ اللَّهِ أَنْحَادًا أَكْثَرُ نِيَا فَمَنْ قَوْمِ نُوْحٍ خُودِ رَا يَارِي كُنْغَدِ كَانِ بِدُونِ خُدَايِ  
 تَعَالَى يَنْفِي بِيَجِ نَسِ فِرَا وِنْدَه رَسِيْدِ شَانِ اَزْ عَذَابِ خُدَايِ تَعَالَى يَمْنَى اَنْ قَوْمِ سَخْنِ كَلَّا تَرَانَ  
 وَتَوَا كَمَرَانَ خُودِ رَا شَمُودِنْدِ وَاَنْ قَوْمِ كَسَخْنِ ايشَانِ رَا شِنْدِنْدِ يَبِيحِ سُوْدِنْدِ رَسَايِنْدِنْدِ  
 نَسْتَبِيْبِ دَرِ وِيشِ اَيْنِ سِتِّ كَهْ سَخْنِ اَهْلِ شَرِيْعَتِ وَطَرِيقَتِ رَا بَشَمُودِ وَازْ سَخْنِ اَهْلِ دُنْيَا وَاوِ  
 بَاشَدِ تَاهَلَكِ شَمُودِ بِيْتِ مِنْ مَكِّيَّ مَحَابِبِ هَمْمِ بَرُودِ مَوَانِ قِيْمِ بَ كَرْدِهَرِ دَرِ مَرْمَزِ كَرْدِمِ اسْتِخْوَانَةِ نُوْبَاشِ  
 چُونِ نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ اِيْمَانِ آوَرْدِنِ قَوْمِ خُودِ نُوْمِيْدِرْ شَدِ دَعَا كَرْدِ وَا كَفْتِ وَقَالَ  
 نُوْحٌ وَكَفْتِ نُوْحٌ كَرَبِّ كَلَّا تَدْرَعَلِيْ اَلَا كَرَحِيْ مِنْ اَلْكَافِرِيْنَ كَيَا دَا اَسْ پَرُورْدِ كَا  
 مِنْ مَنْدَارِ اَزْ كَا فِرَانَ يَبِيحِ كَرْدِنْدِه وَبَاشَدِه يَعْنِيْ بِيَجِ كَسِ الدِّيَا دِ مَخْذَمِنِ الدَّالِ  
 وَنَسَا كُنْيَا كَسِيْمَه سَرَايِ كَرُوْدِ رُوْسِ سَا كُنِ بَاشَدِ اَنْ رَا دِيَا رِ كُوْنِيْدِ چُونِ نُوْحِ عَلَيْهِ  
 السَّلَامِ اَيْنِ دَعَا كَرْدِه مَهَبِ كَا فِرَانَ هَلَاكِ شَدِنْدِ مَكْرِعُوْجِ اِبْنِ عَنَقِ كَهْ وِسْ اَزْ اَهْلِ دَارِ بُرُوْدِ  
 زِيْرَا كَهْ وِسْ اَزْ بِيَا رِيْ بَرُورْ كِيْ دِيْ بِيَجِ خَانِه وَدَارِيْ سَا كُنِ نَمِيْ تُوَانِسْتِ شَدِ وِيْ هَلَاكِ  
 نَشَدِ وَبَرِيْسْتِ تَا زَمَانِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَرِ دَسْتِ اُوْ هَلَاكِ شَدِ اِنَّكَ اِنْ تَدْرَعَلِيْ  
 بَرِ دَسْتِيْ كَهْ تُوْ اَكْرَبْ كَارِيْ ايشَانِ رَا وِهَلَاكِ نَهْ كُنِيْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ كَمَا هُمْ كُنْسِنْدِ بِنْدِ كَانِ  
 تَرَا وَا كَلِيْلِدُ وَا اَلَا فَاجِرًا كَفَادًا وَنَزَانِيْدِ مَرْمَزِ فِرْزَنْدَانِ بَدِ كَرْدِ اِرْ وَفَا جِرْ وَكُفَا  
 نِيْ كِ نَا سِپَاسِ يَعْنِيْ كَفَرِ اَحْتِيَا رِ كُنْسِنْدِه وَايْنِ دَعَا وَتَقِيْ بُوْدِ كَهْ مَعْلُومِ وِسْ شَدِه بُوْدِ  
 بِرُوحِيْ كَهْ فِرْزَنْدَانِ ايشَانِ نِيْزَا اِيْمَانِ نَخُوْ اِهِنْدِ آوَرْدِ وَزَمَانِ ايشَانِ عَقِيْمِ شَدِ نَدِيْسِ اَزْ  
 اَمْدِنِ عَذَابِ ايشَانِ بِرِ چَهْلِ سَالِ چُونِ كَا فِرَانَ رَا دَعَايِ بَدِ كَرْدِ وِ مَوْمِنَانَ رَا دَعَا



نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي اے پروردگار من و آفریدگار من بیامرز مرا و اولوالدین من  
 و مراد رو پدر مرا و هر دو مومن بودند و لَمَّا كَخَلَّ بَيْتِي مَوْمِنًا و بیامرز مرا کسی که  
 در آید در خانه من یعنی در کشتی و یاد در مسجد و یاد در دین و اے مومن با تم خدین  
 گفت تا ابلیس شامل نشود اگر چه داخل کشتی بوده باشد وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
 و بیامرز همه مردمان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اشارت است  
 که انبیا و اولیا منظر قبر اند بر اعدا و منظر لطف اند بر اولیا بیت در جنگ چو آنیم و در صلح چو موم  
 بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم و وَ كَاتِبِ الظَّالِمِينَ الْاَبْتَارَ اوستیغرا و زیاده  
 لکن ستمکاران را مگر پلاکت و عقوبت التبادر و التبره پلاک کردن ستم دعا کرد کافران  
 و مومنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و دعای او  
 مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همه مومنان  
 رحمت کرده شود و همه ستمکاران به قهر پلاک کرده شوند اے درویش سعی نمائے تا  
 از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نه باشی تا بقهر پلاک نگر دی و عَنْ كَرِيْمٍ  
 اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَاكَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي

يُذَرُّهُمْ دَعْوَةَ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سورة الجن كَيْتَابًا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهُوَ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ وَرَدَّهَا

قُلْ بگو اے محمد کافران مکه را و غیر ایشان را اَوْحِيَ اِلَيَّ وَحْيٌ فَسْتَادِرْ بِرَبِّ  
 اِنَّهُ اَسْمَعُ بَدْرَسِيكَةً كَوْشٍ دَشْتَنَدَ نَفَرًا كَرُوبَةً مِّنَ الْجِنِّ اَزْ پَرِيَانِ فَقَالُوا اَيْسَ  
 كَفْتَنَدَ اِنَّا سَمِعْنَا بَدْرَسِيكَةً شَنُودِيْمَ مَا قَرَأْنَا خَوَانَدَةَ تَعَجَّبَا عَجَبٌ كَهَرْ كَزْبَايِنِ بِلَاغَتِ  
 و فصاحت و خوبی سخن شنوده بودیم بَهْدِي اِلَى التَّوَسُّدِ رَاهٍ مِي نَمَايِدُ بَصَوَابٍ وَ دِيْنِ رَا  
 التَّوَسُّدُ وَ التَّوَسُّادُ وَ التَّوَسُّدُ رَاهٍ رَا سَتِ يَافْتَنُ وَ رَا و نُوْدُنَ قَا مَتَابِيْمَ پَسَ مَا  
 اِيْمَانِ اَوْرَدِيْمَ بَايْنِ قُرْآنٍ وَ لَكِنْ لَشُرُوكَ بِوَيْتِنَا اَحَدًا اَوْ هَرْ كَزْ شَرِكِي نِيَا رِيْمَ بَعْدَ اِيْزِيْنِ سَجْدَا

خود را بچکسے را و دین سخن اشارت است بر فضل جی خدا تعالی نسبت این پریان و سرزنش است کافران مکہ را کہ ایمان نمی آرند با وجود آنکہ خود را از عقلا و فصیحی میدانند و تیان را شریک میدارند بر حضرت واجب الوجود و یکبار پریان قرآن را شنودند ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گروند قوله ذَلِكْ فَصَّلَ اللَّهُ بَيِّنَاتٍ مِّنْ يَتَشَاءُ فِي سَبِيلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردست کہ این قصه در سال دهم از نبوت بود و آن چنان بود کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم در قرئہ نخل محمود باریان خود نماز با مداد میگذازد کہ گروہ از پریان آمدند و قرآن را شنودند و وقت و وجہ در دلہای ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم در دلہای ایشان پیدا آمد بے طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبہ در پیش رسول علیہ السلام ایمان آوردند و در لیلۃ الجن غیر عبد اللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ کسے دیگر بار رسول نبودہ عبد اللہ ابن مسعود گفت کہ رسول علیہ السلام خطے کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیہ السلام رفت و پریان را دعوت کرد با سلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و صحیح مسلم آورده است کہ یکس از صحابہ باوے نبود و رسول علیہ السلام گفت کہ پریان بر سر نوع اند بعضی همچو مرغان با پروبال در ہوا می پرند و بعضی بصورت سگان و مارانند و بعضی بہر جنسے و صورتے کہ خواہند میگرددند و لیلۃ الجن در مکہ است در موضع کہ آنرا حُجُونُ گویند این حجون گورستان متبرک در مکہ همچون گورستان تبیج در مدینہ و کلاتر آن نفر کہ استماع قرآن کردہ نام وے عمر و بود و عبد اللہ ابن مسعود گفت از قوم شنودم کہ گفتند ما در سفر بودیم ما را دیدیم کشتہ و در خون غلطیدہ یکے از ما آن ما را در زیر زمین کرد و ما را قمیم بعدہ قومیے پیش آمدند و گفتند کہ از شما عمر و زاکہ در زیر خاک دفن کرد و ققیم عمر و کیست گفتند آن ما کہ شما اورا دفن کردید در فلان موضع آن از یاران

رسول بود از پریان و نام او عمر و بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیلہ از پریان جنگ شد یکے فریق مسلمان بودند و عمر و از ایشان بود و فریقی دیگر کافر عمر و راستند او مرتبه شہادت یافت وَإِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ مَنْ بَنَى هَرَامَيْنِ بَلَدًا است بزرگوار سے پروردگار ما التعالی بلند شدن الجدد بزرگوار می بیان بزرگوار می کرد و گفت مَا أَخَذَ صَاحِبَةٌ وَلَا وُلْدًا از گرفت است هیچکس را بزنه و فرزند می چونکه گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان نزهت الضمیر فی انه للسان قرئ فی السبعة و انه بالكسر عطفاً علی انا معنا لانه مبتدأ محکم بعد القول و كذلك البواقی و هی ثلثة عشر موضعا و بالفتح عطفاً علی انه استمع فیکون من الموحی الیه ای الی النبی علیه السلام و علی الهاء فی اصنابه مکانه ای قیل فاصنابانه تعالی جدر بنا او علی الجمار و المجرور فکانه قیل صدقنا انه تعالی جدر بنا و هذان الوجهان الا خیران اولی معنی و لفظ اللقب و انه کان یقول سَفِيْهًا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا هَرَامَيْنِ بود که میگفت بے خرد ما بر خدای تعالی گفتنی دور از حق و دروغ بزرگ و آن ابلیس بود و یاکافران جن لَعْنَتُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَیْکُمْ هُمْ که شراب می گفتند مرق تعالی را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند که چون ما قرآن شنودیم دانستیم که این دروغ بود هست که حق تعالی را شراب باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرده شده است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد و دانستیم حق را و درین توضیح است مکرر را که ایشان معاندند و بے عقل اند السفیه بے خرد و السفها جماعت الشطط دورے التفسیر فی انه للسان و کان و یقول تنازعاً فی سفیئنا و سفیئنا اسم کان و یقول خبره مقدا ما علیه علی الله متعلق بقول وَاَنَا ظَنَنْتُ أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

لے جنگ  
کر از ملت  
برای مسلمان  
و از دار نام  
است قال الله  
و علی الهاء  
عن ملة از راه  
و ان من سفیه  
نفسه در یک  
زبان پاسبند  
ز نام سفیهات  
در کتب کتانی

و بدستیکه ماگمان می بردیم که هرگز نگویند آدمی و پرسی بر خداست تعالی دروغ نمی گمان  
نی بردیم که ایشان راست میگویند که خداست تعالی رازن است و فرزند و شریک تا ما و آنرا  
شنویم و انستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان نیز ارشدیم و مسلمان گشتیم  
کَذِبًا صَفْتِ مَصْدَرٍ مُحَمَّدٌ وَ اِي قَوْلًا كَذِبًا اِي مَكْذُوبًا وَ اِي قَوْلًا كَذِبًا وَ اِي قَوْلًا كَذِبًا وَ اِي قَوْلًا كَذِبًا

مِنَ الْاِنْسِ كَيْفَ دُونَ بَرِّ جَالٍ مِّنَ الْاِحْنِ فَرَادُ وَ هُمْ دَهْقَادُ بَدْرِ سَيْدِكَ بُوذِ مَرَدِ  
از آدمیان که پناه می گرفتند بر دانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرند  
پریان را نگهبان و بزرگی و بیدادی و تباهی کردند یعنی رهتق این ست یا زیادت کردن  
پریان آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب آنکه بایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافر می  
رسم این بود که چون کافران به سفر رفتند و در بیابان فرود آمدند گفتند پناه  
مگیریم بکلاتر پریان این موضع از بدی قوم او و این سخن پریان را نگهبان و گمراهی زیادت  
شد که آدمیان می ترسند از ما و پناه میگیرند بجا پس این پریان که قرآن را شنیدند  
دانستند که هیچ کس که را فریاد نمی رسد مگر الله تعالی و پناه گرفتن روانست مگر حضرت  
رب العزت او این برگشتند و توجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مومن موصد باید  
که چون ترسد در بیابان یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ  
الرَّجِيمِ وَ بگوید قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ وَ اَعُوذُ بِكَ  
رَبِّ اَنْ يَّحْضُرَ و معوذتین را بخواند و بگوید اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَاتِ  
كَلِمَاتٍ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ ذُرِّ اَوْبَرِّ اَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ بُوذِ مَرَدِ نَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالٰى  
و یکی از یاران رسول صلی الله علیه و سلم گفت که در وقت کفر و کافر می در سفر بودیم  
در بیابان ناگاه گرگ آمد و گو سفند را از مردم مشخص گرفت و می برد آن شخص فریاد  
کرد که اے کلاتر پریان مادر پناه تو آمده ایم و تو پناه می گیری از ما شنیدیم که از  
گرگ گو سفند را بکشد که در پناه گرفته است در حال گرگ گو سفند را بکشد و فریاد

و این است در آیه باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ فَصَيَّبَ تُوَايِنِ سَتِ كِه پَرِی خَوَانِی نَه كِنِی  
 كِه كَافِر شَوِی و عَرُوسِ بَر تَوَطَّلَاقِ شَوِی و اعْتَقَادِ بَر كِتَابِ طَالِحِ وَ حَشَوِیَاتِ نَادَانِ كِنِی  
 و بَوِی سَوِخْتَنِ و چِرَاغِ نَهَادِنِ اَز بَر اَسِی دَفْعِ مَضَرَّتِ پَرِیَانِ كِنِی وَ اَنْتَهْمُ ظَنُّوْا  
 كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَّعْبَثَ اللّٰهُ اَحَدًا و بَدْر سِتِيكِه پَرِیَانِ كَمَانِ مِی بَر دَر چِنَا كَمَا شَمَا  
 كَافِرَانِ كَمَانِ مِی بَرِیْدِ كِه بَر گَر زَنْدِه نَه كَنْد خُدَا سِی تَعَالِی اِیچَكِسِ رَا بَعْدِ اَز مَرْدِنِ پَرِیَانِ  
 كِه قُرْآنِ رَا شَنُودِنْدِ اِیْنِ چِنِیْنِ لَقَنْتُمْ و اِیْنِ اعْتَقَادِ بَر گَر شَتَنْدِ دَرِیْنِ نِیْزِ تَعْرِیْضِ سِتِ  
 مَر كَافِرَانِ كَمَا رَا وَ یَحْتَمِلُ اَنْ یَكُونَ الضَّمِیرُ فِی اَنْهَمُ وَ ظَنُّوْا سِرَاجِ اِلَى رِجَالِ مَرْدِنِ  
 اَلْاَنْسِ وَ ظَنَنْتُمْ كَا نَ خَطَابِ اللِّجْنِ عَلٰی سَبِیْلِ الْمَوْعِظَةِ مِنَ الْمُسْتَمْعِیْنِ وَ  
 قِیْلَ اِیْنِ دَوَا اِیْتِ اَز سَمْعِنِ پَرِیَانِ نِیْسِتِ بَلَكَمَ اَز جَمَلَهٗ وَ حِی سِتِ وَ هُوَ عَطْفٌ عَلٰی اِذْ  
 اسْتَمَعَ تَقْدِیْرَهٗ عَلٰی هَذَا قَوْلِ اَوْحٰی اِلٰی اِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْجِنِّ الْاَلِیَّةِ وَ اَنْهَمُ  
 اِی كَفَارِ الْجِنِّ ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ اِی اِیْهَا الْكُفَّارِ مِنَ الْاَنْسِ وَ الْاَوَّلِ اَوَّلِی بَقْرِیَّةِ  
 مَا قَبْلَ الْاَلِیَّتِیْنِ وَ مَا بَعْدَهُمَا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالٰی اِنَّ اَوَّلَ الْمَسْئَلَةِ السَّمَاءُ قَوْلًا جَدًّا نَا  
 هَا مُلِیَّتْ حَرَسًا شَدِیْدًا وَ شَهْبَاةً وَ پَرِیَانِ لَقَنْتُمْ بَدْر سِتِيكِه مَاسِی و دِیْمِ آسَمَانِ  
 یعنی خَوِستِیْم كِه بَآسَمَانِ بَر اِیْمِ پَسِ یَا قِیْمِ آسَمَانِ رَا پَر كَر دِه شَدِه اَز لُكَا هَبَانِ قَمُوی دَسْتَارِ كَمَانِ  
 رُوشِنِ اَحْرَسِ جَمْعِ حَارِسِ مَعْنٰی فِی هُوَا سَمِ جَمْعِ وَ لَذٰلِكَ وَ صَفِّ بَشَرِیَّةِ اَلْحَرَسِ اَسْمَا  
 لُكَا هَبَانِی كَر دِنِ الشَّهْبِ جَمْعِ شَهَابِ یعنی پَارِ و اَز شَعْلَهٗ نُوْر سِتَارِهٗ كِه اِنْدَا خَشْتِه شَوِی  
 بَدِیُو تَا گَر نِیْدِ و بَر آسَمَانِ بَر نِیَا یَدِ وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدًا لِتَمْتِیْعِ بَازِ پَرِیَانِ  
 لَقَنْتُمْ بَدْر سِتِيكِه مَبُودِیْم كِه مِی نَشْتِیْمِ دَر جَا یِهَا كِه نَشْتِیْمِ اَز آسَمَانِ اَز بَر اَسِی شَوِی دَر  
 سَمْعِنِ فَرِشْتِكَا نِ یعنی پِشِ اِیْنِ مَایِ تُوَا سِیْمِ كِه بَر آسَمَانِ بَر اِیْمِ و بَر كِیْ خَوِستِیْمِ فَرِشْتِیْمِ و سَمْعِنِ  
 فَرِشْتِكَا نِ شَوِی دَمِ قَسَمِنِ هِیْتَمِجِ اَلَا نَ یَحِیْدُ لَهٗ شِیْءًا اَبَا رَحْمَدًا اِیْسِ مَر كِه اَز مَا  
 اَلْكَوْنِ یَسْخُوْا بِهٖ كِه بَر آسَمَانِ بَر و دِ و كُوشِ دَر دَسَمْعِنِ فَرِشْتِكَا نِ رَا مِی یَا یَدِ اَسِی بَر اَسِی خَوِی

ستاره و اگر راه او را نگاه دارد و در زمینش نمایی مانند آسمان بر آید بقا جمع مقعدا جائی  
 نشستن الان بمعنی کنون و هو صیغی علی الفتح بملازمة لام التعریف الرصد  
 نگاهبانان اسم جمع اوجع راصد الرصد والرصد چشم داشتن و نگاه داشتن  
 وَأَنَا الْكَذَّابُ سِجِّي أَشْرَأُ رِيْدِي بَيْنَ فِي الْأَرْضِ أَحْمَرًا أَدِي بِهِ حَرَّ نَبْتِهِ سَدَادًا  
 و بدرستی که ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خوسته شده است بابل زمین یا خوسته است  
 بابل زمین پروردگار نشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین  
 میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان به سبب نیکی اهل زمین است یا به سبب بدی  
 ایشان عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت که هر قبیله از پریان کسان  
 بودند که بر آسمان بر شدند و جایی نشستند و چون وحی آمدی با آسمان فرشتگان  
 شنیدند آوازے مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجده کردند  
 تا وحی آمد پس رسیدند که این چه وحی آمد اگر حکم بود که همه در آسمان بودند پس  
 قبول کردند و اگر وحی حکمی بود که تعلق بر زمین داشته از قحط و وبا و سزاخی و زمین  
 و غیر آن بایک دیگر فرشتگان گفتند و پریان شنیدند و آن خبر را بدوستان خود  
 که پری پرستان بودند و بنحمان و فال گویان گفتند و دروغ بسیار آن آینه کردند  
 و سبب فساد خلق شدند و چون حق تعالی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم خلق فرستاد  
 و آسمان را پرزگهانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کثافت آورده است که رفتن  
 ستاره پیش از رسول ما صلی اللہ علیہ وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را خلق  
 فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان فان قلت پس این پریان که گفتند فوجند  
 هَا أَنَا الْمُسْنَا السَّمَاءُ تَأْخِرُ أَرْزَانِ لَسَانِ بُوْدُنْدُ كَهْ قَرَّانِ رَا هَسْتَمَاعُ كَرُوْدُ بُوْدُنْدُ يَارِ  
 غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهرا این است و اللہ  
 تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند المیس علیہ اللعنت گفت کار

بزرگ در زمین پیدایش که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از  
 هر اقلیم یک مشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین نبی نهماست  
 یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پنجاهم آخرا الزمان است و عجزه  
 اوست بعد از آن پریان را فرستاد تا ایشان را بکنند این معنی بلند ایشان بر زمین  
 عرب آمدند مصطفی راسلی الله علیه وسلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون اقوام  
 خود بازگشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه  
 بوده است **وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ** و گفتند پریا باید رستیکه که از ما نیکان و پارسایان هستند  
**وَصِنَادُؤُنْ ذَلِكَ** و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان **كُنَّا طَرِيقَ قَدِيدًا**  
 و بودیم ما بر دینها و مذاهب های مختلف یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن  
 پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمان  
 را قبول کنند و چنانکه بودند بنا شدند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه را و طریقی  
 جماعه القدره از چیزه قد جماعت والمضام من قوله کنا طریقی محذوف  
 ای کنا اصحاب مذاهب مختلفه تشبه المذاهب بالطرق المختلفه فاک  
**سْتَعَارَةَ مَصْرَحَةً وَأَنَا ظَنَّنَا** و برستید دانستیم که پریان هستیم به یقین **أَنَّ**  
**لَنْ نَجِدَ لِلدَّيْنِ الْأَرْضِ** که سرگزنا عاجز تو انیم کرد **خُدای عزوجل** اور زمین اگر با چیزی  
 رساند از بلا و محنت **دَنْ نَجِدَ هُوَ بَأْسٌ** و هرگز او را عاجز تو انیم کرد بگر بخشن یعنی از آنچه خواهد با  
 نه تو انیم گر بخشن ما بوی ضرر تو انیم رسانیدن المراد بانظن العلم الاجماز عاجز کردن و نگذاشتن  
 هر ای بار بین اله بگر بخشن **وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى** و برستیکه ما چون شنیدیم راه راست  
 یعنی قرآن را که راه راست نیماید گردیم ما بوی و تصدیق کریش **مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ فَلَا يَحَافُ**  
**بِحَسَابٍ وَلَا دَهْقَانٍ** هر که گرد و بخند خود پس ترسد کم کردن او ظلم کردن یعنی کم کند تو طاعت او را و  
 زیادت نکند عذاب معصیت او را **المبتدأ** محذوف ای فهو لا يحاف بنفس کم کردن دهقه

رسید بوسه دهقا یعنی ترسد رسیدن ستم را از حق تعالی و وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدستیکه  
از ما پریان مسلمانند و مِنَّا الْقَائِسُ طُونَ و از ما ستمگارانند و ظالمان و کافران  
فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرُّوْا وَرَشِدٌ آ پس هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب  
کردند راه رست را و قصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن ادا قسط  
داد دادن التحری ثواب جستن و قیل سزا و اجستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران  
و ظالمان را و نُفْتِ جَلَدًا و وَأَمَّا الْقَائِسُ طُونَ فَمَا كَانُوا لِحُجَّتِهِمْ حَطَبًا و وَأَمَّا  
ستمگاران و کافران پس باشند همیزه و زرخ را وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ  
ان مخففه من التقیله و ضمیر الشان اسمها محذوف یعنی بدستیکه شان  
کار این ست که اگر ایستادند اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان و پریان اگر ایستادند  
آوردند و راستی کردند لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدًا قاهر آینه ما ایشان را و ادا  
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادیم ایشان را چون نعمتها با آب باران میشود آب گفت و  
نعمتها خواست ذکر بسبب و اراده بسبب از بلاغت است لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا از مودیر ایشان  
بدادن نعمت که شکر میگویند یا نه چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود و نعمت  
بباید و زیاده شود قوله تعالی و لَدَيْنَ شُكْرًا زِيدَ تَكْرُمًا مصراع  
این شکر نعمتهاست تو چند آنکه نعمتهاست تو بظلم من بتیود من مترا نه تو انعم کردی  
احسان ترا شمار تو انعم کردی و اگر برترین من زبان شود هر مودیک شکر تو از هزار تو انعم کردی  
نقیب عارف این ست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آوردن مشرف بزیادتی معارف  
الهی شود كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استقیموا و لن تحصوا یعنی رست  
بایستید و عمره آن را شمار تو انعم کردی و عمره آن را ندانید یا تو انعم راست ایستادن  
الاستقامه راست ایستادن الاحصاء دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید  
الطائفه جنید بعدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامه ولا



تاکن طالب الکرامه فان الرب عز وجل يطلب الاستقامة والنفس  
 تطلب الکرامه چون خراب استقامت را یاد کرد بسزا عدم استقامت را نیز یاد  
 کرد و گفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ وَهُرُكَةً وَسُجُودًا  
 خود و طاعت او نکنید سگله در آوردش عَدَا بَأْسَعَدًا و دشواری  
 الصعد سخت و دشواری نصیب مومن طالب و مرید صادق اینست که دانهما بزرگ  
 حضرت مولی مشغول باشد و ملول نگردد و دروس نگراند تا به عذاب فرقت و نیافت  
 دولت ابدیه مبتلا نگردد و نعوذ بالله من ذلك اوقات اوقات ذکر است و صفای  
 ذکر رباعی از ذکر همی نورسزاید ما در راه حقیقت آورد گمراه راه  
 هر صبح نماز شام و در خود ساز به خوش گفتن لا اله الا الله را قال النبی  
 علیه السلام حکایه عن الله تعالی انا جلیس من ذکر فی باید که تلقین  
 ذکر از کامل ممل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفه و تاتاج آن ظهور کند حضرت  
 شیخ ماحتمه الله علیه میفرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل ممل می باید و آت  
 الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ وَبِرِّسْتَيْكُمُ هَمَّهُ مَسْجِدًا بِأَيِّهِمْ رُؤُوسُ زَمِينٍ يَا هَمَّهُ أَعْضَاءُ بَانَ سَجْدَهُ  
 کرده میشود و خداست تعالی است فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ایس خوانید با خداست  
 تعالی ایچکس ر یعنی کافر مشوید و اخلاص پیش آرید سا عبد حج مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم  
 باشد جائے سجده کردن چون مسجد با خداست تعالی را باشد دروسه باز رگانی مکنید  
 و دروسه سخن دنیا گوید و دروسه خصومت مکنید و آواز بلند مکنید و دروسه راه  
 مسازید و جائے باشیدن مسازید و جز طاعت دروسه کار دیگر مکنید بلکه نگاه داشتن  
 حرمت مسجد از آداب دین است و مسجد فاضل تر است از جمله موضعها که در آسمان فرشته  
 است چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام جبرئیل را آفت سئل عن ربک  
 عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فخرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد

قال الله تعالى شمل لبقاع الاسواق وخيرها المساجد جبرئيل عليه السلام  
گفت که اللہ تعالیٰ میں فرماید کہ بہترین موضع مسجد ہا ہے و بدترین موضع بازار ہا ہے  
و در تفسیر الفتاویٰ آورده ہے کہ بہترین ذکر آنست کہ خفیہ در بازار ہا باشد یعنی بزرگ  
خفیہ در بازار ہا مشغول باشد کہ خرید و فروخت او را باز ندارد از ذکر اللہ و در وقت  
خواجہ رحمۃ اللہ علیہ در بازار نجار اذاکران بسیار بودند روزے درویشے صاحب  
وقت در بازار نجار اسافر آمد و گفت در شہر ہائے دیگر در خانقاہ ہا و مسجد ہا این مقدار  
ذکر نیست وَاِنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّٰهِ يَدْعُوْهُ قِيلَ هٰذَا عَطْفٌ عَلٰى اَنْهٖ سَمِعَ  
فی اول السورۃ یعنی بگو اے محمد کہ وحی آمد بر من بدرستی کہ چون ایستاد بندہ خدا  
تعالیٰ یعنی محمد علیہ السلام در قمر نخلہ میخواند خدائے تعالیٰ را یعنی نماز ہا و میگذارد  
و قرآن میخواند کَادُوْا فَاِيْكُمْ نُوْنٌ عَلَيْكُمْ لِيَذَّابَكُمْ اِذَا خِطَبْتُمْ فِيْهَا وَمِمَّا كَانُ  
یعنی انبوہ کنندگان و بزرگ بر یکدیگر افتند گان یعنی از دحام کردند و بر نشیندن قرآن  
عجبت نمودند و خواستند کہ بر یکدیگر افتند و الضمیر فی انہ للشان یدعو کہ  
حال ای داعیا یا ہ اللبذ بالکسر جمع لبذہ وھی الجماعۃ واللبد کحطم  
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقراءۃ بہا و قبیل این ابتدا بمواخبار است  
از حق تعالیٰ چون بندہ مومن یعنی محمد مصطفیٰ علیہ السلام پیغمبری را آشکارا کرد  
و گفت کَاٰلِهٖ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَ قرآن میخواند و خالق را بوحدانیت و  
عبادت میخواند خواستند کہ فرآن کہ باشند بیاک کنندگان و س و گزید آمدند بروح فاما  
حق تعالیٰ و س را نصرت داد و نگاہ پشت او را از شرا ایشان را این مناسب تر است  
بایت آئینہ کہ قُلْ اِنَّمَا اَدْعُوْا رَبِّيْ بِنُوْمٍ و بندگی می کنم  
پروردگار خود را و کَاَشْرٰكُ بِهٖ اَحَدًا و انباز نمی آرم بخدای خود و بچسب و بیج  
پنیر القراءۃ قتل و قال قتل اِنِّيْ لَكَ مُضْمَرٌ اَوْ لَمْ يَشْدَا هٗ بُو

اے محمد کہ من تو انم کہ شمار از یانے رسا نم و کفر و کافر سی دہم شمار ایار دہست و ہم  
 شمار ادر دست من بیچ اینہایت جز پیغام رسانیدن حق را ہر کہ قبول کند از  
 عذاب خلاص یا بدو ہر کہ قبول نہ کند بہ عذاب مبتلا شود و الاضو گزند رسانیدن  
 قَالَ فِي كِتَابِي مِنَ اللَّهِ أَحَدًا گویاے محمد ہر گزند نہ رہاندم از عذاب خداے  
 تعالیٰ ہیچکس و لکن آجَدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا و ہر گز نیابم از غیر خداے تعالیٰ  
 پناہ گاہے کہ بوسے گزیرم و نہ رہاندم از عذاب خداے تعالیٰ ہیچکس اِلَّا بِلَاغًا  
 مِنَ اللَّهِ وَرِيسَالَتِهِ مگر رسانیدن شریعت نجاق و بیان کردن پیغامہای خدا  
 تعالیٰ لہن دو چیز مرا پناہ باشد و رہانندہ از عذاب و سبب عزت من در دنیا و عقبہ  
 باین تقدیر بلا غا بدل باشد از متحداً و رسالۃ عطف باشد بر بلا غا و روا باشد کہ  
 استثنا باشد از لا املك لکم ضراً و باقی کلام معترضہ باشد لکن الاول اولی  
 و یخطر بیالی ان یکون الا بمعنی غیوہ و یکون صفة للملتحد نصیب  
 اہل حق اینست کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکنند و مدد و عزت خود جسہ  
 رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع ندانند و مارا بہ تجربہ معلوم شدہ است  
 کہ ہر چند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کردہ میشود با خلاص ایشان را  
 نیک مینماید و ہمہ دوست می شوند تا یئد اللہ تعالیٰ الاجارۃ رہانیدن الملحد  
 پناہ گاہ الا لتحد پناہ گرفتن وَمَنْ يُعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و ہر کہ گناہ کار شود  
 و بے فرمان شود خداے تعالیٰ را و رسول و سَ رَافَاتٍ لَّهٗ نَادٍ جَهَنَّمَ پس بدستیکہ  
 و سہ را باشد آتش دوزخ خَالِدٍ فِيهَا اَبَدًا جاودانہ باشد در آتش دوزخ  
 ہمیشہ یعنی ہر کہ کافر شود و ایمان بہ خداے تعالیٰ و رسول و سہ نیاورد ہمیشہ در  
 دوزخ باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ مراد از عصیان این جا کفرست مراد از طیۃ  
 فلذ اجزم بعصم بحذف الياء فان له جزأه و حد الضمیر فی له نظر

الی لفظ من جمیع خالدين نظر الی معناه وهو حال مقدر تا ای ثبت لهم  
 نارجهنم مقدرين الخلود فيها علی انفسهم حتی اِذَا أَوْمَأُوا عَدُوْنَ  
 ای امهلم الله تعالی یعنی اللہ تعالیٰ اہمیت داده است این کافران را تا چون کہ  
 بریندا آنچه بیم داده میشوند بآن یعنی قبر خدائے تعالیٰ را اینند در دنیا و عقبه فسید علمون  
 مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَقَلَّ عَدُوًّا پس بدستیکہ بدانند یازود بود کہ بدانند  
 کہ کیست سست تر یاری کنندہ و کیست کمتر شمارش کرد و این چنان بود کہ کافران  
 می گفتند کہ اے محمد کار بزرگ پیش گرفته و ہمہ عالم تو دشمن اند و تر یاری کنندہ  
 نیست و لشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین دعوت پیغمبری باز گرد تا ما تر انصرت ہم  
 حق سبحانہ و تعالیٰ در روز جنگ بدر با ایشان نمود و در آخرت نیز نماید شان کہ مدد و  
 بسیاری یاری یاری کہ راست الضعف سست شدن علق یعلمون الاستفهام  
 بعدہ ناصر و تمیز و کذا عدد دامن نسبتہ الجملۃ ای من أضعف  
 چون کافران گفتند کہ این کہ خواهد بود کہ عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ إِنْ أَدْرِي  
 أَقَرِّبُكُمْ مَّقَابِلَ عَدُوِّكُمْ أَمْ لَا بِغَاوٍ مِنْكُمْ أَنْ تُقْبَلُوا أَمْ لَا لَسْتُمْ مَنِيعِينَ  
 می شوید و بیم داده میشود از عذاب حق تعالیٰ یا درست امری بجعل لہ رقیباً آمد  
 یا کہ پیدا کردہ اللہ تعالیٰ مرا من عذاب را وقت معین یعنی من نمی دانم تا کہ خبر کردہ شو  
 کہ درست این عذاب یا نزدیک عالم الغیب ای هو عالم الغیب یعنی اللہ  
 تعالیٰ علم غیب را میداند فلا یظہر علی غیبہ احداً پس دانانگردانند بر غیب  
 خود بچسب را الا لمن اراد ان یسأل من سئل مگر کسے را پسند از پیغمبران کہ اورا  
 بغیب خود انانگردانند بوحی یا بالہام یا بمشاورہ سباب یا بوجوب و صاحب کشف  
 گفته است کہ درین آیتہ البطل کرامات است مرا ولیا را از بہر آنکہ آن کسانے کہ  
 کرامات را نسبت کردہ میشود با ایشان اگر چه پسندیدہ باشند تا ما رسول نیستند و عباد

هذا وفي هذا الباطل الكرامات لان الذين يضاف اليهم وان كانوا اولياء  
 عز وتعيين فليسوا برسلى الى آخوه بدانکه معتزله کرامات اوليا را منکرند و اين مسکين  
 از ايشان بوده است امام فخر الدين رازي و سراسکين ميگويد حق مذهب سنت عجمت  
 است که کرامات اوليا حق است چنانکه در علم کلام مذکور است و اين آيت بر ابطال کرامت<sup>دالات</sup>  
 نه ميکند بر تقدیر تسليم اگر دالات کند بر یک نوع اطلاع بر غيب دالات ميکند نه بر حجج آن  
 و بدانکه انکار اطلاع بر غيب مرغیر رسول مصطلح را انکار نص قرآن است قال الله تبارك  
 وتعالى وَاَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ إِذِ اتَّأَدُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاءَ عَاقِبُومِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 و ما در موسی عليه السلام رسول مصطلح نبود و از وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت مدتی  
 بوده است و نیز انکار است مرغیر بار که از صحابه و مشایخ کبار مرويت و مانيز بسيار چيز  
 بار مشاهده کرده ايم از اوليا پس اين آيت را تاويل باشد والله تعالى اعلم بخاطر موی آيد  
 که بطرفي من بگويم معتزله را که چرانشايد که مراد از غيب لوح محفوظ باشد چنانکه در سوره  
 ان والقلم گفته است صاحب کشف في قوله ام عندهم الغيب فهم يکتبون اي  
 اللوح در سوره والنجم عندهم الغيب اي اللوح يا معنی غيب وحی باشد بطرفي محمود  
 و اين معنی مناسب است درين محل يا چرانشايد که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه  
 معتزله ميگویند درين آيت قوله تعالى وَمَا كُنَّا مَعَهُ بَيْنَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا قَالُوا  
 المراد بالرسول العقل على ما علم في الاصول و رؤياي صالحه از نبوت  
 است قال النبي عليه السلام لم يبق من النبوة الا الرؤيا الصالحة وقال  
 النبي عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله وقيل الفراسة  
 من غض بصرة عن المحارم وامسك نفسه عن الشهوات وعمر وقته  
 بدوام المراقبة ويعود اكل الحلال لم يحط فراسته بنور الله تعالى او  
 قال الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزأ من النبوة وفي الرؤيا

اطلاع علی الغیب و هر که اولیا را بشناسد داند که آنچه اهل سنت و جماعت گفته اند حق است و اگر محب ایشان باشد و صحبت ایشان یافته باشد دل مرده او بانفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نکند شنو می بین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را از ایشان حیاست و نماز جهانهای مرده اندر گورتن و بر جبهه ز آواز شان اندر کفن **فَاتَهُ بَدْرَسْتِيكَ خَدَائِ تَعَالَى يَسْئَلُكَ** در می آرد **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ** سر صدق از پیش پیغمبر و از پس او نگاهبانان را یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاهدار آن بنده فرستاده شده را بر پیغمبر تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان او را گمراه نکند چون حق تعالی وحی فرستاد و گرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاه داشتند و چون ابلیس لعین خود را بصورت فرشته ساخت و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را خبر کردند که این ابلیس است کمی آید اولیا اللہ نیز محفوظان حق اند رباعی

عالم همه در پناه جانانه ماست  
پیش و پس ماسپاه جانانه ماست

زان جا که جمال و جواهر جانانه ماست  
ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند

اولیا را علم را با الله اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی مبعوث ایشان قال النبی صلی الله علیه و سلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال علیه السلام الشیخ فی قوم کان نبی فی امته صفت اولیاء الله را نهائی نیست **سبیت** برترند از عرش و کرسی و خلا + ساکنان مقصد صدق و صفا + واد **ترا** قدامتاً بعتهم و محبتهم و صحبتهم **لِیَعْلَمَ مَا بَدَأَ خَدَائِ تَعَالَى** در حال چنانکه میدانست در ماضی و میداند در استقبال ای فعل ذلك لیعلم ان قد **أَبْلَغُوا** این را که تحقیق رسانیده اند پیغمبران **رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ** پیغامهای خدا **أَيْتَاتًا** و تقصیر نه کردند و قیل تا بیان کند الله تعالی و یا تا بداند رسول که رسانیدند فرشتگان پیغامهای خدای تعالی را **وَ أَحَاكَ بِمَا لَدَيْهِمْ** و فرارسیده است علم حق تعالی

با آنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالات کرد بلیغ تغییر و تقصیر و اخصی کل شیء عَدَدًا و اود است  
است خدای تعالی شمار همه چیزها را و قطرهای باران را و رگیب بیابان را و او کفک دریاها  
را و احوال بندگان را نصیب مومن این است که با او باشد و از مخالفت حضرت او پر حذر

باشد تا بقوت او گرفتار نگردد

سُوِّرَ الْمُرْسَلُ فَكَيْتَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ عَسِيرٌ وَأَوْ فِيهَا بَرُوعٌ

يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ اے مرد جامه بخود پیچیده و قیل اے آراسته بلباس پیغمبری قم اللیل  
برخیز و شب و شب را بیدار دبار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگو اَلَا قَلِيلًا مگر آنکه  
از شب که آن اندک نصفه نیمه شب باشد اَوِ انْقُصَ مِنْهُ یا کم کن از نیمه شب قَلِيلًا  
تا دو دانگ شب اَوِ زِدْ عَلَيْهِ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار داند  
درین که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کم تر از نیم شب که دو دانگ باشد یا زیادت  
بروے که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد ترسید  
رسول علیه الصلوٰة والسلام که دیوانه شود و گفت ز طوفی یعنی در جامه پیچید مرا جبرئیل آمد  
و گفت يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ و منزل در اصل منزل بود تا از ابراهیم بدل کردند او غام کرده شد  
منزل شد بدو شد یاللیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه  
و سلم بایاران بیدارے بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب  
و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نه شود در  
فرمان تا پایبندے شان ورم کرد و رنگ های روی ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را  
از ایشان برداشت و پنج وقت نماز برایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز  
خفتن و نماز با مداوراجاعت بگذارد ثواب کسی یا بد که همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده  
باشد و یک قول تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا  
آخر عمر فرض بود بیک قول و بقول دیگر نقل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و

و قول تبارک  
سوار شده  
از ایشان  
شدن چه  
چون تقصیر  
نشد  
نزدیک

ووازده رکعت نماز میباشد نیم شب گذاردن سبب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است  
 و در نماز شب فضائل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است خداکے تعالیٰ ہمہ را توفیق  
 بخشد وَذَقِيلُ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا و آہستہ خوان قرآن را یعنی با دایے حروف و لنگاہ بہشت  
 و قوف ترتیل آہستہ و کشادہ خواندن و در حدیث آمده است کہ قرآن خوان را در روز قیامت  
 گفتہ شود کہ در بہشت درآ و قرآن میخوان باہستگی و بدرجہایک بہشت بر میر و چنانکہ در دنیا  
 می خواندی کہ آخرین درجہ تو باز پسین آیتہ باشد کہ بر خواندی و عبد اللہ ابن مسعود گفت  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ قرآن را باہستگی بخوانید روز و روز و بخوانید چنانکہ شعر را میخوانید  
 و با یستید در موضع عجایب و و دہا را حرکت و بید یعنی بہ وعدہ و وعید دہا را متحرک  
 سازید و وعید شما نباشد کہ زود سورہ را تمام کنید و این فقیر میگداید کہ چون در لبدہ فخرہ  
 بخارادر آمدم و از شہر ہرات آمدہ بودم در منزل فتح آباد متقابل قبر حضرت سینت الحق  
 والدین الباخزمی رحمۃ اللہ علیہ حجرو بود در آن مے بودم شبہ بخاطر آمدن بہ نام علم از  
 علمہا مشغول شوم حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ قرآن میخواند  
 آہستہ آہستہ بخاطر آمد کہ چہ آہستہ میخواند باز ہم در خواب بخاطر رسید کہ وَذَقِيلُ الْقُرْآنِ  
 تَرْتِيلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرات تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی  
 قیام نمودہ اند و بود این رویای صحاح در سنہ اثنین و ثمانین و سبعمائتہ و بہ سبب  
 این اتشال و اشتغال بہ تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن بہ برکت اشارت  
 مصطفویہ علیہ افضل الصلوات و اکمل التحیات ضبط شد و ہمدین اوقات حضرت شیخ العالم  
 شیخ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ را در خواب دیدم مرا گفت بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ  
 لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْكَوْكُوبُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 إِنَّا سَمِعْنَا لِقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا نَبِيًّا لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِرِسْمِكَ مے اندازیم ما بر تو گفتاری گر انما یعنی بخا  
 مے فرستیم بر تو کتابی کہ در وے حکمہاے بزرگ است و گرانست بر کافران و منافقان



یا کتابی که در وی معانی و دقائق و حقائق بسیارست و سبک و بے منہ نیست یعنی شب  
 بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان ہشیار باش  
 کہ ماتر اہلکار بزرگ رسانیدیم و بی پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در  
 اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست کہ شب بیداری را شعاع خود  
 سازد و پرتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا ناشایسته بارگران ولایت و ارشاد گرد  
 بار درین درگاہ بمقدار بارست و از عزیزان نقل است کہ میگفتند کہ ہر گاہ سہول جمع  
 شوند کار بندہ بر آید دل شب و دل قرآن کہ نیست و دل مومن اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ  
 بَدْرٌ سَيَكُمُ بِرِجْوَاهُمْ فِي رَشْبِ اَزْخَابٍ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً سَخْتِ تَرَهْتِ بِرِغْمَا زَكْنَنْدِ وَاذْبِ  
 ایتاد ان الوطی کف پائے بر زمین نهادن یعنی ایتاد ان در شب و نماز گذاردن بعد  
 خواب سخت تر است از نماز گذاردن روز اگر وطأ خوانے معنی این باشد کہ نماز در شب  
 موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب از نماز روز  
 چون در شب خلق آرمیدہ اند و شغل نیست حاصل آنکہ در نماز شب حضور دل بیشتر است  
 از نماز روز عَاقِبَةُ مَرْقِيْلًا و رست تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز  
 شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و وقیل  
نَاشِئَةَ اَيْلٍ سَاعَتَهَا شب وقیل تن فیزندہ بشب فعلی الاول الناشئۃ مصد  
 کالعافیہ و علی الثانی اسم فاعل من نشأ ت السحابة اذا ظهرت درین آیت  
 اشارت فضیلت نماز شب است چنانکہ در حدیث آمده است کہ قال النبی صلی اللہ علیہ  
 و سلم علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم و قربۃ الی ربکم  
 و مکفرتہ للسیئات و منهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است  
 اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بَدْرٌ سَيَكُمُ تَرَا سَعْمَدٌ در روز آمد و شد در راز است و  
 مشغولی و تصرف در کار باست بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و ستعدا و جہاد و غیر

در خواب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان ہشیار باش کہ ماتر اہلکار بزرگ رسانیدیم و بی پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست کہ شب بیداری را شعاع خود سازد و پرتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا ناشایسته بارگران ولایت و ارشاد گرد بار درین درگاہ بمقدار بارست و از عزیزان نقل است کہ میگفتند کہ ہر گاہ سہول جمع شوند کار بندہ بر آید دل شب و دل قرآن کہ نیست و دل مومن اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بَدْرٌ سَيَكُمُ بِرِجْوَاهُمْ فِي رَشْبِ اَزْخَابٍ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً سَخْتِ تَرَهْتِ بِرِغْمَا زَكْنَنْدِ وَاذْبِ ایتاد ان الوطی کف پائے بر زمین نهادن یعنی ایتاد ان در شب و نماز گذاردن بعد خواب سخت تر است از نماز گذاردن روز اگر وطأ خوانے معنی این باشد کہ نماز در شب موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب از نماز روز چون در شب خلق آرمیدہ اند و شغل نیست حاصل آنکہ در نماز شب حضور دل بیشتر است از نماز روز عَاقِبَةُ مَرْقِيْلًا و رست تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و وقیل نَاشِئَةَ اَيْلٍ سَاعَتَهَا شب وقیل تن فیزندہ بشب فعلی الاول الناشئۃ مصد کالعافیہ و علی الثانی اسم فاعل من نشأ ت السحابة اذا ظهرت درین آیت اشارت فضیلت نماز شب است چنانکہ در حدیث آمده است کہ قال النبی صلی اللہ علیہ و سلم علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم و قربۃ الی ربکم و مکفرتہ للسیئات و منهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بَدْرٌ سَيَكُمُ تَرَا سَعْمَدٌ در روز آمد و شد در راز است و مشغولی و تصرف در کار باست بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و ستعدا و جہاد و غیر

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت پیشتر  
 نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است که محل نماز شب  
 است عند تقصیر روز در شب باید خواست بپیت گزنداری روز تو پر و است ما +  
 شب بیا یا شب تارت متمم + و در حدیث آمده است از صحاح سنه انه قال النبی  
 صلی الله علیه و سلم یُنزل ربنا تبارک و تعالیٰ کل لیلة الی سماء الدنیا  
 حین یتقی ثلث اللیل الاخرتم یقول من یدعونی فاستجب لہ من یشئ  
 فاعطیه من یتغفرنی فاعفواہ و فی روایة المسلم ثم ینبسط یدیه  
 ویقول من یقرض غیر عدوم و لا ظلم حتی یتفجر الفجر و قال النبی صلی  
 الله علیه و سلم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله  
 فیها خیرا من الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاہ و ذلك فی کل لیلة من المصلح  
 حضرت شیخ جنید راحمۃ اللہ علیہ در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت  
 که تاهت العبارات و فنیة الاشارات و ما نفعنا الا ذکیعات رکعناها فی  
 جوف اللیل یعنی فائده نکر در ما تعریفیات و تصنیفات و تصوف مگر فائده کرد ما را  
 چند رکعت نماز که در دل شب گذاروم و میل بدرستی که ترا در روز وقت قبوله هست پس  
 بروز راحته برگیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النعم و علی الاول السبح  
 السیر اسراعا و الاقبال و الاذبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان  
 فیها اضطرابا و اقبالا و اذبارا یکے از کار گفته است که من هرگز در سفر و حضر  
 قبوله را نماندم تا در شب بیدار تو انم بود در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی  
 علیہ و سلم همه کارهای خانه خود کرد و از سپهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است  
 و روزی حضرت علیہ السلام در خانه درآمد و عایشه رضی اللہ عنہا نان می پخت حضرت  
 گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان سائده در تنور بست همه نانها پخت

له در خبر است از عایشه رضی اللہ عنہا که گفت حضرت صلی اللہ علیہ و سلم در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت پیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است که محل نماز شب است عند تقصیر روز در شب باید خواست بپیت گزنداری روز تو پر و است ما + شب بیا یا شب تارت متمم + و در حدیث آمده است از صحاح سنه انه قال النبی صلی الله علیه و سلم یُنزل ربنا تبارک و تعالیٰ کل لیلة الی سماء الدنیا حین یتقی ثلث اللیل الاخرتم یقول من یدعونی فاستجب لہ من یشئ فاعطیه من یتغفرنی فاعفواہ و فی روایة المسلم ثم ینبسط یدیه ویقول من یقرض غیر عدوم و لا ظلم حتی یتفجر الفجر و قال النبی صلی الله علیه و سلم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاہ و ذلك فی کل لیلة من المصلح حضرت شیخ جنید راحمۃ اللہ علیہ در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تاهت العبارات و فنیة الاشارات و ما نفعنا الا ذکیعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فائده نکر در ما تعریفیات و تصنیفات و تصوف مگر فائده کرد ما را چند رکعت نماز که در دل شب گذاروم و میل بدرستی که ترا در روز وقت قبوله هست پس بروز راحته برگیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النعم و علی الاول السبح السیر اسراعا و الاقبال و الاذبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا و اقبالا و اذبارا یکے از کار گفته است که من هرگز در سفر و حضر قبوله را نماندم تا در شب بیدار تو انم بود در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی علیہ و سلم همه کارهای خانه خود کرد و از سپهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است و روزی حضرت علیہ السلام در خانه درآمد و عایشه رضی اللہ عنہا نان می پخت حضرت گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان سائده در تنور بست همه نانها پخت

وَأَنْ نَّانِ نَمِي نَجْتِ حَائِشَةَ لَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَهْ نَانِ نَجْتِ وَنَانِ شَمَانِي نَجْتِ لَقْتُ يَا حَائِشَةَ  
 دَستِ مَنِ بَرُوسِ رَسِيدِهِ اسْتِ آتَشِ بَرُوسِ كَارِنِي كُنْدَا مَبِيدِ مَبِيدَا مَبِيدَا مَبِيدَا مَبِيدَا مَبِيدَا  
 فَا مَدُوسْتِ مُحَمَّدِ مَصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَارِي مَحَقِّ تَعَالَى مَا رَا زِ آتَشِ دَوْنِ نِ كَاهِ  
 مَبْنِهِ وَكَرْمِهِ وَأَذَى كَوَالِدَمِ سَرَّيْكَ وَيَا دَكْنَ نَامِ بِرُورِ دِ كَارِ خُودِ سَا وَتَبْتَلِ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا  
 مَهْ بِرَا زِ خَلْقِ بُوِي بِرِيدِنِ يَعْنِي جَزِ دُوسْتِي وَسِ دَرْدِلِ بِسِجِ دُوسْتِي دِگِرِ مَدَارِ مَبِيْتِ  
 زَغِيْرَتِ خَائِنَةِ دِلِ رَا زِ غِيْرَتِ كَرْدِهِ اَمِ خَالِي بِكَ غِيْرَتِ رَامِي شَائِدِ دَرِيْنِ خَلُوْ كَسْرِ اَرِ مَسْتَرِنِ

هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش	ر با عی تا در زرنی بهر چه داری آتش
اگر اندر یکدل دودوستی ناید خوش	ما را خواهی خطی به عالم درکش

واین معنی را اهل سلوک نفی ماسوی الله میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و چون  
 از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل بیت بے عنایات حق و خاصان حق و  
 اگر ملک باشد سیاهستش ورق و و به یک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب  
 مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیف ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهری  
 حاصل نیساید بیت آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین و طعمه زند  
 بر دهن سفره کنند بر چپله و حضرت مخدومی خواجه ما رحمت الله  
 علیه می گفتند که ما فاضلانیم ما را به فضل خود قبول کرده است و این  
 بیت را می گفتند بیت آنرا که در پذیرد محبوب و لاله و او را چه حاجت آید رنج چهار چله  
 اللَّهُمَّ ادْرُقْنَا مِنْ جَذْبَاتِكَ مَا يَلْبِقِي بِكُومِكَ قَيْلٌ تَبْتِيلًا مَسْكَانِ تَبْتِيلًا  
 لِأَنَّ الْمَعْنَى بَتَلْ نَفْسِكَ تَبْتِيلًا رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَيْ هُوَ رَبُّ الْمَشْرِقِ  
 وَالْمَغْرِبِ وَيَسْتِ أَفْرِدُ كَارِ جَاءَ بِرَأْمَدِنِ آفْتَابِ وَجَاءَ فَرُوشِدِنِ آفْتَابِ  
 كَلِ الْهَلَاكُ هُوَ نَيْسْتِ بِسِجِ خُدَائِ جَزَاؤُ فَاتَّخِذْهُ وَكَيْلًا لِكَيْسِ بَغِيْرِ أَوْ كَارِ سَا زِ خُودِ  
 يَعْنِي كَارِ هَائِهِ خُودِ رَا مَهْ بَرُوسِ بَكْدَارِ الْقَوَاعِ كَبُرُوعِ الْبَسَاءِ خَبْرِ مَبْتَدَا مَجْزُوعِ وَكَبْرِهِ

بِدَلَامِن رِبِك فِي قَعَالِه تَعَالَى وَاذْكَرَا سَمْرِدْبِك وَكَيْل بَايِدِك تَوَانَا بَابَشَد تَاكَرَا بَاوْكَدَا  
 واین در حقیقت جز حضرت عزت جلالت قدرته رانیت بدانکه از اول سوره تا این جا  
 اشارت بتقامات سلوک است اول خلوت در شب بعد از شغال بقرات قرآن و ذکر  
 رحمن بعد از نفی ماسوائے المدعبه توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجہ محمد میسر باید

قطع هر که خواهد تا شود ابدال حق	چار چیزش کرد باید اختیار
خاموشی و جمع و عزلت راز خلق	بودنش بیدار در شبهای تار

باز اشارت کرد بتقام اعلیٰ که آن صبر است در بلا و جفاے اعدا و بریدن از ایشان  
 اگر چه باشند خویشان پس گفت جل جلاله **وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَصَبْرٌ كُنْ اَعْرَابِ**  
 محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مانی و مآثر  
 نگاه میداریم چونکه ما را وکیل گرفته و کار بگذشته نعم خود اگر همه عالم تو خصم شوند رباعی

زان جا که جمال و جاد جانانه ماست	عالم همه در سپناه جانانه ماست
مارا چه از آنکه عالمی خصم شوند	پیش و پس ماسپاه جانانه ماست

**وَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا جَدِيدًا** و بر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و بجنبان  
 ایشان مشغول مشو این آیت بآیت سیه که **اقْتُلُوا الشُّرَكَاءَ** منوخت نصیب و پیش امنیت  
 که از منکران تحمل کند و بار ملامت بگذرد تا عاقبت عاقبت یا در رباعی **دعشق تو من با طاعت بکشم**  
**در بکشم این عهد عزامت بکشم** که عرفا کنند جفا های ترا **ببارے کم از آنکه تا قیامت بکشم**  
 روزی این فقیر را در دنیا پیدا شده بود قبضه بود که هیچ قبضه نه میرسد و در رفتن  
 به پیش شیخ تکاسلی می بود و در سبب بدرس مشغول بودم شخصی از در آمد و کاغذ  
 پاره بمن داد در و سه این بیت بود **جد و جهدی در من پیدا شد حضرت خواجہ مامی**  
**فرمودند رحمة الله علیه** که مدت پنج ماه در بیابانها متحیر می بودم و قبضه عظیم دهم  
 در شهر بخارا آوردم گفتم این در در ابر من نمی کشاید در پیش مخلوق روم و خدمت حکام

بجز آنکه بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند کفم قال من این باشد چون دیدم این  
 بیت نوشته بود بیت اس دوست ییا که ما ترا ایم + به گانه مشوک است شنایم + فریاد  
 از من بر آمد و رو به پریایان نهادم بعد از آن قبض عظیم پیدا شد تا به پنج شبانه روز  
 بدشت سبحان من بتجلی مروت با حیاشه بالقبض والا انفصال و مروت بالبسط  
 والوصال بیت هم رویت خوش هم سویت خوش هم پیچ زلف و هم قفای  
 هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب و هم لقا + وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ  
 اس مع المکذبین یعنی بگذار مرا اس محمد باین کافران که ترا دروغ گو می دارند  
 اُولِي النِّعْمَةِ که با سایش و نعمت ها اند یعنی تو نگرانند و متکبرانند این آیت از برای امی  
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمد وَ الْمُكذِّبِينَ یحتمل ان یكون مفعولا  
 و یحتمل ان یكون مفعولا معده وَ هَیْهَاتُمُ قَلِيلًا و مهلت ده ایشان را اندک  
 یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتر تریش بود که  
 در جناب بدر کشته شدند النعمه بالفقه النعم و بالکسر المال والغناء وبالضم  
 المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت  
 جَلْ جَلَالًا اِنَّ لَكَ اِذَا نَكَرَ لَبَدْرٍ سِیَمًا نَزَّ دَاسْت در روز قیامت از برای کافران بنده  
 و غلبه های گران و حجه ها و آتش سوزان وَ طَعَامًا اِذَا غَضِبَ و خوردن گاو گاو و آن چون  
 غار ز قوم است و ضریع و غسین و عند ابا الیمین و کنه در دناک و آن آتش و وزخ  
 است نعوذ بالله من ذلك و در حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند  
 در گاو ایسان سخت شود باند صد سال نه فرود و در نه بر آید چون حضرت مصطفی صلی  
 علیه و سلم این را بخواند بهوش شد امام حسن بصری رحمه الله روز و میداشت چون نماز شب  
 طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد و چون شب  
 به چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را برگریه و در گریستن شد فرزندان و

باینکه  
 خازن از آنجا بود  
 آن بود که  
 کبریا و بکار  
 این آیت بود  
 چون آن  
 کافر را بسوزاند  
 کافر در دو  
 کسک در دو  
 وقت تشریح  
 با نواز و در  
 کوان می را  
 با نفع و در  
 نوشته نمود  
 باشد من ادک

زخمند و شیخ ثنابت یمانی را و بعضی یاران ویرا خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک  
 پیاله شربت آب خور و النکل بند و قیل غلهای گران و الا نکال جمعه و الغصة  
 گرفتن طعام در گلو و قیل گلوگیر تَوَمَّ تَرَجُّفُ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ بدستیکلین کافران  
 را زد و مانند است و غذا به است در روزیکه جنبد زمین و کوهها از برای سختی آن روز که  
 قیامت است و کانت الْجِبَالُ كَتَيْبَاتٍ هَيْلًا و باشد در آن روز کوهها همچون ریگ  
 روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لها فی کدینا من معنی الفعل  
 ای ثَبَّتَ ذَلِكَ الْعَذَابَ لِكِفَارِ بِيَوْمِ تَرَجُّفِ الْأَرْضِ إِنْ أَسْرَلْنَا  
 إِلَيْكُمْ مَرَّسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بِدَرَسِيَا مَافَرَسْتَادِيمِ سَوْسَمَا اهل کپیر  
 بزرگ یعنی محمد علیه الصلوٰة والسلام گواه بر شما در روز قیامت کَمَا اَدْرَسَلْنَا اِلَى  
 فِرْعَوْنَ دَسُو لَا چنانکه فرستادیم بسوس فرعون رسول یعنی موسی علیه السلام را  
 فَقَصَّى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس بفرمان شد و سرکش فرعون رسول مارا قَلَخْدًا  
 أَخَذًا اَقْرَبِيْلَهْ پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتن سخت الوبیل گران و ناگوارنده یعنی  
 غرق کردیم فرعون را با شکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری دادیم پس اهل  
 مکه اگر شما ایمان نیاورید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو اینست کپیری  
 پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نه بعذاب مبتلا شوی نَحْنُ ذُو الْبَلَدِ مِنْ ذَلِكَ  
 فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه پرهیزید از عذاب قیامت و کجا حصار می شوید اِنْ كَفَرْتُمْ  
 اگر کافر شوید و ایمان نیارید تَوْصَارَ رَوْسَ رَا یعنی در روزیکه بجعل الی لَدَانِ شَيْبَا  
 بگرداند که دوکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الاشیب یومًا مفعول به  
 لتتقون و لیس بظرف لکفر تمامی منم علی الکفر فی الدنیا فکیف تتقون  
 فی یوم القیامة من العذاب یعنی غمها بسیار و اندوه بشمار باشد در روز قیامت تا نماند  
 که دوکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل مجاز یعنی پیر گردانیدن

در بیان لغات کلماتی که در این تفسیر آمده است  
 در بیان لغات کلماتی که در این تفسیر آمده است  
 در بیان لغات کلماتی که در این تفسیر آمده است  
 در بیان لغات کلماتی که در این تفسیر آمده است

کو دوکان را کنایت باشد از بسیاری غم و اندوه هر دو گفته شده است و در حدیث آمده است  
 که فرمان شود مرا دم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید آبی از آبی  
 ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکی را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ  
 آن وقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بے خبر گردند صحابه گفتند یا رسول  
 الله حال ما چه باشد رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکی از شما باشد و هزار را با جوج  
 و ما جوج باشد و امید می دارم که نیمه بهشتیان شما باشد صحابه پشیمان شدند و تکبیر و حمد  
 و ثنا گفتند مرحق تعالی را رسول علیه السلام گفت شما همچون یک تار موس سفید هستید  
 در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کثافت آورده است که شخصی شب بخواب  
 رفت جوان و سیاه موس بود فردا از خواب برخاست پیر و سفید موس شده از وس  
 پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و غذا بهایه اورا دیدم بر سیدم  
 و از ترس آن پیر شدم و بقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول  
 بعضی فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو که فرمود السَّمَاءُ مَفْطُورَةٌ  
 آسمان ترسگافته شود بان روزی از بهیبت قیامت آسمان ترسگافته شود با وجود چپان  
 بزرگی اس فرزند آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد کان وَعَدَةٌ مَفْعُولَةٌ  
 و هست وعده این روزی و وعده الله تعالی به آمدن این روز کرده شده که البته خواهد بود  
 بے شک إِنَّ هَذَا يَوْمٌ كَذِبٌ بد رستیکه این آیتها که درین سوره است پند و وعظ و  
 نصیحت است مخلق را فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا پس هر که خواهد که بگیرد بخدا  
 خود راست یعنی ایمان آورد و عمل صالح کند چون صحابه این آیتها بے با ترس را شنیدند  
 در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا نرسدند حضرت حق تعالی بر ایشان رحم کرد و بسبب  
 کرد کار بر ایشان إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنَصِيفَهُ وَكَذَلِكَ  
وَلَا يُفَعِّلُهُ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ بد رستیکه خداست تو اس محمد می دانم که تو بر میخیزی به نماز گذاران

در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمه شب و در دو دانگ شب و برمی خیزند تا توجه است از  
 مؤمنان که با تومی باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کسائی و امام ابن کثیر فضفه و ثلثه  
 نپصب خوانند و اند عطفاً علی ادنی وهو منصوب تقدیر نظر فالتقوم و باقی قرا  
 یجو خوانده اند نصفه و ثلثه می خوانند عطفاً علی ثلثی اللیل وَاللَّهِ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ  
 و خداست تعالی اندازه میکند شب را و روز را علیهم ان لکن مخصوصه است که شما ند  
 و نتوانید بیدار داشتن شب را فتاب علیکم پس بازگردانید شمار آسان تر یعنی  
 بردشت از شمار پنج را یعنی فرض بودن قیام شب را دور کرد از شما چون آیت فَمُ اللَّيْلِ  
 آمد حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و یاران او بیدار می بودند چنانکه پیهائے ایشان  
 ورم کرده و پیهائے ایشان متغیر گردید حق سبحانه و تعالی از ایشان برداشت فرض بودن  
 قیام شب را و فرمود فَأَقْرُوا وَ مَا تَكُنَّ مِنَ الْقُرْآنِ پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از  
 قرآن در نماز شب و چه قول دیگر در همه نمازها بعد بیان کرد حکمت ساد در مسوخ کردن فرض  
 نماز شب و لغت علیهم ان سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْغُوبٌ خداست تعالی دانست بدستیکه  
 باشد از شما میان که بیمار خواهد شد. ان منخفه از مشقه است و اسم و ضمیر شان مخدوف است  
وَأَخْرُوجُونَ فِي الْأَرْضِ و دیگران باشند از شما که میروند در زمین يَتَّبِعُونَ  
فَضْلَ اللَّهِ می جویند از زیادتی نعمت خداست تعالی یعنی بازار گانه میروند و سود میطلبند  
 آن صلعت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برای این معنی  
 فرض بودن نماز شب را مسوخ کردیم خَرَّبَ فِي الْأَرْضِ رفت در زمین و وَأَخْرُوجُونَ  
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگران باشند که میروند در زمین از برای جنگ با  
 کافران اگر نماز شب برایشان فرض سازیم دشوار شود برایشان فَأَقْرُوا وَ مَا تَكُنَّ مِنْهُ  
 پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در  
 اول اسلام بود پس مسوخ شد بر پنج وقت نماز درین آیت دلیل است که کسب <sup>له</sup> حلال

بسیار که  
 حلال یا هماد درین حدیث است  
 یعنی هم از این حدیث که شما را یاد کند  
 در نفس حقان و در کلام شما  
 این وقت تا شب که  
 در نماز شب از شما  
 در زمین است  
 در این وقت  
 حلال است  
 حلال است  
 حلال است



بازرگانه بر منزل جهاد است چون هر دو را خدای تعالی جمع کرده و اَقْبِمُوا الصَّلَاةَ  
 و بپایه دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدیه و اَتُوا الزَّكَاةَ و بدید زکوة مال  
 را و اَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدای تعالی را وام دادن نیکو یعنی  
 صدقه بدید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بدون صدقه  
 و امیدوار باشد بر یافتن ثواب از خداوند و با عجب حاله که همه عالم ملک و ملک  
 و حضرت جل جلاله از برای بندهگان فقیر خود و وام می طلبد نصیب مومن این است که  
 گدایان را با نیک نژاد و چیزه بد ایشان بدید شاید که آن گدای خاص الله تعالی باشد

شئاً لله شیئاً لله کار او	برتر از کرسی و عرش اسرار او	شعوی
خلق مفلس گریه ایشان مینند	انبیاء هر یک همین فن مینند	
نعمه او اقروضوا لله می زنند	بر درویشان مردم هر زمان	

وَمَا تَقْدِرُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ خَيْرٌ و هر چه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی  
 و طاعت تَجِدُوا عِنْدَ اللَّهِ بَيِّنَاتٍ رَأَى خدای تعالی یعنی در بهشت و ثواب  
 آن را بشمار سازد هُوَ خَيْرٌ و اعْظَمَ أَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر است شمارا  
 از بجملی کردن و مال را از برای میراث خوار گذاشتن و بزرگ تر است از روزه و زنی  
 مال که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرگ تر است از انال که بگذاری یکے راده و ده را  
 هفت صد و ده بار هفت صد را که هزار و چهار باشد هُوَ خَيْرٌ و الفصل خیر افعال  
 ثانی لتجدوا و اولها و كذلك اعظم اجرا تمیز و استغفر و الله و آمرزش  
 خواهید خدای تعالی را اِنَّ اللَّهَ تَعَفُّوْا حَيْثُمُ الْعَبْرَتِيْكَ خدای تعالی نیک آفریننده  
 است از گناهان و نیک بخشاینده بد کرداران است نصیب مومن این است که نو مید  
 نه باشد هر چند که گناه دارد بیت کرم بین و لطف خداوند گار بگذرنده که دست او شمسار  
 گفت غفورم بیا مردم گناه است را و رحیمم که رحمت را نثار تو سازم بیت

نپارم هیچ گونه توشه راه

بِحَوْلِ تَقَطُّوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا مَحْرُومِينَ بِرَحْمَتِكَ

سُورَةُ الْمَدْثَرِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا مَحْرُومِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَيُّهَا الْمَذْذَرُ

اے مرد جامه بر خود چپده قسم فانی ذر بر نیز و پس بسم کن خلق و تبرسان از خدا کے تعالیٰ آلا صل مشد ثر بود و بر قول بعضی از مفسران این اول سورہ بود کہ وحی آمد آن چنان بود کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پیش از وحی بکہوہ جزا میرفت و در غار سے بود چون توشہ نماندی بیامدی بہ شہر و توشہ بردی تا روز سے آواز سے بشنو داز ہوا نظر کر دتختہ دید از زر برو سے شخصے دید با جمال متون شستہ است وحی گوید یا محمد انت رسول اللہ و انا جبرئیل ان حضرت علیہ السلام تبرسید و بہ خانہ آمد و گفت کہ من می ترسم کہ دیوانہ شوم خدیجہ رضی اللہ عنہا گفت کہ تو ہرگز دیوانہ نشوی کہ ہمیشہ راست می گوئی و مہمان را نیک میداری و بخوشیان نیکوئی سے کنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب ریختند جامہ بر سر چپید و سر بہنہاد و جبرئیل علیہ السلام آمد و این آیت را آورد یا ایہا المذکر قثم قان من و

رَبِّكَ فَكَيْتَرُ و پروردگار خود را بزرگی یاد کن و تَبَارَكَ تَقَطُّوا و جامہ ہای خود را پاک و قیل تن خود را پاک کن قیل دل خود را کفر و معصیت و محبت دنیا تا ملاوت خاعت یابی یا رَبِّ الرَّحْمَنِ فَانجُرْ و از غذا پس بر و قیل از زبان و قیل از شرک و قیل از جملہ گناہان الرجز بالضم و بالکسر النجات المہجری بیدن از کسے و لا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ و بعضی چیزے مدہ بہ کسے تا بیشتر بتسانی و این حکم خاصہ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم باشد فاما است رار و ابا باشد چون او مخصوص

من قرأ سورة المدثر  
عظما الله تعالى بقدر  
بوسه و دید من کفر  
بجود دل خود منم  
صنات در فرم و معنی  
عشر سمات و در فضله  
عشر دس جات و  
ادخله الله تعالى مع  
اهل التقوى و اهل  
الغفران من جنات  
القدوس و من  
عنه



در دم دادیم و سه را و بنین شهوداً و دادیم و سه را پسران حاضر یعنی که با او بودند  
 در مکه که از او غائب نشدند و بیک قول سیزده پسر داشت و قبول دیگرده و قبول  
 دیگر هفت و این آیت در حق ولید بن مغیره لعنة الله علیه بود بعد از آن مال و کمر کشند  
 گرفت تا همه نیست شد و نان از گردانی می خورد و پسرانش کشته شدند و مردند و مهتد  
 له تمهیداً که دسترا ندیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بر او بسیار کردنی ثم یطمع  
 ان ینزله با طمع می کند که زیادت کنیم کلاً نه چنانست که زیاده کنم بلکه مال و سه را  
 کم کنم ای که کان لا یلتنا عنیداً بدرستی که این کافر بود در دلائل و حجج ما را و معجزات مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم را اگر دشمنان و ستمپنده آصیب تو این ست که انکار اهل حق نه کنی و او ای  
 حق تعالی را دشمن نداری که به قهر الهی بتلاگردی مشغومی پس تو اغواشته و چو چستی  
 پر نزاع و با حسد با کبستی؛ با دم شیران تو بازی می کنی؛ با ملائک ترک تازی می کنی؛ قال  
 النبی صلی الله علیه و سلم حکایة عن رب العزرة من عادی و لیا فقد  
 بارزنی بالمحادبة عذاب این دشمن و حال دوست را بیان کرد و گفت ساقیه  
 صعوداً هر آینه در سانش من که خداوند عالم کبوه دشوار بر آمدن در دوزخ یعنی  
 بفرمیش تا بکوه آتش بر آید هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان بر بنجیر  
 بر بندش و از آن جا بنید از پیش بر بیابان برسد همچنین عذاب باشد و رانعوذ بالله  
 من ذلک الصعود کوه آتش سبب نزول این آیه آن بود که چون فرود آمد رسول  
 لحم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشسته بودند این سوره  
 را بر ایشان خواند ولید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر بر خواند ولید بر رفت  
 در پیش کافران مکه گفت والله که من از محمد چیز شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن

آن کس که در آن کوه ایستاده است تا آنکه از آن کوه فرود آید و در آن کوه ایستاده است تا آنکه از آن کوه فرود آید و در آن کوه ایستاده است تا آنکه از آن کوه فرود آید

پریان نیست و آن را حلالتی و طراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم و آن چیز نیست که هرگز زیادت خواهد شد کافران گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون و سه مسلمان شود همه اهل مکہ مسلمان شوند چونکہ ریحانہ قریش اوست یعنی بقول ایشان است ابو جهل لعین نزدیک ولید رفت و گفت تو بہ طعام محمد و ابوبکر میل کردی و سه را سخت آمد در پیش کافران آمد و گفت کہ محمد دیوانہ نیست و ساحر نیست و کاهن نیست و دروغ گو نیست از بہر آنکہ این چیز با از و سه ندیدہ ایم پس فکر کرد کہ و سه جادو است از بہر آنکہ زن را از شوہر و پسر را از پدر جدا میکند و این چنین جادومی باشد کافران ہمہ گفتند کہ راست میگوئی پس این آیت آمد اِنَّہٗ بِدْرِسِکَہٗ وَلِیْدِ فِکْرِہٖ اَنْزِیْشَہٗ کرد

وَقَدْ رَا نَادَیْہٗ اَنْزَیْہٗ و کفار محمد علیہ السلام و قرآن را فَقَتِلَ کَیْفَ قَدَّرْتُمْ قَتْلَ کَیْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده شد با و چگونه با لعنت کرده شد با و اِنَّہٗ نَظَرَ نَحْرَ عَبَسَ وَلَبَسَ نَحْرًا و استکبر پس بگریست پس روئے ترش کرد و آژنگ در پیشانی آورد و از کراهت و عداوت پس روئے گردانید از ایمان و بگریزد و گردن نشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ اِنَّ هٰذَا اِلَّا نَجْوٰی نَجْوٰی نَجْوٰی پس گفت نیست این قرآن مگر جادو کہ محمد از کس نمیگیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادوئی نیست اِنَّ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بہ سبب ابو جهل و سخن و سه برگشت نصیب تو اینست کہ از دشمنان اولیاء حق دور باشی و بایشان صحبت نہاری کہ از شومی انکار ایشان اقرار ترا بزبان نبرد قطعہ

با بدان صحبت گیر و دور باش	گر چه تو پاکیزہ سازد پلید
این چنین شمع جہانت آفتاب	اندکے از برگردنا پدید
با صادقان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شومی بیست	
اگر گریان باغ را خندان کند	صحبت مرزانت از مردان کند

بَا انك نرست عاشق بکیم مشوق قرین

یا عاشقان نشین دهم عاشقی گزین

سبحان کبرست که فرموده اند فومن المنکر كما تفرون الاسد عذاب اورا یاد کرد و گفت  
 جل جلاله مَا صَلَّيْتهٖ سَقَرٌ زود باشد که ولید را در آرمیم درد وزخ و مَا آذُرْهٗ بِكَ  
 مَا سَقَرٌ و تو چو دانی اے محمد که چیت دوزخ کا مُبْعِي وَلَا تُدْرِكْهُ لَكْزٌ دوزخ نماند این  
 دوزخ آن دوزخیان هیچ چیزے رانہ گوشت را ونے پوست را ونے استخوان را چون نما  
 باز پیدا شو لَقَاۤءَ اَحَۃٍ لِّذٰبٍ سِیَآه کنندہ باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را  
 همچون شب تاریک و یا پیدا شونده است این دوزخ مرادیان را یا پیدا بیندش یا  
 سوزنده یا شد مر پوست آدمی را و شکنندہ باشد مراستخوانهاے آنها رَا لَعُوۡا ذٰلِكَ یٰۤاٰیُّهَا  
 ذٰلِكَ لَقَاۤءَ اَحَۃٍ خَبْرٌ مَّبْذٰرٌ مَحْذُوۡنٌ اِیۡ هٰی لَوْ اَحَۃٌ عَلَیْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ اَبْرَآءٍ دوزخ  
 باشد نوزده فرشته که ایشان را از بنیة دوزخ گویند و جاع فی الحدیث ان عینفهم  
 كالبرق الخاطف و اسنانهم كصباص البقر تلهب النار من افواهم یعنی  
 چشمهاے ایشان همچون برق باشد و دندانهاے ایشان همچون شاخهاے فراخ شاخ  
 گاو باشد و از دہان ایشان آتش بیرون می آید بین منگیبی احدہم مسیورۃ سنۃ  
 میان دو کتف ایشان یک سالہ راہ باشد بجوون اشعار ہمد و یکشند مو سیاہی  
 خود را بزین فزعت منہم الرحمۃ از دلہاے ایشان رحمت کشیدہ شدہ باشد  
 یرفع احدہم سبعین الفایر میہم حیث اسر اد من جہنم از ایشان میں  
 در دوزخ ہفتاد ہزار کس را در ہر کجا کہ خواہد احدہم قوتۃ الثقلین ہر یکے  
 از ایشان را قوت ہمد آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جہل گفت محمد  
 میگوید کہ ز بنیة دوزخ نوزدہ اند شمارا ایشان غلبہ می توانید کرد کافی بقوت بود  
 گفت من ہفدہ تن را بس باشم دتن را پر پشت و ہفت تن را بشکم و دو دیگر را شما را

از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن  
 از آن



چه خواست خدای تعالی باین مثل و عدد و اندک که نوزده است و کم و بیش نه و عرض آنکه  
قرآن بود که قرآن کتاب الهیست مثلاً تمیزاً و حال فیہ المثل داستان و فی  
ماذا و جهان احد همان ماذا شیئی و احدی ای شیئی اسرار فیه مفعول  
والتانی ما بمعنی ای شیئی وذا بمعنی الذی ای ای شیئی اراد الله بهذا حال  
کونه مثلاً او من جهة المثل کذا ای یضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بِمَنْ جَنَّبَهُ  
می گذارد در ذکر ای خدای تعالی بعد از اختیار بنده هر که را خواهد راه رست می نماید آنرا که  
خواهد بعد از اختیار و سبب او جهل بعنت الله علیه گفت که چون شکر خدای محمد از نوزده  
زیاده نیست این آیت آمد وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُ جُودُ مَنْ يَشَاءُ اَلَا هُوَ وَنَدَانُ شَكَرٍ بِالْحَمْدِ اِتِّعَازًا  
را اگر و سببش علیه السلام پرسید که یارب فسرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که  
دوازده سبط هر سبط بشمار دوازده خاک زمین و ما هب ای الا ذکر می لله بشیر و نیست این  
صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد دهنده مرآدمی را تا پسند گیرد دوازده  
خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پسند مرآدمیان را کلا نیست  
چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود و الْقَمَرُ وَبِحَرَمَتِ مَا هِ وَاللَّيْلُ  
اِذَا اَدْبَرَ وَبِحَرَمَتِ شَبِّهِ چونکه باز گردود و القمارة اِذَا اَدْبَرَ وَالصُّبْحُ اِذَا اَسْفَرَ وَبِحَرَمَتِ  
سپیده دم چون روشن شود و اِنْفِجَا اِلْحَادِي الْكَبْرِ بَدْرَسِيكِه ستر بر آینه یک از درها  
بزرگ دوزخ است از هفت درکات و نام آن هفت درکات این است جَهَنَّمُ نَهْلِي حَمَلَتِ  
سَعِيرٌ سَعِيرٌ جَحِيمٌ هَاوِيَةٌ نَعُودُ ذِي اَللَّهِ مَنِيْمَا اَلْكَبْرِ جَمْعُ الْكَبْرِ مِلِي تَانِيْتِ الْاَكْبَرِ وَقِيلُ  
بَدْرَسِيكِه این ستر یک از بلا پانه بزرگ است نَذِيْرًا لِلْبَشَرَةِ در حالت که ترساننده  
است مرآدمیان را و قیل گرد این بیم ما خبر کردن را از ستر ستر یعنی بیم دهنده مرآدمیان  
را نذیر احوال او تمیزاً و مفعول جعلت ائها ای جعلنا الاخبار عنهما نذیراً

نوزده از نوزده است که نوزده است و کم و بیش نه و عرض آنکه  
قرآن بود که قرآن کتاب الهیست مثلاً تمیزاً و حال فیہ المثل داستان و فی  
ماذا و جهان احد همان ماذا شیئی و احدی ای شیئی اسرار فیه مفعول  
والتانی ما بمعنی ای شیئی وذا بمعنی الذی ای ای شیئی اراد الله بهذا حال  
کونه مثلاً او من جهة المثل کذا ای یضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بِمَنْ جَنَّبَهُ  
می گذارد در ذکر ای خدای تعالی بعد از اختیار بنده هر که را خواهد راه رست می نماید آنرا که  
خواهد بعد از اختیار و سبب او جهل بعنت الله علیه گفت که چون شکر خدای محمد از نوزده  
زیاده نیست این آیت آمد وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُ جُودُ مَنْ يَشَاءُ اَلَا هُوَ وَنَدَانُ شَكَرٍ بِالْحَمْدِ اِتِّعَازًا  
را اگر و سببش علیه السلام پرسید که یارب فسرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که  
دوازده سبط هر سبط بشمار دوازده خاک زمین و ما هب ای الا ذکر می لله بشیر و نیست این  
صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد دهنده مرآدمی را تا پسند گیرد دوازده  
خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پسند مرآدمیان را کلا نیست  
چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود و الْقَمَرُ وَبِحَرَمَتِ مَا هِ وَاللَّيْلُ  
اِذَا اَدْبَرَ وَبِحَرَمَتِ شَبِّهِ چونکه باز گردود و القمارة اِذَا اَدْبَرَ وَالصُّبْحُ اِذَا اَسْفَرَ وَبِحَرَمَتِ  
سپیده دم چون روشن شود و اِنْفِجَا اِلْحَادِي الْكَبْرِ بَدْرَسِيكِه ستر بر آینه یک از درها  
بزرگ دوزخ است از هفت درکات و نام آن هفت درکات این است جَهَنَّمُ نَهْلِي حَمَلَتِ  
سَعِيرٌ سَعِيرٌ جَحِيمٌ هَاوِيَةٌ نَعُودُ ذِي اَللَّهِ مَنِيْمَا اَلْكَبْرِ جَمْعُ الْكَبْرِ مِلِي تَانِيْتِ الْاَكْبَرِ وَقِيلُ  
بَدْرَسِيكِه این ستر یک از بلا پانه بزرگ است نَذِيْرًا لِلْبَشَرَةِ در حالت که ترساننده  
است مرآدمیان را و قیل گرد این بیم ما خبر کردن را از ستر ستر یعنی بیم دهنده مرآدمیان  
را نذیر احوال او تمیزاً و مفعول جعلت ائها ای جعلنا الاخبار عنهما نذیراً



الْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ يَكِيمُ دهنده است مگر کسی که خواهد که پیش رود و بیشتر  
 بطاعت و یاس و از بهشت بمعصیت یعنی همه کس را و این طریق تهدید باشد کقولہ تَعَالَى مَنْ  
 شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ مَنْ شَاءَ بَدَلْ مِنَ الْبَشَرِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هَيْئَةً إِلَّا اصْحَابَ  
 الْيَمِينِ بهتر است که رو باشد در دوزخ یا آنچه کرده است در دنیا مگر یاران و دست راست  
 یعنی بهشتیان که خدای تعالی گناہان ایشان را بیا مرزد بر کرم و فضل خود و ایشان را  
 در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان را که ایشان را گناہ نداری نزد مجرب  
 نباشند در دوزخ و در حدیث آمده است که طفل را گویند که در بهشت در آسے گوید آئی  
 در نمی آیم تا مادرو پدر من در نیانید فاما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل  
 مراد از اصحاب یمن علماء امتانند و قیل مراد از اصحاب یمن کسانی اند که اعتماد بر عمل کنند  
 بلکه اعتماد بر فضل خدای تعالی کنند و خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ میگفتند که ما فضلیا نیم حق تعالی  
 بر فضل خود قبول کرده است میت آنرا که در پذیرد و لا یعلوہ فی آنرا چه حاجت آید رنج چها چاہ  
 و این میت بسیاری خوانند و قیل هم الملائکة فیین الوجہ الاول ایستند و قیل  
 الرہینۃ لیست بمؤنث رھین الرھین گر و کان لانه فعیل بمعنی منفعول خیسوی  
 فیہ المذکور و المؤنث کالجریح وانما ہی اسم بمعنی الرھن کاشیتیمک بمعنی الشتم  
 کانه قیل کل نفس بہا کسبت ہینۃ فی جنت باشد این اصحاب یمن در بوستانها  
 حال من اصحاب الیمین او من ضیید فی تیساء لَوْنِ عَنِ الْجُؤْمِیْنَ می پرسند اصحاب  
 یمن از گناہکاران چون بنید ایشان را در دوزخ مما سألکم فی سقر چه در آورد  
 شما را در دوزخ این سوال از برای تو بیخ باشد یعنی سز نش قالوا لہ ناک من انما کسبت  
 و کما ناک نطعمہ المسکین جواب گویند دوزخیان که بودیم مادر و نیانما نہ کنندگان فبموجب  
 ما در دنیا طعام و ہندگان مگر ایان را الاحمل لہ نکان حذف النون حذفاً شاذاً و کذا  
 نخوض مع الخائضین و بودیم مادر و نیانما که در عالم باطل با باطلان یعنی

با منکران و تکران الحوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن و کثرت آن کذب بی‌بهره است  
 حتی آلتنا الیقین و بودیم ما در دنیا که در ورغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن  
 مردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حتی ست روز خیان چهار جواب گویند سبب درآمدن  
 دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوة به گدایان و طعام و صدقه نفل با ایشان  
 ندادند دیگر آنکه باطل یا رشوه بگیرند قیامت را منکر بودند نصیب تو این است که نماز را ترک  
 نکنی و حق خدای و صدقه را و طعام را از فقیران باز ندراری و باطل بدعت و فاسقان یا ر  
 نشومی و بایشخان باطل و دشمنان حیال را امرای سمگاریا نشومی و از امیر المؤمنین علی  
 رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یحییان طفلان مؤمنان اند و این طفلان  
 از گنا بگاران پرسند که چه در آورده شمارا در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام  
 به فقرا نمی دادیم و در باطل شریوع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز  
 این همه را میکردیم فما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد و  
 گفت فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ پس سو خدا را این دوزخیان را شفاعت  
 و درخواستن شفاعت کنندگان و شافعان بیخامبر باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان  
 و مؤمنان نیکوکار گناه گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بے نماز و بے زکوة  
 و باطلان و در ورغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشَّفَاعَةُ  
 درخواست کردن چون حضرت ذوالجلال به طریق اکرام از اموال قیامت و کافران  
 خبر کرد ایشان قبول نکرند گفت جَلْ جَلَالُهُ عَلَى سَبِيلِ الْاِسْتِبْعَادِ فَمَا لَهُمْ عَنِ  
التَّذَكُّرِ مَعْزِرِينَ پس چه بوده است مرا این کافران را که از قبول کردن و عطف و قرآن  
 نصیحت کردن سرور پیگران رومی گردانند سخت گانه وَهُمْ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ  
قُسُوفِهِ ما گویا که این کافران که میگزینند از دست آن نصیحت و عطف خرافی اند که رسیده اند  
 یا راینده شده اند از شیر یا از تیر اندازان یا از میادان یعنی گویا ایشان خران و خشی اند

که می گزیند از حیث دادن نصیب در ویش این است که از وعظ حقانی نگریزد و الاستغفارینیک  
 رسیدن یار مایندن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرده ای شیئی ثبت  
 لهم حال کونهم معرضین القراءه مستنفره علی اسم الفاعل والمفعول و  
 کافران کردن کشتی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کار سے کہ لائق نبود کردند حق تعالی  
 خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ اَنْ يُؤْتِيَ صُحُفًا مِّنْ سَمَوَاتٍ ط یعنی نه چنان  
 است که ایشان می خواهند لیکن کردن کشتی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون می نهند  
 و اقتراح کار بزرگ میکنند الا اقتراح بستم خواستن و می خواهند که هر کس از ایشان  
 را داده شود نامه باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام وے و این چنان بود که  
 کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برکت ما بیاری از خدا کے تعالی که اے فلان ایمان  
 آ و براتی بیاری از برکت هر یک از ما که ما را آمرزید خدا کے تعالی تا ایمان آیم پس حق  
 تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جَلَّ جَلَالُكَ لَا بَلْ لَمْ يَنْجُ نَفْسًا مِّنْهُ  
 اگر باینز این بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند به آخرت  
 لَا يَخَافُونَ الْعَذَابَ اَلَا هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيُخَوِّفُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ  
 اِنَّهُ تَذَكُّرٌ لِّمَنْ هَدَىٰ وَذِكْرٌ لِّمَنْ تَبَذَّلَ لَهُ لِقَاؤَهُ فِي الْحَقِّ بِمَا يَشَاءُ اَلَا لَهُ  
 فَعْمَنْ شَاءَ ذِكْرًا ۗ و پس هر که خواهد که برحمت حق تعالی برسد یاد کند و پند گیرد باین قرآن  
 وَهَٰذَا ذِكْرٌ لِّمَنْ اَلَا اَنْ يَتَذَكَّرَ اللهُ وَيَنْتَظِرَ لِقَاءَهُ اَلَا لَهُ الْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ  
 جوینده از آن نه که جویند تو نیست و در تو جوینانی یقین دانکه از جوین است

هُوَ اَهْلُ التَّقْوَىٰ وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سیت سزای پر هیز گاری که از وے تبرسند  
 و از غیر وے تبرسند و و سیت سزای آمرزیدن گناهان بندگان یعنی وے بیامرزد  
 گناهان را نه غیر وے یعنی هر که تبرسد و از وے آمرزش خواهد بیامرزد اَللّٰهُمَّ اَعْفِنَا  
 وَاَرْحَمْنَا وَاَسْرِ ذِقْنَا التَّقْوَىٰ وَاَلْمَغْفِرَةَ

سُورَةُ الْقِيَامَةِ قَلِيلًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ الْبَعثُ أَيَّتُهَا الْمَوْءُودُ

لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بَدَانِكُمْ بَعْضِي كَوَيْدِكُمْ كَمَا لَزِمْتُمْ وَمَعْنَى وَسْ چنان میشود که  
 سوگند یاد می کنم به قیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی می گویند که لازم نیست معنی  
 وس چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن در روز قیامت نیست سوگند  
 یاد می کنم به روز قیامت که زنده شدن حق است و در کواشی آورده است که لَا قِسْمُ  
 نِزَارَاتِ سَبْعِهِتِ وَدَرَكشَانِ آوَرده است که در صحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله  
 عنه لا قسم نوشته است و تقدیر وس چنین است که لَا نَأْتِيكُمْ هَرَّائِنُهُ مِنْ سَوَاقِمْ يَأْتِيكُمْ  
 بِرَوْزِ قِيَامَتِمْ لَأَنَّا بَدَأْنَا خُبْرَهُ وَاللَّامُ فِي لَأَنَّا كَالْمِ لَأَبْتَدَاءِ وَلَا أَقْسِمُ  
 بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ وَسوگند یاد می کنم بنفس مؤمن که همیشه خود را ملامت می کند بر تقصیر  
 در طاعتها اگر چه بیشتر کند. و این قول امام حسن بصری رحمة الله علیه است و بقول دیگر  
 همه نفسها در قیامت لوازم باشند اگر طاعت کرده است گوید چرا بیشتر نکرده و اگر عصیت  
 کرده است چرا کرده و جواب قسم مقدم است آنکه مبعوثون هر آینه شما زنده شوید بعد  
 از مردن و دلالت میکند برین مقدر قوله تعالى أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَلَيْسَ بِمَدْرُودٍ  
أَشْرَكَ وَزِيَارَتِمْ أَنْ لَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ بلکه هرگز در نوحه اهیتم کرد بعد از مردن و متفرق  
 شدن استخوانهای او را بلی قادی مین علی أَنْ تَسْوِي بِنَانَهُ نه چنان است که  
 آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان او را بعد از مردن چنانکه بود در  
 زندگی اگر خور و تراستخوانهای او بود و قیل بکده ما قادریم که انگشتان او را یکی آنه آفریدیم  
 چنانکه از ان شتر را آفریدیم ما چندین حکمت در انگشتان او نهادیم چون بدین قادییم  
 بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود مستمع نمی گردد

از من تفسیر کمالی  
 در شرح و تفسیر  
 این کلمات  
 و توضیح  
 در این باب  
 بسیار است  
 و در این کتاب  
 در این باب  
 بسیار است  
 و در این کتاب  
 در این باب  
 بسیار است  
 و در این کتاب  
 در این باب  
 بسیار است

چون هیچ ممکن متعین نگیرد و قادرین حال من ضعیف و نجمع بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ  
نه چنان است که این کافر میگوید و انکار قیامت می کند و آمدن قیامت حق است و اما این  
کافر سخاوت فساد کند در پیش خود یعنی دائم فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب  
قیامت را و جزای اعمال را منکر باشد و لغت می کند و بر طریق سخن کسی بیسئلی می پرسد  
آيَانِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَيْفَ يَكُونُ؟ خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چه کنم که زنده شدن نخواهد بود  
و هر چه میکنم پیش نخواهد بود نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قيل لي فجر لي كذب دروغ  
میدارد و قاصد آنست که در پیش و است یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر بشود  
و بسیار فاسقان هستند که میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم  
نیست که چه خواهد شد و باین سخن کافر میشوند چون که انکار قرآن میکنند به سبب انکار  
آمدن قیامت حق تعالی از علمای آنها که او خبر کرده گفت جل جلاله فَإِذَا بَرِقَ الْبَرْقُ  
القراءة بكسر الراء یعنی چون خیره شود و تخییر بماند چشم و بفتح الراء برق چون پهن باشد  
و باز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماه و تمام نور او برود  
المخسف گرفتار ماه و وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را و از  
مغرب برآیند یا هر دو گرد کرده شوند که هر دو را نور نماند و یا گرد کرده شوند و سیاه همچون  
دو کواکب عقیم گشته شد و یابی کرده و یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا یکجا برآیند بجلال  
آنکه حالیا برمی آیند يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْزَعُ بگویر آن کافر منکر روز قیامت  
کجا است جای گریختن یعنی از قیامت و بچه نیاه گرم از عذاب قیامت كَلَّا لَمَّا كَانَتْ سَرَّ  
حقا که نباشد در آن روز هیچ گریز گاه و پناهی إِلَّا الْمَفْزَعُ پیرورد  
تو باشد در آن روز جای قرار و آرام گاه إِلَّا الْمَفْزَعُ آرام گریستن یعنی از عذاب خدا  
تعالی به هیچ چیز نپناه نتوان گرفت و به هیچ چیز نتوان گریخت مگر کبرم و فضل خدا تَعَالَى  
يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ كَيْفَ أَقْدَمَ و آخر خبر داده شود آدمی را با آنچه پیش فرستاده باشد

و آنچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردار باش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه ماها که در خیر یا صرف کرده باشد یا همه ماها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا آنچه بوسه اقدام نموده باشد و کرده باشد. و آنچه پس انداخته و نکرده جزا و منازعه هر دو آشکارا شود بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بَلْكَه آدمی بر خود گواه است و قیل نیک بینا و داناست یعنی چاره نیست و سه را از حساب التاء فی بصیرة للمبالغة کما فی علاصة وَتَوَاتَقُ صَعَادٍ نِيرَةٌ اگر چه بیند از دور و هائے خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بیار و عذر هائے خود را جمع المعذرة على التاء جمع المعذار على الاول المعذار پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تَحْجُوكُ بِهِ لِسَانُكَ مَجْنِبَانِ به قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِتَجْعَلَ بِهِ طَائِرَاتٍ عَلَيْنَا جَمْعَةٌ وَقُرْآنَهُ تَأْتِجِلُ كُنَى تَرْقُوتُ بدرستیکه بر ما است که در کردن قرآن در سینه تو خواندن دیگر بار بر تو نیا و دیگری فاذا قرآنًا فَاشْتِيعُ قُرْآنَهُ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن خواندن او را تَتَرَانٌ عَلَيْنَا بَيَانُهُ پس بدرستیکه بر ما باشد بیان کردن قرآن بر تو آنچه شکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ حقا که نه چنان هست که شما کافران میگوئید یا آن کافران میگویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین است که شما دوست می دارید دنیا را وَتَذُذُونَ الْآخِرَةَ و میگذاردید آخرت را پس از برای این معنی قیامت را منکر میباشید و شمارا دوستی دنیا برین میدار که گناهان بسیار میکنند که حب الدنيا رأس كل خطيئة قال النبي صلى الله عليه وسلم من أحب الدنيا أضرت به و من أحب الآخرة أضرت به دنیا فاشروا ما يبقى على ما يفنى نصيب تو این است که دوستی دنیا را از دل بر کنی

که جاه طلبی و دنیا طلبی کافران را بگنوا داشته است بهیچ عز و غنا و سلطنت سر حقیقت می کشد و فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد و چون کشته است ناگهان تا نبری بخورد گمان پیک قبول مات است بان جانب مات می کشد و پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله **وَجْهٌ يُؤْمِنُ بِهِ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ سَائِبِغَانِ طَيْرٍ** و ویها باشد در آن روز تازه و تر و تابان و به خدا خود نگران **شعر**

دیدار حق است مؤمنان را	خوار زم نه همدستان را
------------------------	-----------------------

بر آنکه دیدار حق سبحانه و تعالی را است و حق است به خلاق معتز لیان نظم

هر که است از هو سها جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود	هر کجا بود کرد وجه الله بود
هر که را باشد ز سینه فتوح باب	اوز هر ذره به بیند آفتاب

چون بهتست همانخانه مومنان است و مهمانی به دیدار دوست نیک نه باشد بهیت

اگر دیدار بنهائی و جنت را بیارائی	برای همینم و دوزخ کشند از رفته خوبه را
-----------------------------------	--

اللهم ارضقنا لقائك قال النبي صلى الله عليه وسلم انكم سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم حق سبحانه و تعالی را دید و **وَجْهٌ يُؤْمِنُ بِهِ نَاصِرَةٌ** و ویها باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلك **تَطَّنَ اَنْ يَفْعَلَ** بِيَا قَاتِرَةً و انند که عذاب کرده میشود با ایشان کاریکه استخوان پشت ایشان را بشکنند یعنی داینده که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را **الفاقره** سختی پشت شکننده من الفقر الفقير پشت شکستن وجود مبتدیان کانت فکرة بحصول الفائدة ای وجه کثیره يومئذ طرف الغبر وهو ناظره كلاً حقا که اذا بلغت التراقي چونکه

برسد روح پیمبر پاكے گردن یعنی نزدیک شود بہ مردن و قیصل من ذاقی و گفته شود کسیت  
افسون کنندہ این بیمار را صحت یابد و جان او بقالب باز گردد الرایقہ افسون کردن  
وقیل فرشتگان گویند کسیت کہ روح او را بہ آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان  
عذاب تا فرمان کر باشد الترقی بہ بالاشدن یکے از بزرگان دین میگوید کہ دوستہ دہتم  
فوت شد در ان شب من در خانہ او بخواب رفتم دیدم کہ فرشتگان رحمت و عذاب ایستادہ  
و منظر اند تا کہ فرمان شود کہ روح وے را بگیرد او ادا سے سنیدم کہ میگفتند بگریہ کہ بیج  
عمل صالح با خلاص کردہ است یا نہ اگر یک عمل با خلاص کردہ است خلاص یا بدار عذاب  
والانے فرشتہ را دیدم کہ آمد و دست وے را بوسے کرد و گفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیتم  
کہ بدست عمل با خلاص کردہ باشد و پچنین پائے را و دیگر اعضائے او را تا بزبان رسید  
بوسے کرد و گفت وَجَدْتُ یافتم کہ یکبار با خلاص گفته لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا  
شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد کہ وے را  
بہ بہشت برید و این قصہ در نوادر شیخ متفق خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مذکور  
است وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ و چون بدانند بہ یقین کہ این مردن عبد ایست از مال و فرزند  
و دوستان وَالتَّقَاتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ و چون چچیدہ شود ساق پائے با ساق پائے  
در کفن و قیصل سختی بستے پیوند و قیصل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و غرب سختی را  
ساق گوید اِلَىٰ ذِيكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ و بہ پروردگار تو دوران روز راندن باشد  
مخافے را یعنی خلق را بجز خدا کے تعالیٰ بر بند روح بہشتی را بعلین بند یعنی با سما نہا و شیخ  
دو زخی را بہ تخمین یعنی بزیر زمین ہنتم بر نہ فَلَاصَدَّقَ پَسِ مَاسْتِ گوی نہ داشت  
رسول خدا کے ر آن آدمی و کلاصلی و نماز نگذارد و لَکِنْ کَذَبَ وَتَوَلَّىٰ و لیکن  
دروغ گوے داشت رسول را و وے از حق تعالیٰ اگر دانید ثَمَّ ذَهَبَ اِلَىٰ  
أَهْلِهِ يَمْتَصِلُ باز رفت بسوسے اہل خود می خرابید الضامور اجعة اِلَىٰ الْإِنْسَانِ



فی قوله تعالى أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ وَمَرَادُ زَيْنِ انْسانِ ابُو جَهْلٍ است یا کافر دیگر التعلی  
 خرا میدن پس دعای بکر در بر این کافر و گفت جل جلاله اولی لک قاولی نتم اول لک  
 قاولی و اس بر تو باد اس کافر باز و اس بر تو باد و قیل معنی الاولی نزدیک باد بر تو شکر  
 بدار کفنده یعنی بلاک تو نزدیک است پر خدا را باش اولی مبتدا و لک خبره ایَحْسَبُ  
 الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى و پندار آدمی یعنی ابوجهل که فروگذاشته شود و  
 بهل یعنی بے امر و نبی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبتی کس را با و اس کار بے نب باشد و چون  
 میرد باز زنده نشود این چنین میداند کافر با چنین نیست دلیل میان کرد بر قدرت خود  
 و گفت جل جلاله اَلَمْ يَكُنْ لَكَ نُطْفَةٌ مِّنْ مَّنِيَّيْهِمْ أَمْ إِنَّمَا يُدْرِكُ الْبَصِيرَةَ آبِ مَنِيَّ كَر  
 رینخته شود در رحم الامضاء فرود آوردن آب شکر کان علقه فخلق فسوی باز بود  
 این آدمی خون بسته پس از آب میا فرید و اس را حق تعالی پس راست کرد و اس را و  
 اندامهای ویرا چون سر و رگ و پانک و دست و دیگر اعضا تجعل منه الزوجین  
 الذکر و الانثی پس کرد از آب منی دو جنفت یکے نزدیکه ماده در درون زهدان  
 اگر خواهد نرآ فرزند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده یعنی غشی الیس ذلک بقادیر  
 علی ان یجیبی الموقنی آیا نیست خداوندے که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین که  
 زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود و باشد رسول ما علیه السلام گفت  
 سبحانک یا اچو که تمام شدے سوره و سنت این ست که چنین باید گفت +

سُورَةُ الدَّهْرِ مَدَنِيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْحَدِيثُ ثَلَاثُونَ آيَةً وَفِيهَا كَوْنُهَا

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مِّنْ كَوْنٍ اَمْ بَدْرٌ سَيَكُنْ اَمْ بَدْرٌ اَمْ  
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَوْنِ كَانِي كِهْ نَبُو دُوسْ چيزے ياد كرده شده بقول امام سدي كالبداؤ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ جَهْلٍ سَالِ مِيَانِ مَكْرُوطِ طَائِفٍ نَهَادَهُ بُو دُوسْ بَسُو سْ مَكْرُوطِ طَائِفِ اَوَّلِ  
 فَكَّ بُو دُوسْ اَبْرَسْ بَرُو سْ بَارِيْدٌ تَنْجَلُ شَدْ بَسْ اَقْتَابُ بَرُو سْ تَانَفَتْ تَابُو سْ كَرَفَتْ وَجَمَارُ

مسنون شد حمار سنون گل سیاه بوی ناک را گویند پس با دبر و بوسه وزید تا خشک چون سفاک  
 شد که آواز کرد و چون دست بروی میزند کالصلصال و کالفخار و قیل المراد من  
 الانسان همه آدمیان اِنَا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْسَاجٍ بَدْرَسْتِي وَرَاسْتِي كَر  
 افریدیم نسل زندان آدم را از آب منی آینه آبی مرد و آب زن که امساج جمع منسج اوجج  
 چشمه کخلط و خلیط و اخلاط تَبْتَلِيْنَهُ تَمَيُّزًا مِمَّا يَمُرُّ وَرِا بَكَارِهَا شَرِيْعَتٌ تَمَيُّزًا  
 که باختیار خود خیری میکند یا شرعی چنانکه مادانسته ایم از او به علم قدیم خود مَجْعَلْنَا  
 سَمِيْعًا بَصِيْرًا اُپس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطره آب منی یعنی از قطره آب  
 منی آدمی را شنوا و بینا افریدیم اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكَوْا اَمْ لَمْ يَكُوْا يَشْكُرُوْنَ  
 ما نمودیم آدمی را راه نیک و بدی و حق و باطل یا شکر گوید یا نکو گوید اگر شکر گوید و ایمان آورد و  
 عمل نیکو کند راه بنامش و اگر شکر نکو گوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنامش از ما همه کرم بود  
 آدم نبود هست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب منی آفریدیم و شنوا و بینا کردیم  
 شان و راه حق و باطل نمودیم شان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بهشت  
 جاودان باشد و اگر ایمان نیارند و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه  
 بیان کرد حال هر دو طائفه را تا آخر سوره و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ  
 سَلَاسِلًا وَاَغْلٰكًا وَاَسْعٰجِيْرًا بَدْرَسْتِيْكَ مَا اَمَدَه كَرْدِيْم مَر كَافِرَان رَاز نَجِيْر مَاهِي و غَلْمَا  
 گران و آتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا  
 لِّلْمُؤْمِنِيْنَ حَسَنًا وَاَلَمْ نَجْعَلِ لِّلْكَافِرِيْنَ اَسْمًا وَاَلَمْ نَجْعَلِ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ اَسْمًا وَاَلَمْ نَجْعَلِ  
 لِّلْمُؤْمِنِيْنَ اَسْمًا وَاَلَمْ نَجْعَلِ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ اَسْمًا وَاَلَمْ نَجْعَلِ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ اَسْمًا  
 بیاشامند در بهشت از شراب قدری باشد که باشد آینه شرب و یعنی از آنچه در و می آید  
 خشک و سفید باشد چنانکه در شربت بیخ آمیزند در دنیا در سفیدی و سردی و خوشبو  
 همچو کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه است عَيْدُنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ اِن  
 کافور چشمه باشد که بیاشامند از او و بندگان خدای تعالی الباء بعضی من اوز آمده

لِيَخْرُجَ مِنْهَا الْفَيْحَاءُ بِرَأْسِهَا وَأَنْ يَأْتِيَهَا مِنْ شَرْقِهَا وَمِنْ غَرْبِهَا وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّهَا سَاءُ الْمَأْتِيَاتِ  
 بخلاف آب و نیا که میباشد خبر کرد که این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل  
 جلاله یوقون بالذکر و فامی کنند این بندگان پاک نذر با که کنند در طاعتها و فرضاها  
 و سنتها و یخافون یوماً کان شئاً مُمَسَّطِئاً و می ترسند روزی که بدی می پراگند  
 باشد یعنی عذاب و سه و بدی آشکارا باشد و همه گناهکاران برس و امام قناده گفت  
 رحمة الله علیه از آن روز آسمان شکافته شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد  
 به هوار روند و آفتاب و ماهتاب را نور نماند و زمین بجنبند و آبها به زمین فرود مقدار  
 چهار صد گزدانی که حال آدمی در آن روز چگونه باشد ز سه غافل از آن روز ترسد در نشانی  
 و کواشی آورده است و در بسیار مواضع تفسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی  
 الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است که ایشان روزه  
 نذر میداشتند از برای صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و تیمم و اسیر را  
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسنان ملک دنیا گرفت و به سه نان ملک عقبه گرفت  
 مسکین تو که نه سنان داری و نه سه نان و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لائق  
 ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از  
 انصاری آمد که در یک روز طعام داد به مسکین و تیمم و اسیر و یطعمون الطعام  
 علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً و خوردنی میدهند از برای دوستی حق با وجود  
 دوستی طعام و حاجت بوسه گدایان را و تیمم و سه پدر را و اسیر را و میگویند انتم  
 تطعمکم لوجه الله لا ترید منکم جزاءً و لا شکوراً چه راستیکه ما میدهم  
 خوردنی شما را از برای رضای حق تعالی و نمی خواهیم از شما جزا و نثاراً انا نخاف

در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است  
 در این کتاب از برای هر کس که در این کتاب است

مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبَّوْصًا قَطَطًا بِرَبِّكَ مَا تَرَى مِنْ رُؤْيَا خَدَّيْ خُودٍ وَرِزْرَاكَ رُؤْيَا كُنَاهَا كَانِ  
 دران روز ترش باشد و سخت دشوار باشد آن روز بر گناه گاران فوقه الله تبارك ذلك اليوم  
 وَلَقَدْ هَمَّتْ زَكْرَىٰ وَنَسُوْا اِطْرَافَ سَبْعِيْنَ كَارِهَا نِكَاحًا بِهَيْتِ اَيْتَانِ زَاخِدِي لَعَا اِزْبِي اَنْ  
 روز و اوشان انازگی رویا و شادی لها دشمنان ادا دیاه روی و غم و اندوه سجد و بے اندزه  
 اَلْوَقَايَةُ نِكَاحًا بِهَيْتِ التَّلْقِيَةِ خَيْرِي بِهَيْتِ كَيْسِ اَوْ رَنْ دَاوَنْ فَوْتَهُمْ وَنَقَبَهُمْ جَسِيْ مُسْتَقْبَلِ  
 است و بقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان او خواهد داشت ایشان در روز قیامت و جزا هم  
 بِمَا صَبَرُوا اَجْنَةً وَحَوْرًا و جزا بد ایشان را به سبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلا  
 بهشت جاودان و جاهاک حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود در عقبه  
 عطا بود و در دنیا ایشان را غم در آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود  
 و عقبه بهشت جاودان بود و در دنیا آن را جاهاک زنده بود و در عقبه ایشان را  
 جاهاک حریر باشد فسر و ترین کس را بقاد حله حریر پوشانند و بهترین را بقاد  
 هزار هر یک را بلون دیگر و تنگی هر یک همچون تنگ برگ گل و چون از جاک و جامه ایشان  
 خبر کرد از سخت و سخت ایشان نیز خبر کرد در وقت جل جلاله صُتَيْكَيْنِ فَيُنَا عَلٰى اَلْاَدَايِكِ  
 تلمیه زد و باشند دران بهشت بر تختها آراسته در پیش هر تنگ بوستانه و در پیش هر  
 بوستانه کوشک و در پیش هر کوشک گلستانه چون در دنیا بر بساط فقر و فاقه قناعت  
 کرده باشند و در خانه های محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزها خوب باشد  
 شان مُتَّكِيْنِيْنَ حَالٍ مِنَ الضَّعِيْفِ الْمَنْصُوْبِ فِيْ جِزَاهِمُ كَقَوْلِهِ تَعَالٰى لَا يَرَوْنَ فِيْهَا نَمِيْمًا  
 وَاَلَا ذَمًّا هَرِيْرًا اَلَا يَرَوْنَ حَالًا مِنَ الضَّعِيْفِ الْمَرْفُوْعِ الْمُسْتَقْرِ فِيْ مُتَّكِيْنِيْنَ يَعْنِيْ نَبِيْدٍ دِرَانِ  
 بهشت آفتاب را روز مهربان یعنی گراما و سمر را یعنی چون در دنیا گراما تابستان و سمر را

تفسیر باریک  
 روز و اوشان انازگی  
 ادا دیاه روی و غم  
 و اندوه سجد و بے  
 اندزه  
 نگاه خواهد داشت  
 ایشان او خواهد داشت  
 ایشان در روز قیامت  
 و جزا هم  
 هزار هر یک را بلون  
 دیگر و تنگی هر یک  
 همچون تنگ برگ گل  
 و چون از جاک و جامه  
 ایشان  
 خبر کرد از سخت و سخت  
 ایشان نیز خبر کرد  
 در وقت جل جلاله  
 صُتَيْكَيْنِ فَيُنَا  
 عَلٰى اَلْاَدَايِكِ  
 تلمیه زد و باشند  
 دران بهشت بر تختها  
 آراسته در پیش هر  
 تنگ بوستانه و در  
 پیش هر بوستانه  
 کوشک و در پیش هر  
 کوشک گلستانه  
 چون در دنیا بر بساط  
 فقر و فاقه قناعت  
 کرده باشند و در  
 خانه های محقر بسر  
 برده باشند در بهشت  
 چنین منزها خوب  
 باشد شان مُتَّكِيْنِيْنَ  
 حَالٍ مِنَ الضَّعِيْفِ  
 الْمَنْصُوْبِ فِيْ  
 جِزَاهِمُ كَقَوْلِهِ  
 تَعَالٰى لَا يَرَوْنَ  
 فِيْهَا نَمِيْمًا  
 وَاَلَا ذَمًّا  
 هَرِيْرًا اَلَا يَرَوْنَ  
 حَالًا مِنَ الضَّعِيْفِ  
 الْمَرْفُوْعِ  
 الْمُسْتَقْرِ فِيْ  
 مُتَّكِيْنِيْنَ  
 يَعْنِيْ نَبِيْدٍ  
 دِرَانِ  
 بهشت آفتاب را روز  
 مهربان یعنی گراما  
 و سمر را یعنی چون  
 در دنیا گراما  
 تابستان و سمر را

زمستان دیده بودند و طاعت را ترک نکرده آن جازگرم و سرما در مان باشند چون  
 کافران در نعم بوده باشند در تابستان و زمستان در گرمای و سرما و دوزخ در مانند چون  
 از جای و جامه ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان نیز خبر کرد و گفت جَلَّ جَلَّ  
 وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَ تَرْدِيكَ بَانَ بَهْشْتِيَانِ سَابِهَاءِ دَرِخْتَانِ بَهْشْتِ  
 وَ ذَلِكَلْتُ قَطُوفَهَا تَذَلِيْلًا اے قرابت منعم یعنی نزدیک کرده شوند بان بهشتیان  
 میوه های درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوه ها بایشان می رسند و نزدیک  
 شوند بر آمدن درختان احتیاج نشود و امام مجاهد رحمه الله علیه گفت که صحیح بهشت  
 از نقره خام باشد و خاک آن از مشک و تنه درختانش از زر و نقره و شاخه ها و او از  
 مر و اید و از زبرجد و یاقوت و میوه های او توتوزدیک باشد که دست بوسه برسد  
 بے رنج از درخت بے گیری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوه های  
 لون بلون بود در عقبه جای ایشان دوزخ است و میوه های ایشان زقوم و ضریح  
 عطف علی جنۃ ای و اعطاهم جنۃ دانیة ظلالها و مسخرة انهارها و الظلال  
 جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف است و قطف میوه درخت را گویند  
 بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که قَوْفَانُمُ الْاٰخِرَةِ یعنی نگاه داشته شود و آدم شان عطاها که  
 اول آن تازگی رویها ایشان بود از اثر تجلی جمال من و شادی دلها می که از مشاهده جمال انوار  
 صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ  
 اِلَّا الْاِحْسَانُ و محقق دانند که این که بهادر دنیا و بعضی همه از او بود که توفیق طاعت او داد و جزای  
 طاعت نیز او بدین هر که قبول کرد مرودند گردد و هر که اراد کرد و مقبول نکرد با سعی از لطف  
 تو هیچ بنده نومید نشد پذیر مقبول تو جز مقبل جاوید شد لطفت بکدام ذره پیوست دے  
 کان ذرۃ به از هزار خورشید شد من قبله قبله بلا علة و من دده دده بلا علة  
 و از نعمت دیگر که داده شود و آن شربت های شیرین باشد خبر کرد و گفت جَلَّ جَلَّ

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنِيَّةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَكَرْدَانِدَةٍ شُدُورِ بَرِّ بَهْتِيَانِ آبِ وَجَاهِهَا عِنِّي شَرِبَهَا  
 وَقَدْ جَهَّأَ نَقْرَهُ وَكَوْأَبَ وَكَوْزَهَا بِي دَسْتِه كَانَتْ قَوَارِيرًا لِّلْقَوَارِيرِ أَمِنْ فِضَّةٍ  
 كِه بَاشْتِ آن كُوزَهَا از شیشِ شَهَاهُ از نقره بَاشْدِ عِنِّي آن رَاصْفَائِي اَكْبِينِه بَاشْدِ وَسِفِيدِي  
 نَقْرَه كِه هَر چِه دَر وِن اَو بَاشْدِ از شَرِبْتَهَا كِه رَنگِ بَرَنگِ از سِر وِن اَو بِنَامِدِ عِبْدَاللَّهِ ابْنِ  
 عِمَاسِ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ كَقَوْلِهِ كِه اِكْرَازِ نَقْرَه دُنْيَا قَدِمِ سَاخْتِه شُودِ نِگِ تَرَا زِ پَرِ نِگْسِ اَنچِه  
 دَر وِر وِن وِسِيْتِ نَمَائِدِ بَخْلَافِ قَدِحِ بَهْتِه كِه از نقره بُوْدِ چِنَانِ بَا صَفَا بُوْدِ كِه هَر چِه دَر وِسِ  
 بَاشْدِ از سِر وِن نَمَائِدِ مِچُوشِ شِه وَشِشِه دُنْيَا از خَاكِ بَاشْدِ فَا مَاشِيْتِه بَهْتِيْتِي از نَقْرَه پَاكِ بَاشْدِ  
 قَوَاسِ يَرَا از رُوعِ تَرْكِيْبِ خَبْرِ كَانَتْ بَاشْدِ الْقِرَاءَةُ بِنُورِ يَمَّاهِ وَتَرْكِه فَيَهْمَا بِنُورِ  
 الْاَوَّلِ وَتَرْكِه فِي الثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ بَيَانِ الْاَصْلِ الْقَوَاسِ يَرِ كَذَا فِي الْكَوَاشِي قَدْ رُوِيَ  
 هَا اَنْدَا زِه كَرْدِه بَاشْدِ عِنِّي شَرِبْتَهَا بَهْتِيْتِي رَا دَر اِن كُوزِهَا يَكُوزِهَا اَنْدَا زِه كَرْدِه بَاشْدِ  
 فَرَشْتِكَا نِيشِ از اَمْدَنِ بَهْتِيَانِ دَر بَهْتِ تَقْدِيرًا اَنْدَا زِه كَرْدَنِ كِه شَرَابِ كَبُوزِهَا بَرَا  
 بَاشْدِ بَمَقْدَارِ كِيَه بَهْتِيْتِي سِر شُودِ نِه كَمِ اَيِدِ وَنَزِيَادِ وَايِنِ نَوْعِ بِالذَّتِ مِي بَاشْدِ وَشَايِدِ كِه  
 اَيِنِ اِشَارَتِ بَاشْدِ كِه اِقْدَاحِ رَاحِ شَرَابِ بَمَقْدَارِ حَوْصَلَهٗ اَرَوَاحِ بَاشْدِ دَر مَعَارِفِ اَللّٰهِ  
 وَاسْمِ تَعَالٰى اَعْلَمُ وَتَسْبِقُونَ فِيْهَا وَدَاوِدَ شُونْدَانِ بَهْتِيَانِ رَا دَر بَهْتِ كَا سَا قَدِ حَمْرًا  
 از شَرَابِ كِه كَا نِ مَوَاجِهَا بَاشْدِ اَمِيْرَشِ وَسِ تَرَجِيْبِيْلًا زِ نَجْبِيْلِ خِيْرِه كِه خُوشْبُوعِ  
 وَخُوشِ مَرِه يَمِ بَاشْدِ دَر عَرَبِ وَقِيْلِ حَشِيْمَه اَيْسْتِ دَر بَهْتِ عَيْنًا فِيْهَا اَسْمُهُ سَلْسَبِيْلًا  
 چَشْمَهٗ بَاشْدِ كِه نَا مَبْرُوهٗ مِي شُودِ وِيْرَا سَلْسَبِيْلِ بَعْنِ خُوشْبُوعِ وَگُوارِنْدِه وَفَرْمَانِبَرْدَارِ وَسَفِي  
 مَتَعَدِي بَمَفْعُولِيْنِ مِ بَاشْدِ لِيْقَالِ سَقَاهُ الْمَاءَ مَضْفَاً مَحْذُوفٌ يَمِ بَاشْدِ  
 كَا سَا اِي شَرَابِ كَا عَسِ چُونِ صِفْتِ لِبَاسِ بَهْتِيَانِ وَنَمْرَلِهَا وَمِيوَهَا وَشَرِبْتَهَا وَتَقْدِيرًا  
 اَيْشَانِ كِرِ صِفْتِ خَادِمَانِ اَيْشَانِ نِيْزِ كَرْدِ وَكَقَوْلِهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَطَوُّفٌ عَلَيْهِمْ وَ  
 مِيْگَرْدِ دَر اَيْشَانِ وَكَذَا نِ كُودِ كَانِ عِنِّي بَجْكَانِ وَغُلَامَانِ مُخَلَّدُونَ جَاوِيْدِ كَرْدِه

شدگان که هرگز پیرنگرند و از جمال و حال خود بزرگترند بعضی گویند این خادمان بهشتیان  
 فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند و بعضی گویند این خادمان باشند که حق سبحان  
 و تعالی ایشان را در بهشت آفریده باز صفت دیگرشان یاد کرد و گفت إِذَا دَرَأْتَهُمْ  
 چون بنی تو آن خادمان رَحِيبَتَهُمْ لَوْ كَانُوا مَعْنَهُمْ دَأْبِنَارِي و بدانی که مر و ایدها  
 سفیداند پرانگنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مر و ایدها باشند  
 دور از یک دیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان  
 چنین خوبصورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند. وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ دَرَأْتَهُمْ  
 نَعِيمًا چون تو آن جابعی در بهشت بینی تو خوشیهما و نعمتهما بسیار گوید و ملک و پادشاه  
 کبیراً بزرگ قال النبي صلى الله عليه وسلم ان ادنى اهل الجنة منزلة  
 من ينظر الى ملكه مسيرة الف عام يدرى اقصاه كما يدرى ادناه یعنی  
 کمترین بهشتیان را مملکت باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد دورا همچون نزدیک  
 بیند که آن را زوال نه باشد و ملک است بزرگ بقول غواجه علی حکیم ترمذی رحمه الله  
 آن باشد که هر چه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمه الله علیه ملک کبیر آن است  
 که مفقود هزار حاجیان و در بانان باشند مر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که  
 پیش آن بهشتی درآیند ازین همه دستور خواهند بعد از آن پیش بهشتی درآیند و مسلم  
 حضرت باری تعالی برسانند و هر یک هدیه بیارند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ  
 گوش هم نشینده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشتر  
 است این بردن بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ  
 وَ مَلَكًا كَبِيرًا در قرأت عایشه رضی الله عنهما آمده است که بنی تو پادشاه بزرگ را یعنی  
 خداک تعالی را با حق سبحان و تعالی صفت دیگر کرد و بهشتیان را و جاههاک ایشان را

۱۲۹ مکرر در بهشتی در آید ازین همه دستور خواهند بعد از آن پیش بهشتی درآیند و مسلم حضرت باری تعالی برسانند و هر یک هدیه بیارند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ گوش هم نشینده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشتر است این بردن بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ مَلَكًا كَبِيرًا در قرأت عایشه رضی الله عنهما آمده است که بنی تو پادشاه بزرگ را یعنی خداک تعالی را با حق سبحان و تعالی صفت دیگر کرد و بهشتیان را و جاههاک ایشان را

جل جلاله گفت عَلَيْهِمْ بر بالائی ایشان باشد ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامه های ننگ و قیل  
دیباکی ننگ خضری جامه های سبز یا سندس سبز و اِسْتَبْرَقٍ و جامه های دیباکی سطر  
پر هر مومنی باشد هفتاد حله هر یک بر یک دیگر و جامه های زیرین ایشان باشد دیباکی  
سبز ننگ نگی هر حله همچون ننگ برگ گل القراءه بسکون الیاء عَلَيْهِمْ فَهُوَ مبتدا  
خبره ثياب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت عَالِيَهُمْ احوال من ضمیر علیهم  
وصفت دیگر بهشتیان را ذکر کرد و گفت جَلْ جَلَالَهُ و وَحَقُّهُ و آراسته شوند این بهشتیان  
اَسَاوِرًا برستانها من فِضَّةٍ از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستها  
در دست کردند و مفاخرت کردند بِآن حق تعالی بهشتیان را بِآن صفت کرد  
باز صفت دیگر نشان هم کرد جَلْ جَلَالَهُ و سَقَفُهُمْ و بدیشان سَبُجُهُمْ پروردگارشان  
شَرَّابًا شراب طهوری آبی که زرد که چون خورده شود بول نکند و بلکه عرق شود و از تنهای  
ایشان بیرون آید بوی و سه مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی  
و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جَلْ جَلَالَهُ از بطنان یعنی از  
زیر عرش قدیم شراب طهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید برسانند  
بیواسطه دست نالاب و مقصد آنرا میانه روان را فرشتگان دهند و عامه این بهشت  
را عِلْمَانِ دهنی یعنی خادمان بهشت چون از شراب بهشتی بخورند دست ذوالجلال گردند  
حجاب برگیرند تا جمال همچون و بی چگون او بی جهت و مکان حق را بیند اللَّهُمَّ اِذْرُبْنَا  
وَلْجَعَلْنَا اَبْكَرَ مِمَّا مِنَ الْمُقَرَّبِينَ اِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ حِزْبًا بَدْرَ سَيْكِهِ اِنَّ نَيْكِيهَا كَمْ  
یا کرده شده است و بود و باشد مرثما را پس بپا داش کارهای نیک شما و کات  
سَعْيِكُمْ وَكَمْ شُكْرًا اَبَدًا وَدُوهُ كُوشِ شَهْمِكُمْ شما پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای  
شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالی اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ  
الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا بدرستیکه ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پراننده اگر یک بار



فرستاده یا درگرفتن او بود دشوار بود پس چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغام بر گردانیدیم و  
 بخلق عالم فرستادیم اگر ترا برنجاند و ساحر و شاعر گویند بر جنات ایشان صبر کن پس  
 گفت جل جلاله فَاَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن ای محمد از برای حکم حق تعالی  
 بر سایندن شریعت و احکام و اسلام و بر دروغ گوئی و داشتن خلق مکرر او بر صیبتها  
 و ادای طاعتها و کانتطیع و فرمانبرداری مکن مَنْ مَنَّ عَلَيْنَا اذکومرا ازین کافران  
 بیخ بزه کاری و ناسپاسی رایعی ولید مغیره و عتبه را که ایشان گفتند که ای محمد  
 ما ترا مال بسیار دهیم و عروس صاحب جمال بدیم ازین کار برگرد و بقبول دیگر مراد  
 ابو جهل است که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود و اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّكَ  
 و یاد کن ای محمد نام خدای خود را بکثرت در بامداد یعنی نماز بامداد گذار وَاصْبِرْ لَوْ  
 شبانگه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و بعضی از شب سجده  
 کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بی پائی یاد کن مرا و را  
لَيْلًا در شب طویلاً در از یعنی شب بگذار و بقبول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان  
 مر پروردگار خود را در همه اوقات اِنَّ هُوَ لَءِ بِرَبِّكَ این کافران یحییون دوست  
 میدارند بدل و جان العاجلة دنیا را و يَذُرُونَ و میگذارند و مَنْ اَعْهَمُ از پس خود  
يَوْمًا یقیناً روزگاران رایعی کار ایشان همه از برای دنیاست غم بهمان و داخل چند  
 باث نشان که نیمه آن بلکه از ده بخش آن یکی از برای آخرت نباشد نشان فاما مومنان  
 همه غم آخرت باشد و بدیر دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد

ما غلام ملک عشق بے زوال	ملک دنیاتن پرستانرا حلال
صد عدن پیشش نیز در برگ توت	عاشق کز خوان رحمن خورد قوت
ورکنم خدمت من از خوف سقر	هشت جنت گردارم در نظر

عاشق کز خوان رحمن خورد قوت  
 هشت جنت گردارم در نظر  
 ورنم خدمت من از خوف سقر  
 صد عدن پیشش نیز در برگ توت  
 ما غلام ملک عشق بے زوال  
 ورنم خدمت من از خوف سقر

موتے باشتم سلامت جوئے من

ز انکہ این ہر دو بود حظ بدن

و بطریق تعریفش تنبیہ کردشان و گفت جل جلالہ اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ مَا فَرَدِيمِ اَيْشَانِ رَا  
 و پس وَ نَسَدْنَا ذَا وَا مَا اسْتَوَارَ كَرَدِيمِ اَسْرَهُمْ غَضُوبًا وَا اسْتَوَانَهَا وِپہا و رگہای ایشان را  
 و تقویے دیگر ما فریدیم جان بیرون آمدن بول و غلط ایشان را یعنی راه پیش پس  
 چون چیزے بیرون آید ہر دو ہم فراز آئند چون چنین ست چرا باید کہ شب و روز عمر خود را  
 بطلب کردن دنیا و دوستی آن متغرق دارند و بیچ قدم بے طمع دنیا نزنند و از خالق و  
 رازق خود چرا روے گردانند و بیان کرد کہ ما قادریم برین کہ این کافران را نیست کنیم  
 و بدل ایشان دیگران را بیاریم و گفت جل جلالہ اِذَا اسْتَعْنَا و چون خواہیم کہ ہلاک کنیم  
 ایشان رَا بَدَلْنَا اَمَّا اَلْهَمُّ تَبْدِيلًا بدل کنیم ما بدنہائے ایشان را بدل کردنی  
 یعنی بہتر از ایشان بیاریم و ما قادر مختاریم و حکیم غفاریم و رحیم ستاریم و کریم زود  
 ہلاک نہ کنیم ایشان را تا باشد کہ ایمان آرند اِنَّ هٰذِهِ بَدْرٌ سَيَكُنْ اِيْنَ سُوْرَةُ تَدْكِرُ  
 پندیت مر شمار اِلٰطْفِیْسْتِ مرد و ستان را چونکہ دروے حال بہشتیان ست و  
 بیان رفتار ایشان ست اَلْحَمْدُ لِسَاءِ پس ہر کہ خواہد حال ایشان را و جزای ایشان را  
 اِنْتَخَذَ اِلٰی رَبِّہِ سَبِيْلًا بگیرد بہ خدائے خود را بہ یعنی بندگی او کند و رضائے او جوید و  
 ہوائے خود بگذارد بہت باد و قہد در رہ توحید توان رفت بہت با رضائے دوست باید با رضائے خستین  
 وَمَا تَشَاءُوْنَ اِلَّا اَنْ يَّسْأَلَ اللّٰهَ و میخواید شما چیزے را مگر وقت خواستن خدائے تعالی  
 یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدرستی کہ حق تعالی  
 بہت و بود و باشد نیک و انا و نیک استوار کار کہ غلط بروے روانیست اَلْحَمْدُ  
 صَنِیْعًا فِی سَمٰوٰتِہِمْ ہر کہ خواہد در رحمت خود در آرد یعنی ایمانش و بہر بہت جاودان و اَلْحَمْدُ  
 اَعَدَّ لَہُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا و کافران را و ستمکاران را آمادہ کند شکنجہ دردناک یعنی کفر و کافر را بکافران  
 و ہر دو وزخ جاودان و بدشان جزائے کردارشان القراءۃ مَا تَشَاءُوْنَ بِالْتَّع

وَالْبَاءُ إِلا ان يشاء الله طرف احوال

سُورَةُ الْمُسْتَكَلَاتِ مَكِّيَّةٌ اَلْبِسِمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً وَفِيهَا ثَمَانُونَ

وَالْمُسْتَكَلَاتِ بحرمت بادهاے فرستاده شده عمرقا همچون یال اسپ پے در پے متصل  
 انتصابه علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از برك کار نیکو و العرف  
 و رغت یال اسپ و کار نیکو و انتصابه علی المفعول فَالْعَصْفِ عَصْفًا پس بحرمت  
 بادهاے سخت رونده سخت رفتنی وَالتَّائِيْرَاتِ كَشْرًا و بحرمت بادهاے که ابر را پراگنده کند  
 پراگنده کردنی فَالْفَارِصَاتِ فَرَقًا پس بحرمت آیهتہای قرآن که جدا کنند حق را از باطل  
 جدا کردنی فَالْمَلَقِيْتِ ذِكْرًا پس بحرمت فرشتگان که اندازند وحی را در دلها نمیغیران  
 عُدْرًا از برای پیدا کردن حجت او نَدْرًا یا از برای ترسانیدن یعنی حق تعالی کتابهاے  
 خود را فرستاد بر پیغمبران تا ایشان باستان برسانند و علماء استان ایشان به  
 شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند بر ایشان تا  
 خلق نه گویند که ما شنیدیم و ندانستیم و ما را کسے ترسانید و از روز قیامت خبر نه کرد بحرمت  
 این چیزها که اِنَّمَا تَوْعَدُوْنَ بدستیکه آنچه ترسانید میشود یا وعده کرده می شود شمارا  
 مِنْ اَلْاِيعَادِ وَ اَلْوَعِيْدِ كَوَاقِعِ الْمُرَائِيْنِ افتنده است و باشند است یعنی قیامت بهشت  
 و دوزخ خواهد بود بیشیک فَاِذَا النَّجْمُ پس چون ستارگان طَمِسَتْ ناپدید شوند و فروریزند  
 الطَّمَسُ و رغت ناپدید کردن وَ اِذَا السَّمَاءُ فُرْجَاتٍ چون آسمان شگافتہ شود سست شود  
 پس شگافتہ پس از هم جدا شود و پاره پاره شود و زره زره شود آنگاه نیست شود ذکر فی  
 التفسیر ان اول حال السماء الوهی یعنی سست شدن تمام آفتاب است ثُمَّ اَلانْفِطَارِ  
 اَلانْفِرَاجِ حَتّٰی يَبْدَا شِيْءٌ فَتَصِيْرُ كَانْهَالِهَا لَمَّا تَكُنْ وَ اِذَا الْجِبَالُ نُدُفَّتْ و چون کوهها پراگنده  
 شوند و به باد داده شوند اول پراگنده شوند پس رانده شوند در هوا همچو شمشیر زمین پس ریزند  
 ریزه شوند همچون گرد پس ناپدید شوند گویا که هیچ نبود وَ اِذَا الرَّسْمُ و چون پیغمبران اَقْبَتَتْ

گرد کرده شود لاجواب فَإِنَّ النُّجُومَ طَمَسَتْ تا این جا مژگون است یعنی چون این کار با واقع شود  
 قیامت بیاید لایقی يَوْمَ أَجَلْتُمْ مکه رام روز را تا آخر کرده شده است این کار بایک بزرگ  
 استفهام از بابت تفسیر يَوْمَ الْفَصْلِ جواب گفت از بابت روز جدا کردن حق را از  
 باطل و مَا أَذْرَكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ و چه دانی تو که چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو  
 چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفع صورت شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان بر  
 ترکیدن گیرد و کوهها از جاى خود در هوا شوند و ستارگان بزمین فرو ریختن گیرد و پیغمبران  
 راجع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرد و اس و هلاکی باد و در آن روز مکه کافران را چنانکه  
 حق تعالی گفت وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ و اس در آن روز مرد و روغ دارندگان را  
وَقِيلَ و ادیست در روزی که آن را وَقِيلَ گویند اگر کوهها در آن جا اندازند بگذرانند و این  
 کافران باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا نیست و هلاک نکرده ایم قوم  
 پیشین را یعنی قوم نوح رَأَيْتُمْ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست  
 کردیم أُمَّتَانِ پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان  
 نیاوردند به پیغمبران خود که ذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُكَذِّبِينَ وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ  
 و همچنین کنیم برگناه گاران یعنی کافران است ترا به قهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان  
 نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد و اشارت  
 بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم قیامت را بیاوریم و همه مردگان را زنده گردانیم و  
 دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است پس گفت جبل  
جَلَّالًا كَلِمَةً تَخَلَّقُكُمْ آیا آن آفریدیم شما را مِنْ تَحَاةٍ مَّجِيئِينَ از آب سست یعنی خوار ناپاک  
 که آن آب مادر و پدر است نَجْعَلُنَا پس گردانیدیم آن آب را و نهادیم فِي قَدَاسٍ  
تَكْوِينٍ در آرا مگام استوار که آن رحم و زهدان مادر است إِلَى قَدَدٍ مَّعْلُومٍ تا اندازه  
 دانسته شد که نه ماه است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَّادُنَا یعنی قدر پس اندازه کردیم ما آن وقت را

که کم نشود و پیش نگیرد و فی غم القادِمُ مَدُونٌ پس مایک اندازه کنند گانیم (بالمقدرون چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را به آوردن قیامت و یقیناً یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَلَاكٌ بِدُكْرَانِ اسَلام و احکام آن را در آن روز اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَلِيمِ آیات و آیات دیدیم زمین را کفایتاً اگر دکننده و فراهم آورنده اَحْيَاءَ زندگان را مَوَاتَا و مردگان را یعنی زمین را جاک قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِجَاسًا شَاطِئَاتٍ و گردانیدیم در زمین کو بهای استوار بلند و چندین منفعتها درین کو بهایها بود از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن الرسوة استوار شدن الشموخ بلند شدن و اَسْفِينَا كَمَاءٍ فَسَاءَتْ و دادیم شمار آب خوش شیرین خنک و با وجود این کافر شدند جزا دیدیم شمار را و یقیناً یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ و اهلای با دروغ دارندگان را یعنی کافران در آن روز اِنطَلِقُوا اِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید بسوی آنچه بودید شما که دروغ گوئی میداشتید پشیمانان را بآن چیز یعنی بروید بروخ اَدْرَاكِطًا رَفْتَن اِنطَلِقُوا بروید اِلَى ظِلِّ سُبُوکِ سایه دود و درخ ذی ثَمَرٍ شَعْبٍ که و سه راسه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ شعب جماعت اَظْلَمِلِ اَن سايه دود و درخ خوش و خنک نباشد (الظلیل پوشنده) وَ لَا يَغْنِي مِنَ اللَّحَبِ كَفَايَتٌ نَدَانِ سايه از آتش دوزخ یعنی بیچ دروغ و نفع نباشد و قبیل تمام و همیشه خوش و خنک نباشد اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ بَدْرَسْتِيكُ اَن آتش دوزخ می اندازد اخگرها و قبیل سرشک بار که آب جگرها باشد همچون کوشکمان بزرگ كَانَتْ جَمَلَةٌ صَفْرًا كَوَيَاكِرِ اَن اخگرهاست آتش شتران سیاه اند که بزرگ می زنند القصص کوشک و قبیل درخت سبطها الجمال استرا الجماله جماعت و الجمالات

دوین قاطلا  
 کافران از این  
 با طاعت است  
 انشان چون از کوشک  
 بر لفظی یاد کرد  
 نظر فرموده اند  
 از آن استخوانها  
 بله قول در کوشک  
 دوزخ است  
 سنان شمشیر  
 دانش از این  
 انشود و در  
 انشود از این  
 باب است

جمع الجمع وَقِيلَ يَوْمَ مَعِيذٍ لِّلْمُكذِبِينَ وائے و ہلاکی با و دران روز کا فران را کہ در و عوگہ  
میداشتند مر پیغامبران را اِهْذَا اَيْنَ كَمَا يَنْطِقُونَ این روزیست کہ در وے سخن نہ گویند  
کا فران یعنی در روز قیامت وقتہ باشد کہ سخن نہ گویند کا فران در آن وقت و مراد ہمزہ  
نیست وَلَا يَوْمَئِذٍ لَّكُمْ فِعْتَدٌ دُونَ وَدَسْتُورٍ دادہ انشود مرد ووزخیاں راتا سخن  
گویند و عذر خواہند بہ قول امام متاقل پہل سال سخن نہ گویند از سختی عذاب روز قیامت  
وَقِيلَ يَوْمَ مَعِيذٍ لِّلْمُكذِبِينَ وائے دران روز مر کا فران را اِهْذَا اَيْنَ كَمَا الْفَصْلُ این  
روز جدا کر دیت میان دوستان و دشمنان جمعاً کہ اگر در دیم شمار او اولادین  
بِأَمْتَانِ پیشین فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شمار اکرے و حیدہ کنید مراد در و  
کردن عذاب از خود فیکید وَأَنْتُمْ پس مکر کنید مراد این عذاب را از خود و رکنید و این  
سخن مر کا قرآن را سرزنش باشد وَقِيلَ يَوْمَ مَعِيذٍ لِّلْمُكذِبِينَ وائے و ہلاکی مر کا فران  
را دران روز چون حق سبحانہ و تعالیٰ حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد  
و میگوید عِلَّ جَلَالُهُ أَتَى الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ بد رستیکہ ہر آئینہ پر ہیز گاران و دور باشند گان  
از کفر و کافر ہی باشند در بوستانہا و سایہا با سایش وَعَيْنُونَ با چشمہائے آب روان  
وَأَقْرَبَ و میوہ ہائے نیکو فَمَا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو ہرند كُلُّوا شَرِبُوا بخورید و  
بیا شامید از نعمتہائے بہشت هَدِيًّا نوش و گوارندہ و خوش باد شمارا يَا كَذِبْتُمْ  
با آنچه کردید شمار دنیا از طاعتہا یعنی جزائے کردار ہائے شماست إِنَّا كَذَبْنَاكَ بد رستیکہ  
با ہمچنین نَحْمِي الْمُحْسِنِينَ جز امید ہم نیکو کاران را الْإِحْسَانُ نیکوئی کردن وَقِيلَ يَوْمَ مَعِيذٍ  
لِّلْمُكذِبِينَ وائے و ہلاکی با و مر کا فران را دران روز كُلُّوا بخورید اے کا فران از  
نعمتہائے دنیا وَمَتَّعُوا و برخورداری گیرید قَلِيلًا اندکے یعنی روزے چند أَنْتُمْ  
مُجْرِمُونَ بد رستیکہ شما کافریند و سختی دوزخ شدہ اید کہ از دنیا بیرون شدن است  
و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ باللہ من ذلك أَلَا جَرَامَ لَكُمْ گناہ کردن وَقِيلَ يَوْمَ مَعِيذٍ

الْمَلَائِكَةِ بَيْنَ وَاسِعٍ وَهَلَاكِي بَادِرَانِ رَوْزِ مَكَافِرَانَ رَاوَاذِ قَبِيلِ لَهْمَا زَكْعُوًّا وَچون گفته شد  
 مَكَافِرَانَ رَاكُ نَمَازِ كَزَارِيدِ لَا يَزِيدُ كَعُونَ نَمَازِ كَمَنْدَلَرِ كَوْعِ پِشْتِ خَمِ كَرُونَ وَيَلِ وَيَوْمَ مَكْدِيدِ  
 الْمَلَائِكَةِ بَيْنَ وَاسِعٍ وَهَلَاكِي بَادِرَانِ رَوْزِ مَكَافِرَانَ رَاوَاذِ قَبِيلِ لَهْمَا زَكْعُوًّا وَچون گفته شد  
 كُ مَعْظَفِي اَسْمَاءِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرْدِ نَبِي تَقِيْفِ رَا فَرَمُوْدُ كُ نَمَازِ كَزَارِيدِ اَيْشَانِ كَمَنْدَكُ مَا  
 اِيْمَانِ مِي آرِيْمِ فَا مَا نَمَازِ نَمِي كَزَارِيْمِ مَا رَانِكِ مِي اَيْدِ كُ رُكُوعِ وَسُجُوْدِ كُنِيْمِ وَفَدِ كَسَانِي رَا  
 كُوْنِيْدِ كُ مِيْشِ كَسِي اَيْنْدَا زَبْرَا سِي خَبْرِ سَا نِيْدِي وَ اِيْلِحِي كِرِي كَرُونَ وَ لِقَوْلِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ  
 رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا اِيْنِ دَرِ قِيَامَتِ خَوَابِ بُوْدُ كُ فَرَمُوْدُ قَوْلِهِ تَعَالَى اَيُّوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَابِقِ  
 وَيَوْمَ يَدْعُوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چُونِ كَشْفِ كَنْدَا زَسَاقِ مَوْسِمَانِ سَجْدِهِ تُوَانْدُ كَرُوْدُ كَا فِرَانَ  
 فِي خِيَانِكِ دَرِ سُوْرَةِ وَ الْقَلَمِ كَزَشْتِ كَبِيَا مِي حَدِيْثِ اِيْسِ كَبَا مِ سَخْنِ بَعْدَهُ اَيْسِ  
 قُرْآنِ يَوْمَيُوْنِ مِي كَرُوْدِ لِحُونِ بَايَاتِ بِيْنَاتِ تَسْرَانَ اِيْمَانِ نِيَا وَرُوْدِ كَبَا مِ سَخْنِ  
 اِيْمَانِ خَوَاهِنْدُ آوَرُوْدِ بِنِي اِيْمَانِ سَخْوَاهِنْدُ آوَرُوْدِ سَبِيْحِ  
 سَخْنِ وَ اللّٰهُ تَعَالَى اَعْلَمُ بِالتَّوَابِ

تخت

تَمَامٌ

سَيَّارَةٌ

بَارَكَ الَّذِي





انکار نیست یکے دانستن در گو را باشد و یکے دانستن در قیامت این عامر مستعملون تبار  
 خطاب خوانده است و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است  
 چونکه به قیامت زنده شوید و به عذاب و دوزخ در مانید و کلا حرف روع است و هم  
 سے بود به معنی حق و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این  
 سوگند است الروع باز دشتن کسی را از چیزی و اگر حرف بود معنی کلاً این باشد که باز  
 آیت پیدا سے کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود يَعْلَمُونَ یعنی زود باشد  
 که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد و دلیل او قدر تهاک  
 خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضی زیر پای ایشان است و بعضی بر بالای  
 سر ایشان است و بعضی در ذات ایشان است پس گفت جَلَّ جَلَالُهُ أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ  
مِهَادًا آیا نگردانیدیم مازمین را بساط شما که دروے باشید و زراعت می کنید و تجارت  
 میکنید و زندگانی و مردگی شما در و سیت المهد گسردن یعنی پهن کردن و المهاد  
 آرامگاه یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر است همه را زنده گرداند و قیامت را بسیار  
 چنانکه قادر است به آفریدن زمین با و آسمانها و قادر است بر هست کردن شما وَالْجِبَالَ  
أَوْتَادًا آینه کردیم کو بهار اینجها که زمین تا بنهند وَأَنْزَلْنَا سِرَاطًا آمده است که چون حق  
 تعالی زمین را آفرید زمین سے جنید کو بهار آفرید تا زمین ستر گرفت آفریدن زمینها  
 و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که  
 به هیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم هتمان کرد و اشارت باز کرد  
 و گفت جَلَّ جَلَالُهُ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و اگر دانیدیم و آن سریدیم شما را جفتها  
 یعنی جفت جفت ز و ماده و سفید و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن الا  
 سواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و کردیم خواب  
 شما را راحت شما السبات آسایش تن بعضی گفته اند راحت وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا

و کردیم شب را پوشش شام که تاریکی شب همه چیز را را پوشد و در شب فایده بسیارست که بجعلنا  
 التَّهَادِ مَعَاشًا و گویا در ایندیم روز را وقت زندگانی شمارد و روی کسب کنید و چون مانده شوید  
 در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد که للعاش زندگانی  
 کردن و زیستن معاشا ای ذامعاش کَوْنِنَا فَوْقَهُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بنا کردیم برز بجا  
 هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و مست نشود و الشداد جمع الشدید و جَعَلْنَا سِرَاجًا  
 وَهَاجًا و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الْوَهْجَانِ دَرْخَشِيدِن و آنرا نازلنا مِنَ الْمُعْصَمَاتِ  
 مَاءً تَجَاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد باریدن آب بسیار ریزان الْفَجْرِ رِيحَةً شدن  
 الفجر ریزانیدن و قیل فرستادیم بادها که این ابر را عصاره و غفش کنند تا باران از ویرون  
 آید و باین قول من بمعنی بابا باشد و بالمعصمات نیز خوانده شده است قیل باران را فرستادیم  
 از آسمانها در کثاف و کواشی و شرح کثاف سید مینی آورده است که باران از آسمانها می آید و  
 در تفسیر تیسیر آورده است صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما  
 گفته است که از زیر عرش فرو می آید از راق حیوانات و در نوادش بزرگ محقق خواجسته  
 ابن علی ترندی نیز چنین گفته است که بومی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش  
 است تا آسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در برابر آنگنده کند و ابر  
 را فرمان میشود تا همچون غراب به بیزد آن را و تا باران را فرشته گان در موضعش می نهند و  
 ازین سخن معلوم میشود که قول نجمان و فلاسفه باطل است که میگویند ابر باران را از دریا  
 می آورد و این قول که مراد از معصمات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قناذ  
 رحمة الله علیهماست تَخْرُجُ بِهِ جَبَّاقًا وَبَنَاتًا بیرون می آید بآن آب بسیار و آن را یعنی گندم  
 و جو و غیر آن از دانهها و گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللوة لوة و اللببات صا  
 انبت من الاخره یعنی باین باران مرورید را و جمیع نباتات را بیرون می آید از عدم خاق  
 میکنیم كُوْنِنَا فَوْقَهُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بیرون می آید بآن آب بستانها سبز انبوه را که شناخته می درختان

او در هم پیچیده باشد از بسیاری و الفاف جمع باشد چونکه حق سبحانه و تعالی دلائل عظم  
 یا ذکر در قدرت تامه خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله ان یوم الفصل  
 کان میفتاناً بدرستی که روز قیامت که جدا کرده شود دروس دوست را از دشمن و  
 حق را از باطل هست و عده و گاه گرد آمدن همه خاق دروس برائے شمار و جزاء الفصل  
 جدا کردن ایوم میفتان فی الصور آن روز جدا کردن باشد روزی که دیده شود در  
 صور و صور مانند شایسته که اسرافیل علیه السلام دروس دهد و قیل پیکر باجم صورت  
 فتاکون آقا آجا پس بیاید شما از گور به عرصات قیامت گردد گروه و جماعت جماعت  
 و در کثافت آورده است که در حدیث آمده که اهل عرصات بدو گروه بیایند یک گروه  
 به صورت محمد و نه آیند و آن عمر کشان باشند و یک گروه دیگر سرزیر و پائے بالا و برود  
 خود میروند و اینها را بواغزلان باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان  
 و مفتیان باشند که در حکم و قوتی میل کرده باشند به نایق و گروهی دیگر گنگ باشند  
 و این کسانی باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر بزبانهای خود را می نمایند  
 و اینها عالمان باشند که به علم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پا  
 ایشان بریده باشد و این کسانی باشند که همسایه را رنجانیده باشند و گروهی دیگر  
 را بر دراهای آتشین کشیده باشند و ایشان نمازان و سعی نایق کنندگان باشند که مردمان  
 را در پیش سلطان ظالم و عوان بے باک در اندازند هشتم گروهی باشند که همه اعضا  
 ایشان از هر پلییدی پلیید تر و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کسانی اند که لذتها را دنیا  
 را از در همت حرام گرفته باشند و حق خدا را نداده باشند و نهم گروهی باشند که  
 جاها از قطران و گوگرد سیاه پوشیده باشند و اینها لشکریان و فخر کنندگان باشند با  
 جاه دیموی دهم گروهی باشند به صورت فوکان و چشمهای ایشان نابینا و دند آنها  
 ایشان از دهن بیرون آمده و ماران و کژ دمان در دهن و در چشم ایشان افتاده و غلها



باشیدن که همیشه دروس باشند لَيْسَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ  
روزگار بای دراز بی نهایت كَذَٰلِكَ فِي الْكُتُبِ وَالْكَوَاتِبِ و لیس المراد عدد  
مخصوص الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا كَذَٰلِكَ  
فِيهَا بَرْدٌ اگر لا شراً بآنچند دران دوزخ و یاد دران روزگار هیچ خنکی و هیچ آسایش  
نیست هیچ راحتی نه باشد ایشان را التَّوْبِ آسایش آسایش قیل برود ای نوصای یعنی آسایش  
خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب إِلَّا جَمِيمًا وَعَسَاقًا و لیکن آب گرم و خون  
و گرم آب و دوزخیان را بخوارند و بیاشامند لِحَمِيمٍ آب گرم الْعَسَاقِ خون و بیم و دوزخیان  
جَزَاءً و قَاقًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان بِشَرِّ  
بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین  
کار است و بهشت خوشترین جای است نصب علی المصدر ای جزو اجزاء  
موافقاً لعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا و گفت جَلَّ جَلَالُهُم كانوا  
لَا يَرَوْنَ حِسَابًا بدستیکه این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمارت  
و قیل امید میداشتند حساب را الْكَوَاتِبِ امید داشتن و ترسیدن و قیل امید شدند  
قیامت را و كَذَٰلِكَ بَابُ بَيْتِنَا کذا بآ و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و جهت آن توحید  
را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ متوجه دلائل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر آنها تمام  
داشتند آنها هم در کارهای درآمدن تقییب مؤمن این است که حساب خود بکنند و به توبه  
و استغفار عذرخواهی بکنند و بعد از نماز دیگری به محاسبه احوال و اقوال و اوقات گذشته  
استغفال نماید شاید که حکمت خواندن سوره عم بعد از نماز عصر این بوده باشد و الله اعلم  
وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ کتاباً و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ  
یعنی پیدا کرده ایم الْأَحْصَاءِ دانستن و شمردن و نوشتن كَذَٰلِكَ پس چشمه جزایها کردارها  
بد خود را قلند تَنْزِيلًا که الْأَعْدَاءِ پس هرگز زیاده نه کنیم شمار اگر عذاب و این آیت

سخت ترین و عید است مرد و زخیان را و ازین آیت معلوم میشود که مراد از احق با ابدال آباد  
 است نه عد و مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان باران را طلبند ابر  
 سیاه پیدا شود و ماران همچون گردنهای شتران ببارد و گز و مان همچون شتران بیابان  
 برایشان بگذرد ایشان را هزار سال درد و زهر آن نرود یعنی این آیت که قَوْلَهُ تَعَالَى  
 نَزِدْنَا لَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ لِيَعْلَمَ أَنَّ الْبَشَرَ لَمَّا يَخْلَقُهَا اللَّهُ إِنَّهَا كَلِمَةٌ  
 قَوْلَهُ تَعَالَى فَلَنْ نَزِيدَهُمْ كَعْدًا إِلَّا عَذَابًا شَدِيدًا كَمَا بَيْنَ نَوْعِ عَذَابٍ بَشَرًا نَعْقُودُ بِاللَّهِ  
 مِنْ ذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ كَمَا فِي حَالِ دُشْمَانِ وَكَافِرَانِ خَيْرٌ كَرَامٍ فِي حَالِ دُشْمَانِ  
 وَمُؤْمِنَانِ مَسْتَحَقِّ نِزْخِ خَيْرٍ كَرَامٍ وَكَافِرَانِ مَعْقُودُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَكَافِرَانِ مَعْقُودُ بِاللَّهِ تَعَالَى  
 مُؤْمِنَانِ بِرَبِّهِمْ كَرَامٍ رَاسِتِ رَسْتِ كَرَامِي يَافِتِنِ وَبِهَيْشَتِ رَاوِ بَاغِهَائِ آرَاسَتِ وَكَافِرَانِ  
 هَائِ الْوَالِي يُوَدُّ رَحْمَتِ آدَمِهْ هَسْتِ كَمَا يَكُورُ رَهْمَتِ چِنَانِ كَلَانَسْتِ كَمَا آرَازِغِ  
 يَكِ مَاهِ بِرِ دَا زِ بَالَا لَيْ آنِ بِيَا پَانِ آنِ نَزْدِ وَ مَوْسَمِ چُونِ دَرِ بَهَيْشَتِ دَرِ آيِدِ نِهَارِ بَاغِ  
 بِنِي دَرِ بَرِ بَاغِ هَزَارِ دَرِ رَخْتِ بُو دُو بَرِ دَرِ رَخْتِ هِنْدَا هَزَارِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أُمَّةٌ مَدَنِيَّةٌ وَرَبُّهُ عَفُودٌ وَرَوَايَتِ آدَمِهْ هَسْتِ كَمَا  
 چُونِ مِيوَهْ بَهَيْشَتِي رَا بَرِنْدِ دَرِ حَالِ دَرِ جَا مَوْ مِيوَهْ دِي كِيرِ سِرُونِ آيِدِ بَقْدَرَتِ خُدَا تَعَالَى رَوَايَتِ كَرْدِهْ هَسْتِ  
 آرِ مِيرِ كَوِ كَوِ آعِيبِ آقْرَابِ مَلِكِي بَهَيْشَتِي آرِ بَشْتِي آرِ بَشْتِي آرِ بَشْتِي آرِ بَشْتِي آرِ بَشْتِي  
 كَمَا هِرْ كَرِ مِيرِ نَشُونْدُ وَ كَا سَادِ هَا قَا وَ دَرِ جِهْ بَهَيْشَتِي بَرِ بَرِ پِيَا پِيَا پِيَا پِيَا پِيَا پِيَا پِيَا  
 فِيهَا الْغَوَا وَلَا كَذَا آيَاهُ نَشُونْدِ آيَاهُ بَهَيْشَتِي آيَاهُ بَهَيْشَتِي آيَاهُ بَهَيْشَتِي آيَاهُ بَهَيْشَتِي  
 يَكِدِ كَرِ رَا چُونِ دَرِ دُنْيَا مَجْلِسِهَائِ ايشان پاك بوده باشد از سخن فحش و دروغ و سخرگی  
 و خبر چینی و آخرت نیز پاک باشند جزاء مَن رَا يَكُ عَطَاءٌ حِسَابًا آيِنِ رَا حَتْمًا  
 جَزَاءِ طَا عَيْتَمًا بَاشَدِ وَ قَيْلِ عَطَاءِ بَسِيَارِ بَاشَدِ آرِ پَرِ دَرِ كَارِ تَوَقِيلِ عَطَاءِ مَوْ

در فرموده خداوند عزوجل در آیه ۱۱۱ سوره بقره که من راکب عطاء حسابا این را حتما  
 در فرموده خداوند عزوجل در آیه ۱۱۱ سوره بقره که من راکب عطاء حسابا این را حتما  
 در فرموده خداوند عزوجل در آیه ۱۱۱ سوره بقره که من راکب عطاء حسابا این را حتما

کافی بس کنند و باشد چندان بر هر شان که گویند بس نصیب در ویش اینست که باید که دایه بطاعت و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشا هر به اشتغال نماید و از منزل و غفلت و تکذیب انبیاء اولیا خذ رکند و از غافلان و بازلان دور باشد و سخن حضرت خواجہ عبد الخاق عجمی درانی است رحمت اللہ علیہ کہ گفته اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکہ از شیر درند کمربا عی

با هر کشتی و نشد جمع دست ز نهار از ان قوم گریزان میباش	وز تو نبردید صحبت آب و گلست ور نه کند روح عزیزان بجلت
بیت صحبت مردان از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

سَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانها و زمین با و آنچه در میان  
هر دو است خدای مهربان است لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا تواترند خلق بوسه سخن گفتن از بر  
شفاعت کردن مگر به فرمان او قَوْلِ الْقَرَاءَةِ رَبِّ السَّمَوَاتِ بِضَمِّ الْبَاءِ وَبِضَمِّ النُّونِ  
رِقَامٌ يَقُومُ الرُّوحُ وَاللَّسْتُكَ صَفَاتُ تَوَاتُرًا که سخن گویند به حضرت خدای تعالی در رویه که ایستد  
روح و فرشتگان صفت زده بودم ظرف لَا يَمْلِكُونَ بِشَاءِ يَنْظُرُونَ لَا يَمْلِكُونَ وَبَعْضُهُمْ كَفَّةٌ  
گروه انداز شکر بابت خدا میست تبارک و تعالی که بلا تکه صفت زنده در آن روز که آن

کرده اند از ملاکه باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن گویند خلائق إِلَّا مَنْ آذَانَ لَهُ  
الرَّحْمٰنِ مگر آن کسیکه خدای تعالی او را دستور دهد و آذنان کند سخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و  
گفته باشد صواب یعنی در دنیا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ گفته باشد یعنی در روز قیامت  
شفاعت مؤمن کند مؤمن را و شفاعت حق است مر پیامبران را و اولیاء را و علمای را و شهدا  
را و هر که که خدای تعالی خواهر و قریل روح به یک قول جبرئیل است علیه السلام و قریل فرشته  
ایست از همه فرشتگان بزرگتر که دست تنها یک صفت باشد و همه فرشتگان یک صفت بعد از  
عاش میاید هیچ چیز از دست بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند أَنْفُكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ این روز است  
ثابت و باشد به شک فَعَنْ شَاءِ پس هر که خواهد اخذ از آن تَابًا بَاکِرًا و بسوی خدا رود جاوید

بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جایی یابد در بهشت بر رحمت خدا تعالی ایانانند که  
 فَالَّذِي عَذَّبْنَا قَبْرًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ما ترسانیدیم شمارا به عذاب که نزدیک است آمدن او یقیناً  
 نَبْضُ الْمَرْءِ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ در وره که بنیدم در آنچه پیش فرستاده باشد دوست او  
 از نیکی و بدی و یَقُولُ الْكَافِرُ و بگوید کافر یا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا اے کاشکے من خاک شدم  
 چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود  
 از یک دیگر بستانند اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد و ساشخ دهند تا  
 و س را بزند و همه ستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شمارا از برای فرزند  
 آدم آفریده بودم در دنیا ایشان به شما چه معامله کردند گویند آئی تو دانائی فرمانبرداری  
 ایشان کردیم ایشان کاه و جوی و بسوس و کنجاره بادادند و نعمت های خوب را ایشان  
 خوردند درین باشند که ناگاه کافران را ببینند در عذاب دوزخ گویند آئی ما را ضعیف  
 از آنچه ما کردیم فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را  
 و گویند اے کاشکے ما نیز خاک شدم همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتیم چون این سوره  
 را تمام کنی بگوے اللَّهُمَّ اعْقِرْ قَابِلًا و رقاب ابائنا و امهاتنا من الناس برحمتک یا  
 ارحم الراحمین و صیغت و الد شریف رحمة الله علیه باین فقیرین بود که این دعا را بعد  
 از سوره عم بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یا لیتنی کنت تراباً ابلیس است که آرزو بر دبر  
 یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکے من خاک بودم همچون فرزندان آدم علیه السلام و الله اعلم بالصواب  
 سُورَةُ النَّازِعَاتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ صَلِّتْ اَيَاتُهَا ۴۶ وَ رُكُوْعَاتُهَا ۴

بد آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را  
 اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصل آقاویل این است که در هر چند مراد فرشتگانند  
 که بکار با حق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم و النَّازِعَاتِ  
 غَرَقًا اے نَزْعًا غرقا البغرق به معنی الاغراق و يقال غرقته و اغرقته ای اخذت



بقوة التفرغ کشیدن و الغرق و الاغراق گرفتن یعنی بجزمت فرشتگانیکه باشند جاها  
 کافران را کشیدن سخت چون جان بچیز گیر کردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش  
 تا بر کافران سخت شود جان کندن نفوذ بالله من ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را  
 گویند عرکاً یعنی کشیدن محکم و التناشيط نشطاً و بجزمت فرشتگان که بگیرند جاها را  
 مؤمنان را با سانی و بزودی بیرون آرند نشط الدلی من البیوی اخرجها کذا فی اللغات  
 یعنی چنانچه بیرون آورد و لورا از چاه و التبیح سبجاً و بجزمت فرشتگان که شنایوری  
 کنند بشتابند در فرمانها حق تعالی السبحه شنایوری کردن يقال قمر من ساج و سبوح و  
 یعنی اسپ تیز رو در هوا و شنایوری که در آب می رود یا همچون آب می رود پس عده فی  
 سیوه بسهولة کانه یسبح فی الماء فالسبیقات سبجاً پس بجزمت فرشتگان که بر  
 یک دیگر پیشین گیرند در خیر با و طاعتها فالمدبرات امواً پس بجزمت فرشتگان که تدبیر  
 میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل  
 بگرفتن جاها موکل است و جبرئیل به لشکر با و با موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات  
 و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع میباشد و پس وے ازان جا میگرد و بجزمت فرشتگان که  
 میسازند و بقول دیگر اسرافیل اخذ استعالی و اناسیگرد اند با آنچه خواهد بود و بجزمت فرشتگان دیگر میسازند چنانکه  
 آدم علیه السلام را در یک لحظه و انرا گردانید با سما و اسطه که جواب قسم قدر است یعنی بجزمت این چیزها  
 که یاد کرده شد که شمانده کرده خواهد شد بعد از مردن یوم تجف الراجفة در آن روز که بزرگ درازند  
 الرجف لرزین یعنی زمین بجنبند چون در صور دمیده شود اول بار بخلق میسازند تبتبعها الرادفة ارس  
 وے در آید پس آئیده التبع و التبایع و التبايع و الشرف از پس آمدن یعنی بار دوم که در صور  
 دمیده شود و زمین بجنبند و خلق زنده شوند و میان این دو دمیدان چهل سال باشد  
 قلوبهم صید و الحففة دهاکے خلق در آن روز پندند شوند الواجف پدیدن دل  
 ابصارها خاشعة چشمهاکے ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بختاکی فرو فرستند

باشند انبصارها یعنی بینائی خداوندان و لها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند  
عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی ازان خبر کرد یقولون آیتا لمرؤدودون فی الحافرة  
می گویند کافران که بازگردانید هشد گانیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم  
چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ آید اذ اکتنا عظامنا نحو ایا  
چون شویم استخوان های بوسیده سیانه کواک که باد دروسه گذرد و آواز شنیده شود  
القراءة فاحرة ونخرة العاقل فی اذا محذوف ای انبعث اذا اکتنا عظامنا قالوا  
گفتند کافران تبارک اذا یعنی زنده شدن ما دوباره گویند باز گردانید نیست خایسته  
زیان کار باشیم چون عمل نیک نه کرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند  
آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه و تعالی برایشان رد کرد و گفت جل جلاله قاتما  
رحی ذجوة و اجدت طس بدرستی و رستی که نیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بابل  
اول مگر یک بانگ بر زدن یعنی یک دیدن در صورتی که آنها پس ناگاه ایشان بالسا هوق  
باشند در روزه زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد  
صلی الله علیه وسلم را یاد کرد در حال فرعون و انکار او از موسی علیه السلام خبر داد که باو  
چه رسید بایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هل آتک حدیث موسی بدستیک  
تو اس محمد صلی الله علیه و سلم رسید سخن موسی علیه السلام اذ ناداه ربی فاجوبه خوانند  
او را خدای او یا لوالی المقدمین طوی در جاهای پاک که نام او طوی اذ هب الی  
قیرات اذ طعی فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو موسی فرعون بدستیک  
وس از حد در گذشته است و وس را بدین حق بخوان که وس از حد در گذشته است و  
دعوی باطل مینماید در دهن وس که خود را خدای میگوید لعنت الله علیه فقل  
پس بگو فرعون را هل لک الی ان تنزلی بیج رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر کنی

یا لوالی المقدمین طوی در جاهای پاک که نام او طوی اذ هب الی قیرات اذ طعی فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو موسی فرعون بدستیک

او از سر اهل علیه السلام چه خطاب عالم برده زمین افتند و السهوه بیداری بود ۱۲۰ منزه الله عما س

دور باشی و ایمان آری به خداى تبارک و تعالی بدست من و اهدایتك الى ربك ففخس  
 و راه نمایم ترا به خداى تو تا برسی و از کفر و گناه دور باشی فَاذْرِهِ الْاَيَاتِ الْكُبْرَى پس نمود  
 موسى عليه السلام فرعون را نشانی بزرگ معنی عصا و يد بيضا و يد بيضا آن بود که دست  
 خود را موسى عليه السلام در بغل خود میگردید چون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار  
 مسجده بود و بعضی گفته اند که يد بيضا اکبر بود از بهر آنکه سحره فرعون توانستند سحر بصورت  
 يد بيضا آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصَى پس در دو عکوس داشت  
 فرعون موسى عليه السلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبُو يَسْبَعُ پس برگشت از قبول کردن  
 ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی به موسى عليه السلام ففخس پس گرد کرد  
 فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فنادى پس خواند ایشان را و آواز داد  
 شان بِقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ اَلَا اَعْلَمُ پس بگفت منم پروردگار بزرگ تر شما الله عليه  
 بدان خدايان خود را ندومن کلا تر ایشانم فَاخَذَهُ اللهُ پس گرفتش خداى تعالی  
نَكَالِ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولٰى بر سوانی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بَاب و در آخرت  
 سوختش بِاتَّشَّتْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّمَن دَخَلَ بدستیکه درین عذاب که وے را کردیم  
 پند نیست مگر هر کس را که برسد از خداى تعالی الْعِبْرَةَ پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو  
 اینست که اهل حق با منقاد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمائی تَسْمُو

استحق خواهند پس را فیصل خو	امتی رسولان ضمیر است ز کو
چاکری خواهند از اهل جهان	تخوت دارند و کبری چون شما
از رسالتشان چگونه برخوردار	تا ادبهاشان بجا که ناوری
تا نباشی پیش او رکن و تو	که رسانند آن امانت را بتو
کامند ایشان ز ایوان بلند	مرادشان که همی آید پسند

قصه فرعون را خداى تعالی عبرت گفت و انگشت نماگردانید مرعایان را مایه ز

یا دکنیم بعضی را تا پند باشد و من الله التوفیق وعلیه التکلان بدانکه وهب بن نصیر  
روایت کرده است که فرعون علیہ اللعنة در خواب بیدار شد که پیداشود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا  
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیداشود چون بیدار شد غمناک شد و قوم  
خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی  
رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب را با ایشان گفت همه گفتند ما کفایت این به کنیم ما را  
چهل روز فرصت بدو پس فرصت دادشان ایشان رفتند و کلیم پوشیدند و نان جوین  
میخوردند و بر خاک ستری نهند و شب بیدار میبودند و روز روز میباشند و زاری میکردند  
پیش دیوانه که پرستیدندشان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان در آن  
وقت بکسمان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کار در دنیا میشد و حق تعالی  
بمحل عرش خبر کردی ایشان بابل آسمانها میگفتند و دیوان او را در آسمانها شنیدند  
وحی آمد بمحل عرش که مادر بنی اسرائیل پیغمبر خواهم آفرید ملک فرعون را بر اندازد و او  
هلاک کند و این در اسکندریه یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چون که  
سه ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بر رحم مادر آوریم و سه را چون شیاطین  
این وحی را در آسمان شنیدند به زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند  
که چهل روز دیگر همچنین خبر خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال  
چنین است فرعون گفت چه حیل می کنید تا ما دروسه را پیدا کنیم و به کشیم تا این موجود  
نشود و گفتند ما این توانیم کرد ما مردمان بنی اسرائیل را در شب چهل از زنان جدا کنیم  
تا این شخص موجود نشود و چون شب چهل شد چنین کردند مردمان بنی اسرائیل را در جایی  
معین کردند و هر یک را چیزی دادند و گفتند همه اینجا باشید بایک دیگر صحبت دارید بجا  
آن شب بیدار میبودند و فرعون با عمران که وزیر خاص او بود و در بان و سه بود با  
در شهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و همه بنی اسرائیلیان

و لشکر فرعون بیرون شهر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جائے نروی و خود  
 بالباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خداے تعالی خواسته بود عروس عمران  
 را خورشید که عمران در شهرست آمد بنزدیک عمران و هر دو جمع شدند بایک دیگر موسے  
 علیه السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را که بدانند آنکس که  
 فرعون از وسے می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجان در آسمانها  
 نظر کردند نشانی یافتند که موسے علیه السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد فریاد بر آوردند  
 و نعره برداشتند باواز بلند که فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حاجت  
 عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان است که بایک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد  
 چون با مادر شد منجان بار و یهلهک سیاه و جامه دریده پیش فرعون آمدند و گفتند این  
 دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون  
 از مادر آید چون موسے از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند  
 همه زنمان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند پانزرا  
 بکش و دختران را گذار فرعون چنین کرد و نوزده هزار پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق  
 تعالی امواتے را نگاه داشت و باقی قصه در کتابها مذکور است پس عبرت و پند درین  
 قصه این است که هیچ کس تقدیر حق تعالی را دیگر نتواند کرد و رضای بقضا باید داد و قطع

چون قضا رفت و حکم شد تقدیر	دفع آن کار را بلهتان باشد
هر که گردن نهد قضاے و را	مرو راحی نگاهبان باشد

چون کافران قیامت را انکر شدند حق تعالی قدرت خود را بیان کرد درین که و حق دادست  
 بر زنده کردن و بر هر چه خواهد و گفت جل جلاله أَن تَعْلَمَ أَشَدُّ خَلْقًا آیا شما قومی ترید  
 از جهت آفریدن أَيُّ السَّمَاءِ بُنِيَ یا آسمان بنا کرد او را خداے تعالی سَرَّحَ سَمَكًا و برداشت  
 ستوت او را قسوتها پس راست کرد او را که در وسه هیچ شرکافے و عیبے نیست یعنی آن خداے که

که قادرست بر آفریدن آسمانها با عظمت او نه ترک قادر باشد با فریدن وزنده کردن خلق را  
 بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار بگیرد و گفت جل جلاله وَاعْلَظْشَ لَيْلًا وَتَارِيكًا  
 که در خداست تعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی و سه باز قدرت خود را یاد کرد و گفت  
جَلَّ جَلَالُهُ وَآخُوجِ صُحُفَاتِهِ و بیرون آورد چاشت نگاه یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد  
 در آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن وزنده کردن است پس همه را در شب بخواب بزرگ  
 چون روز شود همه را بیدار سازد و وَكَأَكْرَمُضٍ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَلْتَنَا باز قدرت خود را بر آفریدن  
 زمین یاد کرد و گفت زمین را بعد از آن گسترانید و پهن کرد و برابر بر روی آب عبد الله بن  
 عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و عبد  
 ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی اول زمین کعبه را آفرید باندازه خانه کعبه  
 چهار گوشه بر روی آب نهاد پیش از آنکه آسمان دنیا را آفرید هزار سال بعد از آن آسمان  
 دنیا را آفرید و زمین را از آن زمین کعبه بیرون کشید و بر روی آب گسترانید وَخُوجِ مِهْنَتِنَا  
مَاءَ هَا بِيْرُونَ آورد از زمین آب را وَخُوجِهَا چراگاه او را یعنی هر چه آرد میان و ستوران  
 خوردند از زمین بیرون آورد وَإِلْحِبَالٌ و کوهها را أَذْنُهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستاده  
 کرد وَإِلَادُ سَمَاءٍ استوار کردن و ایستادن مَتَاعًا لَكُمْ يَوْمَ تَعَالَى و این همه را آفرید تا  
 بر خور واری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بین نعمتها شکر نگفتند و بین  
 دلائل عظام اتقانا نه نموند و ایمان نیاروندند از عذاب بزرگ خبر کردند و شان و گفت قیادا  
 جَاءَتْ بِيَسْ جُونِ بِيَايَةِ الطَّامَةِ الْكَبْرَى بِلَاءَ بَزْرِكٍ پشونده عقلمها و قبیل غلبه کنند  
 و قبیل بیناک و آن آواز اسرافیل است که در صور دهد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده  
 شوند بقی قرینتند که اول انسان ماسخه در آن روز پذیرد آدمی و یاد کند یعنی میند آنچه کرد

مقاله امام  
 تفسیر تفسیر چرخ  
 معارف که در این کتاب  
 روز و شب با آسمان  
 روز و شب با آسمان  
 روز و شب با آسمان  
 روز و شب با آسمان  
 روز و شب با آسمان  
 روز و شب با آسمان

باشد در دنیا از نیکی و بدی و بوی نجات الْحَيٰثِمِ لَيْكِن تَبَرَّى و پدید آرد و دوزخ مرا کس  
 را که منید یعنی همه خلق دوزخ را منید و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت قَامَتَا  
 مَن طَغَىٰ اِذَا سَأَلَ بِرَبِّهِ لَقَدْ كَرِهَ اَللّٰهُ لِقَوْلِكَ كَذٰبًا وَّكَرِهَ اَللّٰهُ لِقَوْلِكَ  
الدُّنْيَا و برگزید زندگانی نزدیک تر را یعنی دنیا را آخرت فَاِنَّ الْحَيٰثِمَةَ پس بدرستی که  
 دوزخ هِيَ الْمَاوٰى و است جای بازگشت او درین آیت و عید بزرگست مراحل  
 دنیا را که از حرام پرهنزند اِنَّ مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ و اما آنکه برسد جای ایستادن  
 را از برای حساب پروردگار خود وَوَهَّي النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى و باز دارد تن خود را از هوا  
 یعنی میل کردن با آنچه نشاید یعنی مراد نفس که بیکم شرع بوده باشد به نفس خود نداند لَقَوْلِكَ  
 میل کردن دل با آنچه نشاید و قیل مراد نفس فَاِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَاوٰى  
 و است جای بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود بگذارد و بے فرمانی خدا که نکند  
 بهشت جای او باشد که هرگز از او برود و نیاید خَوَاجِبًا ابو بکر و راق رحمة الله علیه گفت  
 که خدا که تعالی در دنیا و آخرت چیزی بنیست تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد  
 نیافید و پیش اهل طریقت مودتقی بالغ شود که از هوای نفس خلاص بایدست

خلق اطفال اند جزست خدای	نیست بالغ جزر میده از هوا
-------------------------	---------------------------

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر و سه عامر ابن عمیر  
 آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکے مؤمن بود و دیگرے کافر آیت در حق عامر ابن عمیر  
 که و کافر بود و در روز جنگ بدر ویرا برادر و سه مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد  
فَاَمَّا مَن طَغَىٰ وَاَثَرَ الْاٰلِهٰوَةَ الدُّنْيَا فَاِنَّ الْحَيٰثِمَةَ هِيَ الْمَاوٰى و آیت دوم وَاَمَّا مَن خَافَ  
مَقَامَ رَبِّهٖ وَوَهَّي النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوٰى در حق مصعب ابن عمیر  
 آمد که و سه در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابو سفیان پدر معاویه  
 لشکر عظیم آورد در احد واحد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه و سلم و در آن جنگ

علم اسلام بدست مصعب داده بودند ابن قیس نام کافر بود که پہلوان لشکر کافران بود و نشتہ  
 علیہ بر رسول علیہ السلام نیزہ انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزہ بوسہ رسید  
 و رسول علیہ السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته گرفت مانند مصعب تا علم بزین  
 نہ سفند و ابن قیس لعنتہ اللہ علیہ نعرہ زد کہ محمد را کشتہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ وے را  
 بکشت و لشکر کافران در ان جنگ عم رسول علیہ السلام حمزہ را کشتند چنانکہ در تواریخ مذکور  
 است پس این آیت آمد کہ **وَأَمَّا مَنْ خَافَ** در حق مصعب آمد و چون رسول علیہ السلام  
 مصعب را دیدند در خاک و خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابہ را کہ ویرا  
 دیدہ بودید کہ چه نوع جاہمہ داشت در مکہ گفتند نعلین وے از زبر بود و با عی

در مطبخ عشق جز نکور آنگشند	لاغر صفتان زشت خور آنگشند
گر عاشق صادق ز کشتن مگریز	مردار بود ہر آنچہ او را آنگشند

د ظاہر این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیہ السلام  
**بئس العبد عبد الہوی** یضلہ یعنی بد بندہ ایست بندہ ہوائے گمراہ کنندہ و  
 خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ کہتہ است کہ ہوائے مضل ترک حق است در کار  
 و عبادتہا و این فقیر میگوید در بخار بودم در خود کاہلی و تیرگی مشاہدہ کردم گفتم چند روز  
 روزہ دارم تا باشد کہ این تیرگی دور شود نیست روزہ کردم و بخدمت شیخ خود خواجہ  
 بہار الدین رفتم چون حضرت ایشان مرادیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این  
 ضعیف را کہ طعام بخورد این حدیث را خواندند کہ **بئس العبدائم** و معنی وے را تقریر کرد  
 و گفتند ما تجربہ کردہ ایم خوردن اولیٰ تر است از روزہ بہ ہوائے نفس داشتن بشنوی

نفس خود را زن شناس از زن تیر	ز آنکہ آن جزوست و نفست کل تیر
مشورت بانفس خود گرے کنی	ہر چه فرماید خلافت آن کنی
گر نماز و روزہ سے منہ مایدت	نفس مکارست چیزے زایدت



	ہرچہ گوید عکس آن باشد کمال مشنوش چون کار او ضد آمدہ است ہچنین آمد وصیت در جہان	مشورت بانفس خود اندر مقال آنچه گوید نفس تو کا نجا بدست تو خلافت کن کہ از پیغمبران	
--	--	---	--

وگفتہ اند کہ عمر و بارہمی بایست تا بندہ یکبار تجربہ کند و بار دیگر عمل کند بان ازین ارشاد  
 فہم شد کہ در عبادت نافلہ نیز ہوا میرود و گفتند کہ عبادت نفل باید کہ باذن شیخ فانی فی  
 باشد کہ وس از ہوا خلاص شدہ است و بہ ہوا رو کردہ نمی شود بیچ انکو رنجتہ غورہ نمی شود  
 بیچ میوہ پنختہ دیگر باکورہ نشدہ است الفانی لایود باکورہ میوہ کہ اول برسد این فقیر  
 از ایشان پرسید کہ اگر ہچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند ہر کہ کہ عبادت بکنید بعد از ان  
 استغفار بکنید و حضرت خلیفہ ما خواجہ علاؤ الدین عطار رحمۃ اللہ علیہ این فقیر را فرمودہ اند  
 کہ بعد از ہر نماز میت بار استغفار بگوے ہمہ صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ  
هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَ اَنْتَ اَبْلٰغُ النَّبِیِّ عَلَیْہِ السَّلَامُ اِنِ لَیْفَانِ عَلٰی قَلْبِیْ فَا  
 استغفر اللہ فی کل یوم مائتہ صرتہ یعنی در دل من پردہ سپید میشود همچون ابرنگ پس  
 استغفاری کم در ہر روز صد بار یَسْأَلُكَ عَنِ السَّاعَةِ اَیَّانَ مَوْتِہَا پرسند  
 ترا سے محمد از قیامت کہ کے خواہد بود فِیْمَا اَنْتَ مِنْ ذِکْرِهَا در بیستی تو اسے محمد از یاد  
 کردن قیامت یعنی توندانی وقت آمدن اورا اِلٰی رَبِّکَ مُنْتَظِرًا بخدا کے تست پایان  
 یعنی دانستن او او داند کہ کے خواہد آمد و غیر او کہے نداند اِنَّمَا اَنْتَ مِنْ دَمْعٍ مَّحْضٍ  
 ہر آئینہ تو ہم کنندہ آن کہے را کہ تہرسد از قیامت یعنی تو نمیدانی کہ کے خواہد بود فاما پند  
 سے دہی کہے را کہ از آمدن قیامت تہرسد و توبہ کند کَا تَهْمُ یَوْمَ یُرَوُّوْنَہَا گویا کہ ایشان  
 آن روز را یعنی قیامت کہ یَلْبَسُوْنَ اَلَا عَشِیْقَۃً زباشیدہ اند در دنیا مگر شبان گاہے  
 او وَصَحْبًا پاشت گاہے یعنی ہمہ عمر دنیا در پیش ایشان کوتاہ نماید بہ مقدار آخر روز یا اول  
 روز چون درازی قیامت بیند و غذا بہائے اورا پشند ہمہ عمر بر ایشان کوتاہ نماید نمود

بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ خَدَايَا مَا اِلَّا زُخُوْبٌ مَفْلُتٌ بِيَدَارِكَرْدَانٍ وَنَحْمُكَ رَمَارُ اَبْرَاجِيْرُكَرْدَانٍ سَكْرَمَكْ يَا

اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

سُوْرَةُ عَبَسَ قَلِيْمَتًا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِهْدِنِيْ وَادْعُوْنَ اَيْتَهُ

عَبَسَ رُوسَ تَرَشْ كَرْمُجْمَدِ عَلِيْهِ السَّلَامُ وَتَقَالِيْ وَرُوسَ كَرْدَانِيْدَانِ جَاءَهُ كَرْدَانِ بُوِي  
 اَلَا عَنِيْ نَابِيْنَانِيْ يَعْنِيْ عِبْدَ اللّٰهِ بْنِ مَكْتُوْمِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَبَبُ نَزْوْلِ اِيْنِ سُوْرَةِ اَنْ بُوِي  
 كَرْدَانِيْنَانِيْ بُوِي دُرْمَكْ دُرُوِيْشِيْ عِبْدَ اللّٰهِ نَامِ رُوِيْشِيْ دَرْمَجْلِسِ رَسُوْلِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَمْرُ  
 وَدَرْمَجْلِسِ كَلَا تَرَانِ كَمْ وَتَوَا اَنْ كَرَانِ بُوِي دَنْدِ وَرَسُوْلِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَيْشَانِ رَا بَا يَمَانِ مِيْخُوَانْدِ  
 نَابِيْنَانِيْ كَفْتِ يَا مُحَمَّدُ عَلَمِيْ مَا عَلَمَكْ اللّٰهُ يَعْنِيْ اَسْمَاءُ مُحَمَّدِيَا مَوْزَمِ اَزَانِ عِلْمِ كَمْ خَدَايْ  
 تَعَالِيْ تَرَا اَمُوْمَا نِيْدَه اَسْتِ وَنَدَانَسْتِ كَرْمُوْلِ عَلِيْهِ السَّلَامِ مِجْمَعِ كَارِ مَشْغُوْلِ اَسْتِ رَسُوْلِ  
 عَلِيْهِ السَّلَامِ رُوسَ اَزُوسَ بَكْرْدَانِيْدِ وَرُوسَ تَرَشْ كَرْدَانِيْنَا رَا صَحَابِيْهَ خَبْر دَارِ كَرْدَنْدِشْرَمَنْدِ  
 شَدُو اَز مَسْجِدِ بِيْرُوْنِ اَمْرُ جَبْرِئِيْلِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَمْرُ وَجِجَابِيْ مِيْمَانِ رَسُوْلِ وَكَلَا تَرَانِ مَكْ شَيْدِ  
 تَا رَسُوْلِ اَيْشَانِ رَا نِيْدِيْ وَدَر دِيْدِنِ چَشْمِ اَوْ نَقْصَانِ پِيْدَا شَدِ بَا زَجِجَابِ رَا بَر دُشْتِ وَ اِيْنِ  
 اَيْتِ اَمْرُ دَر حَالِ رَسُوْلِ عَلِيْهِ الصَّلُوْةِ وَ السَّلَامِ دَانَسْتِ كَرْدَانِ اَز جِهْتِ نَابِيْنَا بُوِي وَ عَقِبِ  
 نَابِيْنَا رَفْتِ وَ رُوسَ رَا يَفْتِ وَ عَذْرُ خَوَاسْتِ وَ كَفْتِ تَا زَنْدَه بَاشِيْ نَفَقْتَهُ تُوِيْر مَن بَاشِ  
 وَ هَر بَارِ سَ كَرْمُ بِيْرَا يَدِيْ مِ كَفْتِيْ مَرَجَبًا بِالذِيْ عَاتَبَنِيْ فِيْهِ دَبِيْ يَعْنِيْ فَوْشِ بَا دَبَا كَلَسِ كَرْمُ  
 كَرْد مَن اَز مِهْرُوسِ خَدَايْ مَن اِيْجِ حَاجْتِ دَارِيْ تَا رُو اَسَا زَمِ وَ دَرِيْنِ اَيْتِ شَرَفِ  
 اَهْلِ اِسْلَامِ اَسْتِ وَ كَمَالِ دَرُوِيْشَانِ وَ طَالِبَانِ عِلْمِ ظَاهِرِ وَ عِلْمِ بَاطِنِ فِهْمِ مِيْشُوْدِ نَصِيْبِ  
 تُو اِيْنِ اَسْتِ كَرْمُ بَرِ فُقَيْرَانِ صَالِحِ كَرْمِ كَنِيْ وَ بَا اَيْشَانِ تَقْرُبِ جُوِيْ بِمِيْسْتِ

این فقیران لطیف و خوش نفس	که پسر تعظیم شان آمد عبس نظم
پادشاهی ز اهل فقر طلب	آن سبق بردگان عالم جود
که نیز زد نیز دجهت شان	همه ملک وجود قلب وجود

ہر کہ بطلب علم ظاہر یا بطلب علم باطن مشغول شد دایماً او از جملہ اہل حق باشد و مآئید  
 سیبک و توجہ دانی اسے محمد لعلکے مگر وہ یا بود کہ یعنی آن نابینا یزید کے گم پائیزہ شود پنج  
 از تو بشنو و عمل کند آویزند گویا پند گیر و از گناہ توبہ کند الاصل یذکرے و تہذکرے  
 الاول اشارۃ الی تہذیب النفس عن الحصال الذمیۃ والثانی اشادۃ الی الا  
 تعاطب بالمعنا الظاہریہ و تطہیر الظاہر و درین نیز اشارت است کہ طالب العلم  
 را باید کہ دائماً بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاہر مشغول باشد تا از جملہ اہل حق باشد بر باعی

تا در طلب کو ہر کانے کانے	ما زندہ ہو و وصل جانے جانے
فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنوں	ہر چیز کہ در جستن آنے آنے

فمنفعہ الذکر می تاکہ سؤ کندش بند و وعظ تو اَمَّا مَنْ اسْتَفْعَ اَمَّا لَمْ تُوْنِ كُنْ شَرَّهٖ اسْت  
 و پر و اسے علم و ایمان نداد و فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدَّقْ بِس تو پیش مے آئی مراد او روی بوی  
 مے آری و گوش بہ سخن مے میداری و مَا عَلِمْتُكَ اَلَّا يَزِيْرَكَ و چیت بر تو یا محمد یعنی  
 بر توجہ باشد اگر آن کلا تران و تو نگران ایمان نیارند و پائیزہ نشوند و بہ نجاست کہ فرنجس  
 باشند بر تو یسبح چیز نیست جز رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان نید ہم چون  
 ایشان را پر و اسے آن نیست و اَمَّا مَنْ جَاءَكَ لِيَسْتَعِزَّ و اما آنکہ تہو آمد می شتافت یعنی  
 آن نابینا کہ آمد تا علم آموزد از تو و وَ هُوَ يَخْشَىٰ و آدمی ترسد از خدا کے تعالیٰ قیل و می ترسد  
 در راہ وقت آمدن چہ آن راہ رانے دید فَاَنْتَ عِنْدَهُ تَكْتُمِي پس تو اسے محمد از روی رو  
 میگردانی و بکا فرمان و کلا تران و تو نگران روسے مآری و بایشان مشغول میشوی خوش  
 باش اسے در ویش فقیر طالب صادق کہ از بر اسے نابیناے بر جیب خود بچپین عتاب میکند  
 معلوم میشو دکرم و لطف حضرت باری تعالیٰ در حق فقیران و طالبان رضا و لقاء  
 او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد لظاہر خراب و خاک آلود کہ مے از دوستان حضرت حق

پہنہ دسارہ اوردنغز شہابہ الذوق بر مومناہ لہذا ان باسراہ ہر دانی تو بلایا کل اللہ انی اذہ ہر کما کی ہر ذرہ ان کلمہ یعنی لعل

تبارک و تعالیٰ بات چنانکہ پیغمبر علیہ السلام سے فرمایا رب اشعث اغبر صر فوع بالاولیاء  
لی اقسام علی اللہ کا پیرہ پس بہ حقارت برو سے نظر مکن تا ہلاک نہ شوی بسا موسیٰ شہ زینیدہ عمر کرم و نہ از در بارانہ

تو نضع خود مکن برو سے نگاہ	بر تو شب برو سے همان شب چہ شنگاہ
چشم و خفتہ دیش بیدار از ان	شکل بے کار و روان در کار دان
حالت او خواب را ماند گے	خواب نیدار در آن را گر ہے

کلا نہ چنان است کہ تو کردی اے محمد مکن مثل آنچه کردی اِنھا بدرستیکہ آیتہاے قرآن  
 ماورین سورہ تذکرہ پندیت مرخلق راقمنا شاء پس ہر کہ خواہد کوزہ پند گید از  
 فقیران و تو نگران پند گید بہ قرآن و ایمان آرد و عمل کنند تا دولت و سعادت یابد و ہر کنند  
 زبان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کر و گوشت جل جلالہ فی صحیفہ مشکوٰۃ این قرآن  
 در کتابہاے بزرگ گردانیدہ شدہ است مرفوعہ بلند گردانیدہ شدہ است یعنی  
 در لوح محفوظ مٹھوٹہ پاک گردانیدہ شدہ از ساقض و دروغ یا بیدی سفورہ  
 بدست نویسندگان یکرام نیکو بندگان خداے تعالیٰ را بتوسرہ نیکو کاران یعنی فرشتگان  
 کہ قرآن را نوشتند از لوح محفوظ قیل یعنی صحابہ رسول کہ قرآن را نوشتند و یاد رفتند  
 و عمل کردند و بہ خلق رسانیدند قال رسول علیہ السلام الماھر بالقرآن صح  
 الکوام البرمۃ یعنی ہر کہ ماہر شد بہ قرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بر سرہ باشد  
 در مرتبہ یعنی با فرشتگان مقرب باشد قیل الا انسان لعنت کردہ شدہ با دآن آدمی  
 صا آخفہ چہ کافر کرد او را بہ خداے تعالیٰ مراد ہمہ کافر اند و قبول امام مقاتل  
 ازین انسان عقبہ سپرانی لہب است و قصہ او مشہورست کہ او داماد رسول بود علیہ  
 السلام بہ سفر میرفت آمد پیش رسول علیہ السلام و دختر او را طلاق کردہ آب دہان د

بناشاید بعد از آن  
 لکم و مال از ہمہ عیبہا  
 برادرانہ بی عقل آرزو  
 دوزخ فرشتگان و  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان  
 دوزخ فرشتگان

روست مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت که او کافرست به قرآن و به سوره و انجیل  
 ادا هُوَ رَسُولٌ نَفَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى كَلْبِ صَنْ كَلْبِ بَنِي كَلْبِ  
 بار خدا یا نگمار بر او یعنی از مسکن خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و  
 بخورد و آن چنان بود که در میان رسید کاروانی از مکہ می آمد کسی گفت ایشان را که  
 این جاشیران درنده بسیارند واقف باشید چون شب شد ابو لهب گفت من می ترسم  
 از دعای محمد که بر سپهر من کرد پس همه کاروان یک جا جمع شدند و عقبه را در میان  
 خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیر آمد و هیچ کس را نخورد مگر عقبه را که پاره  
 پاره کرد و بخورد عِنِّي آتِي شَيْءٌ مِمَّنْ خَلَقْتُ يَا ذَا كَرْنِ آفریدن خود را که کافر که از چه چیز  
 آفریده است خدای تعالی تر بیان کرد و گفت مِنْ نُطْقَةٍ اِذَا بِنِي خَلَقْتُ اَفْرِيَه  
 است و - اَفْقَدَدَةُ پس اندازه کرد آفریدن و سه ساهل روز آب بود و رشکم  
 مادر و چهل روز دیگر خون بسته و پهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد از آن روح در  
 در آورد و چون مدت نه ماه بگذشت تَكَالَسَّيْدِيلَ كَيْسَرُ پس راه بیرون آمدن را  
 از شکم مادرش آسان کرد پس مدت عمر داد او را که خواست تَحْرَامَاتُهُ فَاقْتَبَرُ  
 پس بمیرانیدش پس به گور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز  
 جنازه گذاردن را بر او شروع گردانید و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات  
 و ممات و همچون حیوانات دیگر نگردانیدش اِذَا اَشَاءَ اَنْتُمْ که پس چون خواهد کرد  
 گردانندش روز قیامت آن خدای که قادرست بر آفریدن اولی قادرست بر زنده  
 کردن بار دوم کلاً حقا که لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ هنوز نه گذارده است و بجای نیامده  
 است آن کافر آنچه فرموده است حق تعالی و سه را که بنده یعنی با وجود چندین دلائل آن  
 کافر نگرید و عمل صالح نکرد باز دلیل خود را یاد کرد و گفت جَلْ جَلَالًا فَلَئِنْ ظُنَّ اَنَّ اِنْسَانَ  
اِلَى طَعَامِهِ پس بگردادی به طعام خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت جَلْ



عدداً و الا المتقين یعنی همه دوستان دران روز دشمن باشند با یک دیگر مگر خدا که ترسان  
یعنی مؤمنان خدا ترس که یک دیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق است باذن الله  
تعالی انبیاء و اولیاء را و صالحان را شفاعت خواهد بود و مذہب اہل سنت و جماعت  
این است يَكُلُّ اَمْرِي مِنْهُمُ يَقْتَضِي شَأْنُ غَيْبِهِ مہر مردے را از ایشان در  
آن روز کارے باشد کہ مشغول کنندشان از غیر خود و قیل این عامست در حق ہمہ  
کا فران در مقامہائے قیامت و خاصست در حق مؤمنان در بعضے مقامہا و جہہ يَوْمَ يَكْفُرُ  
روہیہا باشد دران روز مُسْفِرًا روشن و تابان ضاحکہ خندان مُسْتَبْشِرًا  
شادان یعنی روہیہائے مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و  
غبار کہ در راه خداے تعالی در روہیہائے شان نشسته باشد این نور در روز قیامت  
در روہیہائے ایشان پیدا شود و وَجْهًا يَكْفُرُ عَلَيْهِ غَبْرَةٌ و روہیہا باشد  
آن روز گرد نشسته باشد تَرَهَّقُهَا فرو پوشدش اَلْهَقُ فرو پوشیدن تَقَرُّهَا  
گرد سیاد و قیل تاریکی چون دود اَوْلَيْكَ ایشان هُمُ الْكٰفِرَةُ تا گرد و نذکند  
الفجر نَابِكَا راند یعنی بد گرفتار و بد کردار است نَعُوْ ذِبَا الله مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ الْكُوْبُرِيَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | تَسْبِيْحٌ كَرِيْمٌ مِنْ اٰيَاتِهَا

اِذَا جَوْنِ الشَّمْسِ آفَتَابِ كُوْبُرَاتٍ وَرَحِيْمَةٍ شُوْدُ يَعْنِي رُوْشْنَانِي وے را گرفته  
شود اِذَا الشُّجُوْمُ و چون ستارگان اَنْكَسَرَتْ فروریزند و نمازند اِذَا الْجِبَالُ  
و چون کوهها سُيِّرَتْ از جہے خود رانده شوند و نا چیز گردند اِذَا الْعِشَادُ  
چون شتران ماده آبستن ده ماہہ کہ بہترین مال عرب است عُطِّلَتْ گنہاشته شود  
بے خاوند و کسے را پرواے آن نہ باشد از ترس قیامت یعنی اہل دنیا از مالہماے  
خود بے خبر شوند و مالہا را بگذارند اِذَا الْوُحُوْشُ و چون چارپایان دشتی كُرْمِدَةٌ  
بودند از مردم حَشِرَتْ گرد و گردہ شوند بعد از ان کہ زنده کردہ شود ایشان راتا

در میان ایشان داده شود اگر گوشتی که بی شاخ را گوشتی با شاخ زده باشد ویرا شاخ بند  
 تا ویرا بزند و آن بر حال ظالمان که خون مردم را میسرینند و مال مردم را تلف میکنند و اِذَا  
 الْيَحْيَىٰ وَبِئْسَ مَا يَرْجُؤْنَ تَفَانِيدُ شَوْذًا نَجِيمٌ شَوْذًا نَجِيمٌ شَوْذًا نَجِيمٌ شَوْذًا نَجِيمٌ  
 شود ابی ابن کعب گفت رضی اللہ عنہ کہ شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه  
 سیاه گردد و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین  
 به جسد و پشنگانند تا هفتم زمین را زمینند و آسمانها شکافته شود تا آسمان پنجم را بینند  
 و باد عظیم پیدا شود بعد از آن در صورت میدید شود و همه خلق به سیرند مگر آنچه خدا ایتعالی  
 خواسته است و ابوالعالمیہ گفت کہ این شش چیز کہ از اول سوره یاد کرده شد پیش از نوح  
 دویم باشد و اِذَا الْاَنْفُسُ و چون تنها مردمان را دُرُوجَتْ جفت کرده شود و هر یک  
 را به مثل او جمع کرده شود نیک را با نیک و بد را با بد و اِذَا الْاَمْوَالُ و چون دختر زنده بگرد  
 کرده باشد سُدِّكَتْ پر سیده شود که بآمی: ذَنْبٌ تَقِيْلَةٌ بچه گناه کشته شده است یعنی  
 مادر و پدرش را عذاب کنند از برائے کشتن او و آن چنان بود که چون یکی را از عجب  
 دختر شده نکذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شده بعد از آن و س را زنده در چاه انداخت  
 و چاه را پر خاک کرده از بهر این چنین میکردند ایشان را از دامادان عاری آمد و آن  
 کسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم جدا کردند ایشان نیز میکینند و خون ناحق  
 میکنند چون بچه زنده را می کشند و آن برای ایشان که از خدای تعالی نمی ترسند و اِذَا  
 الصُّحُفُ و چون نامه های کردار بندگان را نوشتند باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بگرد  
 دهند و اِذَا السَّمَاءُ و چون آسمان کَشَطَتْ باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نَمَاءٌ  
 و اِذَا الْيَحْيَىٰ و چون دوزخ را سَعِيْرَتْ تفاینده شود به قبر خدای تعالی و اِذَا الْجَنَّةُ  
 و چون بهشت را اُسْرُفَتْ نزدیک کرده شود به مومنان عَمِلَتْ نَفْسٌ بَدَانَةٌ هر تن و هر  
 کسی مِمَّا اَخْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت حواب عَمِلَتْ است یعنی هر گاه که این

له دلیل بر وقت الصالح بالصلح و فساد الحرب بالتحريم بالغ و الحرق و الاواني مع الازمنة و دلائل سوق مع خان السرق قوله تعالى المشرك والذکر بن ظلموا و اذ جاء جمع كشاف ۱۲



دوازده چیز پیدا شود یعنی بیایدشش در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کس که دار خود را از نیکی  
 و بدی و جزای آن بوسه برسد چون خبر قیامت را شنودند که کافران گفتند که این سخن  
 خدا نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن  
 نیست که جبرئیل علیه السلام به محمد آورد و باور رسانیده است فَلَا تَنْهَوْنَهُمْ چنان است که کافران  
 میگویند أَقْسَمُ سوگند یاد می کنم بِالْحَنْنِ بستانندگان باز شنوده یعنی باز گردنده و خشن  
 جمع خاکن است الْخَنُوسِ از پس گرفتن الْجَوَادِرِ رونندگان جمع جا دیده است الْكَلْبِيسِ  
 پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره است که از مشرق تا به مغرب میروند  
زُحَلٌ و مُشْتَرِيٌّ و مُرْخِيٌّ و عُطَارِدٌ و وَزْهَرَةٌ قیل مراد همه ستارگان است که به شب پیدا شوند  
 و بر وزیر پنهان شوند بسبب آفتاب و الذَّيْبِلِ و بحرمت شب إِذَا انْعَمَسَ چونکه تاریک  
 شود و الصَّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت سپیده دم چونکه روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرد  
 شد إِنَّهُ بدستیکه قرآن لَقَوْلِ رَسُولٍ که نیمی بر آئینه سخن حق تعالی است که رسول نیکو گوید  
 و سه را یعنی جبرئیل آورده است به محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت  
جِبِلْ جِبَالٌ یعنی قوه با قوت است عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوند  
 آفریننده عرش است و بیج مخلوقه بزرگتر از عرش نیست مَكِينٍ یعنی منزلت بزرگ و  
مُطَاعٍ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار میباشند ثُمَّ آن جا  
 یعنی در آسمان با أَمِينٍ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند و وَمَا  
صَاحِبِكُمْ مَجْنُونٍ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرد و شده است یا شما یعنی پیغمبر  
 شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون بر رسم عادت بت  
 پرستان مثل نمی کند و دیوانه میگوید فردا با خلائق چون ندارم است فَلَسْتُ بِ  
 خالق پسندارند که من دیوانه ام وَ لَقَدْ رَأَى بِالْأَفْئِقِ الْمُبِينِ بدانکه حضرت  
 شیخ ابو منصور ما تبری رفته الله علیه که پیشوا اهل سنت و جماعت است از رئیس

علمائے ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت می کنند معنی این آیت اینست کہ بدرستیکہ محمد علیہ السلام حق تعالی را دید در حالتیکہ محمد بود در کنارہ بیدار یعنی در شب معراج چون از ہفت آسمان گذشت بسمرائے رسید کہ آن را افق الافلاک می گویند کہ ہفت آسمان و ہفت زمین در پیش آن همچون حلقہ باشد در بیان قال النبی علیہ السلام ساریت ساری فی احسن صوۃ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی کہ من بودم در بہترین صفت اللہ صمد از خافتنا و باین روایت معنی این آیت این باشد کہ یعنی ہجرت این چیز یا کہ سو گندیا کردہ شد کہ محمد دیوانہ نیست و بدرستی و راستی کہ محمد دید خدا را در وقتی کہ بود محمد علیہ السلام در افق پیدا کہ آن افق الافلاک ست پس چون مجنون باشد بلکہ محبوب باشد و بعضی می گویند کہ معنی این آیت این است کہ بدرستیکہ محمد دید جبرئیل را در افق بسین کہ جائے بر آمدن آفتاب است و الاول اولی و ہر کرا عقل باشد دانند کہ معنی اول مناسب است بہ حضرت محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم و صاھو این عطف باشد بر صدا جبکہ یعنی ہجرت این چیز یا کہ سو گندیا کردہ شدہ است کہ نیست محمد علیہ السلام و یا جبرئیل علیہ السلام علی الغیب بر حکمہائے کہ از قرآن دانستہ میشود از حال دنیا و آخرت بظنندین متہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی بردہ نشود بظنندین نیز خوانندہ شدہ است بصناد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین آیت دلیل است کہ باید کہ کسی در رسانیدن علم شریعت بخیل نہ کند و از فسق و رشوت و حیدہ حذر کند تا خلق بوی گمان بد نبرند و صاھو و نیست این قرآن بقول شیطان ذر جیموہ گفتار دیوانہ شدہ و نفرین شدہ بلکہ کلام خدا کے تعالی است کہ جبرئیل را آوردہ است بہ محمد علیہ السلام قاین قد ہبوت پس کجا میر وید اسے کافران چون کافران میگفتند کہ قرآن سخن دیو است حق تعالی سو گندیا کردہ بان چیز یا کہ گذشت

فانی از آیت ۱۱  
 از آیت ۱۲  
 از آیت ۱۳  
 از آیت ۱۴  
 از آیت ۱۵  
 از آیت ۱۶  
 از آیت ۱۷  
 از آیت ۱۸  
 از آیت ۱۹  
 از آیت ۲۰  
 از آیت ۲۱  
 از آیت ۲۲  
 از آیت ۲۳  
 از آیت ۲۴  
 از آیت ۲۵  
 از آیت ۲۶  
 از آیت ۲۷  
 از آیت ۲۸  
 از آیت ۲۹  
 از آیت ۳۰  
 از آیت ۳۱  
 از آیت ۳۲  
 از آیت ۳۳  
 از آیت ۳۴  
 از آیت ۳۵  
 از آیت ۳۶  
 از آیت ۳۷  
 از آیت ۳۸  
 از آیت ۳۹  
 از آیت ۴۰  
 از آیت ۴۱  
 از آیت ۴۲  
 از آیت ۴۳  
 از آیت ۴۴  
 از آیت ۴۵  
 از آیت ۴۶  
 از آیت ۴۷  
 از آیت ۴۸  
 از آیت ۴۹  
 از آیت ۵۰  
 از آیت ۵۱  
 از آیت ۵۲  
 از آیت ۵۳  
 از آیت ۵۴  
 از آیت ۵۵  
 از آیت ۵۶  
 از آیت ۵۷  
 از آیت ۵۸  
 از آیت ۵۹  
 از آیت ۶۰  
 از آیت ۶۱  
 از آیت ۶۲  
 از آیت ۶۳  
 از آیت ۶۴  
 از آیت ۶۵  
 از آیت ۶۶  
 از آیت ۶۷  
 از آیت ۶۸  
 از آیت ۶۹  
 از آیت ۷۰  
 از آیت ۷۱  
 از آیت ۷۲  
 از آیت ۷۳  
 از آیت ۷۴  
 از آیت ۷۵  
 از آیت ۷۶  
 از آیت ۷۷  
 از آیت ۷۸  
 از آیت ۷۹  
 از آیت ۸۰  
 از آیت ۸۱  
 از آیت ۸۲  
 از آیت ۸۳  
 از آیت ۸۴  
 از آیت ۸۵  
 از آیت ۸۶  
 از آیت ۸۷  
 از آیت ۸۸  
 از آیت ۸۹  
 از آیت ۹۰  
 از آیت ۹۱  
 از آیت ۹۲  
 از آیت ۹۳  
 از آیت ۹۴  
 از آیت ۹۵  
 از آیت ۹۶  
 از آیت ۹۷  
 از آیت ۹۸  
 از آیت ۹۹  
 از آیت ۱۰۰

قرآن سخن من است دروس بیچ سخن دیونیست و دیوا زوس میگردد و شما نیز پیروی دیونید  
 مکنید باز آید و قرآن را پیشوائ خود سازید از کمال جهل ایشان است که قرآن را  
 در سر و پنیبران را میگذارند و پیروی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید قطعه  
 گردست آن گردز انکه هر که از قرآن گرفت  
 گردنعل اسپ سلطان شریعت سره کن  
 آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از  
 تا شود نور الهی باد و چشمت منقست در  
 گر زمانه زندگی خواهد سنائی بے سنن

اِنَّ هُوَ نِيسْتِ اَيْنَ قُرْآنِ الْاَذْكُرُ لِّلْعَالَمِيْنَ مَكْرِبِيْ عَالِمِيَانِ رَا مِلِيْنَ شَاءَ مِيْنَكُمُ  
 اَنْ يَسْتَقِيْمَهُ وَايْنَ قُرْآنِ پند ليْتِ مَكْسِي رَا كُ خُوا مِدا ز شَا كُ رَا سْتِ اِيْتِدِيعِيْ قُرْآنِ  
 رَا سْتَانِ رَا پِنْدِ هِ سْتِ وَا مَافَا سَقَانِ رَا وَا كَافِرَانِ رَا وَا غَافِلَانِ رَا اِز قُرْآنِ مَنفَعْتِ  
 نِي سْتِ چُونِ رَا سْتِ نَمِي شُونَدِ وَا رَا سْتِي رَا مِخِي خُوا مِ پِنْدِ وَا مَاتَ شَاءَ وَا نَخُوا مِ هِي دِ شَمَا يَانِ  
 اَلَا اَنْ يَسْتَأْ اَللَّهُ مَكْرَا نِجَهْ خُدَا ئِ تَعَالَا خُوا مِ دَرَبِ الْعَالَمِيْنَ كُ پِر وَا رِ دِ كَا نِ عَالِيَا  
 اَمَامِ حَسَنِ بَهْرِي رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ كُفْتِ كُ بِي جِ كُ سِ اِسْلَامِ نِي اِر دَا خُدَا ئِ تَعَالَا نَخُوا مِ هِدِ  
 دَرِيْنِ اِيْتِ دِ لِيْلِ اِ سْتِ كُ بِي جِ كُ سِ كَا رِ سِ نَ كُنْدِ اِ زِ نِي كِي وَ بَدِي مَكْرُ بِي جِ هِ سْتِ حَقِ تَعَالَا  
 دَرِ طَا عْتِ هَا رِ ضَا ئِ اَللَّهُ تَعَالَا بَاشَدِ وَا دَرِ مَعْصِيَا تِ هَا نَ بَاشَدِ عَصَمْنَا اللهُ تَعَالَا اِعْمَالِ اِيْرَاضَا

سُوْرَةُ الْاَنْفِطَاءِ صَلِيْمًا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَوَّلُهَا تَسْبِيْحٌ عَشِيْرٌ اِيْتِيَا

اِذْ السَّمَا ءُ اَنْفَطَرَتْ چُونِ آسْمَانِ بَشْكَا فِ وَا تَبَرَقَدَ وَا اَلْكَوَا كِبُ وَا چُونِ سَا رْ كَا  
 اَنْشَقَرَتْ پِرَا كُنْدِ شُونَدِ وَا فِر وَا زِيْنَدَ وَا اِذْ اَلْحَمْدُ فُجِرَتْ وَا چُونِ دَرِيَا بَارَا نْدِ شُوْدِ  
 وَا دَرِي كِ دِ مِي گِرْ كَشِ دِ شُوْدِ تَا هِمِ دَرِيَا شُوْدِ وَا حَضْرَتِ رَ اِيْسِ مِلْتِ شَيْخِ اَبُو مَنصُورِ مَاتَرِي دِي حَضْرَتِ  
 اَللَّهُ عَلَيْهِ كُفْتِ اِ سْتِ كُ هِمَا اِبْهَا ئِ دَرِيَا بَارَا كُ دَرِ كُ دِ شُوْدِ وَا دَرِ شَكْمِ هَا بِي كُ زِيْمِيْنِ بَرِ شِيْتِ  
 وَا نِي سْتِ دَرِ اَوْرِدِ هِ شُوْدِ وَا زِيْمِيْنِ رَا مِ هُوَا رِ كُ رِ دِ شُوْدِ تَا مِ بِي جِ بَلَنْدِي وَا سِيْتِي دَرِ وِ سِ نَا مِ اَنْفِطَا

ازین بفرمایند که در قرآن از سال اول تا سال پنجم در بیان اولاد  
 ازین بفرمایند که در قرآن از سال اول تا سال پنجم در بیان اولاد  
 ازین بفرمایند که در قرآن از سال اول تا سال پنجم در بیان اولاد  
 ازین بفرمایند که در قرآن از سال اول تا سال پنجم در بیان اولاد  
 ازین بفرمایند که در قرآن از سال اول تا سال پنجم در بیان اولاد

و دیگر آب بر دریای در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه یک دریا کرده بند  
 شود و آتش گردد تا در زمین را عذاب کرده شود نعوذ بالله من ذلك وَاِذَا الْقُبُورُ  
 بُعِثَتْ و چون گورها شورانیده شود وزیر و وزیر بر کرده شود یعنی آنچه در گور با تابش زنده  
 کرده شود درین آیت دلیل است که حشر جسمانی حق است بدانکه حشر بر دو نوع است  
 یکی روحانی است و آن آنست که روح را در قالب درآرند فاما قالب دیگر سازند  
 و حشر جسمانی آنست که روح را در همین قالب درآرند و قالب را باز پیدا کنند  
 چنانکه در دنیا بود و قول حق این است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِجَنَّةٍ اَوْ لِنَارٍ  
 آید بدانند بر تن آنچه پیش فرستاده است از خیر یا و صدقهها و فرزندان نیک و آخرت  
 و آنچه پس مانده باشد از نیکیهها و بدیهها و قیل مآقَدَّمَتْ آنچه کرده باشد از عملها که  
 فرموده شده است و آخرت آنچه نه کرده است و از عملها که با ترک کرده است ابوهریره  
 روایت می کند از رسول علیه السلام که گفت هر که مرد مراد است بنماید ویرا مقدار  
 همه ایشان باشد بے آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مرد مراد بدعت و ضلالت بنماید ویرا  
 و بال همه ایشان باشد بے آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود و لفظی است این است قَالَ النَّبِيُّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّمَا دَاعٍ دَعَا اِلَى هُدًى فَاتَّبَعْتَهُ فَذَكَرْتَهُ مِثْلَ اَوْدَانَ التَّجْرِ اِلَّا اِنَّهُ لَا يَنْقُصُ  
 اَجْرِيهِمْ شَيْئًا وَاَيُّمَا دَاعٍ دَعَا اِلَى الضَّلَالَةِ فَاتَّبَعْتَهُ فَذَكَرْتَهُ مِثْلَ اَوْدَانَ التَّجْرِ اِلَّا اِنَّهُ لَا يَنْقُصُ  
 مِزَانِيهِمْ شَيْئًا يَا مَعْزِلُ الْاِنْسَانَ مَبْعَثَكَ رَبِّيكَ اِي آدمی چه فریفت ترا و دیگر که در سیرانی  
 کردن پروردگار تو را لکن چون نیکو کار است که بر تو نیکیهها بسیار کرده است لطاعت و اچرا گذشتی و  
 سیرانی کردی ابن عطاء گفت رحمة الله عليه ما عرَكَ اِي مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ اَيْ عَنِ  
 فَرِيْفَتِ تَرَاكَ بَرِيدِي اِنْ خَدَاكَ تَعَالَى وَصَحْبَتِي بَا وَنَدَا شَتِي وَصَحْبَتِي بَعِيْرَا وَدَا شَتِي اَصْحَابُوا  
 مَعَ اللهِ فَاِنْ كَمْ تَطِيْقُوا اِنَّا صُحْبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللهِ وَنَحْنُ مَخْفَا اِنْ سَتَ كَمْ  
 صَحْبَتِي بَا اللهُ دَارِيْدَا و اگر نتوانید صحبت به کس دارید که او با الله صحبت دارد فرد

غرق آیم و آب می تسلیمیم	در وصایایم چه چیز در سوال	
<p>یابقی در دوسه؛ یا بر این نحو اهد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشد یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز با ما است و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود و بندگی که با تبار و دیم و با تو بودیم و تو بغیر ما چرا مشغول بودی و اس دل عشاق بدام تو میسند ما بتو مشغول و تو با عمر و زید و امام مقابل گفت دایره کرد او را عن خود اند تعالی چون با اول مرتبه نه گرفتش معاذ گفت رضی الله عنه مراد لیر که در گننا دینکی خداک تعالی همیشه بر من و آزار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار شنید و غلام آواز نمی داد امیر سر از او پرسید که چرا جواب نمی گویی گفت مرا اعتماد هست به کرم و عن خود تو که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین غنی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خود ما رحمت الله علیه میفرمودند که چون برست او میسر می آید و او میگوید و از والد فقیرین رباعی یاد داشت</p>		
رباعی	جز وصل تو را در کنی نماید ما را اگر چله هر دو کون طاعت دایم	جز خود تو نبندی که شاید ما را بسے فضل تو کار بر نیاید ما را
<p>الَّذِي خَلَقَكَ أَنْ خَدَاكَ كَأَفْرِيدٍ تَرَأْسُكَ بِسَاسْتِ كَرْدِ تَرَأْسُكَ وَ مَفْتِ اَنْدَامِ دَرَسْتِ دَادِ تَرَأْسُكَ لَنْكَ بِسَاسْتِ بَرَابَرِ كَرْدِ اِنْدِ تَ بَعْنِي مَعْتَدَلِ مَرَا جِ اَفْرِيدِ تَ بَعْنِي هَرِ جَهَارِ طَبِخِ بَرَابَرِ كَرْدِ قَبْلِ بِسَاسْتِ بَالَا كَرْدِ تَ چنانکه مے باید اعتدال را مرعی داشت بعضی گفته اند راست بالا کردی آبی صودره در هر کدام بگیرد که مَرَأْسَانَهُ خَوَاسْتِ دَلَّتْكَ بَرِ هَمِ نَشَانِدِ تَ بَعْنِي اَعْضَا تَرَأْسُكَ بَرِ هَمِ نَشَانِدِ التَّرْتِيبِ بَرِ هَمِ نَشَانِدِ اِنِ عِنِي اَنْ خَدَاكَ كَرْدِ تَرَأْسُكَ كَرْدِ دَرَسْتِ تَارِ كِي كُو دَر شَكَمِ مَادِ وَ زِهَرَانِ وَ شِمْ مَ بَعْنِي پَرْدُ دَر و ن زِهَرَانِ كَرْدِ اَعْلَامِ اَدْمِي بَانَ نِيرَسِدِ وَ اَزِ تَدْبِيرِ اَنْ عَا جَزَا سْتِ بِسَاسْتِ اَوْ كَرْنِ وَ مَعْنِي تَ مَكْنِ تَاغْوِيزِ كَرْدِي لَكَلَا خَفَانَهُ چنان است که شما می کنید بَلِ تَكَلُّفِ بِسَاسْتِ بِالذِّينِ بَلَكُ چنين است که دروغ میدارید پیغمبران را در آمدن روز قیامت و هر چه میخواهید می کنید و نمان می برید که شمارا حساب نخواهد بود و عذاب و زندگانی پس از مردن نه چنان است</p>		

و از شما غافل نسیم و آن علیکم و بدرستی که بر شماست لِحَافِظِینَ بر آئینه نگا بهبان  
یعنی فرشتگان که اصلاً بزرگواران و نیکوکاران گانینین نویسندهگان اند و فرشته در  
روز و دو فرشته در شب یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ می دهند آنچه می کنید از نیکی و بدی و همه  
می نویسند تا نابینان امام مجاهد رحمه الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکهها کرده باشد  
شادمان شوند و اگر بدیها کرده باشد غمناک شوند چون فرشتگان نهما سازند نیکی و بدی  
حق سبحانه و تعالی فرماید که متبادل کنید آنچه در لوح محفوظ است و آنچه این بنده کرده است  
سرسوئی بیش و کم نیا بند هر چه مباحات باشد محو کنند و آنچه طاعت باشد بگذارند از سر نو  
و عقاب و در حدیث آمده است که مَقْعَدُ مَلَکِئَتِکَ یعنی جای نشست دو فرشته تو بنیادیک  
دو دندان کلان تست و لسانک قلمها و زبان تو قلم ایشان است و دریغت و آب  
دهان تو صد ادهما سیاهی ایشان است و تو شرمنداری از خدای تعالی و از ایشان  
و هر چه می خواهی محو می شود و می نویسی خدای تعالی بنده نژدیک تراست از همه نژدیکها  
نقیب مؤمن این است که غافل نباشد و بعبادات روزه آر و آن آلای بر آس بدرستی که  
نیکوکاران مؤمنان یعنی نَعِیْمٌ بر آئینه در آسایش باشند در بهشت و آن العجا و بدست  
بد کرداران و کافران یعنی هَیْمٌ بر آئینه آتش و دوزخ باشند یصلو نهاراً در آینه در آتش  
دوزخ یعنی هم الدین در روز جزایی در قیامت و صاهم عنهما یعنی باین و نه باشند این  
بد کرداران از دوزخ غائب شوندگان یعنی همیشه باشند و مراد از نهار کافران اند بزین  
تقدیر و بقول دیگر همه کافران و فاسقان باشند فاما فاسقان غائب نه باشند از دوزخ  
از وقتیکه خدای تعالی خسته باشد و بعد از آن بیرون آیند و باین قول معنی این باشد  
که کافر و فاسق غائب نباشند از براس در آمدن بدوزخ پس از براس تعظیم روز قیامت

دو فرشته در شب  
نویسند تا نابینان  
امام مجاهد رحمه الله  
علیه گفت  
فرشتگان نیکهها کرده  
باشد شادمان  
شوند و اگر بدیها کرده  
باشد غمناک  
شوند  
چون فرشتگان  
نهما سازند  
نیکی و بدی  
حق سبحانه و تعالی  
فرماید که متبادل  
کنید آنچه در لوح  
محفوظ است و آنچه  
این بنده کرده است  
سرسوئی بیش و کم  
نیا بند هر چه  
مباحات باشد محو  
کنند و آنچه طاعت  
باشد بگذارند از سر  
نو و عقاب و در حدیث  
آمده است که مَقْعَدُ  
مَلَکِئَتِکَ  
یعنی جای نشست  
دو فرشته تو بنیادیک  
دو دندان کلان تست  
و لسانک قلمها و  
زبان تو قلم ایشان  
است و تو شرمنداری  
از خدای تعالی و از  
ایشان و هر چه می  
خواهی محو می شود و  
می نویسی خدای  
تعالی بنده نژدیک  
تراست از همه  
نژدیکها  
نقیب مؤمن این  
است که غافل  
نباشد و بعبادات  
روزه آر و آن آلای  
بر آس بدرستی که  
نیکوکاران مؤمنان  
یعنی نَعِیْمٌ بر  
آئینه در آسایش  
باشند در بهشت  
و آن العجا و بدست  
بد کرداران و  
کافران یعنی  
هَیْمٌ بر آئینه  
آتش و دوزخ  
باشند یصلو  
نهاراً در آینه  
در آتش دوزخ  
یعنی هم الدین  
در روز جزایی  
در قیامت و  
صاهم عنهما  
یعنی باین و  
نه باشند این  
بد کرداران  
از دوزخ  
غائب شوندگان  
یعنی همیشه  
باشند و مراد  
از نهار کافران  
اند بزین  
تقدیر و بقول  
دیگر همه  
کافران و  
فاسقان  
باشند فاما  
فاسقان  
غائب نه  
باشند از  
دوزخ از  
وقتیکه  
خدای  
تعالی  
خسته  
باشد و  
بعد از  
آن  
بیرون  
آیند و  
باین  
قول  
معنی  
این  
باشد  
که  
کافر  
و  
فاسق  
غائب  
نباشند  
از  
براس  
در  
آمدن  
بدوزخ  
پس  
از  
براس  
تعظیم  
روز  
قیامت

یا در دوگفت و ما آذنا منک ما یوم الذین ۱۰ ثُمَّ مَا آذنا منک ما یوم الذین و چه دانا  
 کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت  
 چیست یعنی به عقل خود دانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بنیدیشی از آن بزرگ  
 تراست بیان کرد روز قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ سَعِدًا أَوْ رُوزِ  
 تَوَانًا یَسْجَدُ تَسْجُدًا رَا بایندن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که  
 دوستی میکردند تا یک دیگر را یا رومی دهند و کارها و از زبان امید شفاعت میداشتند  
 و اما مومنان را شفاعت بسیار اولیا باذن الله تعالی باشد و الْأَمْرُ لِلَّهِ الْكَلِمَ الْبُرْهَانِ  
 حکم کردن در آن روز میان بندگان خداست تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت  
 شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله علیه گفت که اولیا و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبه جز خدا  
 تعالی را و او مخلق نبی دانند و بهر کس حواله میکنند اللهم تبتنا علی الشریعة و الطریقه و الحقیقه

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ وَجِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیت سوره

وکیل و واسع قیل ذیل و ادس است در دوزخ که زرد آب دوزخیان در آن جامع آید  
 و مار و کرم بسیار باشند در او و دوزخیان تبرسند از او بِالْمُطَفِّفِينَ مگر سنجیدگان  
 را و کرم پانیدگان را الذین اذا کالوا اناکم چون بگیرند چنانچه را علی الناس از مردمان  
علی به معنی رسن باشد یسئرون تمام بگیرند و اذا کالوهم و چون به پیمان مردمان را  
 یعنی از برای ایشان او و ذر نوههم یا برکشند از برای مردمان برابر او یخیرونکم و  
 یعنی چون از برآورد چنانچه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون برهند کم برهند یقال کلت و  
 کلت له و وزن نه و وزن ت له و در کشف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده  
 است به کیل و ترازد و او در دوزخ است گفتند اگر چه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم  
 که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و گفته اند چون حضرت  
 رسول علیه السلام از کم به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از بهر آنکه اهل بیت

- اعادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام هجرت  
 در آمدند و این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آنند که هیچ کس برابر ایشان  
 نیست در راستی اَلَا يَظُنُّ اَيُّهَا نَبِيُّ دَانَسُ اُوْلَئِكَ اَنَّهُمْ يَدْعُوْنَ زِيَادَةً لِّمَنْ اَتَوْهُم  
مَتَّبِعُوْنَ بدرستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را  
 باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود يَوْمَ عَظِيمٍ یعنی نمی دانند که  
 زنده خواهند شد از برك حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ  
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز که بر خیزند مردمان از گورها از برك حکم خداست آفریدگار  
 جهان تا نیک را از بد جدا کند نیکان را به بهشت فرستد و بدان را به زرخ کلا نیست  
 چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند و کم دادن و زی  
 ا گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جاهک ایشان دوزخ باشد و نامه ایشان و  
 کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جَلْ جَلَالُ اِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ بَدْرَسِيكَةٍ نَّامُ الْعَمَلِ  
 و کردار کافران لَفِي سَجِينٍ هر آینه در زیر مفرغ زمین است که جاهک باشش ابلیس است  
 و شکار و وَمَا اَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ و چه دانی تو اس محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین  
 بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالُ كِتَابُ مَهْرَقَمٍ نامه ایست نوشته شده که هرگز نمونشد و قِيلَ  
يَقْ مَعِيذُ لِلْمُكذِبِينَ و اس در آن روز مرد و رخ داندگان را که قرآن را و رسول  
 را راست نداشتند و حق مردم را زیادت گرفتند و کم دادند و کعب الاجار گفت جان  
 کافران را با سمان برند راه ندهند و درها بسته شود بر او زمین برند زمین نیز قبول  
 سجین برندش که جاهک ابلیس و شکر و س باشد نعوذ بالله من ذلك الذين يكذبون  
يَوْمَ الدِّينِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بر روز قیامت نه باشد ایشان را  
 و مراد از فجار کافرانند و مَا يَكذِبُ بِهِ و دروغ گوئی نمی دارد پیغمبران را و رو  
 قیامت را اَلَا كُلُّ مَعْتَدٍ آنچه مرگناه گار از حد در گذر زنده اِذَا نَسَّاعِيكُمَا اَيَاتُنَا





بدستیکہ نامہ نیکو کاران ہر آئینہ باشد در زیر آسمان مفہم وزیر عرش و مآذرتک ماعلیون  
 و چہ دانی تو اے محمد کہ چہیت علیون بیاد کرد و گفت جل جلالہ کتب مرقوم نشہ ہدہ  
 المقر بون یعنی علیون نامہ ایست نوشتہ کہ حاضر آرنش فرشتگان مقرب و بہ قول عبد اللہ  
 ابن عباس رضی اللہ عنہما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بہ قول ضحاک  
 سدرة المنتہیست و بقول مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر بہشت است چون عہدہ  
 نیکان از آسمان بر نہ فرشتگان مقرب از ہر آسمانے در پئے و سہ بردند تا آن جاکہ جائے دیو باشد  
 ان الابرار لکنی نعیمیہ بدستیکہ ہر آئینہ نیکو کاران در آسایشہا باشند و بہشت  
 علی الاربابک ینظر و ن بر تختہاے آراستہ مرصع بد و یاقوت بر بالاک این تختہا  
 خیمہا باشد نظری اندازند از وسع اہل بہشت بسوے نعمتہاے بہشت و مملکتہاے  
 ایشان کہ برابر دنیاست بہ یک نظر مہ را بیند و این نیکان کسانے باشند کہ ہر حقیقتی  
 ایشان را فرمودہ باشد مکنند و از ہر چہ ایشان را باز داشتہ باشد باز آئند و اگر بد کرد  
 باشند و با فر عمر تو بہ کردہ باشند و بر بہان تو بہ مردہ باشند از ابرار گردند تعرف فی  
 وجوہہم نصرۃ النعیمیۃ شناسی تو اے محمد در رویہاے ایشان تازگی نعمتہا و آتہا  
 رویہاے بعضے چون آفتاب باشند و بعضے همچون ماہ و بعضے همچون ستارگان یسقون  
 دادہ شوند عن حقیق از شراب صافی خالص بے آمیزش سفید کہ در وسع ہر صفت  
 نباشد و بہ منفعت باشد محتوم ہر کردہ شدہ کہ بیچ کس بان نہ رسیدہ مگر دست ابرار  
 ختامۃ مسک ہر مشک باشد در وسع یعنی آخر مزہ و وسع بو خوشک باشد اللہ  
 ارسلنا منذ فی الدنیاء و الآخرۃ بیت بہ مخموران حق جام طہورہ بہرین مرغان کو این آیت  
 و فی ذلک فلیتأنس المتأنسون و درین نعمتہا خواہانی نمایند گان یعنی عمل صالح  
 پیش گیرند و مکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بچویند این نعمتہا را و طلب  
 کنند آن را التأنس و رغبت کردن بر چیزے شب و روز بہت شمار دنیاست و

میدگیر احدی برید و خون ناحق می کنی از برای دنیا و شمارا هیچ  
 پروا نمیست بهشت نیست همچنین کنی بدیت اگر رشک و حدبری  
 بدین بر دیگرین رشک بدست انبیا را بد و سفرهای دور میسر وید  
 از برای دنیا و به مسجد از برای نماز جماعت نمی آید و در کارهای  
 دنیا مالهای بسیار خرج میکنی و از برای رضای حق تعالی دانستی به فقیران نمیدهی  
 وَمِنَ الْجِبَةِ أَمِيرٌ شَانِئٌ حَقِيقٌ مَخْتومٌ مِّنْ تَسْنِيمٍ بَاشِدَاز چشمه که نام آن تسنیم باشد  
 عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چشمه ایست تسنیم که بیاشامند از او بندگان مقربان  
 یعنی برگزیدگان خداست تعالی که در خیرهای شتافتند و از گناهان دور می بودند و  
 عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما گفت که تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بهشتیان  
 از آن در شراب خود میامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمه تسنیم از زیر عرش رود  
 و کبوتر شکمهای بهشتیان فرو آید و او شیرین ترین و خوشگوارترین شراب بهشت است  
 بیان کرد خداست تعالی که کافران چه میکردند در دنیا به مؤمنان و گفت جل جلالہ  
 إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بَدْرَسِيكَةً أَن كَسَانَهُ كَغَنَاهُ مِيكَرَدند و کافران می شدند در  
 دنیا همچون ولید مغیره و ابو جهل و یاران ایشان کَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَصْحُقُونَ  
 بودند که می خندیدند به کسانی که ایمان می آوردند و افسوس می کردند به مؤمنان فقیر  
 همچون بلال و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی اللہ تعالی عنہم و گفتند اینها بهشتیان  
 هرگز چنین نخواهد بود نصیب تو این است که با درویشان صالح اعتقاد بدند کنی و ایشان  
 را عزیز داری که پادشاهان آخرت فقیران صالح و صابر خواهند بود تا از شفاعت  
 ایشان محروم نه مانی وَإِذَا هَوَّوْا إِلَيْهِمْ يَبْتَغَوْنَ و چون می گذرند مؤمنان بر  
 کافران چشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند به مؤمنان  
 وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ آلِهِمْ و چون بازگردند کافران باهل خود شادمان و بکافران دیگر

اَلْقَلْبُوا بازگردند فکجهین شادان و خندان و شکران و فخر کنندگان از جهت مال و نعمت که در دنیا  
 و ازین جهت که بزقیان سخن گوی کرده اند و افسوس داشته اند شادان باشند و اِذَا دَاوُومٌ و چون  
 کافران مؤمنان را بینند قُلُوْا اِنَّ هُوَ لَاصْحَابٌ مِّنْكُمْ لَمَّا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ گویند بد رستیکه این مؤمنان مگر ما نماند  
 و زیان کارانند که پیروی محمد می کنند و بسیار هستند از منکران که در دنیایان را که معتقدان  
 صالحانند بجهنم میگویند و از دولت و سعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند و به عذاب  
 خدا متعالی بلاگ می شوند ظاهراً حال این طائفه را می بینند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد	اے بسا کس را که صورت را زد	تقصید صورت کرد در باشد زد
-----	----------------------------	---------------------------

الحديث قلب المؤمن عرش الله تعالى و مَا أَرْسَلُوا عَلَيْهَمْ حَافِظِيْنَ و این کافران فرستاده  
 نشده اند بر مؤمنان تا نگاهبانان باشند و ایشان را باز دارند از آنچه می گفتند فَأَلْيَوْمَ  
 پس در آن روز یعنی در قیامت الدِّينِ اَمَّنُوا مِنَ الْكُفَّارِ لِيُحْكَمَ لَكُمْ آن کسانی که ایمان  
 آورند در دنیا می خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب و عقوبت قیامت می بینند  
 و شادی میکنند عَلَى الْاَدْبَابِ يَبْظُرُونَ بر تختهای آراسته در پردایعنی در خیمه های از یاقوت  
 و مروارید شسته می نگرند از بهشت و دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیاب  
 بر می آید و فروری روند چنانکه خود جوش در در گیت مؤمنان شادی می کنند و می خندند هَلْ

تَوَّابٌ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بد رستیکه جزا داده شدند کافران آنچه بودند که می کردند  
 در دنیا از استهزاء و افتراء التَّوْبَةِ جزا دادن الهی عاقبت کار را را بنیسه گردان

سُورَةُ الْاَشْفَاقِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ خَمْسَ عَشْرَةَ اٰیَةً  
 را کافران می پرسیدند که قیامت سے خواہد بود جواب آمد کہ اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ چون بیاید قیامت  
 آسمان بشکافد و پارہ پارہ شود و بر زمین افتد از ہیبت آن روز و اِذْ نَبَتْ لِبَدِهَا و شنود  
 آسمان فرمان خدا سے تعالی را و قبول کند و حَقَّتْ و منزلت آسمان را کہ فرمان خدا متعالی را  
 را قبول کند چونکہ آفریده اوست و اِذَا الْاَرْضُ ضُحَّتْ و قیامت بیاید زمین را باز کشیده شود

چنانکہ سخمیتان را باز کشند تا هموار شود و دروسے آج کوہ و بالا اوستی نماید و بمقدار آنکستے  
تفاوت و نامہواری نماید تا خلق دروسے گنجی چنانکہ در خبر آدہ است وَالْقَتَّ مَا فِيهَا  
واندازد زمین انچہ دروسے است از گنجاہ و مردگان وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و دروسے  
ہیچ چیز نماید وَإِذْ نَسَّ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ و مشور زمین مہر حکم خدا تعالی را یعنی حکم خدا خود را  
و سزا ست زمین را کہ فرمان برداری کند امر خدا تعالی را اجزا او متدرست اسے  
اذا کان ہذہ کلاموسر کذلک لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد کہ یاد کریں  
شما زندہ کردہ شوید و حساب کردہ شوید و جزا دادہ شوید بر نیکیہا و بدیہا یا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ  
اسے آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بدرستی کہ تو کارکنندہ مر پروردگار خود را کار کردی  
فَمَلَأْتَهُ پس میندہ تو بہ روز قیامت جزائے کردار ہائے خود را از نیکی و بدی کردن  
الْكَدْحِ در نخت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی ہر کہ ہر چہ می کند جزا  
آن بوسے خواهد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلالہ فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ پس آنکہ  
دارہ شود و کتابہ بِمَعِينِهِ نوشتہ اعمال او بدست راست او فَسَوَّفَ محاسب پس زود بود  
کہ حساب کردہ شود حَسَابًا بَالِيغًا حسابے آسان بے مناقشہ و مضائقہ وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ  
و بازگردد بسوئے کسان خود یعنی بہ گروہ مؤمنان یا بہ قبیلہ خود از اہل اسلام یا بہ زنان خود  
از حور العین مَسْرُورًا شادمان بہ سبب آنچہ یافت باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ  
أَوْفَىٰ لَتَبَةً و سراء ظہیرہ و اما آن کس کہ دادہ شود نامہ او را از پس پشت او فَسَوَّفَ  
يَدْعُو نَبْرًا او يَصِلُ ساعینا پس ہر آئینہ بخواند تبعی دارا یعنی بہ طلبد ہلاک خود را یعنی آرزو  
برد کہ کاشکے زندہ نشدے و ہمیشہ مردہ ماندے تا در آتش در نیاندے چون کسے را نامہ  
از پس پشت دہند گردش را بر تابند تار ویش از پس پشت شود و دست چپ وسے را  
بشکنند و بسوئے پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامہ او را در دست چپش دہند  
قرآءة عاصم و ابو عمر و حمزہ يَصِلُ بفتح یا است و باقی قرآء يَصِلُ بضم یا و تشدید لاء

بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگر چه فاسق باشد نامه او بدست راست او دهند بیان کرد که  
 بچه سبب کافران را نامه بدست چپ دهند و گفت جل جلاله إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُصْرِفًا  
 بدستیکه بود کافر در میان قوم خودش دمان زیسته و به هوائے نفس خود کار کردی و  
 پرواى شریعت نداشته و غم آخرت نبودش هر چه می خواست می کرد و مال مردم میگرفت  
 و خون ناحق میکرد در راحت و آسایش می بود و مؤمن غمناک می بود و فرمان بردار  
 و ترسان از حضرت پروردگار خود به کفایت و عفاف قناعت کرده بود دست

ما غلام ملک عشق بے زوال

ملک دنیا نین پرستان از احلال

و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلاله إِنَّهُ ظَنَّتْ أَنْ لَنْ يُجِئَ حُوسًا بَلَى إِنَّ رَبَّهُ  
 كَانَ بِهِ بَصِيرًا بدستیکه کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگرود یعنی می گفت که هرگز  
 بعد مردن زنده نخواهم شد و هر چه می کنم حساب نخواهد بود نصیب مومن این است که از  
 طحان و منافقان و مبایحان و اهل بدعت و حرام خوار که هر چه باشد بگیرند دور باشد  
 که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد که خود را اسید و قلندر و  
 ابدال نام کرده اند و گویند که خمس مال خلق از آن ما هست و همه دنیا کابین فاطمه زهرا است  
 و علما و اهل حق را دشمن میدانند و مرید بسیار گیرند و همه از شرع بیرون آرند و کابیرین  
 شرع فسر مایند مشنومی اسے بسا ابلیس آدم روئے هست پد پس بهر دست نشاید داد دست  
 دست ناقص دست شیطان است و دیو پد زانکه اندر بند تکلیف است و ریو پد اسے براد  
 دور باشد ازین نوع مردم و خدمت علماء حقیقی و شیخ محقق کن تا ایمان بیاوردی  
 تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ظَاهِرُهُمُ الرِّفْضُ وَبِاطِنُهُمُ الْكُفْرُ وَامِنْ طَائِفَةٍ رَافِضُو كِي خَوَانِد  
 و مذہب باطل ایشان را هر کس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیداشده  
 بودند و سلطان ایشان را برانداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ  
 الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحه العزیز ایشان را بشناخت و به سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند  
یا ذکر که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت در همه آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و  
قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فلا پس نیست چنانکه کافر میگوید  
که آمدن قیامت را منکبمی شود اقسام بالتشفیق سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب  
فرو رفتن پدید میآید و قبیل سفیدی است که بعد از سرخی پیدا میشود و این روشن تر است  
و قبیل جبهه روزنه مراد است تاکلیل و صاوسق و بجزمت شب و بجزمت آنچه شب او را گرد کند  
از مخلوقات که در شب آرام گیرند التوسق گرد کردن القمر اذ التسق و بجزمت ماه چون که جمع  
شود نور و تمام شود یعنی در ایام بیضی الاکتساق بهم آمدن و تمام شدن اکتر کبت چون  
بضم با خوانده میشود معنی این است که هر آئینه بر نشیند شام آئینه و هر آئینه طبقاً عن جلیق بر  
حاله پس حاله یعنی برگردد از حاله بحاله یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسد و از پس  
مردن زنده شود و به عرصات قیامت حاضر شود و حساب و کتاب بینید و صراط و در فوج  
را و در کات او را و بهشت و منازل او را بدانید و بینید و با همه حالها قادر و علیم بصیر  
دائند و اگر اکتر کبت بفتح با خوانده شود چنانکه قراءه ابن کثیر و حمزه و کسائیت و اول قرأت  
باقی قرائت سنی چنین باشد باین قرأت که بجزمت این چیزها که تو ای محمد برای بر آسمانها  
طبق از زیر طبق در شب معراج و امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل تمسک  
باین آیت کرده است بر حقیقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است  
و امام خجاک گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را  
قطع کرده است و امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل گفته است که قطع این  
مسافت بعینده در اندک مدت محال نیست چنانکه به علم اقلیدس معام شده است که آفتاب  
را جسم عظیم است که عدد و شصت اندازه کرده زمین است و در آن مقدار که اسپ نیز رو کند و در  
دویدن قدم برهنه و بردار و بزرا ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شده گفت لا و نعم دلیل است بر تحقیق این سخن پس اگر  
 به جذبات الوهیت سر و پینه‌باز این مقدار مسافت را در یک شب قطع کن مجال نه باشد  
 پیش او لیا را اندر این ظاهر است چون ارواح ایشان را عروج است افتد و از خواب پیغمبر  
 بجا و ندی رحمة الله علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجہ امام  
 شمس العارفین سجا و ندی که صاحب و تون قرآن است رحمة الله علیه گفته است که مرغ  
 دوش هواست آشیانه آن حمار دار و از برای آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چستی  
 و کبستی اشغال اینها بر تو پوشیده نماید ششمی گریه می دانی بیخود و لایکجوز به  
 خود ندانی تو که عوری یا عجز به جان جمله علیها ایست این پدگرن دانی من کیم در ره یقین  
 اللهم شنبنا علی تصدیق الانبیاء و اسدقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذوالجلال علی  
 آدمیان را بیان کرد پس ازان سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان  
 نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب **فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس چه بوده است  
 این کافران را که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بقرآه دوم **لَتَرْكَبُنَّ**  
 محنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند به معراج رسول محمد علیه السلام  
**وَ إِذْ أَقْرَأَهُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ لَا يَسْجُدُونَ** و چه بوده است مرا این کافران را که چون  
 خوانده می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمی گذارند و اتقیاد احکام  
 شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواند  
 سجد کرده **بِئْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و اینچنانکه کافران می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه  
 چنین است که ایشان **يَكْفُرُونَ** در و عا و می دارند پیغمبران را و قرآن را **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ**  
 و خداست عز و جل داناست بانچه ایشان پنهان می دارند در دل خود جمع می دارند در سینه  
 خود و الا یعاب لنگه داشتن چینه را در و عا یعنی در ظرف قیامت هم بعد از آیه پس مرده  
 ده ایشان را بر طریق استهزا و خبر کن ایشان را بشکند در دنک و جاودانه در و وزخ



اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَسْتَاذِنُقَطْعُ بِشَدِّ وَعَمَلًا الصَّلٰحٰتِ لِيَكُنْ اَنْ كَسَانِيْ كَرُوْزِهٖ اَنْدُوْعَمَلَهَا  
 نِيَكِ كَرُوْدَهٗ اَنْدُوْعَمَلًا اَجْرًا غَيْرًا مِمَّنُوْنُوْا مَرِيْشَانِ رَاسْتِ مَرْوِيْ كِهٖ مَرْكَزِ كَرُوْشُوْجُوْا خَرْزِ سَدِّ اَلْمَنْ

بریدن و منت نهادن و الله تعالی اعلم

سُوْرَةُ الْبُرُوْجِ وَ كَيْتَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَ هُوَ اَتْنَانٌ وَ عَشْرَةٌ وَ اٰيٰتُهَا

وَاللّٰهُ اَذَاتِ الْبُرُوْجِ بَحْرَتِ اَسْمَانِ بَابَرَجَالِيْنِيْ دَوَاذِدَهٗ بَرَجِ كِهٖ كَمَلِ وَ ثُوْرُوْجُوْا وَسُرَطَانِ  
 وَاَسَدُوْشْبِلْدُوْ مِيْشِرَانِ وَ عَقْرَبُ وَ تَوْشُ وَ جَدِيْ وَ دَلُوْ وَ حُوْتُ سَتِ بَدَانِكِهٖ دَرِ هِرْسِيْ رُوْزِ  
 اَقْتَابِ يَكِ بَرَجِ رَاقِطِ مِيْكَنْدِيْ اَسِيْ وَ يَكِ رُوْزِيْ اَسِيْ وَ دُوْرُوْزِيْ اَسِيْتِ وَ نَهٗ رُوْزُوْ دَرِ هِرْدُوْ  
 رُوْزُوْ وَ چِيْزِ اَزِ رُوْزِ اَهٗ يَكِ بَرَجِ رَاقِطِ مِيْ كَنْدِ وَاَنْ مِيْسْتِ وَ هِشْتِ رُوْزِ اَشَدِ وَ دَرِ دُوْشَبِ  
 مَاهِ پُوْشِيْدَهٗ مِيْشُوْ اَمَّا اَقْتَابِ يَكِ سَالِ بَايْدِ كِهٖ تَا دُوْرِ فَلَكَ رَاقِطِ كَنْدِ مَاهِ دَرِ سِيْ رُوْزِيْ اَسِيْتِ  
 وَ نَهٗ رُوْزِ فَلَكَ رَاقِطِ كَنْدِ وَاِيْنِ دَلِيْلِ سَتِ بَرَكَمَالِ قَدْرَتِ اَفْرِيْدِ كَارِغُوْجَلِ اَزِ بَهْرِيْنِ مَعْنِيْ كُونْدِ  
 يَا دَرِ كَرِ اَسْمَانِ بَابَرَجِ اَهٗ قَوْلِ دِيْگَرِ مَهْرَسْتَارِ كَانِ مَرَادِ سَتِ وَ بَقَوْلِ دِيْگَرِ دَرِ اَهٗ اَسْمَانِ  
 مَرَادِ سَتِ بَدَانِكِهٖ بَرَجِ عِبَارَتِ اَسْتِ اَزِ يَكِ نَجْمِ اَزِ دَوَاذِدَهٗ نَجْمِ اَسْمَانِ وَ اَلْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ وَ  
 بَحْرَتِ رُوْزُوْ عَدَهٗ كَرُوْدَهٗ شَدَهٗ كِهٖ خَوَابِ اَهٗ اَدِيْعِيْ رُوْزِ قِيَامَتِ وَ شَاهِدِ وَ بَحْرَتِ كُوَاهِ بِيْ  
 رُوْزِ اَدِيْنِهٖ كِهٖ كُوَاهِيْ مِيْ دَهْدِ بَرِ عَمَلَهَا وَ مَشْهُوْدِ وَ بَحْرَتِ حَاضِرِ اَمْدَهٗ شَدَهٗ دَرِ وِسْ اِيْعِيْ رُوْزِ  
 عَرَفَةِ كِهٖ حَاجِيَانِ وَ فَرِشْتَاگانِ دَرِ وِسْ حَاضِرِ شُوْنْدِ وَ غَيْرِ اِيْنِ نِيْزِ كَفْتَهٗ اَنْدُوْ جَوَابِ قَسْمِ مَقْدَرِ سَتِ  
 اِيْعِيْ بَحْرَتِ اِيْنِ چِيْزِ كِهٖ شَمَازَنْدَهٗ كَرُوْدَهٗ خَوَابِ اَهٗ اَسِيْدِ شَدِ بَعْدَ اَزِ مَرْدَنِ قِيْلِ بَحْرَتِ اِيْنِ چِيْزِ اَهٗ كِهٖ  
 كَافِرَانِ رَا عَذَابِ كَرُوْدَهٗ خَوَابِ اَهٗ شَدِ وَ قِيْلِ جَوَابِ قَسْمِ اِيْنِ سَتِ كِهٖ قِيْلِ اَصْحَابِ الْاَخْدُوْدِ  
 بَحْرَتِ اِيْنِ چِيْزِ اَهٗ كِهٖ يَا دَرِ كَرِ دِيْمِ كِهٖ لَعْنَتِ كَرُوْدَهٗ شَدِ وَ اَزِ رَحْمَتِ حَقِّ تَعَالِيْ دُوْرِ كَرُوْدَهٗ شَدِ يَا رَا  
 خَنْدَقِ الْاَخْدُوْدِ هُوَ الْخَنْدَقِ وَ اِيْنِ اَصْحَابِ اَخْدُوْسَهٗ كَافِرُوْ بُوْنْدِ كِهٖ مُؤْمِنَانِ رَا عَذَابِ  
 مِيْ كَرُوْدَنْدِ كِهٖ اَزِ دِيْنِ حَقِّ بَا زَرِ دِيْدِ وَاِيْنِ مُؤْمِنَانِ اَزِ دِيْنِ حَقِّ بَرِنَا شَدِ كِيْ اَلطِّيْلَانُوْسِ رُوْزِيْ  
 دُوْمِ پُوْسَفِ ذُو الْنُوْاسِ بُوْدِ سِيْمِ نَجْتِ نَصْرِ مَخِ بُوْدِ دَرِ فَارَسِ وَ اِيْشَانِ خَنْدَقِ عَنِيْ كِهٖ نَبِيْ

که درازی و سه چهل گز بود و پنهانی او در وا زده گز و دریا پر آتش کرده بودند هر مؤمنی که از زمین  
برگشت و دیدار آن خندق انداختند و فاما هیچ ضرر بمؤمنان نرسید و از آن آتش در شش  
درآمدند و درین سوره مراد آن است که در بخران ملک بود و او اسم موضع بود و چون  
و آن مؤمنان بر دین عیسی علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حمیر زمین بخران رفت  
و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیلہ است از زمین و سبب آن بود که مردی  
از مؤمنان قوم عیسی علیه السلام در بخران افتاد در میان جهودان بسیار چون برکت و مسلمان  
شدند و به دین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهودان را قہر آمده و خندق عظیم  
کند و پر آتش کرد که هر که از دین ترسانی برنگشتی و میرا در آتش انداخته و این پیش از رسول  
ما بود هر که در آتش انداختند و ضرر بوسه نرسید و تار و زری ز نور آو در دند و سوختن  
شیر خوراه داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود و فرزندش گفت ای مادر  
صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و بیجان است و بقول و سبب رضی شد  
عنه آن کسانے را که در آتش انداختند و وا زده هزار کس بودند و بقول امام کلینی ہفتاد ہزار  
کس بودند پس از آن آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کا فران را گرفت و همه را  
بسوخت و این قصہ را قاضی عبد الصمد الخزومی رحمۃ اللہ علیہ آورده است در تفسیر خود  
و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن نیست کہ در بلا با  
خالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکرو چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد  
و از برای دنیا ایشان را خدمت نہ کند و توکل بر حق تعالی کند اسے عزیز من کسے واکہ غم دنیا  
باشد و بر دین متابعت سید المرسلین باشد و او را چه غم دنیا و شویش او باشد شیخ سنائی غزوفی گوید

عزل مسلمانان مسلمانان مسلمانی	درین آیات بے دنیا پنیامانی پیشیانی
ازین رو کہ جهان پر دیو پر غولست است را	کہ دانند کہ جز اسلام و جز سنت نگهبانی
شراب حکمت شرعی خورید اندر رحیم دل	کہ محروم نماندین دولت پس گویان یونانی

بربریا چنان جلسے کر و کفر و ہوا آید	از ایراد چین جانہا فر و ناید مسلمان
سازید از برائی نام و دام کام چون مردان	جمال نقش آدم رانقاب نفس شیطانی

النَّارِ ذَاتِ الْقُوَّةِ بِدَلِّهِمْ أَشْهَاتٍ لِّمَن لَّمْ يَخْشَ اللَّهَ لَعْنَةَ اللَّهِ الَّذِي لَعَنَهُ وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

کیا ران آتش زبانہ زندہ انداختی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را کہ خندق کنند  
 بودند و پر آتش کرده و مردم را عذاب می کردند بر آن آتش اِذْهُمْ عَلَيْهَا قَعُودٌ چون آن  
 کافران بر کنارہ خندق نشستن بودند الْقَعُودُ جمع القاعد یعنی مہتران ایشان بر سختها  
 نشسته بودند بر کرانہا، آن آتش و کہتران مردم را در آتش مے انداختند وَهُمْ عَلَى مَا  
 يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَوَيْسَ الَّذِي كَفَرَ لِيُنزِلَ اللَّهُ مِنْ سَمَاءٍ حَرِيرًا عَلَيْهِمْ  
 عَذَابٌ أَلِيمٌ

و شادمان مے بودند بآن عذاب مومنان وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ  
 الْحَمِيدِ و عیب نمی کردند آن کافران مومنان را یعنی عیب نہ شدند آن مومنان تا  
 کافران عیب کنندشان مگر آنکہ ایمان آورده بودند بہ خدا مے غالب بہم چیز کہ بے ہمتاست  
 و ستودہ شدہ است در ہمہ وقت الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اِنَّ خُدَاكُكَ  
 مَرَّوِسَتْ بِاَدَشَاهِيْ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِهَا وَ اَللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدا مے تعالیٰ بہم  
 چیز را گواہ است و داناست بہم چیز با پس جزا مے کرد از ہا مے و س بدہ نیکی را و بدی را  
 یعنی این کافران بر مومنان ہیچ عداوتے و دشمنی نہ شدند مگر بدین جہت کہ ایشان  
 ایمان آورده بودند بخدا مے کہ موصوف است بصفات کمال و منورہ است از نقصان  
 و زوال یعنی می باید ہمچنین کسان را دوست دارید کہ ایمان آورده اند بخدا مے تعالیٰ و دشمنی  
 نہ کنند ہیچ کس کہ کافران کور اند و کار بر عکس میکنند نصیب مومن این است کہ  
 با دوستان خدا مے تعالیٰ دشمنی نکنند و حسد نہ در بین کہ ایشان را مریدان و دوستان باشند

پس تو اسے ناشتہ رو بہ چہیتی	پز نزاع و پر حسد بر کہیستی
با ذمہ شیران تو بازی مے کنی	با ملائک ترک تازی مے کنی

ابو جہل صفت مباحث ابو بکر صفت باش اما سنت آسمی برین رفته است کہ ہر صدیقی را  
زندیتی باشد کہ بوستان عارفان از جو ہار منکران آب میخورد حق تعالی حال کافران را  
بیان کرد و گفت جل جلالہ ان الذین قتلوا المؤمنین و المؤمنات بدرستی کہ سائیکہ  
عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنہ را و در خندق انداختند ایشان را تا کہ کہ  
یومئذ افسوس تو بہ نہ کردند و از کفر و گناہ باز نگشتند قل لہم مرا ایشان راست عذاب جہنم  
عذاب دوزخ و لہم عذاب الخریق و مرا این کافران را بود عذاب آتش سوزان  
در دنیا کہ ہم از ان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا ہمہ خلق بدانند کہ اثر  
بہ فرمان حق تعالی می سوزد حق سبحانہ و تعالی صفت مؤمنان را کرد و گفت ان الذین  
اصوبوا و عملوا الصالحات لہم جنات تجری من تحتها الانهار بدرستی کہ سائیکہ  
ایمان آورده اند و عملہا نیکو کردہ اند ایشان را باشد بوستانہا کہ میرود در زیر درختان  
ان جوہا ذلک الفوز الکبیر انست رنگاری بزرگ یعنی مؤمنان کہ در آتش اخذ و  
صبر کردند مرا ایشان راست بہشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی ات  
بطش ربک لشدید بد رستی کہ ہر آئینہ گرفتن خداے تو سخت است البطش  
گرفتن بہ سختی انہ ہو یبدی و بعد و بدرستی کہ خداے تعالی آفرید خلق را بار دیگر  
تا زندہ کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را  
بر ایشان در آخرت و هو الغفور الودود و ان خدا نیست کہ نیک آمرزندہ مؤمنان  
و دوست دارندہ و دوستان خویش است قیل آمرزندہ عاصیان و دوست دارندہ  
تو بہ کنند گانست تا توانی دوستان او را کہ مؤمنان اند و دوست داری یعنی مؤمنان کہ  
دوستان حقیقی اند و دوستان خالص او را کہ اولیاء اللہ اند نہ نجانی تا ہلاک نشوی بہیت

دوستی نایزہ	دوستی نایزہ	اقتصد صورت کرد بر اللہ زد	اقتصد صورت کرد بر اللہ زد
-------------	-------------	---------------------------	---------------------------

دوستان اوراد و ستاداری و طالب صحبت ایشان باشی مستغوب

از کلمه حق یا موزا که کریم	بین چه میگوید ز مشتاقی کلمه
ع و م و ق با جمع الجویین من	تا شوم مستغوب سلطان زمین
با چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب خضرم ز خود بینی بری
سالها پریم به پرو با لها	سالها چه بود هزاران سالها
تو همین این یاها را بر زمین	ز آنکه بر دل میرود عاشق نشین

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خدایند عرش بزرگتر است بیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ  
حمزه و کسائی بکسر وال خوانده اند و باقی قرابضم وال خوانده اند فَقَالَ لَمَّا يُرِيدُ كَلِمَةً  
است هر چه خواهد و هرگز آنچه خواهد بدین نصیب تو نیست که حسد نبوی و راضی باشی قسمت الهی

بیت قسمت قسام بین بیچ مگو؛ مخرج + کار تبری شود چونکه در یوحنا

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ و بدرستیکه آمد بتو سخن شکر فرمودند وَ تَسْمَعُونَ لَمَّا يَتْلُو آيَاتِنَا أَنْ نَسْأَلُكَ  
که فرعون و ثمود میان بودند که ما ایشان را نیست کردیم به عذاب بزرگ کافران این است  
اینرا ملاک خواهیم کرد بیل الذین کفروا فی تکذیب بل کسائیکه کافر شده اند در انکار  
آن عذاب را با وجود آنکه می دانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند به قرآن که نامه الهی است  
و کتاب عزیز و فرقان شریف است وَ اللَّهُ مِّنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مُخِيطٌ خدای تعالی داناست  
بحال این کافران و تواناست به هلاک کردن ایشان و از پیش و پیش محیط است یعنی گردا  
گرد ایشان را گرفته است که توانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قَوَّانٌ عَظِيمٌ چه چنانست  
که کافران میگویند که قرآن شعرست و سحر و سخن محمد است علیه السلام بلکه چنین است که قرآن  
بزرگست فی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ و سخن خدای تعالی است و در لوح محفوظ است که نوشته  
شده است و نگه داشته شده است از تغیر و تبدل که یک حرف کسه در و سه زیادت توان  
کرد و کم نیز نتواند کرد و عبدالله ابن عباس رضی الله عنه گفت که در اول لوح محفوظ نوشته است که



نگاہ می دارند از دیوان چنانکه عمل را نگاہ می دارند از مجلس تا غایتی که تقدیر کرده شده است  
 چون تقدیر سبب آید نگاه ندارند و در پدایه آورده است که اختلاف است در شمار فرشتگان که  
 نگاہ می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد و چون در بعضی روایت دو است و  
 در بعضی روایت پنج و در بعضی روایت شصت است وَلَیْسَ یَنْظُرُ پس بنگرد اِلَّا لِنَسَانِ آدمی که  
فِی خَلْقِ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت جَل جَلَالًا خَلِقَ مِنْ صَّاعٍ ۵ اَفِی  
 آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ  
 که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینۀ مادر که میان دو پستان  
 الترائب جمع التریبه چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزندے پیدا شود قوت به شہوت مرد  
 زن برآیند و تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینۀ مادر آب جدا شود هر دو آب بهم بیایند  
 و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت  
 پاره باشد همچون گوشت خائیده بعد از آن فرشته راحق سبحانہ و تعالی فرستد در شکم مادر  
 تا چهار حکم را بنویسد که درارش را که چه خواهد بود و او جلش را که چند بزید و روزیش را که چند  
 بخورد و بنویسد که نیک بخت است یا بد بخت بعد از آن روح را در روسته در آرنده از نطفه  
 شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شدی اولت آب گنده  
 و آخرت خاک پراگنده پس منکر مباحث که شومی زنده چنانکه گفت خِمْسَ باقی و پانیدہ  
اِنَّہٗ بد رستیکه خداے تعالی که آفریدش اول عَلٰی سَاجِدَةٍ لِّعَادٰتِ رَبِّہَا بر بازگردانیدن آدمی  
 بر آئینہ توانست یَوْمَ تَبٰی اللّٰہُ اٰیٰتِہٖ در روزیکہ آشکارا کرده شود کارهای پنهان او را  
فَدَا لَہٗ مِنْ تُوۡفِیۡہٖ ۶ وَ لَکَانَ حِیۡرًا پس نباشد مرین کافر ایچ قوتے و یاری کنند و بیک قول مر  
 ازین کار با پنهان فریضہاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها  
 را آشکار کنند که چگونه کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ  
 سے چیزست ہر کہ آن را بجا آورد و ترک نہ کرد ولی حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت

و قبول دیگر مراد ازین گنا گناهان نهان و مکرها و میاه باشد که آن را دران روز آشکارا کنند **وَ لِلّٰهِ تَعَالٰی اَعْلَمُ** و التمام ذات الرّوح و بجزمت آسمان با باران و اکاذیب ذات الصّدق و بجزمت زمین با سنگافتن که بشکافد بگیاه و درخت اقله بدستیکه قرآن لقول **فَصَلِّ** و هر آینه سخن خداک تعالی است که جدا کنند است میان حق و باطل و مآهو **بِالْقَوْلِ** و نیست این قرآن سخن بیووده و سخن آدمیان **اِنَّهُمْ يَكِيدُوْنَ كَيْدًا** و بدستیکه این کافران مکر میکنند تبواس محمد تا بتورنج رسانند و اکید کیداً و من جزای این مکر ایشان را می دم در دنیا و آخرت نمبر کن تو اس محمد در جنات کافران نصیب درویش این ست که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالی توکل کند که او کریم است و جزای ایشان را بد بد و من **يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** بیت

آن را که توئی خرقه عریان نشود بر گرز	وانرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیچاره شود عاشق اما به نمی میسد	مگر چه شود لاغرا ستاره نخواهد شد

**فَقِيلَ لِّلْكَافِرِيْنَ اَمْ لَكُمْ مُّرُوْدٌ وَّيَدٌ** آیس مهنت ده و فرصت ده ایشان را تو اس محمد اندک یعنی روزی چند اما ان ده ایشان را و تعمیل کن در دعا برای ایشان که ما ایشان را هلاک نخواهیم کرد چنانکه در جنگ بر کردیم نصیب درویش این است که تا تواند دعا بخیزد نه کند بر دشمنان خود و محبت و عداوت خلق را از حق تعالی بیند و تسک گوید که از مکر ان نیست هر محمد را ابو جعبل باید که باشد و ابو بکر نیز باید مصرعه در جمع بسک روحان هم آید

**سُوْرَةُ الْاَعْلٰی** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ **وَ هِيَ تُسَمَّوْنَ اَتِيَةٌ**  
 تسبیح **بِسْمِ رَبِّكَ الْاَعْلٰی** به پاکی یاد کن اس محمد خداک خود را که برتر است از همه بقبر و استیلا نه بمکان به قول دیگر به پاکی یاد کن نام پروردگار خود را و به قول دیگر گوئ **سُبْحٰنَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی** پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگو **سُبْحٰنَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی** و چون این آیت آمد که تسبیح **بِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ** فرمود که در رکوع بگو **سُبْحٰنَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی**



معلوم شد که لفظ اسم زائد است لَدَيْهِ حَقُّ قَسْوَى آن خدا نیکه آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوق  
را چنانکه خواست آبی را به شکل دیگر و اسپ شتر را به شکل دیگر هر یک را چنانکه می بایست آفرید به حکمت بالغه  
وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَلْ يَمُنُّ أَنْ خُلِقَ لِنَاذِرَهُ كَرِهُوا وَيُرِيدُوا لِقَاءَ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُنْتَفِعُونَ  
والهامات الهی مر انسان و حیوان او طلب کردن ارد و غذاها حکمت بزرگ است در کشف و کوشی  
آوردده است که چون مرامی کوشود و الهام دهد حقیقتاً ادراک برگ دیان به چشم خود با دیدن شود امام حمزه  
و كَسَاءٌ قَدَسٌ بِخَيْفٍ خَوَانِدَةٌ وَبَاتِي قَرَابَةٌ تَشْدِيدُ خَوَانِدَةٌ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ يَجْعَلُهَا  
عُشَاءً أَحْوَىٰ أَنْ خَدَائِكَ بِرُونَ آوَرِدُ چرگاه سبز را نازد و پر گل و ریاحین پس  
گردانیدش خشک و ریزد ریزد عُشَاءٌ خَسَّ خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن  
خداست که بیافرید از برای ستوران شما در سفر و حضر علفهاست آماده کرده شده تا شکر گوید  
در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیولاتی برای ستوران  
شما پدید آورد از برای شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنَفَرْنَا بِكَ هَرَأَيْنَا بِكَ  
قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آینه خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنْسَىٰ بِنَافِثٍ فَرَامُوشَ نَهْ كُنِي  
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آن چیز را که خداست تعالی خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را  
لفظاً و معنای چون نسوخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجُحُودَ وَمَا يَخْفَىٰ بِدَرَيْكِهِ  
می داند خداست تعالی اشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند  
چونکه اوست دانا بر مصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَ نَسِيتُكَ لِلدِّينِ نِي وَ آسان کنیم  
ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه  
آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذِكْرٌ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ  
به قرآن و شریعت إِنَّ نَفَعَتِ الذِّكْرَ نِي اگر سود دارد و عطا و اگر سود ندارد و دستا ترا  
و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام محبت باشد نصیب عالم حقانی این است  
که عطا بگوید اگر فاسقان را و جلد گران را سخت آید و نفع نگیرد ازین آیت دانست

میشود که وعظ و نصیحت را به هیچ وجه ترک نتوان کرد و تقدیریه ان نفعتم الموعظة ادم تنفع  
 هکذا افسره المفسرون بعد از بیان کرد و گفت که کراسو و میدارد و کراسو و میدارد و  
 گفت جل جلاله سَيَذَكُرُونَ نَفْسِي هَرَامِيْنَه پند گیر در به وعظ هر که از خدا تعالی برسد  
 وَيَسْجُدُ بِهَا لَا تُشْفَى الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى و دور شود از وعظ و پند را قبول نکند  
 بدبختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی تمام  
 لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى پس آن بدبخت در دوزخ نیرود اما خلاص شود از عذاب و نوزید  
 ازستی که در وسه آسایش باشد یعنی از سختی عذاب وسه چنان باشد که در وقت مردن و  
 جان کندن چنانکه در عرف میگویند که نه مرده هست و نه زنده نصیب تو این است که ازین  
 آیت وعظ و نصیحت را وصحت و اعطان و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان بگریز  
 و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بنده مؤمن طالب همیشه در طلب کردن  
 نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعد از استاد و بعد از شیخ بعده از  
 الهامات الوهیت كَفَالَهُمَا فُجْرًا وَرَهًا وَقَوْلَاهَا لِيَا كَسَان باشند که از بسیار رفتن  
 بوعظ عار دارند و به واعظان حقانی به چشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ  
 در معین ایشان حق تعالی میباشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرانیان دارد

بیت

چراغ را که ایزد بر فرسوزد

هر آنکس پند کند ریش بسوزد

بی فرمان رایا کرد و عذاب ایشان را بعده فرما بر داران رایا کرد و گفت جل جلاله  
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدستیکه نیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول  
 کرد و پاک شد از گناه و کفر و ذکر اسم ربّه فَصَلِّ و خدای تعالی رایا کرد و نام او را  
 گفت و نماز گذا یعنی الله اکبر گفت و خدای تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذار و امیر المؤمنین  
 علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد در اول روز عید فطر و امیر است  
 نماز عید گذارد و در کشف آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارد

اگر نامه خود همین آیت را یا هم یعنی قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى چون صدقه فطر و نماز عید بکلیه با بجا آورد با هم مرا همین بس است به خاطر این فقیر می آید و الله تعالی اعلم که درین آیت اشارت به منازل سلوک اول تو به است و تزکیه نفس با زالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سرری سیوم رسیدن بشاهدات قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اشارت بادل است و ذکر انتم رَبِّهِ اشارت بدوم است فَصَلَّیْ بِرَبِّهِمْ چون صلوة معلوم مؤمن است و قوه عینیه فی الصلوة اشارت باین است و الله تعالی اعلم بکل شیء و درود الحیوة الدُّنْیَا ابو عمر و بیائے غائب خوانده است و باقی قرآنه تا که خطاب خوانده اند معنی این باشد که شما کافران بر می گزینید زندگی نزدیکتر یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و نپند را قبول نمی کنید از قرآن و اهل قرآن و الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَاَبْقَى و حال این است که آخرت بهتر است از دنیا و باقی است بر هر که مؤمن باشد بد آنکه حق تعالی بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیا است و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السلام حب الدیناد اس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز به وعظ اهل حق به غرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند و

عز و غنا و سلطنت سرچشمات می کشد	فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد
---------------------------------	-----------------------------------

اِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُولٰٓئِ صُحُفِ اِبْرٰهٖمَ و مٰوٰیةٍ بَدْرَسِيكَةٍ اَنجِه ياد کردیم درین سوره از وعده و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشند است در کتابهاے پیشینیان که آن

کتاب ابراهیم و مویسه است علیهما الصلوة والسلام

سُوْرَةُ الْغٰثِيَةِ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَوَّلُهَا وَ اٰخِرُهَا اٰیٰتُهَا كُوْنُهَا

هَلْ اَتٰكَ حَدِيْثُ الْغٰثِيَةِ بَدْرَسِيكَةٍ اَدْرَا اے محمد سخن قیامت که آن فرد پویشند است مرتبه چیز بار او به قول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است همگانه و بار

«اِنَّ لَكُمْ فِيْهَا لَعْنَةً لِّمَنۡ كَفَرَ اٰتٰهُنَّ اَنْزَلْنٰهُنَّ مِنْ سَمٰوٰتٍ مُّجْتَمِعٰتٍ فَجَاۤءَنَّهُنَّ الْغٰثِيَةُ غٰثِيَةً»

حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جاے یاد کرده است تا فاق تبرسد و وجوه قیامت عاید  
 خاشعۃ روپها باشد در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عاصمۃ  
 کارکننده ناصبۃ رنج بیننده باشند در دوزخ و کارشان این باشد که فرمایند تا  
 تا بر صعود باغها و زنجیر بیاورند و باز بیند از دشان و صعود کوه است از آتش دوزخ  
 و ایشان کسانی باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای  
 حق تعالی نه باشد فصل ناداحامیمۃ در آید در آتشی که سخت گرم باشد در حدیث آمده  
 است که دوزخ را سه هزار سال تا فتنند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه است ابو بکر و عمر و  
 فصل به لفظ مجهول خوانند و اند یعنی در آورده شوند در دوزخ مستفی من عین اینک  
 آب داده شوند در دوزخ از چشم گرم که گرمی و بغایت رسیده باشد که از وس گرم تر  
 نباشد لیس نعم طعام الا من ضریع : باشد در آن روز خیابان را در دوزخ خوردنی مگر  
 از خار خشک که زهر دارد و قیل : رفته است در دوزخ یعنی زقوم لایمین ز فری کند و کلا  
 یغنی من جوع و سودمند و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن و نفع نباشد چون  
 صفت دوزخیان که در صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وجوه یق صید تنا عمه ریها  
 باشد در آن روز تا از اثر رحمت مسجها را ضیة و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن  
 در دنیا خوشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فی جنة عالیة در بهشت بلند باشند  
 لا تسمع فیها کعبۃ تشنونه در بهشت سخن پیوده و باطل همه کمت و حمد و ثنا گفته شود فیها  
 عین جاریة در آن بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمه های روان بسیار است  
 فیها سه مخرج فوق عة درین بهشت باشد سخنها بلند اگر از بالا آن چیز بیفتد صد سال  
 بماند تا پایان رسد در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان المتحابین  
 فی الله لفی غرفه ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء

و فی آن روز در آن بهشت چشمه های بسیار است و مراد اینجا چشمه های روان بسیار است و در آن بهشت سخن پیوده و باطل همه کمت و حمد و ثنا گفته شود فیها عین جاریة در آن بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمه های روان بسیار است و در آن بهشت سخن پیوده و باطل همه کمت و حمد و ثنا گفته شود فیها عین جاریة در آن بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمه های روان بسیار است

یعنی کسیکه بیک دیگر دوستی دارند از برای رضای حق تعالی در دنیا پر آئینه در جا به جا بلند باشند که نظر کنند با ایشان اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خوابند اهل بهشت تا بر بالای آن تختها پر نشینند پست شود و باز بلند گردد و از آنجا صَوَّعَةً و در بهشت کوزها باشد بیدسته نهاده از شراب بر بسا جویمای بهشت بشمار ستارگان از جوهر مختلفه بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن و نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ و نسیم بالشهای انداخته شود بر پہلوئی یک دیگر صفت نهاده و تَرَابِیُّ مَبْنُوتَةٌ و شادروانها یعنی قالینها و بساطها باشد در بهشت گسترده قبیل نهالینها محمل انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول علیه السلام بیان کرد کافران گفتند چون برآید برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد وَإِلَّا نُنزِّلُكَ إِلَّا الْإِبْرَاهِيمَ إِنِّي الْإِبْرَاهِيمَ كَيْفَ خُلِقْتُ آیا پس نه بگردند به شتران که چگونه آفریده شده است چون خواهند که سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی در وَسِعَ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ دُفِعَتْ و چراغی نگزند با آسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه بر سر کوه بے ستون و در وَسِعَ عَجَابٌ سِيمَاءَ آفْرِيْدَةٍ و وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چراغی نگزند کوهها که چگونه ایستاده کرده شده است و چندین منفعتها در کوهها نهاده شده است وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و چراغی نگزند بر زمین که چندین هزار عجاوب قدرت در وَسِعَ آفْرِيْدَةٍ شده است آن خدای که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر آفریدن دوزخ و عذابها وَسِعَ وَبِآفْرِيْدَةٍ بهشت و نعمتهای وَسِعَ چنانکه خبر کرد جل جلاله در اول این سُوْرَةُ نَمُوْرٍ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ یعنی پس تو اے محمد نپدیده و هر آئینه تو نپدیده مند لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَوِّطٍ و نیستی تو برگاشته شده برین کافران تا ایشان را بسم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیه مَسُوْخٌ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا و قیل معنی این است که تو اے محمد مجبور نیستی بر اینکه راه راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تو راه بنام و عوض

گاہے و پنپدہ تا کر اسعدت مساعیگند تا حق را قبول کند و تا کر اہی سعادتے برین دار کو  
حق را قبول نہ کند زہد سعادتہ کی محمد رسول اللہ را پیش و می فرستند و برانشا سد و ایمان نیار و بیک شہ

گیرش نظم	اے بسا دولت کہ آید گاہ گاہ	بیش بے دولت بگردد اوز راہ
	اے بسا مشوق کا یہ ناشناخت	پیش بدبختی نداند عشق باخت
	این غلط بین دیدہ را حرمان باست	دین بقلب قلب را سورۃ القصد است
	دیدہ دل بہت بین الاصبغین	چون قلم در دست کاتب احسین
	جز نیاز و جز تضرع را نہ نیست	زین بقلب ہم قلم آگاہ نیست
	اے قلم ننگ کہ اجلا نیستی	کہ میان اصبعین تو کیستی

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلوب العارفين بین الاصبغین من اصابع الرحمن  
یعلمہا کیف یشاء الا من تولى و کفر فی عذاب اللہ العذاب الا لکبر لیکن ان کس کہ  
برگردد از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدا تعالی و سے را عذابے بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت  
باین تقدیر استنشک منقطع باشد و اگر استنشک متصل باشد و معنی میگویند یکے آنکہ تو پنپدہ  
قوم خود را کہ سود دارد و پنپدایشان را مگر کسے را کہ کافر شود کہ او را پنپد سود ندارد و دیگر معنی  
این است کہ تو ساط نیستی برگشتن ایشان مگر بر کسے کہ روے بگرداند از ایمان آوردن ان  
الذین ایاہم جز استیکہ ہاست بازگشتن ایشان ثم ان عاکنا حسا بہم پس بر ماست  
شمار کردن ایشان و جزادادن ایشان ما جزانے کردار ایشان بدہیم تو اسے محمد بہ رسان  
با ایشان شریعت را آجبت باشد برایشان اللهم تبت قلوبنا علی دینک و طاعتک

یا مقلب القلوب آمین

سورۃ الفجر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ حَمْدٌ تَلْآءِی اَیْمَتِکُمْ عَا  
و الفجر بوقت سپیدہ دم کہ وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل  
بزرگ است و ظاہر بر ہستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و قبول عبد اللہ بن عباس

مراد از فجر نماز با مبادت است به قول بعضی از سپید اول ما ذی الحجه است و لیال عتس و به حرمت  
 شهباک ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و به قول بعضی دو اول ما در رمضان است و الشفع  
 و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان و الی تو و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول  
 بعضی مراد از شفع آفریده است و از و تو آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی  
 و الی تو بکسر و او خوانده اند باقی قرابتش و او خوانده اند و اللیل اذ لیسر و بحرمت شب  
 چونکه روز شود دروس زود زود درفته شود و بقول بعضی ازین شب آن شب است که  
 حاجیان دروس از غرات به مزد لغه روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مخذوف  
 است ای لی عذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آینه خدایا کرده شود کافران  
 هر آینه هر آینه هکلی فی ذلک قسم لکنی حقیقت است درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ  
 مگر کسی را که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است باین اشیاء که مشاهیر عجایب  
 قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیاء الله و انبیا اند که دیده دل ایشان  
 نور اند و نویست و بواطن ایشان پیش ایشان تصور است بر شسته روح را برین معنی باریت

فصل  
 در بیان  
 حرمت  
 شب  
 و  
 روز  
 عید

فرد	روسته ناسته نه بنیدر و مخفور	لاصلوة لکف الا فی الطهور
-----	------------------------------	--------------------------

الله تو کيف فعل ربك بعد آياتی وانی که چه کرده است خدایا تو با کافران پیشین  
 یعنی میدانی که چگونه با آن کرد خدایا خدایا ترا که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو  
 خاد بودند عا د اول را نام عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و ده از قوم  
 بود علیه السلام نبود و خاد پسین را دو پسر بود نام یکی شداد بود و نام دیگره شدید و  
 ایشان از قوم بود و صالح بود و قیل ارم نام بوستانه بود که شداد عا د بنا کرده بود و فعلی  
 اول الامر عطف بیان العاد و علی الثانی المخذوف مخذوف ای بعد صاحب  
 ارم ذات العباد الی می که آن ارم بوستان شداد با ستون ما و عا د تنها بود که که می بخانی  
 عیالها فی البلاد که آفریده نشده است مانند آن در شهر با قیل عا دیان در از بالا بودند

که قیامت هر یک هفت صد گز بود شداد ابن عباد را نه صد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدا را  
 کرد و همه روی زمین را گرفت و بیست و سه ساخس و در میان عدن در مدت سی صد سال چون  
 تمام شد خواست تا به لشکرهای خود در آید در آن بهشت که مثل او کسی ندیده و صفت او  
 در کتابها یاد کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را بیک آواز که از  
 آسمان آمد پلک کرد و فرمود وَمَنْ مِّنْكُمْ ذُو ذُنُوبٍ فَاُولَٰئِكَ نَبْشِطُ صُلْحَهُمْ و ندانی که چگونه پلک کرد خدا که تو خودیانی که قوم  
 صالح بودند علیه السلام الَّذِينَ جَاءُوا بِالْقَحْرِ بِالْوَالِدِ آنانکه بر بندگی سنگهارا و کوشکها  
 و خانهها ساختند از سنگ در موضعی که آن را وادی القرع نام است دو هزار بار هزار و  
 هفت صد کوشک کنده بودند و رکه با طاقتها و رواقتها همه راحق تعالی پلک کرد چون آستر  
 صلیح را کشند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَارِ و ندانی که چه کرد خدا که تعالی به فرعون که  
 با میخها بود و بقول عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ مراد ازین میخها آن است که لشکر  
 بسیار داشت و ایشان را میخها بود که بر میخها استوار کردند و بقول مجاهد مراد ازین آن  
 میخهاست که مردمان را چهار میخ کردند و پلک کردند بان چنانکه علمای روایت کرده اند  
 که فرعون را از نینیه داری بود نام او خزقیل که ایمان آورده بود به موسی علیه السلام پس  
 از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود وزن و س مشاطه دختر فرعون بود و این  
 زن نیز ایمان آورده بود به موسی علیه السلام روزی دختر فرعون دانست و بفروغون  
 گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برنگشت آن زن را فروغون  
 تا چهار میخ کردند دستها و پایهای او را بر میخها و قفسه و عروس فرعون آسب خاتون  
 نیز ایمان آورده بود او را نیز ازین نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برگشتند الَّذِينَ  
طَفَعُوا فِي الْبِلَادِ آنانکه بی فرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَأَثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس  
 پس بسیار کردند در شهرها تا با همی را یعنی گناه بسیار کردند فَقَصَبَتْ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ  
 پس رحمت خدا که تعالی بر ایشان نازل کرد تَنْجِيْرُ امام سدی گفت یعنی هر یک را دیگر گویند خدا





کلاً باز ایستید کافران ازین اعتقاد بکل زچنان است که ایشان اعتقاد کرده اند که چنین نیست  
 کلاً تکریمون الیتیمه نیکوئی نمی کنید بر یتیمان و این دلیل برجسته و خواری ایشان است  
 و مؤمنان نیکوئی می کنند بر یتیمان و این دلیل نیک نجی و کرامت ایشان است تا آخر  
 همچنین بدان وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ و کافران یتیمان را میراث نمی دادند و کلاً تکریمون  
عَلٰی طَعَامِ الْمَسْكِيْنِ و یک دیگر را نمی فرمود بدید به طعام دادن گدایان را و خود نمی دادید  
 نیز و تَاْكُلُوْنَ التَّرَاثِ اَكْلًا مَّا وِثَرُوْهُمِ مِثْرًا رَاغِرًا و این فرسخ و پهن و بر چند یا بند  
 می خوردند و فرق نمی کنند میان حلال و حرام گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را و مال دیگر  
 را میخورند و هیچ غم آخرت نمی خوردند و اندیشه نمی کنند که اگر استور نه باشید که ستور علف را  
 بوسه میکنند آنچه مصلح است و نافع است می خورد و دیگر رانے و تحبسون المال حجاباً  
 و دوست می دارید مال را دوست داشته بسیار حلال باشد یا حرام همه را گرد می کنید  
 تکریمون تا تحبسون تمانک خطاب خوانده اند و بیایک غیبت نیز خوانده شده است بدانکه  
 پیش این مردم زمانه ما گوشت فریبی باید چه حلال و چه حرام و مال بسیار می باید که باشد چه  
 حلال و چه حرام علی الخصوص شیخان و دانشمندان خداے تا ترس را اللهم اجعلنا من  
 المتقين کلاً زچنان است که شما می کنید و میگوئید و مان تمیر را میگیرید و می خورید و از  
 حرام پرهنر می کنید باز ایستید ازین اعتقاد بد و همچنین کنید اذکلت الاکرام ض دکا  
 دکا و چون کوفته شود زمین را کوفتی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت ناموار شود  
 و در سه بیج کوبه بندی زمانه عوجاء من بک و بیاید فرزان پروردگار تو یعنی مبر خلاق زند  
 شوند و جز ادا و شوند و الملک صدقا صفا و بیایند فرستگان در حالتی که صفت صفت باشند  
 گرد اگر آدو میان ما و پران را اگر کوفته شوند و حی یومئذ یحجنته و آورده شود و وزخ  
 نا و ران روز با مقدار هزار چهار بر چهار سه بدست هفتاد هزار فرشته باشد مران و وزخ  
 آواز غزین باشد شیخ ابو سعید قد می رضی الله عنه روایت کرده است که چون این آیت

آمد که در حجی یاقین میزند بجهنم تا آخر زنگ روزه مصطفی علیه السلام تغییر شد که هرگز چنان  
تغییر نشده بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایشان را در کنار گرفت و گفت یا رسول  
چه حالت است رسول علیه السلام این آیت بر خواند و گفت یا علی این ساعت جبرئیل علیه  
السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت یقین میزند یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ دَرَان روزه را دیگر یاد می  
و آتی له الذکوئی و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روزه چونکه در دنیا پند نگرفت  
و حق را قبول نه کرد و ایمان نیارود و گناه را ترک نکرد یقین میزند الثانی بدل من الاول  
و هما بدل من اذا دکت الاض و جوا اب اذا دکت الاض یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ دَرَان روزه را پند گرفتن  
قد مت الحین یقین بگوید کافر در قیامت اسه کاشکه من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و عت  
را از بهر زندگانی آخرت قیوم میزند لا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدًا و لا یُؤْتِیْ ثِقًّا و ثِقَاتَهُ اَحَدًا  
بکسر زوال و ثانی یعنی بجزب و یقین قرائت است و بهر قمع برد و نیز خوانده اند بر اول معنی چنان  
باشد که در آن روز عذاب نکند چون عذاب خداست تعالی هیچ کس را و بند نکند چون  
بند کند دن او هیچ کس و به قرأت دوم معنی چنین باشد که در آن روز عذاب کرده نشود چون  
عذاب کافر هیچ کس را و بند نباده نشود هیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده  
شود مگر کفران را و بند نباده شود ایشان را عذاب و بندس که در دنیا و آخرت همچنان  
عذاب هیچ کس را نبوده باشد و نخواهد بود و نعوذ بالله من ذلك یا آتینها النفس المطمئنة  
افرحی فی ربک را ایضا مَرَضِيَّةٌ نَفْسَةٌ شَوْد مومن را در وقت مردن و در بعضی تفاسیر  
آورده است چون عبد الله بن عباس رضی الله عنهما را در گور نهادند مرغ آمد سبز و در  
گورا و درآمد و شنودند آوازس که قوله یا آتینها النفس المطمئنة تا آخر و قیل در وقت زنده  
شدن به قیامت اسه نفس آرمیده با ایمان و طاعت باز گردد به پروردگار خود یعنی به رحمت  
او خوشنود شود خداک تعالی از تو خوشنود شود خدای فی عباد می پس در آس در میان

بیشتر بود  
در آن روز  
بیشتر بود  
در آن روز  
بیشتر بود  
در آن روز  
بیشتر بود  
در آن روز  
بیشتر بود  
در آن روز



اور تاریخ دنیا و آخرت بکشید قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم است و بقول  
 بعضی همه در میان است و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر عین است که در قریش مشهور بود به قوت زور  
 و دشمنی رسول علیه السلام بود نام او کلدیه بوده است أَيَحْسَبُ أَن يَأْتِيَنَّهُ دَارُ الْكَافِرِينَ آن کافر که کلدیه است أَن لَّنْ  
تَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ که هرگز قادر نشود بر او هیچ کس یعنی گمان می برد که خدا که تعالی بر او  
 قادر نیست و دیر اهلک نخواهد کرد درین گمان بود که ناگاه در دشمنش گرفت و در خاک غلطید  
 گرفت و می گفت که مرا کشتند خدا که محمد يَقُولُ میگوید آن کافر أَهْلَكَتُمْ مَعَاكُم كَلْبًا  
 نیست که دم یعنی خرچ کردم مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت چون و سب فقیر بود  
 حق تعالی بر او رد کرد و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدًا آیا گمان می برد  
 کافر که ندیده است ویرا هیچ کس یعنی خدا که تعالی میداند که و سب دروغ میگوید و شرم  
 نمی دارد از خدا که تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابو جهل است لعنة الله  
 علیه بعد ازین حق تعالی یاد کرد و دلیل بر قدرت خود برین کافر و برین که و سب را زنده  
 کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ  
أَيَانِيَا فَرِيدِم مَرَيْنِ آدمی را دو چشم بنیاد و لسانا و زبان گویا و تَسْفَتَيْنِ و دو لب برآلات  
 دندانها و هَكَذَا يُنَاهُ الْجَدَّتَيْنِ و نمودیم و برادر او راه نیکی و راه بدی و قیل و دو پستان  
 مادر را یعنی آن خدا که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر هر چیز که خواهد و همه  
 چیز را و اند پس حالین کافر را داند و شرح کردن دیر در دشمنی محمد علیه الصلوة والسلام میداند قادر است  
 بر اهلک کردن او و زنده کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند  
 که چه راه دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمی کند تَعَالَى از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا  
أَتَقْنَمُ الْعُقَبَةَ پس هنوز این کافر نگذاشت است هَشْوَارُ که آن عقبه قیامت است و قیل پس گذشته برنج  
 و سخی از بالا و بقول کعب الاحبار آن عقبه سهفت در که دوزخ است و بقول دیگر که هست است در  
 دوزخ غیر بطراط و بقول امام کلبی آن عقبه بطراط است که بر او دوزخ نهاده شده است از موکس

بار خیزد و از ششیر تیر تر و سه هزار سال راه است هزار سال بر آمدن و هزار سال همواری و هزار  
 سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود بعضی  
 همچون برق بگذرد و بعضی همچو باغیچه همچون اسپ تیز رو و بعضی دوان دوان و بعضی  
 نیز آن خیزان و بعضی نغمه در دوزخ و توانند گدشتن و بقول بعضی مراد ازین عقبه  
 اعمال صالح است به طریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه  
 پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکره آن کافر عمای نیک را که سبب باشد آن مرغلامی  
 ویرا از دوزخ و آن عمای صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله و صَادِرُكَ  
 عَمَّا الْعَقِبَةِ و چه دانی تو ای محمد سبب گزشتن آن عقبه وَكَرَّابَةً كَتَادُونَ گردن از  
 بندگی یعنی بنده را آزاد کردنت اَوْ اِطْعَامُ يَادَادُونَ خوردنی است فِی يَوْمٍ ذُو مَسْجِنَةٍ  
 در روز گرسنگی یعنی در روزیکه در گرسنگی باشد بَدِيْنًا اِذَا مَتَّوْبَةٌ بے پرده را که باخوشی  
 باشد یعنی خوشیاوند و مَسِيْكِيْنًا اِذَا مَتَّوْبَةٌ یا گدای را که با درویشی باشد یعنی گدای که  
 بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای  
 روی و ریانه باشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بَاز باشد از آن کسانی که ایمان آورده اند  
 یعنی این آنرا دکننده و طعام دهنده از مؤمنان باشد نه از کافران وَ تَقَوُا صَوَابَ الصُّبُوْرِ  
 و این مؤمنان یک دیگر را وصیت کننده باشند به صبر و بلا و طاعتها وَ تَقَوُا صَوَابَ  
 بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق اَوْلِيَاكَ اصْحَابَ الْمِيْمَنَةِ  
 ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامه اعمال ایشان را در قیامت دست راست  
 دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشدشان یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش نیست  
 ازین آیت که این خصلمت با محمد تمام کند که ایمان است دوم وصیت کردن به صبر و بلا  
 و بلاست سوم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا مدد کردن در بجای او  
 پنجم طعام دادن مستحقان را برای رضای حق تعالی نشان نیک بختی این کارها باشند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَنْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ  
 وپیغمبران و دلائل توحید ایشانند خاندان شومی و بر سبب آن بدیهائے ایشان  
 نامهای ایشان را بدست چپ دهند عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّسَوِّمَةٌ بِرَأْسِهِمْ أَتَشْعُرُونَ  
 همیشه در آن آتش بسته باشند القراءَةُ مَوْءُودَةً بِالْأُحْزَانِ وَبِالْهَمِزَةِ

سُورَةُ الشَّمْسِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسِينَ عَشْرَةَ آيَةً

وَالشَّمْسِ وَجَمْرَتِ آفَاقِهَا وَجَمْرَتِ رُوشَانِ آفَاقِهَا إِذَا تَلَّهَا  
 وجمرت ماه چون برآید بر شب از پس آفتاب و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه  
 اول ماه از پس آفتاب می باشد در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب می باشد و این ظاهر است  
 که در نیمه اول نورانیت ماه در طرف مغرب است و نقصانش در طرف مشرق  
 و در نیمه آخر بر عکس آنست و در شرح کشف سیدی می آورده است که امام فرماد که ماه  
 نورانه آفتاب می گیرد و شیخ ابومنصور ماتریدی رحمه الله علیه نیز گفته است که احتمال دارد  
 که چنین باشد یقال فلان یتبع فلان فی کذا ای یاخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد  
 که جمرت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمای علم نجوم و هیئت نیز بر آنند که ماه از آفتاب نور

میگیرد وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا وَجَمْرَتِ رُوشَانِ کُنْدُ دُنْيَا رَايَاتَا بِلِي رَاوَالِدِي

إِذَا أَيَّغْتَمُّهَا وَجَمْرَتِ شَبَّ جَوْنُكُمُ پُوشِدَ آفَاقِ رَايَا زَمِينِ رَاوَالِدِي وَ مَا بَدَّهَا وَجَمْرَتِ  
 آسمان یا بناک آسمان وَ الْآدِثِ وَ مَا تَطَّلَّهَا وَجَمْرَتِ زَمِينِ وَ کَسْرَانِ دِنِ وَ سَعِ یعنی پهن  
 کردن و سَعِ وَ نَفْسِ وَ مَا سَأَلَهَا وَجَمْرَتِ تَنِ آدِثِ وَ رَاوَالِدِي کَرْدِنِ اعْضَائِهِمْ رَاوَالِدِي

فَجُودَهَا وَ تَقَعُّهَا پس بیان کردی تعالی ویرا و تقوی و خدا ترسی و راه گناه و کافری و بدی  
 را اَدَّ اَفْعَ مَنْ تَرَ كَلِمًا وَجَمْرَتِ این چیزها که یاد کرده شد که نیک بخت شد کسیکه نفس خود را پاک ساخت  
 از کفر و گناه و عمل کرد با آنچه فرموده بود و قیل نیک بخت شد کسیکه حق تعالی ویرا پاک کرد از کفر و گناه  
 وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا وَ بَدَّرَ سِيكَةَ زِيَانِ كَارِشِدِ وَ هَلَاكِ شِدِ وَ نُوْمِدِ شِدِ كَسِيكَةَ نَفْسِ خُودِ رَاوَالِدِي

به کفر و گناه و عمل نکرد با آنچه فرموده شده بود از نیکبیا قیل هلاک شد کسی که حق تعالی ویرا توفیق خدایت  
 نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران که نفس خود را به کفر و گناه پوشیدند و حق تعالی  
 ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله کذبت تَمُودُ يَطْعَمُهَا دورنگوئی داشتند نمودین  
 رسول خدا کے راغ و جل که آن صلح پیغمبر بود علیه السلام به سبب کفر و بے فرمانی اِذَا ابْتَعَثَ  
 اَشْقَاهَا چونکه برخواست و شتافت بد بخت ترین نمودین قذار بن سالف بود یا صدع بن دهر  
 بود شتر صلح را که سجزه او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ فَاكِهِ اللَّهُ وَسُقِيَهَا پس گفت مر  
 ایشان را رسول خدا کے تعالی که صلح بود دور با شید از شتر ماده خدا کے تعالی که سجزه پیغمبر  
 اوست و از گشتن وے و از گز رفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بویے و هید فَكَذَّبُوهُ  
 فَعَقَّرُوْهَا پس دورنگوئی داشتند صلح را پس بی کردند شتر را بعد از ان کشتند شتر را قَدْ قَدْ  
 عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذَّبُهُمْ فَسَقَىٰ لَهَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را به سبب گناه  
 ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلان و خورد ایشان را به زمین برابر کردشان و لا يَخْتَفِ  
 عِقْبَهُمَا و ترسد خدا کے تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچ کس را به خدا کے تعالی اعتراض نرسد  
 که هر چه خواهد در ملک خود نر کند و قیل نترسد آن بد بخت تر ایشان پایان کار ایشان را الْقَرَارِ  
 فَلَإِيحَافٍ بِالْفَاءِ وَلَا يَخَافُ بِالْوَاوِ و این قصه گذشت در سوره الحاقة و اللَّهُ تَعَالَىٰ أَعْلَمُ

سُورَةُ اللَّيْلِ فَكَيْتَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ عَشْرُ آيَاتٍ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَأْتِي و بجزمت شب چونکه پوشد تاریکی وے عالم را و النَّهَارِ إِذَا تَجَافَى و بجزمت  
 روز چونکه روشن شود بد آنکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مخلق را گاهی که شود بکو و دیگر  
 زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدا ایست و آنا و  
 تو آنا و قدیم و حکیم و عظیم و رحیم که تاریکی را بر دور و روشنائی بسیار د و بر عکس آن تا خلق را ایشان  
 باشد و مَا خَلَقَ الذَّكَوَّةَ و آگشتن و بجزمت خدا کے که آفرید نر و ماده را و قیل و بجزمت آفریدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



زرمادہ و آفریدن زرمادہ این دلیل عظیم است از دلائل توحید اسلام زرمادہ را در دون مار  
 پیر کس نتواند آفرید مگر خدا کے عظیم و قادر حکیم کہ ویرا شریک و انباز نیست کہ اگر باشند عاجز باشند  
 و با عیب و معیوب خدائی را شاید اِنَّ سَعِيَكُمْ لِكُفْرٍ بِرَبِّكُمْ كُفْرًا شَرًّا اِنَّكُمْ لَكٰفِرٌ مُّبِينٌ  
 بعضے دنیا می طلبند و بعضے آخرت و بعضے ہر دو و بعضے رضا و لقا کے مولا تعالیٰ و عمل مومن  
 از برای بہشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضے میگویند این آیت در حق  
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابی سفیان الحرب پدر معاویہ نازل شدہ است و قیل در  
 حق ابو بکر نازل شدہ است کہ بلال را خرید از خواجہ کافرش و آزاد کردش و آن چنان بود  
 کہ ابو بکر در خانہ این کافر میگذشت آواز سے شنید کہ شخصی احد احد می گفت آن کافر طلب  
 کرد و گفت این کیست کہ احد احد می گوید گفت غلام منست کہ بہ محمد ایمان آورده است و  
 آفتاب خوابا بنیدہ ام اورا و خار بر سینہ اش نہادہ ام و سنگ عظیم بر بالائے او نہادہ ام  
 تا باشد کہ از ایمان محمد برگردد و او بر بنی گردد ابو بکر سہائے گران واد و او را بخريد و آزاد کرد  
 و آن جماعت دیگر را نیز کہ ہفت کس بودند کہ کافران عذاب می کردند از برای اسلام آوردن  
 ایشان را نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَاَمَّا مَنْ اَعْطَىٰ فَاَمَّا هَكَذَا  
 مال خود را از برای رضائے حق تعالیٰ و مومنان را خلاص کرد وَاَنْتَ اِيَّاكَ از خدائے تعالیٰ  
 ترسید و صَدَقَ بِالْحَقِّ و راست گوئے داشت خدائے تعالیٰ را در سؤل اورا بہ نیکوتر  
 چیزے یعنی بہ بہشت یا بگفتن اَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَسَنِيْسِرُ پس ہر آئینہ آسان کنیم ماوے را  
لِلْاٰسْرِىٰ مرا سان تر را یعنی راہ بہشت را آسان کنیم بروے و توفیق طاعتش دہیم چنانکہ  
 ابو بکر را ددیم وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی کہ بخیلی کرد و مال خود را نداد و بر راہ حق تعالیٰ خرچ  
 نہ کرد وَاَسْتَفْتٰ او بے نیاز داشت خود را از حق تعالیٰ و نیاز مندی نکرد وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ  
 و دروغگوئے داشت بہ بہشت فَسَنِيْسِرُ پس آسان کنیم ہر آئینہ ویرا لِلْعُسْرِىٰ مردشوا  
 تر را یعنی راہ دوزخ را آسان کنیم بروے چنانکہ ابن کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

برگرد و مَا يَنْفِي عَنْهُ مَالَهُ إِذَا تَوَدَّى وَسُوذَ نَدِ اسْتِ وَسِ رَامَالِ وَسِ وِجُونِ هَلَاكَ شَدِ  
 افتاد در دوزخ یا افتاد در گور. وقیل چه سود داشت ویرامال و سِ اِنَّ عَلَيْنَا اَللَّهُدَى  
 بدرستی که هر آئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آورد و یقین  
 دهمش و اِنَّ لَنَا اَللَّخِزَّةَ وَاَلْاَوْثَانَ بِرِئِيسِكَ مَا رَاسَتْ اِیْنَ جِهَانِ وَاَنْ جِهَانِ هَرِکَ اَنْ خَاطِبِ  
 طلبید بدیم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا دادیمش و هم عقبه که پدر و مادرش و پسرانش و دختر  
 همه ایمان آوردند هیچ کس را از صحابه این دست ندادند و گفتند نَادَا قَلْبُکُمْ اِنَّا نَاطِقُکُمْ بِسَمِیْمِ کَرِیْمِ  
 و ترساید می شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ است هر بار که زبانه زند کافر از دوزخ  
 ساله راه براندازد زنجیر با دغلهها در گردن و سِ باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر و سِ  
 میزند تا در آتش افتد لَایَصْلُهَا اِلَّا اَلْاَشْقَى الَّذِی کَذَّبَ وَاَعْتَالَ دَرِیَا یُدْرَانِ  
 آتش زبانه زند و مگر آن کافر بدبخت که در و غلگول داشته باشد خدا را و او رو کند اندیشه  
 باشد و حق را قبول نکرده باشد اَلْاَشْقَى بِمَعْنِی الشَّقِیُّ باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرز  
 یا در در که دیگر از دوزخ عاصی را بمقدار گناهش بدارد و آخوش بیرون آورد و مرجیه میگوید  
 مؤمن بر دوزخ در نیاید و تسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد از این آتش مخصوص  
 است و مرجیه طائفه اند که میگویند با وجود ایمان گناه بنده رازیان نمیدارد و سِ یَجْزِبُکُمْ  
 اَلْاَلْفِی الَّذِی یُنْفِی مَالَهُ یَتَزَوَّجُ هَرِئِیْنَهُ دَوْرَ کَرْدَه شُود اِیْنَ آتِش رَا کِیَا دَر دِیْمِ اَز اَنْ  
 پرهنیز گاری که میدهد مال خود را و کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه  
 و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ اَلْقَفِ بِمَعْنِی التَّقِیُّ بود و مَا اِلَّا حَدِی عِنْدَهُ هَمِیْنِ  
 نِعْمَةً یَجْزِی و نیست مرگس را نزد این آتی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابو بکر صدیق که  
 هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب می کردندشان تا از  
 ایمان برگردند از براء رضای حق تعالی نه از براء چیزی دیگر اَلَا اَتَّبِعَا وَجْهَ رَبِّهِ اَلْاَعْلَا  
 یعنی نکرده ابو بکر این کارهای خیر را مگر از براء طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برتر است

از همه به قهر و استیلا نه بمان و لَسَوَفَ يُؤَيِّضُ هَرَامِيْنَهُ ابوبکر خشنود شود بد آمدن بهشت از خدا  
تعالی درین سوره فضل ابوبکر معلوم می شود و اگر رافضی باد که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله  
عنه دشمن میدارد و او را بر خارجی باد که شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دشمن میدارد

فرد رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر دارم رافضی برکنده چشم و خارجی بریده سر

بد آنکه این کارهای نیک و خصلتها نیک در چهار یار بوه است و در بسیار از مؤمنان

بوه است و خواهد بود اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَیْحٰی اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا

وَالصَّخْرَةَ الصَّخْرَةَ صِیْرًا  
وَالصَّخْرَةَ صِیْرًا چاشنگاه و قیل بجزمت آن چاشنگاه که حق تعالی بر مویس سخن گفت و الَّلَّیْلِ  
اِذَا سَجَى و بجزمت شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود و خلق در وس بیارامند قیل به حرمت شب  
معراج محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مَا وَدَّعَاكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى لَكَ نَه گذشت حق تعالی ترا  
و دشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران که پیش جبهو ان خیر فرستادند که  
وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نه که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوت  
پیغمبری میکنند و صفت ویرایان کردند جبهو ان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده  
است این مرد را که دعوی پیغمبری میکنند از وسه چیز بر پرسیدند آنرا اصحاب کهف دو مرد از قریه  
و سیاهم روح اگر روح ما بیان نه کند و آن دور بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما بر بیم که است  
است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران مکه ازین سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم  
انشاء الله نه گفت جبرئیل نوزده روز نیامد به قول امام کلینی و به قول امام ضحاک چهل روز نیامد  
و به قول دیگر میت و پنج روز نیامد و به قول دیگر پانزده روز نیامد کافران که گفتند خدای محمد  
محمد ما گذاشت و دشمن گرفت بعد خدای تعالی این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد باین  
چیز تا که محمد را فرو نگذارنیم و دشمن نه گرفتیم بدانکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود  
ببزرگ بعضی کلمه رب تقدیرت یعنی بجزمت رب وَالصَّخْرَةَ و بجزمت رب وَالَّلَّیْلِ و بجزمت رب

گفته اند اقیماج به تقدیر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند است به صفات عظام حق تعالی  
یعنی سوگند است به صفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است  
از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید به حرمت بوس من و  
به حرمت موی من و بجزمت کوس من و بجزمت روئے من عاشق داند لذت این سخن بلاست

هم رویت خوش هم مویت خوش هم بیچ زلفن و تم قفاه هم شهوه خوش هم شهوه خوش هم لطفت خوب و هم دفا

قطعه	عاشق داند زبان معشوق	اید دست تو نیستی چه دانی
	گوسالسا مری چه داند	رمزارنی ولن ترانی

بسکین سیکه از حلاوت و حرارت عشق نصیب ندارد مصرعه محرم و ز آتش تو جز بولوب عمیدم  
و کلا اذخوة خیر و کلاک من الاذولی و هر آئینه تر آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی مآثر دشمن  
نه گزینم و فر و نگذاشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت تر بهتر است از دنیا که آنجا  
وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اگر م و مشهود اعظم که آرزو برندان را عالم  
آنجا دست دهد ترا ز کسوف یعطیک ذبک فلو کفی و هر آئینه بد هر خداکے تعالی تر پس رضی  
شوی تواز و سنی در آن جهان حق تعالی ترا چند ان عطا ما د هر که راضی شوی و آن دیدار  
باشد و شفاعت است و سیر فی اللہ که غیر تنهای است محمد رسول اللہ در مقام محمدی در ذات  
صمدی به عمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر تنهای بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات  
معهودی راضی باشد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود تا کیے از امت  
من در دوزخ باقی باشد من راضی شوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار  
است ازین آیت نصیب عاشق این است که در حناکے محبوب جوید اگر چه طلب اور انہایت نیست  
هر دو عالم را با عاشق عوض کند التفات بان نکند بدیت ریگ ز آب سیر شد من نشدم ز سب زنجی  
لایق این گمان من نیست درین جهان ز سب که کینه تقدام بجزر کینه جسد عمده  
من چون بنگم اے خدا باز منا به من ز سب که عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ از مصطفی علی

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ روایت کر دے اور گفت سبب نزول این آیت آن بود که من از خدا تعالی  
 پرسیدم کاشکے نہ پرسیدے گفتم یا رب ابراہیم را خلعت غلت دادی و موسیٰ را کلام پر  
 شنو ایندی و سلیمان را مملکت عظیم دادی مزاجہ دادی پس این سورہ و الم نشرح در بیان  
 عطا پاک حق تعالیٰ داده بود بہ مصطفیٰ علیہ السلام آمد الْحَرِيصُ عَلَيْكَ يٰمُنِيْمًا قَاوِيًّا یا نیا فت ترا  
 اسے محمد بے پرواے مادر پس جائے داد تا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیہ السلام من  
 اور شکم مادر بود و چون مادرش مرد و دو سالہ بود و چون جدش عبدالمطلب مرد و ہشت سالہ  
 بود و قبیلہ ترا در یتیم یافت پس در گوشہا و در دہا جائے دادت و بدوستی تو عالم را آفرید  
وَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا کہ نہی دانستی آنچہ حال امیدانی یعنی تو پیغمبر بنودی و قرآن و عرفان  
 بنود ترا فہدی پس راہ نمود ترا بہ پیغامبری و قرآن و عرفان و قبیلہ در خردگی راہ گم کردہ جو  
 دور کو ہما کے مکہ ماندہ بودے ابو جہل بہ فرمان ماترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قبیلہ در  
 سفر شام راہ گم کردہ بود و قتیکہ از کاروان جدا شدہ بود و ابلیس چہار شتر آورد اگر فتنہ بود  
 از راہ دور انداختہ بود جبریل علیہ السلام ابلیس را بہر خود زد و بہ ولایت حبشہ انداختش  
 و رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را بہ کاروان رسانید و قبیلہ معنی ضالاً مجاہد شد یعنی یافت  
 ترا دوست خود پس راہ نمودت بہ معرفت ذات صفات خود وَجَدَكَ عَائِلًا و یافت  
 ترا فقیر فانی پس تو نگردد ترا بہ مال خدیجہ رضی اللہ عنہا و بغیبت ہائے او قَامًا الیٰتیم  
فَلَا تَقْهَرُوْهُ و اما یتیم را تہر کن و مال ویرا نگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی میدانی  
 کہ حال یتیم چہ باشد وَ اَكْمَلُ النَّسَائِلِ فَلَا تَنْهَرُ اما خواہندہ را پس بانگ بر مزن و چیزے  
 بوسے بدہ اگر چہ اندک باشد یا نجوی جو ابش گوئے و از فقیرے خود یاد آورد وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ  
تَحَدَّثْتَ و اما نیکہا کے خدا کے تعالیٰ برتست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوئے و خبر کن  
 از آہنا و شکر کن کہ این نعمتہا تو دادیم و بیچ کس ندادہ ایم نصیب درویش این ست کہ از مال  
 خود یا کہ فقیر بود غنی شد جاہش بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسے نداشت کہ تربیت گذشت

در دین او استاد و شیخ را برابر گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد و منافقان را  
شیخ و استاد کرد و اگر انقیاد نکرده بودی از سعادت ابدی محروم بودی قطعاً

خدمتِ اکیر کن مہوار تو	جو میکش ای دل از دلدار تو
عجب کم گو بندہ اللہ را	متہم کم کن بزدے شاہ را

پس دانالین نعمتہا را یا کند مصرعہ امی شکر نعمتہاے تو چند آنکہ نعمتہاے تو والسلام علی تابع اللہ  
سُوْرَةُ الْمُنَافِقِیْنَ فَکَلِمَاتٍ لِّیُنِیْمَ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اُوْھِیَ یَسْمٰنِ اَیْتِیْنِ

اللہ کُشْرُحْ لَکَ صَدَقَ اَیَاکَ شَاہُ نَہْ نَہْ کَرْدِیْمِ مَرَسِیْنَةُ تَرَا بَعْنِی مَآ کَرْدِیْمِ رُوشَن دَل تَرَا بَا یَا یَا  
و حکمت پیغمبری و این به قول امام مقاتل و بقول امام کلبی کشادن سینہ او چنان بود که چون  
رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام سه سالہ بود در پیش دایہ خود حلیمہ سے بود و بہ صحرا رفته بود با  
بچگان قبیلہ جبریل و میکائیل علیہما السلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند  
و بہ یک طرف بردند و سینہ او را بشکافتند و دل او را بیرون آوردند و در پشت زین  
بہ آنها زخم زدند و خون بہتہ از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بہرہ  
دیوست و بیج زخمہ از ان برسول مانہ رسید و دست بر شکم او مایند چنانکہ بود دست  
شَدَّ وَ وَضَعْنَا عَنکَ وَ شَدَّ الَّذِیْ اَنْقَضَ ظَهْرَکَ وَ نَبَا دِیْمِ اَنْ تُوْبِعِنِی دُورَ کَرْدِیْمِ  
از تو بارگران را که گران کرده بود پشت ترا ای کَفَاؤُفَ نَقَاصُ گران کردن چنانکہ از بارگران  
کسے دو ما شود و از غم نیز دو ما می شود چنانکہ در عرف ریگو نیکد که از اندوه بردل من بار  
گراست که پشت من دو ما شده است و بر کسے چیز گفتمے و گفته اند این بارگران غم است  
بود کہ دور کردند آن را و عندہ شفاعت دادند کہ وَ لَسْتُ وَفَّ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرَکْنِی  
و بعضی گفته اند جفا کافران بوده این فقیر میگوید کہ روا باشد کہ این بارگران در دنیا یافت باشند چنانکہ این

فارض گوید شاعر و جزین یعقوب بت اقلہ	و کل بلا این ب بعض بلیدہ
-------------------------------------	--------------------------

و برداشتن این با غم و اندوه آن باشد کہ مقصود دست دہد و جزاں بوصول مبدل شود این فارض

<p>گویند چه سستی می آید محب دلخواه عقله</p>	<p>و کاسی میبایمن الحسن حالت نظم</p>
<p>مصطفی را بهر چون پرداخته آتابه گفتی جبر نیایش بین مکن با سخنین می بود تا کشف عجیب ماشق و معشوق عشقتش بر دوام</p>	<p>خوش را از کوه می انداختی که ترا بس دولت است از هر کس تا بیا بند آن لبر را خود ز جیب در دو عالم هر سه مند و نیک نام</p>
<p>وَدَعْنَا آلَٰك ذِكْرَكَ و بر داشتیم و بند کردیم هر ترا در یاد کردن یعنی هر جا که که خدایتعالی رایا دکنند ترانیز یاد کنند در بانگ ناز و خطبها و در کلمه تو حمید لا اله الا الله محمد رسول الله و در دنیا و آخرت شرف و ادیم تر که تجلیس را ندادیم کند خیر خیرا مة در حق تو اوست تو گفته قطعه</p>	
<p>سلام علی اخصیاء محمد که عالم پر از نام اوست محب مساکین و محبوب حق طفیل و جودش زمین زمان انعام تو شایان روی زمین</p>	<p>سلام علی سید الاحفیاء سجود ملائک زاکرام اوست که از شرم رویش کند گل عرق منور ز رویش مکیں و مکان تو بای نوایان امت قرین</p>
<p>فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بر آئینه با هر دشواری آسانیست هر آینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوة والسلام گفت دشواریت مر شمارا که یک دشواری را و آسانیست بر کرد از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را نگذارد این دشواری را با آسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بر دادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود بسیت</p>	
<p>باز نو میدنه باشی که ترایا بر برانده بامید وصال مید هم جان</p>	<p>گرت امروز برانده که کفرات بخوابست و گرنه طاقت حجب از نامم</p>
<p>تفسیر یعقوب چرخمی</p>	

<p>فصیر بعد میں اگر اذاکرتہ تفریح</p>	<p>شعر اذ اصابتك بالبلوى فغكر في المخرج</p>
<p>صحت و نعمت بود به بیماری و فقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکے عسراد و یسر بود فداؤا فرغمت پس چون به پرداختی از نماز فاقصبت پس رنج شود به نابعده از نماز نیاز پیش آرد و لقاء حق تعالی جویم و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بند نماز برگذار و دعا نگو نماز او سابر رویه او باز زندی الی ربک فادع و بهر پروردگار خود خواهانی نمائے و تضرع و زاری کن و لقاء او را طلب کن کہ مقصود از طاعت این است</p>	
<p>خلعت عاشق همه دیدار اوست جبرئیل مؤمن انگاه دزد</p>	<p>بیت بنده دایم خلعت داد ارجوست عاشقی را کن خدا انکه ه مزد</p>
<p>ایمام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمة اللہ علیہ گفت است کہ بنده را باید کہ مزد طلب کہ هیچ غلامے از خواجہ مزد کار نہ گرفت است و دولت و سعادت در عبادت</p>	
<p>بندگی کبے است آید در غسل عاشق آزادی نہ خواهد تا ابد</p>	<p>بیت بندگی کن ماشوی عاشق اجل بنده آزادی طمع دارد زحد</p>
<p>سورة والتين كذبت نزلنا ليليم الله الرحمن الرحيم وَ هِيَ ثَمَانِ آيَاتٍ</p>	
<p>والتين بحرمت انجیر و الزیتون و بحرمت زیتون کہ از سه روغن زیت بیرون می آید قیل مراد و گو بهست به شام کہ یکے طویسینا گویند و دیگرے را طور زیتیا و درین کوه انجیر و زیتون بسیار میشود و طویسینین و بحرمت کوه بابرکت یعنی آن کوه کہ تقطعا به موسے علیه السلام در آن کوه سخن گفت و هذا البلد الاکیمین و بحرمت این شهر راست و استوار قیل بے بیخ یعنی مکہ لقد خلقنا الانسان و بحرمت آفریدیم آدمی را فی احسن تقییم در نیکوترین صورت و راست ترین بالائی التقوییم راست گردانیدن مصدر است بجائے اسم یعنی نیکوتر قاتنه و سپخته بیج حیوانے راجعی تعالی بدین صوت یا فوی</p>	
<p>بیت بندگی کن ماشوی عاشق اجل بنده آزادی طمع دارد زحد</p>	



و این چیز را این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت و خوبی نماند گفت  
 بجل جلاله ثَمَّةٌ سَدَّ نَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ پس بازگردانیدیم آدمی را به فروترین فرودان  
 یعنی چون بے ایمان میزند به قعر و زرخ برسانیم اَلَّذِيْنَ اَصْنَعُوا الصَّالِحَاتِ  
 مگر کسانی که ایمان آورند و عملهای نیکو کردند ایشان را به زرخ دریا رسیدیم فَالْحَمْدُ اَجْرًا  
 پس ایشان را با شرفی غایب نمائیم مَنْ مَرَدِيْ نَبْرِيْهَ شَدَّ وَ كَمَّ شَدَّ یعنی مزد ایشان را  
 به هم و به بهشت در آریم ایشان را که هرگز به پایان نرسد و قبیل دیگر معنی این باشد که  
 بازگردانیم آدمی را به فروین حالت یعنی به پیری رسانیم او را تا تن او ضعیف شود و قفل او  
 نقصان یابد و جمال او کم شود اَلَّذِيْنَ اَصْنَعُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانی که  
 ایمان آورند و عملهای نیکو کردند فَالْحَمْدُ پس مرایشان را باشد اَجْرًا غَيْرَ مَحْمُوْنٍ مزدی  
 بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل و علی الثاني منقطع فَمَا يَكْنِزُكَ بَعْدَ الْاِيْمَانِ پس  
 چه ترا بران داشت اَسْ كَفَرَكُ در و غلو کس می داری به قیامت و قبیل نماید که بِكَ فَمَا يَجْعَلُكَ یا  
 انسان کا ذبا بالبعث لان کل مکذب کا ذب پس بعد از این حج ساطع و برهن قاطع و احوال  
 عیبی که بر تو گذشته است از اول حال تو که بودی پیدا شدی و آب منی و علقه و تضغه و طفل و جوانی و  
 پیرگشتی برائے ذر حساب و جزا یعنی به قیامت و قبیل که در و غلو کس می داری و آیا به قیامت آنچه  
 یعنی مَرَدٌ ماب معنی من باشد بعد پس ازین بیان و محبت و برهان اَلَيْسَ اللهُ آیا نیست خدا تم تعالی  
يَا حَاكِمُ اَلْحَاكِمِيْنَ كَلَا و درین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهنده گان یعنی بر کافران  
 مؤمنان و بر همه چیزها حاکم است اَتَمَّ از دشمنان بگشود و دستا نما عزیز دارد و در دو جهان پس  
 اس محمد هر چند ترا دشمن بد گویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان گمانند و دوستان همچون ماه تابانند

تظم	بدر بر صدر فلک شد شب روان طایغان همچون سگان بر بدر تو آن سگان که کردند از انصت و	سیر را نگذارد از بانگ سگان بانگ می دارند سوسه صد تو از شرف و عود کنان بر بدر تو
-----	--	---

ہر کراہد بر تو دارد دل گرو / گردنش را میز نم تو شد درو

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَوْلِيَاكَ +

سُورَةُ الْعَلَقِ قِكَيْتَمَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ كَسَحْ عَشْرَةَ آيَاتٍ

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان اسے محمد قرآن را به نام پروردگار خود یعنی بگوئے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عاتق و عابد و عطاء و حسن بصری شیخ  
 تعالیٰ عنهم اجمعین اول سورة که آمد اقرأ بود و بقول امیر المؤمنین علیه السلام الحمد لله رب العالمین  
 اول آمد و بقول بعضی یا کفیا المدثر اول آمد و عاتق رضی اللہ عنہا میگوید اول چیزے که  
 بر رسول علیه الصلوٰة والسلام پیدا شد خوابهاے راست بود هر چه به شب در خواب دیدی  
 در روز بوسه رسید و چنانکه دید بود بعد از آن خلوت را بدست داشتی و گوشه گرفتی و بگوہ جزافتی  
 غارے که آنجا بود تنهامی بود تا روزے آدایے شنید که یا محمد و چپکس زانید بار دیگر نیز شنید  
 باز آوازے شنید که یا محمد دید شخصی چون آفتاب روشن بر تنخه نشسته از زلف تاج از نو بر سر  
 خاندن بر نشید و بر صورت آدمی مشتق رسید و خواست که خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت  
 یا محمد منم جبرئیل تو پیش ما بر آخر الزمانے مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اسے محمد  
 گفت من خواند و نیستم ما سه بار چنین کرد باز گفت اقرأ باسم ربك الذي خلق رسول بخانه  
 آمد و دل او می لرزید گفت تر معلقی و در ثرونی از راه پوشیدند تا ترس از دل او رفت و  
 گفت اسے خدیجی ترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر بنیعیفان رحمے کنی و همان را نیک  
 میداری و خوششان خود را خزینه میداری و مردم را در کار باے ایشان یاری میداری تو بگو  
 دیوانه نشوی پس خدیج رسول علیه السلام را پیش و دو قاین نوفرل برد و او پس عمر خدیج بود  
 بدین نیت و را آمد بود و خط عبری نوشته گفت اسے پس عمر از محمد بشنو که چه میگوید رسول علیه  
 السلام آنچه دیدی بود گفت و بر گفته گفت این جبرئیل ناموس البرست و بنیعیفان بیاید او محمد  
 مبارکباد ترا من زینت یم که بر زخواره نکر دیم شادمان باش این بار بگریز هر چه گوید یا دیگر پیش

من بگوئے باز رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام جبرئیل را وید نگر خیت گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي  
 و جبرئیل پائے خود را در زمین زد چشمه آب روان شد جہارت ساختن رسول ایما موخت و دو  
 رکعت نماز ایما موخت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام باز بورد گفت و زرقه گفت ترا فرمود کہ بایمان  
 کے را دعوت کنی گفت نے و زرقه گفت اگر فرموده بودے من ایما آوردم اسے فرزند اگر من  
 زنده بودے در آن وقت کہ ترا از شہر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کر دے بعدہ و زرقه فوت  
 شدہ و رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت من اورا در خواب دیدم کہ جاہا کے سفید داشت یعنی  
 بستی بود و این تصدیق ویر قبول کردند و اللہ اعلم خلق الائن ان من علق آفریہ

آدمیان را از پارہ خون بست یعنی آدم را از خاک آفریہ و فرزندان اورا از خون اقر آورند  
 الیکریم بخوان اسے محمد و حالانکہ خدا کے تو کریم است کہ مرگ اورا نہایت نیست الذی علمہ بالقلم  
 آن خدا یکہ میا موزانید خط نوشتن بالقلم آن کریم است کہ نعمت نطا و کتابت را میا موزانید در ادیان  
 و علم خط علم بزرگست کہ دین دنیا تعلق بودا رد کہ اگر علم خط نبویے کا فرزندان آدم نظام نیافتے علمہ  
 الائنسان ما لک تعلمہ میا موزانید جنس آدمی را آنچہ نبی دانست دقیق مراد این من انسان آدم است یعنی آدم  
 میا موزانید اللہ تعالیٰ ہمہ ہمارا و چیز ہا کہ نمیدانست قبل محمد است علی اللہ علیہ وسلم کہ خط و کتابت علوم  
 اولین و آخرین میا موزانیدش بدانکہ گفتہ اند کہ نزول سورہ از اول او متاخر است بہ مدتے

این جا کہ کلا ان الائنسان یقطع لحقا کہ جنس آدمی وقیل ابو جہل ہر یلینہ می گذرد در گنہ  
 و در سبے فرمانی کردن از حد آن سراہ کہ بند خود را استغنے بے نیاز و تو انکرات الی تبارک  
 الرحمن بدستیکہ باز گشت ہمہ بہ خدا کے تعالیٰ است بے مال و جاہ و عاجز و فقیر شدہ و محتاج  
 شدہ بحی بن معاذ گفت طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است کہ عقید  
 خود با شر و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ متکبر شود و مانزدہ و عبادت باز ماند آیت الذی  
 یتشلی عبدا اذا صلے ویدی تو اسے محمد آنکس را کہ باز میدانست بندہ ایچون نماز می رخصت

www.maktabah.org

کنند و محمد بود و باز دارند ابو جہل علیہ اللعنة این ملعون سوگند خوردہ بود کہ اگر محمد را ہمین  
 نماز میکند و خداے خود را سجدہ کند پائے برگردن او ہم و او را ہلاک کنم مؤمنان غمناک شدند  
 و رسول را ازین خبر کردند رسول علیہ السلام گفت هیچ نتواند کرد اگر نزدیک من آید فرستگان  
 او را پارہ پارہ کنند بعدہ روزے رسول علیہ السلام نماز میگذارد آن ملعون قصد وے کرد  
 چون نزدیک او رسید باز پس گریخت کافران گفتندش ترا چه شد کہ باز گشتی گفت میان  
 من و میان محمد خندے پر آتش پیدا شد و آرد ہائے قصد من کرد اگر باز نمی گتم میسوختم  
 و آرد ہلاک میکرد پس این آیت آمد کہ آیت الذی حیثی عیباً اذا صلت یعنی اے محمد  
 دیدم بود انستی کہ ترا چون نگاهداشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانست خبر کن از ان  
 حال و مترس و باز فرمود جل جلالہ آیت ان کان علی الہدی اذ امر بالنعوی آیا دیدی  
 تو اے محمد و دانستی کہ این دشمن تو کہ ترا از نماز منع میکرد اگر باشد براہ راست و تقویٰ چه درج  
 باشد ویرادر بہشت و چه ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود آیت ان کذب  
 و قاتل آیا دیدی و دانستی کہ این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد ترا دروغ از حق بگرداند و  
 ایمان نیارد و چه عذابے باشد ویرادر دنیا و عقبے چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش  
 باز فرمود اللہ تعالیٰ ان الله یوفی ایماہ انست این دشمن ملعون تو کہ خداے تعالیٰ رے بند  
 و میداند حال او را خداے تعالیٰ جزائے او خواهد داد عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 گفت چون رسول را علیہ الصلوٰۃ والسلام ابو جہل از نماز بازمی داشت رسول علیہ  
 السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالیٰ و بانگ بر وے زوان ملعون گفت مرا از خداے  
 خودی ترسانی چندان شکر در مکہ بیاریم از سوار و پیادہ کہ کہ پر شود و بیج کس را مجلس چن  
 مجلس من بسیار باشد این آیت آمد کلاً حقا کہ لیکن کذب شدہ اگر باز نگردد ابو جہل ازین  
 کار لانسفا بگیریم بالناسیۃ ناصیۃ موی پیشانی او را و بخواری بر زمین زخم او را از  
 موے پیشانی کا ذبہ در و مگوے خاطیۃ خطا کندہ قلیذخ ناذیہ پس بخواند ابو جہل

قوم خود را و شکر خود را سَنَدُحُ الزَّبَانِیَّةَ بَدْرَسْتِی که بخوانیم باز بانی دوزخ را یعنی فرشتگان  
مذاب را کَلَا نَ چنان است که او میگوید کَلَا نَطْفَعُهُ فرما بر داری مکن اورا و سَجْدٌ وَ سَجْدٌ هَكَ  
وَ اقْتَرَبَ وَ نَزَدَ بَی جَوِّ بِرَحْمَتِ مَنْ لَصِیْبٍ وَ اعْتَادَ رَامِعْرُوفٍ وَ نَهَى مُنْكَرًا یُنِیْ هَاسْتِ که در  
کار خود استوار باشد و از دشمن ترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفی ز اعلیه  
افضل الصلوة و السلام بود شنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه  
در حق مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التیاب و ما ید ثلثونی

بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذار داز بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوکے صدر تو
کار بادی این بود تو بادی	ماتم آخر زمان را شا دی
هین رواکن ای امام المتقین	این خیال اندیشنگز تا یقین
هر که در شکرتو دارد دل گرو	گردنش را من زخم تو شاد رو
آن چراغ او به پیش صرصرم	خود چه باشد ای مهین پیغمبرم

اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ التَّابِعِينَ لِلذَّبِي الْأَمِي الْعَرَبِي الْهَاتِمِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ

و اصحابه اجمعين

سُورَةُ الْقَدْرِ تَلَكَّتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هِيَ خَمْسَتٌ آيَاتٍ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بِدْرَسْتِكَ فَرَسَدْنَا قُرْآنَ رَادِرِشَبِ أَنْدَاذَهُ كَرْدَنِ عِنِّي  
شَبِّهِ كَهَقِّ سَجْدَةٍ وَ تَعَالَى تَقْدِيرُ كَنْدِ بَرَجِ دَرَانِ سَالِ خَوَابِدِ بُوْدِ جَبْرِئِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّ  
قُرْآنِ رَادِرِشَبِ قَدْرَانِ لَوْحِ مَحْفُوظِ بِيكْهَارِ آوَرْتَنَ بَيْتِ الْغَزَةِ كَهَرَسَانِ چَهَارَمِ هَسْتِ  
بَعْدَ زَانِ دَرِ مَدِ بَيْتِ سَالِ وَ يَقُولُ دِيْزِ بَيْتِ بِسْمِ سَالِ نَجْمَا نَجْمَا بِنِيَا آوَرْدِ بَرِ رَسُولِ  
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ مَا أَذْرَا ذَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ تَوْجِهَ دَانِي اِسْمِ مُحَمَّدٍ بِحَيْثِ  
شَبِّ قَدْرِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنَ الْغَنِيِّ شَبِّ قَدْرِ بَهْتَرِ هَسْتِ اِنْ هَزَارَ نَهْ كَهَرِ بِنِ

هزار ماه جمعه روز روزه دار و شب بیدار دار و نماز گذار و این شب در ماه رمضان  
 و هر سال باشد علما بزرگانند که در وقت آخر باشد و در طاقها مومنه باشد و در همه ماه احتمال  
 دارد که باشد در جفت و طاق و بعضی میگویند در شب بیست و پنجم است و هر که نماز است  
 و نماز خفتن را به جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافته باشد و حکمت در پنهان داشتن  
 آن است که شبها که بسیار بیدار باشی تا به ثواب آن برسی بیست

خوابی که کمال طاقت گرد و بدرس | هر سه روز و ده دان هر شب شب قدر

ذَكَرَ الْمَلِكُ فَرُومِي أَيْدِ فَرَشْتَكَانَ وَالرُّوحَ وَجَبْرِئِيلَ فِيهَا دَرَانِ شَبِّ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ  
 با هر پروردگار خود از وقت فرورفتن آفتاب تا بر آمدن صبح صین کلی آمده است برای هر کار که  
 از نیک و بد تا سال دیگر سلامتی یعنی همه آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب  
 هیچ کاری نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بهر مومنین و مومنه که بیدار باشند  
 و فرشتگان بروی گذار کنند و سلام گویند بروی حتی مطلع البحر آن شب سلام باشد تا صبح  
 روشن شدن قال النبی صلی الله علیه و سلم من قام لیلة القدر ایماناً و احتساباً اغفر له  
 ما تقدم من ذنبه و ما تأخر عایشه رضی الله عنها از رسول ما علیه الصلوة و السلام پرسید که اگر من  
 شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم اذن عفو تحب العفو اغفر  
 عنی اللهم اذن قنا و اب هذا الیلة قوفی مسلماً و ائحقی بالصالحین و در تفسیر الغافلین  
 آورده است که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و  
 علم سبزی باشد بوسه آن علم را بر امام کعبه نهند و فرشتگان در زمین پراکنده شوند و سلام گویند  
 بر هر که بیدار باشد از مومنان ایستاده باشند یا نشسته و نماز باشند یا در ذکر مومنان را در میان  
 و بر و دعا های ایشان گویند تا صبح بد آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر الملکة  
 الوحیل الوحیل یعنی فرشتگان باز گردید با ما فرشتگان گویند که جبرئیل حق سبحانه و  
 تعالی چه کرد بر مومنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی به نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناهان ایشان را

عشو کرد و بیامزید مگر چهار طائفه را اول مدمن خمر را یعنی کسی که شراب خورد و شراب فرود شد و دوم  
 عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و سیم قاطع رحم را یعنی کسی که بختیاریان نه پیوند و بحق خوشی بجا  
 نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نگوید با برادر مسلمان این چهار طائفه را پیامبر  
 و دیگر همه را پیامبر و بعضی گویند سود خوار را نیز پیامبر زد پس اسے مؤمن ازین پنج افعال تو پکن  
 تا از فیصلت شب قدر بے نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید خنی آورده است که هر که در شب قدر در رکعت  
 نماز بگذارد در هر رکعت فاتحه یکبار و هفت بار قیل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد بقیاد با دستها  
 گوید از جاکے بنخیزد تا بر سر پدرو مادر و رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالی فرماید  
 فرشتگان تا اینکه بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا ساعے دیگر و فرماید در بهشت از برای  
 این بنده مؤمن در حقان بنشانند و کوشکها بنا کنند و الله اعلم پس باید که هر که در ماه  
 رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد هر شب با مید شب قدر تا باشد که باین  
 ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد با مید شب قدر در هر  
 رکعت فاتحه یک بار و سورہ اخلاص ستر بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد و بار و  
 ثواب سورہ اخلاص برابر یکے از سه بخش قرآن است اللهم انزع عافنك بوجهك يا رحمن  
 سورہ البینتیرا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ط لَکِنَّا وَجَّحْنٰ اٰیٰتِ

بر آنکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از  
 آمدن رسول ما علیه الصلوٰة والسلام اتفاق داشتند که پیغمبر آخر الزمان چون بیرون  
 آید ما بوسے ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود  
 برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی نه چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد  
 و گفت جل جلاله لکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب  
 از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند و ترسایان که اهل انجیل اند  
 و المشرکین و بت پرستان و انباز گویان و خدا سے تعالی را منصفین عبد اشومنگان

یعنی همه اتفاق داشتند که پنیامبر آخر الزمان که محمد است علیه الصلوة والسلام حق است **حَقِّ**  
**كَلَامِهِمْ الْبَيْتَةَ** همانی که اتفاق بودشان که آمد ایشان گو او راست پیداد رسول حق الله  
وآن محمد رسول الله بود علیه الصلوة والسلام ومعجزات بسیار آورد و یکی از معجزات آن  
آن بود که احمی بود و خط و خواندن ندشت با و مجرد این قرآن را آورد که بره فصیحی و بلغای  
عرب عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه و تعالی ازین خبر کرد و گفت  
**يَتْلُوهُ** میخواند این رسول ما علیه الصلوة والسلام برایشان **صَحْفًا** که امتهای یعنی کاغذها  
نوشتند **مَطْمَطَةً** پاکیزه کرد و دوشده از بل و هو و لغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود  
می خواند از یاد بے آنکه حرف و خط را شناسد **فِيهَا كِتَابٌ قِيَمَةٌ** در آن کاغذها که نوشته  
شده است در قرآن و حکما بازمیان کرد حق سبحانه تعالی که این اختلاف بعد از آمدن  
رسول ما علیه الصلوة والسلام از برای حسد و هوای نفس بود پس گفت جل جلاله  
**وَمَا تَقْرَأُ الَّذِينَ أَزْوَجْنَا لِكِتَابٍ** و پرانگنده نشدند آنانکه داد و دوشده اند کتاب رحیمی  
موجودان و ترسایان در دین خود متفرق نشدند و بریز نشدند از حق بودن دین محمد  
آمدن محمد علیه الصلوة والسلام **إِلَّا مِمَّنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيْتَةُ** مگر از پس آمدن  
حجت پید او درین آیت سرزنش است موجودان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند  
با وجود آنکه اهل کتاب بودند **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** خنفاء  
و فرموده شدند این اهل کتاب در تورات و انجیل مگر بدین پاک که بندگی کنید مرخ ای تعالی  
را بے آمیزش برکنر و بازگشتگان از کفر به محمد علیه الصلوة والسلام و باشند بر دین این  
و دین محمد علیه السلام **وَيُتَيْمَنُ وَالصَّلَاةَ** و پائییدارند نماز را و **تِلْكَ آيَاتُ الْكُوفَةِ** و بدینند کوفه  
**رَأَوْذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ** و این دین و ملت راست است و در قرآن نیز مبرین فرموده شده  
است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین و اسلام از جهت سروری کردن درین  
کافران و حسد بردن مر پیامبران را و متابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را



قبول کنی و مساجیری با اهل حق و انکار ایشان کنی چنانچه در تراترا تو گویند میت

ذره گر برگ بستی به شدت | کافری و بت پرستی با شدت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرِسْتِي أَنَا نَكَمَةٌ كَأَفْشَةٍ نَدْوَمُ وَبِئْسَ مِثْرًا مِثْرُ الْكُفْرِ أَنَا مِثْرُ الْكُفْرِ

ترسیان و المشرکین و از بت پرستان فی ذلک جنتهم در آتش دوزخ اند خالیدین

فیتقا جاوید باشندگان در دوزخ نعوذ بالله من ذلک اُولَئِكَ هُم مَثَرُ الْبَرِيَّةِ

ایشانند بدترین آفریدگان از خودگان و خرمان و گاو ان و خران و از همه آفریدگان

بتر اند چون حال دشمنان را یاد کرد و حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بِرِسْتِي أَنَا نَكَمَةٌ

گر ویدند و ایمان آورند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل

است برین که مؤمنان صلح با غرت بسیارست نزد سبحانه و تعالی شنوس

بریزانند از عرش و کرسی و خلا | ساکنان مقعد صدق و صفحا

خلق اطفال اند جز مست خدا | نیست بالغ جز رسیده از هوا

مسئله اینست که پیغمبران آدمیان برتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عامه

آدمیان و مؤمنان صالح افضل اند از عامه ملائکه دلیل برین آیت است جَزَاءُ هُم عِنْدَ

رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار

ایشان هشتهارمقیمست و داعی که میروند در زیر درختان هر شسته جویها از آب و شیر و گل

و شراب هشتی و این جویها بر روی زمین است که میروند به مغاک به خلاف آب جوی دنیا

خالیدین فیتقا ابداً جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه مَرْضِي اللهُ عَنْهُمْ خوشنود

باشد حق سبحانه و تعالی ازین مؤمنان وَ دَرَضُوا عَنْهُ و این مؤمنان نیز خوشنود باشند

از الله تعالی ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ این همه مرکس را باشد که از خدا کنی تعالی به ترسد

و از گناهان باز ایستدش ذوالنون مصری رحمه الله گفت که رضائے بنده از خدای تعالی

در تراترا تو گویند میت ذره گر برگ بستی به شدت کافری و بت پرستی با شدت

آن باشد که راضی باشد به هر چه بود رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل است که ترس خدا کے تعالی بہترین ہمہ عبادتہاست اللہُمَّ ارْزُقْنَا بِفَضْلِكَ

سورہ زلزلت مکیہ ۱۰۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ تِسْعَ آيَاتٍ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا أَجْرًا جَبَانِيَةً تُؤْمِنُ رِجَالُهَا بِيَدِيهَا وَتُؤْمِنُ سُبُلُهَا أَيْضًا وَتُسْقَى الْأَرْضُ نَحْلًا وَسُقَى الْقَوْمُ بِحَبْلٍ وَإِنَّا لَنَجْعَلُ الْأَرْضَ لِمِثْقَالَ ذَرَّةٍ خِفَّةً أَوْ أثْقَالًا وَإِنَّا لَنَنزِلُ السَّمَاءَ كَاسًا مَّخْبُورًا وَإِنَّا لَنَنزِلُ الْوُجُوهَ كَنُجُومٍ مُّسْتَوِيَةٍ وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا

خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مردگان و گنجهارا همه بیرون آفکنند تا بر روی زمین افتد و قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا وَكَوَيْدِ أَدَمِيِّ يَعْنِي كَافِرٍ مُّكْرَمِيًّا مَا جَاءَتْهُ مِنْهَا مِنْ قَبْلِهَا وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا

چنین سخت می جنبند فاما مومن معتقد قیامت گوید هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یعنی این آن قیامت است که وعده کرده بود خدا کے تعالی آمدن و راست گفتند پیغمبران و در کشف چنین آورده است که گفته شد و قیل جنس انسان مراد است یَوْمَ صَبَّأْتِ الْأَرْضُ وَتُؤْمِنُ رِجَالُهَا بِيَدِيهَا وَتُؤْمِنُ سُبُلُهَا أَيْضًا وَتُسْقَى الْأَرْضُ نَحْلًا وَسُقَى الْقَوْمُ بِحَبْلٍ وَإِنَّا لَنَجْعَلُ الْأَرْضَ لِمِثْقَالَ ذَرَّةٍ خِفَّةً أَوْ أثْقَالًا وَإِنَّا لَنَنزِلُ السَّمَاءَ كَاسًا مَّخْبُورًا وَإِنَّا لَنَنزِلُ الْوُجُوهَ كَنُجُومٍ مُّسْتَوِيَةٍ وَإِنَّا لَنَنزِلُهَا كَسِفًا



عذاب نہ کندیش نصیب مؤمن این است کہ دانمائی کنی کند اگر بدی کند بہ توبہ واستغفار

عذراً ان نجواہم اللہم اجعلنا من الصالحین

سُورَةُ الْعَادِيَاتِ وَكَيْتَمًا لِيَسْمِعَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَهِيَ أَحَدُ عَشْرًا يَاتِ

وَالْعَادِيَاتِ بِحَرَمِ اسْپَانِ دُونِدِه صَبْحًا دَمِ مِيزَنْدِ ايشان دَمِ زِدْنِي فَاَلْمُعَادِيَاتِ

قَدْ حَاطَسِ بِحَرَمِ اسْپَانِ كِه مِيدُونِدِ بَرَسَنَگِ وَآتَشِ بِيرونِ مِی آوَرِنْدَازِ سَنَگِ

بِسَهَاكِ شَانِ چُونِ بَرِزِمِنِ بَاسَنَگِ رِيزِه دُونِدِ دَرِ شَبِ فَاَلْمُعَادِيَاتِ صَبْحًا پَسِ بِحَرَمِ

اسْپَانِ كِه غَارَتِ كُنْدِ وَقْتِ صَبِيحِ مِ كَافِرَانِ رَا فَا تَوَكَّنْ بِه نَقْعًا پَسِ بَرَانِيزِنْدِ بِسَهَاكِ

خُو دَرِ دَازِ زَمِينِ كِه بِرُوسِ بِرُونِدِ فَا سَطَنَ بِه جَمْعًا پَسِ دَرِ مِیَانِ جَمْعِ دَشْمَنِ شُونِدِ دَرِ

جَاكِ دُوِيدِنِ عِنِي حَمَلِ كُنْدِ دَرِ جَنَگِ وَخُو دَرِ دَرِ مِیَانِ شَكْرِ دَشْمَنِ اِنْدَازِ نِدَاكِ اَكَلَاكُنْ

بَرِ سَتِيكِه آدَمِي قَبِيلِ كَا فَرِيْقِه لَكْنَفِ دَقْمِ رُپُورِ دُكَا رَا نَاسِپَاسِ اسْتِ عِنِي شَكْرِ نَا كُونِيْ

اسْتِ نَعْمَتِ حَقِّ تَعَالَى رَا وَ قَبِيلِ نَجِيلِ اسْتِ وَ قَبِيلِ كُنُو دَكْنِ اسْتِ كِه نِيكِيهَاكِ حَقِّ تَعَالَى رَا

فَرَامُوشِ كُنْدِ وَ عَصِيْبَتِبَارِ اِيَادِ كُنْدِ وَ قَبِيلِ كُنُو دَكْنِ اسْتِ كِه نَهَا بَخُورِ دُو وَ بَدُو خُو دَرِ اَكْرَسِنْدِ

دَارِدِ وَ عَطَا هَاكِ خُو دَرِ اَبَا زِ دَارِدِ وَ اِنَّهُ عَلَا ذَلِكِ لَشَهِيْدٌ وَ بَدْرِ سَتِيكِه اَيْنِ آدَمِي

هَرِ مِيْنِه كُوَاهِ اسْتِ بَرِينِ كِه وَ كُنُو دَ اسْتِ وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ وَ بَدْرِ سَتِيكِه

اَيْنِ آدَمِي اَزِ بَهْرِ دُوسْتِي مَالِ مَخْتِ اسْتِ عِنِي نَجِيلِ اسْتِ مَالِ بَسِيَارِ جَمْعِ مِي كُنْدِ وَ كُوَاهِ مِي دِيدِ

وَازِ صَحْبَتِ اَهْلِ اَشْدِ كَرِيْزَانِ اسْتِ مَقْصُودِ وَ جَزْدِ دِيَانِي اسْتِ وَ هَرِ كَرْدِ دُوسْتِي نَمِي كُنْدِ

بَادِ دُوسْتَانِ حَقِّ تَعَالَى اَلنَّصِيْبِ تُو اَيْنِ اسْتِ كِه بَادِ دُوسْتَانِ حَقِّ تَعَالَى دُوسْتِي كُنِي

وَازِ بَرَاكِ عِيَاهِ وَ مَالِ دَشْمَنِ نَكْنِي بَا ايشان تَا اَزِ اَنوَارِ بَا طِنِ ايشان مَحْرُومِ نَهَانِي شَمْسُوِي

اچھون چھدان دشمن بازان شدیم

می کنم از غایت جهل و عس

باسیلمان روکن اے خفاش خود

لاجرم و امانده و حیران شدیم

قصداً از ابر عزیزان خدا

تا که در ظلمت نمائی تا ابد

کور مرغایم و بس ناسایتم آن سلیمان پیش جبار حاضر است	کان سلیمان رادے نشایتم لیک غیرت چشم بند و ساحر است
<p>أَفَلَا يَعْلَمُ أَيُّكُمْ آتَىٰ إِذْ أُنزِلَ مَاءٌ فِي الْقُبُورِ وَحِينِ زُرِّيهِمْ لَمَّا كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا          وشور انبیده شود آنچه در گورهاست یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را          واستخوانهای بوسیده را جمع کرده شود و این آیت دلیل است برین که حشر اجداد حق          است وَحُضِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ وَجَدَّاهُ وَجَدَّاهُ وَجَدَّاهُ وَجَدَّاهُ وَجَدَّاهُ وَجَدَّاهُ          از کفر و ایمان و نفاق پدید کرده شود و جزای آن داده شود اِنَّ رَبَّهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ          آنچه در سینه ها و در کار ایشان در آن روز آگاه باشد و بداند کردارهای          ایشان را و اعتقاد های ایشان را و بداند جزای آنرا ایشان اللهم لا تخونا يومئذ</p>	
سُوْرَةُ الْقَارِعَةِ تَكْتُمًا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ اٰحَدُ عَشْرٍ اٰیَةً	الْقَارِعَةُ
<p>روز قیامت کوبنده است و لها را تهرس و اندوه ما الْقَارِعَةُ چه دانی که          چیست این کوبنده یعنی چیزی بزرگ است وَمَا آذُرْكَ مَا الْقَارِعَةُ چه دانا کردی          و چه دانی تو ای محمد که چیست این کوبنده یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ          کوبنده است گردن گردن کشان را و شکبران را و کافران را در آن روزی که باشند          مردمان در آن روز چون پروانه پراگنده ضعیف بے خبر و درمانده و قیل همچون طغیان          و انبوه بعضی بر بعضی در آیمخته ای کالجواد المتفرقة وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَبِشَارِ          کوبهها همچون پشم رنگین المنفوشه از هم باز کرده شده یعنی کوبهها بین بزرگی و مردمان          باین قوت و مال و عزت از سبب قیامت چنین ضعیف و ناتوان می شوند میان حال مردم          کرد و رفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ اِیُّهُ پس هر که اگر آن شود صَاحِبِ اِزْنٍ یُنْفَخُ بِرَشْمِهِ ذَرِّبَةً          بای و جمع موزون باشد یا ترازوهای و جمع میزان باشد فَهَوُ فِي عِشَّةٍ          ذَٰخِرَةٍ پس و در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ</p>	

حقّ انبیینہ و امامہ کہ اسباب آید بر شید بانی و سبب ترانه و بان و سبب فاضله و انبیا پس  
 مادر و سبب یعنی جان باشد و دوزخ باشد النبی فریاد و امتداد از بالا و آواز در آن  
 ماحیة و چه دانی تو اس محمد که چیت این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله ناسر

حاجیمه آتش است سوزان نعوذ بالله من ذلک

سُورَةُ التَّكْوِيْنِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْکَیْمِ وَ عَمَّا یَنْزِلُ اَیَاتِ

الهناء مشغول کرد شمار التکوین فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان و جمع کردن آن  
 مشغول کرد شمار از اعماق بهای حق تعالی حتی نژاد تم المقابله و موی و بگوستان سید  
 این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مؤمن این است که بسیار بدین مشغول نشود  
 استعداد مردان و آخرت کند و به توبه دستغفار روزه آرد و عذرگناهان خواهد کلا  
 مَنق و تَعْلَمُونَ حَقّاً که زود باشد که بدین که در چه کار غلط بوده آید و آنرا در وقت مرد  
 بدین نَمَّ کَلَاماً و تَعْلَمُونَ پس حفا که زود باشد که بدین در گور چون عذاب گور  
 را بچشید که در چه کار بودید و چه فافل بودید از برای آخرت خود بیج غم ندرید و از برای  
 غم و کاه چندان غم بخوری که از برای گور در روز قیامت از ده بخش آن یک غم بخوری  
 اَلکسی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شہوت بشیاری بخش باز فرمود کلاً  
 لَنْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ حَقّاً که اگر بدین داشتن یقین که شمارا چه حال خواهد بود پس  
 از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لوم قدرست باز فرمود  
 جل جلاله لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ ہر آئینہ بدین و به بنید دوزخ را ہر آئینہ ہر آئینہ باز تا کید کرد  
 و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عِیْنَ الْیَقِیْنِ پس ہر آئینہ بنید دوزخ را ہر آئینہ ہر  
 آئینہ دیدن چشم بین جامع الیقین داری فرداے قیامت عِیْنُ الْیَقِیْنِ شود و سوره  
 نماز چون ماعت نہ کرده باشی سوزنہ کرده باشد باز فرمود لَتَسْمَعُنَّ یَوْمَئِذٍ عَرَاجاً  
 پس ہر آئینہ پرسیدہ شوید ہر آئینہ در آن روز قیامت از نعمتہا کہ خداے تعالی

په شام داده بود در دنیا چه کردید آنها را و بچرخ کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه  
بیت اسه شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو بگفتی از خواب غفلت و از اسراف کردن بیت

و از عذاب قیامت نگاه می دار ای مسکین +

سُوْرَةُ الْعَصْرِ كَلِمَاتٌ نَبِيْرَةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ ثَلَاثُ اَيَاتٍ

وَالْعَصْرِ بِحُرْمَتِ رَوْحِكَ قِيْلَ بِحُرْمَتِ شَبِّهِ وَرَوْحِيْلَ بِحُرْمَتِ نَمَازٍ دِيْكَرِ اِنَّ الْاِيْمَانَ لَنْفِيْ خِيْرٍ  
هرگز مینه همه آدمیان در زیران کاری اندکالاً الذین امنوا انما ان کسانید که ویدند و عملی  
الصّٰحٰتِ و کارهای نیک کردند و حق اصلاً بالحق و یک دیگر را بکارهای حق و صیت کرد  
یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند و حق اصلاً بالصبر و یکدیگر را  
بصبر فرمودند و در بلاها و اطاعتها نصیب تو این است که خود را از زیان ابدی در امان داری و  
عملهای نیک کنی و دیگران را بر آن داری و امر معروف و نهی منکر کنی تا سود دنیا و عقبه حاصل کنی

سُوْرَةُ الْاَنْشُرِ وَفِيْهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ تِسْعُ اَيَاتٍ

وَقِيْلَ كَلِمَاتٌ هَمَزَةٌ وَاَسْمَاءٌ بِرَبِّكَ وَهِيَ تِسْعُ اَيَاتٍ  
گفته را در پس و چه قول دیگر و بیل و ادیست در دوزخ پر کرده از بیم وزر و آب دوزخیان  
که از تنهایی ایشان رفته باشد و دوزخیان پرسند از او و این و ادی جمله بدگویان و  
نصیب کنندگان باشد و این سوره در حق کافر فرود آمد که رسول را علیه الصلوة و السلام  
و مؤمنان را نصیب کرد و در پس ایشان و بدگفته در روایات نشان نصیب تو این است که  
تو بان خود را از بدگفتن مسلمانان نگاه داری و خدا را تعالی را حاضر و ناظر بینی و بگوئی که  
الَّذِيْ جَمَعَ مَالًا قَدْحًا اِنَّ اِيْنَ كَرُوْا كَرُوْا مَالًا رَاوْ شَمَارَ كَرُوْا وَاَمَاوَهُ كَرُوْا اِنَّ اِيْنَ  
حوادث روزگار و زکوة ندادی بحسب اَنْ مَالَهُ اَخْلَدَهُ و گمان می برد که مال و سه جا وید گردان  
و سه را در دنیا کلاً حقان چنان است که او گمان می برد بگذرد و سه ببرد و مال و سه را از عذاب  
قیامت بچ سود ندارد و لیه نبتدق هر مینه انداخته شود این نصیب کننده را فی الحکمة در دفع

وَمَا أَكْذَرُكَ مَا لَمْ يَحْطَمَةً وَتَوَجَّهَ دَانِي أَسَ تَحْمَرُ كَمَا حَسِبْتَ حَطْمًا بِنِ حَطْمَةٍ دَرَكُ أَيْتِ دَرُودِ نَخِ  
 که هرگز که در وے بیند از مذسوز و دوشبندش نَادُ اللَّهُ الْمُنَى قَدْرَةُ أَيْ تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِ  
 این حطمة آتش خدای تعالی است که برافروخته شده است به قهر و غضب او که برشود و برسد  
 در دهنها: نَبِيًّا عَلَيْهِمْ كَلْبُ صَدَدَةٌ بَدْرِيَّةٌ أَنْ أَلَسَ دُوْرُخِ بَرِيْنِ دُوْرُخِيَانِ دَرِبْتَهُ بَاشَدُ  
 همیشه که بر گراز و سب خلاص نیابند نمود باندن من ذلک فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ أَيْ انْهَمُّ كَانْتَوْنُ  
 فِي عَمَدٍ مَمْدُودَةٍ یعنی باشند این دوزخیان بر دارهای بزرگ کشیده شده یعنی دراز از آتش  
 دوزخ و باشد در گردنهای ایشان زنجیر یا این قول ابن عباس است رضی الله عنهما و به  
 قول دیگر درهای دوزخ را از پس بندند به تنهک آتشین و استوار کنند تا ایشان نوبسب  
 شوند از بیرون آمدن نصیب تو این است که از بدگفتن مرسلان از او چو کردن و غیبت کردن  
 تو به کنی و از گرد کردن مال و زکوٰة ندادن تو به کنی و زبانه به تلاوت و ذکر مشغول داری  
 تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی انشاء الله تعالی

سُورَةُ الْفَيْلِ بَيِّنَةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسٌ آيَاتٍ  
 الحمد لله ایانیدری تو اسے محمد کی صف فعل رَبَّكَ بِأَصْحَابِ الْفَيْلِ چگونه کرد خدای تو  
 به یاران فیل یعنی دانستی و خبر تو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که بایشان پیل بود و  
 به قول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت پیل بود بزرگتر از نام محمود بود از پیلان  
 اصحاب فیل گفته شد و اضافت بریکه کرده شد و بود این هلاک کردن این لشکر در آن سال  
 که رسول ما علیه الصلوة والسلام از ما آمد و قبیل بنی قریظ بود به بیست سال و فیل به بیست و  
 سال و قبیل به چهل سال بنی قریظ بود لَمْ يَجْعَلْ لِيُدْهِمُ فِي تَضَلُّلٍ أَيْ كَرَدِگَ لَشِ اَيْتَانِ  
 یعنی که ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان کن بود که خانه کعبه را خراب کنند حق تعالی  
 ایشان را خراب کرد عَجَاؤُ سَلَّ عَلَيْهِمْ طَيِّبًا وَفَرَسَتَادُ بَرَا اَيْتَانِ حَقِ تَعَالَى مَرَعَانِ أَيْ جَابِلِ  
 کاکله و قبیل که نام مرغان سا که مر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سنگ همه سیاه



وقیل سفید بودند وقیل سبز بودند تو چه می بینی بحجاسه مین سجیل سے انداختند آن مرغان  
 بان لشکر سنگهای پخته شده با تش قیل مین سجیل یعنی از آسمان اول فجعلوا لهم حصن  
 صاعکی پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ گشت خورده شده یعنی ناچیز کرده نشان همچون  
 برگ گشت که ستوران بخورند و در زیر پای ایشان ناچیز گردود و عارف رومی در مثنوی از ان خبر میدهد

مثنوی	همچون آن اصحاب فیل اندویش	کعبه کردند حق آتش زدش
	قصه کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فروخوان از کلام
	شکر را هر یک چند شکست	تا برانی کین صلابت از حق است
	گر ترا و سواس آمد زین قبیل	رو بخوان قصه سوره اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاه از ترسایان در صنعاے مین کلیسای ساخت یعنی  
 مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کس ندیده بود و فرمود که مردم به کعبه نه روند و بان خان  
 که من ساخته ام بیاید و حج گذارند شب آتش افتاد و آن خانه او سوخت و ساختند که  
 این کعبه ترا عرب سوخت از قبر خانه کعبه آن کافر سوگند خورد که خانه کعبه را ویران کنم یک  
 از امرای خود که نام او ابرهه بود با شکر بسیار فرستاد و ایشان فیل بود محمود نام پیشرو  
 آنرا ساخته بود چون به ولایت عرب رسیدند ملک عرب با شکر عرب با ایشان جنگ کرد و شکر  
 عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را غارت  
 کردند و از ان جدر رسول علیه السلام عبدالمطلب را دویت آتشش گرفتند عبدالمطلب  
 پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام و سه را ابرهه گفت چرا  
 آمد پیش من گفت از بایه اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا  
 از تو خوش آمد چرا در خواست نه کردی کعبه را که فخر همه عرب باوست تا با تو بختم تا من بر تو  
 اشتران را بدود و عبدالمطلب گفت این خانه کعبه را خداوند نیست که او را نگاه میدارد و مرغان  
 چرا کعبه را طلب بکند و مردمان را فرمود تا اگر میخندند و بگویند و آمدند و ماند و یک کسی دیگر عبدالمطلب را

یا رب فاصنع منهم حاکما

راگزشت گفت شاعر زار کجا در جوی هم سوا کجا

امنعهم ان یجربوا فداکما

ان عدو نبیت من اعداکما

یعنی اے پروردگارا من امید نمی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این شکر یا نماز از خانه کعبه که از آن است و دشمن کعبه دشمن تست ابر هر شکر را آراست و طرف خانه کعبه روان شد تا به حرم کعبه رسید بد آنکه گرد اگر دو کعبه یک روز در راه و دور و زده راه را حرم میگویند یعنی حرام است نشستن سید او و بریدن درخت از پیشتر و ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که از حرم بود این حرم کعبه است سجده کن خدای تعالی را و باز گرد دور حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند در حرم در نسیاء و بعد المطلب دعا میکرد و دست در حلقه کعبه زد و فرمود که ناگاه از غیب شکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در مقدار هر یک سنگی از لشک کلان تر و از نخود فوره تر بر سر هر یک سنگی آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسد نوشته بود از کلاه آهین میگذاشت و در سوار و اسب را هلاک می کرد تا همه شکر هلاک شد مگر آن پیل که خدای تعالی ناسجده کرده بود و یک کس از لشکر گریخت و پیش بخاشی رفت و خبر لشکر را بوسه گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر تمام کرد سنگ ابر سر او زد و می نیز افتاد و مرد نصیب نمومن ازین قنصان است که باد و ستان حق تعالی دشمنی نکند و بر بندگان خدای تعالی مکر نکند و خود را مانند خطاسیه و بلعیه نساند و تا مردم را مرید خود سازد و ایشان را از راه صالحان بگرداند تا جوارح دروغی و جامه سالوسی زود باشد که بشیر خدای است و مرد و در حرم شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود و دفع ذلک الله من ذلک فهو

سزنگون کرد دست اے چه گرگان  
خشم و لها کرد عالم را خسراب

صد هزاران شهر را خضم شهبان  
خشم مردان خشک گرداند صحاب

اصغف مرغان ابابیل است او  
پیل را برید و نه پذیرد و رفو

سُورَةُ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بدانکہ در کتاب و کواشی اور دہست کہ در مصحف ابی ابن کعب رضی اللہ عنہ الم تکلیف  
 و لایلان یک سورہ داشتہ است و در میان بسم اللہ نوشتہ شدہ است و امیر المؤمنین  
 عمر مرد و سورہ را در یک رکعت نماز شام خواندہ است و معنی چنین باشد کہ ہلاک کرد خدا تعالی  
 لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچیز چون برگ کشت خورده شد و لایلان قریش  
 از بہر سازداری دادن قبیلہ قریش کہ آن اہل مکہ اند و از برائے غرت داشتن ایشان در حق  
 بیج کس ایشان را نہ بخاند کہ ایشان مجاوران کعبہ اند ایلان فیہم و حلۃ الشتاء و الصیف  
 از برائے ملازمت کردن و خوئے کردن ایشان دو سفر را یکے در زمستان در یمن و یکے در تابستان  
 بہ شام در ہر سالے دو بار سفر کردندے از مکہ و استعداد باشیدن کردے در مکہ از خوردنی  
 و پوشیدنی بیاوردندے چندانکہ کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت سے ہند بر ایشان  
 کہ لشکر دشمن شمارا ہلاک کردیم بہ مرغان آسمانی تا غرت کعبہ و شرف شمار ہمہ جا پیدا کرد  
 و بیج کس قصد شمار کنند اذاکان الا موزکذا لک فلیعبدوا رب خذ الیبت چونکہ چنین  
 است پس باید کہ بندگی کنند اہل مکہ یعنی قریش خداوند این خانہ را الذی اطعمہم مین  
 جیج آن خداے کہ خوردنی داد شمار از پس گرسنگی و آمنہم مین حقین ہا مین گردانید  
 شمار از ترس در ہمہ سفر با و شمار اعزیزی داد نہ خلق و خزر جوئی رساند شمار کہ قطع ہما  
 و نہما بیارید و بخورید و این بیج کس ترس نہ باشد شمارانے از عرب و سنے از عجم پس می باید کہ  
 کا فر نشوید و بندگی حضرت خداے تعالی بکنید و بت پرستی نہ کنید و این ہمہ عزت شمار و غرت  
 کعبہ و مکہ بہ سبب رسول ماست محمد علیہ السلام کہ در میان شمار پیدا شد ما بہ علم قدیم دانست  
 بودیم ہمیش از پیدا شدن او جانشے اورا از دشمن نگاہ داشتیم چون پیدا شد اورا پروردگار  
 اورا بطریق اولی نگاہ ہریم شدہ و ہل انت یا مکہ الا وادہ شرفک اللہ علی البلاء  
 نصیب در ویش امیں است کہ دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا برکت ایشان در لانا

و بگویند عبد الله بن عباس این آیه در حق عاصم بن وائل و بعضی گفته اند در حق ابوسفیان نازل شده است

مانی از بلا و شرمین و دنیا چون دانستی که بگرت دوست خود دشمن را از شهر بیان او باز میدارد  
و از پیروان دوست خود اگر بلار اهلک داند در دنیا و عقبه از کرم او دور نه باشد مثنوی

که بسوزد هم باز دیده را تا بیند از می سدا و باش را سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار زیر ظل شیخ و امرا و استاد سخ گردی تو ز لاف کاها بی سر کشی از او استاد و شیخ شهر ورنه ابلیس شوی اندر جهان تو اگر شهید خوری زهری شود لطف گشت و نور شد هرنار او	سرمه کن تو خاک برگزیده را کحل دیدن ساز خاک پاش را که ازین خاک گردی و این افتقار پس رود خاموش باش از انقیاد ورنه گر چه مستعد و تابع هم ز استعداد و امانی اگر بان و بان ترک حسد کن باشهان شیخ اگر زهره خورده شهید شود گو بدل گشت و بدل شد کار او
--	--

المهم امر ذقنا حبك وحب من احبك ومعنى این سوره را غیر این نیز گفته اند والله تعالى اعلم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ حَمْدٌ كَثِيرَةٌ

آن آیت الذی یكذب بالذین آیا دیدی تو اسے محمد آن کس را که دروغ گو می دارد  
ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بجز روز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب  
و جزا دادن و در تفسیر عثمانی آورده است که نیمه این سوره در حق ابو جهل بود و عادت  
این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شد بر سر بالین او نشسته و گفته که مرا وصیت کن و  
چیزه به من بده و ما لهکے تیمم را گرفت و اگر از او طلب کردند تیمم را بزدی و سخت گفته  
در حق و این آیت آمد فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ و در کواشی آورده است که این جواب  
شرط مقدر است تقدیر و چنین است که هیچ شناختی آن کافر آ که قیامت را منکر است اگر  
ندانستی بدانکه این کافر کس است که می راند تیمم را از پیش خود و حق او را می گیرد و بوی نمیدهد

وَيَا خِصَّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَبِرْئِي أَنْ كُنْتُ مَيْمَنًا مَيْمَنًا مَيْمَنًا  
 نیز چیزی نمی دهد و دیگران را نمی فرماید تا طعام دهند گدایان را نصیب تو این است که حق  
 تیمم را نگیری و فقیران را طعام بدی و به فرمائی دیگران را تا طعام دهند و نشان کسی که  
 قیامت را شنکست و چیزی است اول رحم ناکردن تیمم را و حق او را گرفتن و نادادن  
 بایده که تا توانی هرگز وصی تیمان نشوی و مال تیمم را تصرف نه کنی حکایت روزی در  
 پیش پدر خود بوم رحمة الله علیه از خانه همسایه آب آوردند خوردند و گفتند در کاسه تیمان  
 چون آب خورم هر که در کاسه تیمان آب خورد آن آب او را بخورد و دوم زخم ناکردن بر  
 فقیران و گدایان و طعام نادادن ایشان و نافرمودن و نیمه دیگر این سوره در حق  
 منافقان آمده که در نمازها تقصیر میکردند و کارها بر ریاء میکردند و بخوبی میکردند فَوَيْلٌ  
 لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ در کشف آورده است که تقصیر  
 چنین است که چون کافرخین است پس ملاکی بادمر کسی را که از نماز خود غافل شود تا فوت  
 شود آن نماز بروی و قیبل دلیل جائے معین است در دوزخ که زرد آب دوزخیان  
 جمع شود دروس و ماران و کژدهان دروس بسیار باشند و دوزخیان از او کجتر  
 الَّذِينَ هُمْ يَرَاؤْنَ أَن كَسَانِيكَ اِيْشَان بِنَامِيْد عَلْمَاهُ خُوْدِيْكَ دِيْكَرَ رَايْجِيْ اِيْچُوْنِيْ كِنِيْند  
 از اطاعتها بروی و ریائی کنند و از بهر رضائے حق تعالی نمی کنند و یل از آن ایشانست  
 وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ط باز دارند زکوة را و قیبل باز دارند عاریت را یعنی رخت خا  
 را همسایگان و محتاجان ندهند همچو سبیل و تبر و دیک و غیر اینها از رسول علیه الصلوة  
 والسلام پرسیدند که ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش هر که آتش بکس دهد  
 چنان باشد از روسته ثواب که هر چه بآن آتش زد بوسه داده باشد و نمک نیز چنین است  
 و هر که آبی دهد در جگه که آبر فراخ باشد چنان باشد که برده آزاد کرده باشد و اگر جائے آب  
 دهد که آب عزیز باشد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو

این است که در نماز با تقصیر زنی و از وقت نگذرنی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگرد بگذاری که در آخر و سه علامت اختلاف است با اتفاق او آنمی بهتر باشد و دیگر نصیب تو این است که کار بار ابرسم و ریاعاوت نه کنی اللهم اغنی علی ذکوک و تمسک و عین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ تِلْكَ آيَاتُ

إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ فَتَعَبَّدُوا لِيَدِ اللَّهِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ  
دانشن قرآن و قرآن است قیل پنجم وقت نماز است و قیل لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ  
ست و در کشف و کواشی آورده است که رسول علیه الصلوة و السلام گفت کوشتر جوئیت  
در پشت که آب و سه شیرین تراز غسل است و سفید تراز شیر است و سرد تراز برف و دو کرب  
و سه از بر جد است و امتنان من از ان آب بخورند و اول کسانیکه بیا نید بر کوشتر فقیران صحاب  
و غیر جان چهار باشند و آن حوض من باشد و آب و سه از سدره المنتهی باشد و آن حوض  
را چهار رکن باشد بر هر کفیکه از چهار یار من باشد هر که چهار یار مرادوست دارد از ان  
آب و هندش و هر کفیکه از ایشان را دشمن دارد از ان آب نهندش فصل لِيَرْيَا  
وَاتَّخُوْا حَيْثُ مَنَّا كُنُوزًا مِّنْ بَرَاءةٍ لِّرَبِّكَ يَوْمَ الَّذِي تَتَذَكَّرُ فِيْهِ مَنَاجِيْرُ  
خَدَعُوا دِيْنًَا وَ دُنْيَا وَ مَهْمُ مَجْرٰتٍ تُوْوَكْرٰمٰتٍ وَ مَقَامٰتٍ اَسْتَوٰا ز حَضْرٰتٍ اَوَسْتَشْرَفُوْا  
تُوْبَتٍ پَرَسِيْ مِيْكَنَدُ وَ قِرْبٰنٍ اَز بَرٰكٍ تَبٰنٍ مِيْكَنَدُ تُوْوَا سْتِ تُوْبِنْدُ كِيْ وَ طَاعَتٍ مِّنْ كِيْنِدُ كَرْمِ  
شمار اشرف و عزت و خیر بسیار داده ام بر نبی و پیچ امتی را آن نداده ام اِنْ شَاءَ اللَّهُ هٰذَا كِتٰبُ  
النَّبَاِ وَ الشَّامِي وَ الشَّمْنِ وَ اَرَا الشَّمْنٰنُ وَ شَمْنِ وَ اَسْتَمِنُ الْاَلْبٰنُ تُوْوَمِ بِرِيْدَةٍ يَمْنِيْ بِيْ فَرْزَنْدِ بَدْرِيْ سِيْ كَمِ  
تست دم بریده بے خیر و چه طاعت در کشف آورده است که کافران میگفتند که محمد بتوبت  
یعنی فرزند و برادرند از چون و سه میر و دین او برافته حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است

این کتاب از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که در آن است که هر که از این کتاب بخواند...

دہم رکشاف آورده است کہ تہ مجیدم را گویند یعنی دشمن تو همچون خریدم است کہ در دنیا کم بہا و کم مقدار است و در آخرت ملعون است و چون بیری در بوس لغت گویند و غذا باشد ویر اما قیامت و ہر کہ است تو باشد بر تو صلوات فرستد و ترا دوست دارد و ہر بالاک سبب یا منار بانام تو بانام اللہ یاد کنند و برک محبت تو جان بازیہا کنند و ہر سال چندین ہزار عاشق ہر زیارت تو بیایند نصیب درویش این است کہ دوستی دوستان او را شعا خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

شمسوی

یک سوارہ میرود شاہ عظیم  
دیدہ این شاہان ز عارض خون جان  
چونکہ حکم اندر کف یزدان بود  
در چہ در باشد نہان در قطرہ  
آفتاب خویش را ذرہ نمود  
جملہ ذرات دروس موش  
چون قلم در دست غدار می بود

در کف طفلان چنین دیرتیم  
کین گردہ نور و شاہان بزبان  
لاجرم ذوالنون دران زمان بود  
آفتابے درج اندر ذرہ  
واندک اندک رو خود را برکشود  
عالم ازوس مخواست و موشد  
بیگمان منصور بر دار سب بود

اللہم اجعلنا من اولیائک و اگر ولی حق را فرزند نہ باشد ہیج باک نیست مہر پیروان و  
فرزند ان وس انداز روس معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است کہ التلا م

عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

سُوْرَةُ الْكَافِرُوْنَ عَلَيْمَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ هِيَ سَبْعٌ اٰیٰتٍ  
و بندگی نمی کنم آنچه شما از بندگی میکنید در حال یعنی من تباں شما ہرگز بندگی نخواہم کرد  
و لا انا عبد و لا انا عبد و نہ شما بندگی خواہید کرد و در زمان آیندہ ان خداے را کہ  
من بندگی اومی کنم در حال و لا انا عبد و نہ بندگی کننده ام در استقبال ماعبد تم

آنچه شامندگی می کردید در زمان گذشته و کلاً آنکه عایدون و نه شامندگی می کنید. تا عبد  
 آنچه من بندگی می کنم اورا که در دین من شمار است دین شما یعنی بت پرستی و بی دین  
 و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالی  
 فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول را اصلی الله  
 علیه وسلم گفتند که تو یک سال خدایان ما را بندگی کن تا خداست ترا بندگی کنیم این سوره  
 آمد رسول علیه الصلوة والسلام برایشان خواند و گفت شما ب دین خود کار کنید و من  
 بدین خود برین بودند و اجازت جنگ بنود تا این آیت آمد که فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و این  
 آیت را آیت سیف گویند تقصیب مؤمن ازین سوره این است که صبر کنند در کارها و بسبب  
 و ب ادبان و ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که  
 هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در  
 کواشی آورده است که این سوره و سوره اخلاص را ششستگان میگویند هر که این سوره  
 و سوره اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بر آنکه در اول رکعت سنت نماز باشد

این سوره را بخواند و در دو مرتبه مواضع را بخواند

سُورَةُ النَّصْرِ بِكَيْتٍ ۝ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ وَهِيَ تَكَلُّمٌ آيَاتٍ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَجَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَجَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ  
 يَدْخُلُ الْمَنَافِقُ فِي دِينِ اللَّهِ آفَاقًا ۖ وَجَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَجَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ  
 یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار و انبوه و فسیح و مجذوم و دیگر پس بپاکی  
 یا دکن بمانتایش پروردگار خود را با سزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات با سزا  
 را اثبات کن یعنی حق تعالی را منزه و پاک دان ازین که ویرا جسم باشد و یاد رجاء باشد  
 و یا از رجاء باشد و یا از چیز باشد یا همچون چیز باشد یعنی صفات سبلی را از دست  
 نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و ستم و قیصر و حیوة و خلق و





نَا نَادَاتُ لَهَبٍ اَتَشْرَاكُ زَمَانَهُ زَمَنْدَه اَهْتِ مِی اَتَشْ دُوْرَحْ كِه مِیْشَه كَرْم وِ تَبَانْ بَاشْ  
 وَ اَمْرَا اَنَّهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ مِیْنِ زُوْد بَاشْد كِه دُرَا یَدِ دَر اَتَشْ دُوْرَحْ زَن اَبُو لَهَبْ كِه هِیْرَم كُنْشْ بَاشْ  
 وَ هِیْرَم كُنْشْ رَا حَمَالَةَ الْحَطَبِ گُویند مِیْنِ بَر دَر نَدَه هِیْرَم وَ دَر حَدِیْثِ آهْرَه اَهْت كِه هِیْرَم كُنْشْ  
 دُر بَهْت دَر نِیَا یَدِ الْقُرْاَةَ بِالْوَعْدِ حَمَالَةَ الْحَطَبِ وَ بِالنَّصْبِ فِی جَنَّةِ حَا جَبَلٍ وَ رُكُوْبًا  
 وَ بَاشْد رَسْمٌ مِیْنِ كَسْبِ اَه اَسْلِیْفِ خَرْمَا وَ قِیْلَ زَبْحِیْرٍ مَحْكَمٌ بَاشْد دُر كَرُونِ وَ مَرَّ الْمَسْدُ  
 الْحَكْمَةُ زَبْحِیْرٍ اَز اَهْنِ مَهْمَا دُكْرَا ز دَبَانْشْ دُر آرَنْد وَا ز رَا ه دِیْگِر بَر وِن آرَنْد و دُر كَرُونِشْ  
 چَر چَمِیْدِ قِیْلَ حَمَالَةَ الْحَطَبِ اَز سِیْرَانِ كُفْتَه شْد وِ یَا كِه خَار مِغِیْلَانِ آوُر دِیْ وَ دُر رَا ه مَهْمَا  
 عَلِیْهِ السَّلْوَةُ وَ السَّلَام وِ یَا رَانِ اُو اَنْدَا خْتَه چَوْن بَیْشَر اِیْشَانِ پَا نَه بَر هِنَه بُو دَنْد خَار دُر  
 پَا نَه اِیْشَانِ دُر آ مَدَه وَا وِ هَسَا یَه رَسُوْلٌ بُو د وَا یَم رَسُوْلٌ رَا مِیْر نَخَا یَنْد نَصِیْب تُو اِنِ اَهْت  
 كِه دَشْمِیْ نَه كُنِیْ بَد وِ سْتَانِ حَقِ تَعَالِیْ تَا بَر عَذَابِ اَبَدِیْ بِلَا نَشْوِیْ مَشْرَبَا شْ چَوْن اَبُو لَهَبْ  
 وَ صَادِقٌ وَ صَدِیْقٌ بَاشْ چَوْن اَبَا بَكْرٍ صَدِیْقٌ فَا مَا دُر سْتَانِ حَقِ تَعَالِیْ رَا اَبُو لَهَبْ مِیْ بَاشْ اَبْرَه

در جمع سبک روحان هم بوییده باشد

نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ الْاِخْلَاصِ كَمِیْمَةٌ اَللّٰهُمَّ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ وَ حَقِیْ اَسْبَحْ اَیَّاتِ

قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ بُوْلَه مُحَمَّدٌ كِه خُدَا كِیْسْت مِیْنِ بَه مَانْد وِ بَه شَرِكِیْ اَهْت وِ یَكِه اَز جَهْتِ عَدُوْ  
 نَسَا یَدِ كُفْتِ اَز هَبْرَا كِه اُو مَحْد وِ دُنِیْسْت وَ تَجْمِرِیْ وَ مَعْنَا هِیْ فِیْ سَبَبِ نَزْوَلِ اِیْنِ سُوْرَه اِنِ  
 بُو د كِه كَا فِرَانِ كِه كُفْتَنْدِ یَا مَحْمَدُ خُدَا نَه خُو د رَا صَفْتِ كُنْ كِه اَز چِیْسْت اَز زَرَسْتِ یَا اَنْقُرَه اَهْت  
 یَا غِیْر اِنِ وِ وِ یَا شَرِكِیْ اَهْت یَا نَه حَقِ سَجَا دَه تَعَالِیْ اِیْنِ سُوْرَه رَا فَرَسْتَا دَكِه بُو اَه مُحَمَّدُ  
 خُدَا نَه مَن خُدَا نَه عَالَمِ اَهْت وَا وِ یَكِه اَهْت دُر ذَاتِ وَ صَفَاتِ خُو د مَانْد هِیْچ چِیْزِ نِیْسْت  
 اَللّٰهُ الصَّمَدُ خُدَا یُسْت كِه پَنَاهِ نِیَا ز مَنْدَانِ سَت هِه كَس تَمَاجِ اُو بَاشْد وَا وِ مَحْمَلِ هِیْچ  
 چِیْزِ وِ هِیْچ كَس نِیْسْت وِ قِیْلَ مَعْنِ الصَّمَدُ اَنْسْت كِه مَحْوُفِ نِیْسْت مِیْنِ كَا وَا كِیْسْت  
 وَ خُوْرُوْنِ وَا اَشَا مِیْدَنْ حَاجِتِ نَدَار وَا الصَّمَدُ اَشَارَتِ سَت بَر ثَبُوْتِ جَمِیْعِ صَفَاتِ كَمَالِیْ

واز کعبیلہ تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان و زوال نصیب در ویش این است کہ  
انتیاری خود را بصد گذارد و خود را محتاج و اندر چندین وقت در عدم بود و اختیار فیض می یافت

ششمی	صد هزاران سال بودم در قطار همچو ذرات ہو ابے اختیار
	کی رہم زمین چار میخ چار شلخ از جہم در سرخ جان زین منلخ
	ہر کہ از بستی نگر دو اوفس نیست رہ در بار گاہ کب پیا
	چیت معراج فلک این نیستی عاشقان را نذهب و دین نیستی

کعبیلہ کس از وس نرا دینی ویرازن و فرزند نیست و کعبیلہ کد و او از کس زاید  
نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم است و محدث نیست و کعبیلہ کہ لفق ااحد  
و نیست و نبوده است و نخواہد بود ویرا مانند هیچ کس در حدیث آمده است کہ قل هو اللہ  
احدٌ برابر ملت قرآن است یعنی ہر کہ یکبار خواند چنان باشد کہ از سہ بخش قرآن یکبار خواند  
باشد نصیب تو این است کہ ہر چہ در فہم و عقل تو گنجد کہ خداے تعالی آنست او از ان منترہ  
و بسر است و عقل و فکر را در کنہ ذات او راہ نیست هیچ کس و هیچ چیز مستحق موجودی  
و لایق مسجودی نیست مگر بنام او بندگی نہ آمد و صد منترہ از والد و ولد و ابے نیاز از معونت  
و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصہ  
معرفت را در تعریف سیرا و پان اشارت تنگ نہایات ارباب عقول را در بدایات معرفت  
او جز تخر و تماشای دلیلنے و بصیرت صاحب نظران را در امتعہ انوار عصمت او جز تعامی  
و تعاشی و تماشای سبیلنے نطو اہر اشیاء در ظاہریت او باطن و بواطن اکسوان در باطنیت  
او ظاہر حبیب او را در مقام محمود و محمدی از ادراک کنہ ذات صدی در عمر ابدی عاجز  
است

اعتماد الہدی بمعرفتك | عجز الو اصفون عن صفتك

تب علينا و اننا لبشر  
ما عرفناك حق معرفتك

سُورَةُ الْفَلَقِ قَدْ سَبَّحْتَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

قل اعوذ برب الفلق الفلق سفیدہ دم وهو بمعنى المفلوق من الفلق تكافق لان الليل يفلق عنه النهار فلق الشيء بشكاففت چیز را افلقا سمعت كذا من فلق فيه شنودم از شكاف و بان و سہ بگوے امی محمد پناہ میگیرم بہ پروردگار فلق یعنی سپیدہ کہ از شب بیرون می آید قبیل فلق چاہیست در دوزخ کہ چون آشادہ شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عثمانی آورده است کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ دران چاہ کہ فلق است شش طائفہ باشند امیران ظالم و کسانی کہ وصی تیمان باشند و در مال ایشان نسیب کنند و حق تیم را تلف کنند و کلانتران بازار و دیہا و شہر ہا کہ بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امر و کہ لو اطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکہ بایشان لو اطت کنند و دیگر آن کسانی کہ از برای ربا بلہا و عمارتہاے خیر و یا از ہائے فقیران از خلق عدل باشند و بخود خرج کنند و قبیل آنچه میکشاید آنرا حق تعالی همچون دانہ خرما و غیرہ آن کہ در خنان از وی بیرون آیند همچون ابرہ کہ باران از وی بیرون می آید و چشمہاے آب و ارحام مادران کہ زود از وی بیرون می آیند من شئ ما خلق از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بد الخلق آفریدن و من شئ غاسق اذا وقب و از بدی شب تاریک چون در آید قبیل الغاسق پر وین چون ناپیدا شود من شئ النفاقا ت فی العقید و از بدی زنان کہ جادوئے کنند و بد مند در گریہا و من شئ حاسد اذا حسد الحسد و الحساد بد خواستن و از بدی بدخواہی چون بدخواہی کند بر آنکہ در کواشی و غیر آن آوزد است کہ سبب نزول این دو سورہ آن بود کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را جادوئے کرد بودند ولید بن اعصم جہود و دختران او رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام شش ماہ دران جادوئے بود و بیمار شد و بہ عوسان خود صحبت نمیداشت و موئے اعضاے او در شستہ شدہ بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام در خواب بود کہ دو فرشتہ آمدند یکی آن دیگر را پرسید کہ این مرد را چہ شد



تقصیب در پیش صادق است که از یار بهر و از پیشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد و صحبت  
 کسی که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد مصراع یار بد بهر تر بود و از ما بر در باسع  
 با هر کشتی و نشد جمع دولت و وز تو بهر بهر صحبت آب و گلگت و زنه بار از آن قوم گریزان میباشد  
 ورنه کند روح عزیزان بجلت و دور باشد از کسی که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ  
 شده و از حرام دنیا بگیرد و از حقیقت هیچ نصیب ندارد و در میدان را از حرام خوردن و گرفتن منع کنی  
 نفعی با الله من ذلك و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گیر  
 از وی و بافعال بد ایشان خاطر خود را پریشان نماید و عمل کند بآیت خدا العفو و امر بالمعروف و  
 اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت صالحان و دورستان او طلب کند اللهم انزلنا بقضائك  
 متقوی ایچدی بنظر انبار کن و گوشه هار حلقه داری زمین سخن و گوش ما گیر و بدان مجلس کشان  
 که حقیقت سخن زندان مدخوشان و چون با بوی رسانیدی ازین و سر بندان بشک را امر ب دین  
 از تو نوشند از د کوز از امانت و بے درین جو از عطا یا استغاثت و داده دل را هر در صد فتح باب  
 ایدر عان گفته از تو استجاب و کار تو تبدیل ایمان و عطف و کار من سهوست و نیسان و خطا

|| سهو نیسان از ابد دل کن بحلم || من همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد على توفيقك لابتداء و الاختتام يا ذا الجلال و الاكرام

حائمه الطبع الحمد لله والمنة كراين تفسير واجب التوقير سراپا تاثير تصنيف لطيف و كلام لطيف  
 سر کرده و لیا و محققین و مقدمه الجیش مفسرین هدایت کننده هندی و طبعی مولانا و محمد و منا  
 جناب مولوی یعقوب چرخمی رحمة الله عليه بحسن اهتمام و سعی با کلام حسنا و الا هم ذی العزوة  
 و الکریم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم قاضی عبدالکریم ابن المرجوم قاضی نور محمد صاحب تاجر کتب  
 کمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی باینکه دلائل بود  
 قاضی بلذنگ بنسب الکریم طبع فرزین گشته فی ۱۲۶۶ هجری با شاعت مالک  
 ذکور از همسان مطبع شائع گردید - فقط







بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول - نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نہ در اخبار پس آیت ثلثہ من الاولین وقلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعض کسں چه معنی دارد۔؟

سوال دوم - فلا قسم بمواقف الخیر قسم است و تاکید این قسم بجله واندہ لفسرہ تعالیٰ عظیم فرمودند جہش چیست۔؟

سوال سوم - در کرمہ هل فی ذلک قسم الذی حججہاں چه معنی دارد۔؟  
سوال چهارم - در مضمون ان سعیکم لشتی کراشبہ بود کہ بعد از یاد کردن مؤکندہا ہجرت تحقیق ہو کہ در انبہ اند۔؟

سوال پنجم - نعل در قرآن شریفین برکت چه معنی می آید۔؟  
سوال ششم - شجرہ نازکہ از بعض آیات مضموم می شود مراد از ان کہ ام شجرہ است۔؟  
سوال ہفتم - عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را ہل معانی کردہ می پندارند و در آیت ختم اللہ علیٰ قلوبہم لایہ عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است و جہش چیست۔؟  
سوال ہشتم - در ازاد مع و جمع آوردن قلوب و البصار در آیہ مذکورہ چه حکمتہ است۔؟  
مکتوب اول - در معنی بعض آیات شریفینہ بحواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب دام بر کاتیم وجملہ التکرار کاسمہ من الصدیقین۔

کترین خلایق محفل قاسمہ سراپا گناہ پس از سلام مسنون الاسلام عرض بردازست و سیرت کہ عنایت نامہ سراپا منت کشیہا شد اما کابل طبع اورا اشغال مشغول مشغول متنوعہ بہانہ و سرچہ کشیہا شد نہ در نہ تقصیر تاخیر و نامہ اعمال این حقیر نوشتہ نمی شد و بروز آن نامہ دیر آمدہ بیاد آمدہ امر و بنام خدا بنشہ ام کاش کار گذاری امر و ذریعہ تلافی مافات شود۔

جواب سوال اول - مخدوم من میں مسلم کہ اخبار صادقہ باشند یا کاذبہ درخور نسخ نیستد این کرامت ہمداد احکام کردہ اند اما منشا آن ہل این است کہ احکام الاقسام انشا ہنشد ہر چیزیکہ

جهت انشا در آغوش دار و مورد نوح تو اس شد کتبت علیکم الصیام و لله علی الناس حج البیت غیر ما  
 اخبار اگر چه بنظر تحقیق از اقسام اخبار ندامت چون مخیر عنہ این اخبار انشائیت از اشارات لاجرم  
 تا زمان نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معرض نسخ بودند گو درین زمان بوجه انقطاع وحی بزمره محکمات داخل  
 شدند. الفصہ این اخبار و امثال آنها بدان مانند که حاکی حکم صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع  
 و بد نظر برین بحیثیہ ذاتیہ یعنی بلحاظ من حیث ہوا این جملہ اخبار باشند اما بلحاظ مخیر عنہ از اشارات  
 شمرده شوند چون این مسلک و قیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده ہم بدان سردار و ازین قسم اخبار  
 در افتادہ جهت انشائیت برتراندنی ہئی کہ ایجا احتمال تقدم مخیر عنہ در از قیاس نیست در عقود آن چیست  
 کہ تہمت مخیر عنہ بروزہ ہمسنگ اخبار مذکورہ گردانند این قدر ہست کہ صورت اخبار و پیرایہ خبر و برہمچو  
 مضامین کشیدہ با یہام متحقق در پے استحکام می شوند و پیداست کہ ثلثہ من الاولین الی از اقسام حدیث  
 است گو در پیرایہ خبرش کشیدہ امید امیدواران را قوی گردانیدہ اند مگر با فرایش بالا بر امید اولی است  
 را چہ ضرر اگر تبغیض موعود این طرف بے نیازی کا زود میکرد و البتہ صورت کذب درین میدان گردانند اینہا  
 میکرد گویا بسرا برودہ جلال و بے نیازی نمی رسید ز یادہ ازین چہ حاجت کہ سمع خواش سامی باشم آئے  
 اگر تفسیرے در پیش نظر بچہ پان می بود شاید بتائید و ترو دید حصفے چند می نوشتم اکنون اگر فقط باہم  
 خیال نارسا و ذہن نا آشنا خود این قدر دیگر بنویسم کہ اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب  
 یمین می ترسم کہ شملہ تفسیر بالا رے نباشد در نہ دفع این خلجان ہسل بود کہ امتیاز دہا بل جنت و نارایم  
 فصل با قاتمہ یمین و بسیار خواهد بود و پیداست کہ مقررین از باب جنت و نعم مقیم اند خواہ گفت کہ  
 اودشاں را ہمیں خود جانخواہند و اود خصوصاً و تشکیک لفظ یمینہ و مشتمہ را ہمیں نظر گیرند چہ یمینہ و مشتمہ جا  
 راست و جہائے چپ را گویند این نیست کہ مثل یمین و شمال بر دست راست و دست چپ حمل  
 توان کرد توں گفت کہ مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال کسان اند کہ نامہ اعمال شاں بدست راست  
 و دست چپ شاں بدہند مگر آنکہ این بچہ پان را بوجہ قلت مزاولت بلکہ عدم مزاولت کتب لغت  
 و کتب ادب اطلاع نبود با جملہ اگر مراد از یمین و شمال دست راست و دست چپ بودے آن وقت  
 محتمل بود کہ مراد از اصحاب یمین آنانند کہ نامہ اعمال بدست راست خواہند گرفت و فرق تقرب و  
 عدم تقرب در اینجا کارے نہ کردہ بچنت رفتہ کار خود خواہد کرد مقررین را بمدارج علیا خواہند برود  
 باقیان را بدجات سافلہ خواہند نشانید و وجہ مدافعتہ این وہم قطع نظر از آنکہ لفظ یمینہ و مشتمہ بزعم  
 این بچہ پان شاہان است اہل نفس کنتہ از دلجا ثالثہ است ظاہر است کہ اگر مقررین را داخل

اصحاب یمن خواہند فرمود تفریح اور سرسہ چگونہ راست خواہد آمد دیگرانیکہ واقعات در بارہاے  
 سلاطین را اگر غور کنیم بعض کسانراے بنیم کہ انا مکہ مقررہ خودیک قدم بیشتر نتوانند نہاد و ماہنامتا  
 الالہ مقام معلوم و بعض پروردگان آغوش عنایت راے بنیم ہر جا کہ خواہند بنشینند و ستے کہ  
 خواہند بیابند اگر کیفیت حضور ی در کہ خداوند یراہم کہ روز جزا خواہد بود برہیں قصہ فرود آریم کہ لام  
 حرج است کہ لو کہ او بدل خلد القصہ ممکن بود کہ دریں قضایا ہرچہ قضیہ کل کا تب محرک الاصابیح  
 وصف عنوانی تقرب واصحاب یمن بودن را مدخلتے باشد مگر نہ بہ اس معنی کہ وصف عنوانی علت و مقضی  
 محکوم ست بلکہ مراد این ست کہ محکوم علیہ اس قضایا بہت تقرب و مین بود این نیست کہ مثل الہکتاب  
 ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط ارادہ محکوم علیہ اصلے نماید مگر چوں مایہ علم من بے علم ہیں خیال  
 نارسا مین است نہ چیزے در سینہ دارم نہ در سفینہ جبروت اس سخن در زبانتہ نیست۔

**جواب سوال دوم۔** وجہ اعتراض دانہ تقسیم و تعلمون عظیمہ مقسم علیہ است کہ باس

الفاظ طیبہ اندہ لقزان کرید و رآدودہ اند عزم نیست این مقسم علیہ از مقسم علیہا چنان برتر است کہ  
 نور آفتاب از نور قمر اگر اس جا مین ست کہ شمس اگر بے نور گرد و قمر را ہم درے نیست کہ دریں حالت  
 ظلمت ذلی بدیوزہ گرمی رود و آنجا ہم مین ست کہ اگر خدا خواستہ قرآن شریف غلط باشد ہمہ  
 قضایاے دینیہ غلط باشند بہر اس جنس مقسم علیہ یمن غلیظ باید تا سامعان را از خواب  
 غفلت بیدار نماید مگر اینجا ہمہ اقسام بیک مرتبہ افتادہ بودند ارے انتساب اس ایمان بجانب  
 ملک علام عظمتے و اس سپردہ ان ایمان دیگران ممتاز گردانیدہ بود و نظر بریں بوجہ عظمت مقسم علیہ عظمتے  
 مشا را الیہا رایا دادہ آدہ متقبل فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را بچو ایمان دیگر سرسری  
 فہمیدہ رد بگردانند و جویہ دیگر ایکہ سفلیات را اگر بہر افعال نہادہ اند علویات را جلوه افعال  
 دادہ اند بہ تغیرے و انقلابے کہ در خاکدان زمین روی دہد منشا آس در عالم اسباب ہیں کو اکاب  
 کہ باطوار مختلفہ می آیند روی روند عمدہ تغیرے و مہین انقلابے کہ پس از انقلاب ظہور نور قدم  
 بائینہ حدوث بر رویے کا رآ منزل قرآنی ست نظر بریں زانچہ اس انقلاب از جملہ زانچہ برتر  
 باشد و نقشے اس اجمال کہ از اجتماع جملہ نجوم بہیئت مخصوصہ ظہور فرمودہ از جملہ نقشہائیکہ در  
 حوادث جلوہ گریمہا دارند احسن و اعلی باشند بدیں وجہ نقشہ دیگرہ حوادث کہ مقسم بہ خداوندی گردیدہ اند  
 بدیں نقشہ نہ رسد بدیں سبب موصوف بہ قسم عظیم گردیدہ فقط +

**جواب سوال سوم۔** حل فی ذلک قسم الذی جس بزم احقر استفہام تفریحی ست و اگر

سوال دوم

جواب سوم

کے معنی تحقیق گرفتہ باشد مسقطا اشارہ اش نیز نہیں باشد اگرچہ اس جملہ را بسبب استغناء ایمان مذکورہ بطور متحرک  
آوردہ اند تا اس جملہ معترضہ عظمت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را بدلت مابعد عندون  
فرمودہ اند بنیال احقر مطلب این است کہ اگر فرمودہ ما بالسر و چشم سخا سہید نہاد چسب و چنان خواہیم  
پس از ان بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ و عید فرمودند المرکیف فعل ربك الخ فقط +

جواب سوال چهارم -

**جواب سوال چهارم** - ان سعيك لشيء بخيان و بغير ان جواب ترا من لدني انك لم تفهم ان است بدل گون  
چون ہر ایت توفیق بہست خداوند ذوالجلال و الاذست ما کوہ دستان با تالی نرسید ہلما برابر چراغ دانید بسیار از  
کم عقلان بر زبان بچین مضامین میزنند نظر بریں فرمودہ باشد کہ سماعی بنی آدم از یک نوع نیند ہستی لیاقت دل  
خدا وار دیا گویم ہر نفسی محرک منعی است جدا ہر یک را نتیجہ جذبی نوازیم وہیں یک سخن بطور دیگر اشارہ ہاں باشد  
کہ ما ہیات بنی آدم چنانکہ فرمودہ اند اننا سماعون مکاون الذہب الغفۃ مختلف الافراح ہستند گو یہ اہم عرض  
انسانیہ ہمہ را یک آغوش گرفتہ باشد و وجہ اس اشارہ آن باشد کہ چنانکہ چشم کار و گر توان کرد گوش کار و گران  
اختلاف کار ہر یک باختلاف اصل ہر دو پہلے سے بر ہم بچین از اختلاف انواع مسامی بنی آدم باختلاف  
انواع سماعیان باید رسید باز وجہ اختلاف معاشرہ قدانی دل اند غلمان ہا یکدیگر کرد ز و نقرہ را یکدیگر ہر دو ہر ایک

جواب سوال پنجم

**جواب سوال پنجم** - لعل - بہر افادہ از قبلا قبل ما بعلمت امانہ ہر اربابا بلکہ اربابا بسبب تلبس  
مابعدا ہم بطوریکہ فیما بین یک غیر قارالذات با دیگر غیر قارالذات باشد غرض این است کہ فیما بین سبب سبب تقدم  
و تاخر زمانی باشد نہ ایک سبب مسبب در بادی نظیر ہم قارالذات باشد مثلا گندم را اگر نسبتی افشا ننہ اس  
تخم ریزی سماویہ امید واری حصول غلہ اضغان مضاعف پس لذت باشد نظر تحقیقی را درین قسمہ ہم اگرچہ سبب سبب  
غیر قارالذات نمایند اما انظار ہر پرستان ہم گندم را سبب سبب سبب ہنندہ ظہور آنرا با بملہ توجہی کہ موضوع لعل است  
از معنی جدا و دنیا مدہا اما تا کہ از الفاظ نگذشتہ اندیادین قسمہ نظر غور فرمودہ اند لعل یعنی شایستگی ہر شایستگی  
را شکر شک پنداشتہ حیران می شوند نہ شاید معنی شک لعل را بالشک ہر کار فقط اشارہ ہا امید واری میکنند  
کہ بنائش بر سبب سبب نہادہ اند و ظاہر است کہ سبب و سبب مستعدی شک قدم تین نیست شک عدم تین را اگر در مجموع  
جایسے میاید و جہش آن باشد کہ در سبب سبب یک نسبتہ دیگرے شک یاد و وجہ اسباب شک رود و ہر این  
نیست کہ در وجود اسباب و سبب سبب نہایت تین بود و بلا اینہہ شک از میان نغیرد -

جواب سوال ششم

**جواب سوال ششم** - شجرہ نار در آتیکہ متضمن شجرہ مبارک است شجرے از اشجار کہہ طور است  
تخصیص نوع اہ اس وقت یاد ندرم از تقاسمہ دیدماند مگر ہر چه باشد مراد ہستیم شجرہ معروف است ما تاجہ  
بچیزے غیر متعین نیست مطابق ظہر آتہ ہست شجرہ نار یعنی است گو مسقطا اشارہ بطن آتہ چیزے دیگر باشد

شاید وجه استفسار بچخضرات باشد انقصه لکل آیه ظهر اولیها مسلم است مظهر آیه بر وجهی معنی ظاهری دارد  
 جواب سوال هفتم - وجهی که است معلق بجمع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی بقیه منونز نیامده که جمع  
 مقابل تشبیه مفرد معطوف در معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان تغییر است و دیگر باشد یا معلق جمل را بر مفرد  
 کرده داشته و فرض شان این باشد که جمل را بتناویل مفرد کرده اند و اگر فاعل یا مفعول گرفته اند مفرد را بر معلق  
 نگنند مگر مرادشان همین است که اینجناب نوشته اند یا او شان در تهید این قاعده خطا کرده اند یا در تقدیر این دائره بلفظ  
 افتادند این نوع بر اصناف شقی مشتمل باشد و هر منفرد بزرگتر بود یکی از آن گروه هم بود نه هم و این که در قرآن شریف  
 وارد شده از آن قسم گروه بگراں باشد و اگر تهید در تقدیر شان هم صحیح است اعتبار معنی را بگونه الفاظ را -  
 جواب سوال هشتم - مع معدر است اطلاقش بر واحد مجموع در است بلکه در اختیار لفظ معنی آنکه  
 بعلامات جمع بنوازند بنظر این کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف الازاح است و وجهش آنست  
 که آن بر دو مظهر افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که بالیقین وجودی باشد صورت نذ بند و تفاوت و مشخص  
 وجودیات بملوک فصول و تمیزات بدست نیاید برین وجه اختیار صیغه جمع انصب آمده است ماحی افعال است  
 آواز و دیگران بگوش رسیده کار خودی کند و همچو آنکه بپو ابصار و قلوب نور نظر را محبت بر آمده مفعولات را  
 در بر می کشد و ظاهر است که جهت افعال من حیث هو افعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد و در عمل  
 آثار که کار افعال است از چه رو هست اگر عدم بگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر آنهم بپیدا است که عدم من حیث  
 هو عدم مختلف الازواح نیست اگر هست وجود است اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الازواح کرده اند که اعتبار  
 اشکال نور اشکال سایه را مختلف الازواح نماید چنانکه ایضا اشکال نور سایه می نماید و نه در حقیقت سایه را  
 باشکلی چه کار که او عدل است و این بهر وجودیات باشند همچنین افعالیات را قیاس باید کرد که فی حد ذاتها و اول  
 باشند اختلاف آنها بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمعیه فقط قابل افعال است  
 نه بلحاظ مقبول و اثر فاعل و در ختمه چنانچه دهد بالضروری و بصیغه مفرد انصب آمده اما اعتبارات مقبولات  
 که جمعیت را در آن سپرد و معنی معلق گردید تا اشاره شناسان بدانکه که عرض از ختم دفع آوازهاست نظریه  
 اضافتی بوسیله علی با آوازهات گوناگون پیوسته فتم را بر فتم آنها ملاحظه کرد و عرض عرض از معلق اشتراک  
 فتم است و معطوف و معطوف علیه و ختم در سجع اشاره تنبوع میکنند برین وجه انجام فتم هر دو جای یک لمازه شد  
 و پیدا است که فتم فیض است متعدی قلوب صحیح بجان مفعول فضاوه اند اندیدین صورت عرض اصلی از معلق بیان  
 کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چون آن کیفیت هر دو جان مختلف الازواح  
 شد معلق بر استحسان خود مانند البته اینقدر فائده زانده بدست افتاد که سجع بحیثیت ذات واحد این تعدد

جواب سوال هفتم  
 جواب سوال هشتم

محض بالا است بغیر مقبول است و این بلال ماند که در قبال معدنیات مختلف الافواج از کیم و طلا اندازند چنانکه  
آنجا حدت شکل قالب بالوانی نمکنند پیوسته از هر یک حدت و دوحه خیر سید بد همچنین اینجا خیال باید فرمود کترین  
و متعلقان کترین به شمول عنایات ایزدی هستند و بخدست میان محمد بشیر الدین صاحب و میان محمد سخن حساب  
و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و بگری هر که پرسد و یادمانند من سلام معروض باد

**سوال** - در آیت فاذا انشقت السماء فكانت دوده کالذال الاثا و بعض آیات دیگر ربط آیت و کیا آتی  
الاعد و بکما تکن بان در فرم نمی آید زیرا که نعمت در آنها نیست +

**سوال** - جملة ليعلم الله من ينصركم در سورة حدیدت واقع است با وجود قدم علم آوزن لام بر کلام فانه  
است مکتوب و و هم ایضا بنحو این نام مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سولای عنایت و  
محبت مخدوم کرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمه لشرقیانی - کترین محمد قاسم پس از سلام مسنون مدعا مکنار است در  
جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد که تفسیر شد پس زور و در نام اول روزی چند بود که بل تاخیر شد باز از یادم رفت  
مداوم بر اسپوسه نیاردن یاد در البش نوشتم دهم و گزفتم و بدل مصمم که کم که بر اسپوسه نظر ثانی کرده بلک خواهم رسانید  
مادور بچوم اجاب فرصت نیافتم همداران یام اسباب کشاشی بر بیل خاستند هر چند آتم که در کلام مولوی محمد حسن  
کشیده بردند و در روی در ارسال التواء و بجز در آمدت و البسی اند بیلی یاد و دارم آن نام در اب نفی الدین خان بیگ  
یا مولوی احمد حسن صاحب هم را خود بغرض نقل بر و در العصلک نام از یک از من دو صاحب باید گرفت باقی ماندند و الا  
دیگر جوابک نهاد و در نامه عرض مسکنم آیات سوره رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره به جهت دارند که سبب آنها آیات  
مذکور ذرات و در نظر اهمیت که سلب نعمت بی وجود نعمت نتوان شد و اینهم ظاهر است که اینجا مورد اشاره بسیار  
زوال سامان نعمت اندیا زوال مافیت که من نعمت است لفظ ليعلم الله بر نفس تقدم و تاخیر یا قبل الام و باید  
آن و لاله میکنند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرحت لشرح لیتنور امکان لام لیتنور بر علیه اسرحت و سکتو  
تنور و تقدم و تاخیر زمانی ماقبل و بعد و لاله خواهد کرد و در تقدم و تاخیر زمانی آسے انزال کتب انزال حدید هم خود از  
زمانیات حوادث می نماید جو البش حیثیت جو البش اینست که چنانکه قبهر لیکه اول نقتنه میکنند و باز موافق  
آن تعمیر نمایند همچنین بهر بنا رو ایجاد این عالم اول نقتنه کشیده اند تا مشایخ عالم مثال است و گمان چنین است  
که آن قدیم است در آن عالم اول بر تقدم و تاخیر و بیله تقدم و تاخیر زمانی بر روی کار آمد و باز موافق آن بود فرمود  
به تقدم و تاخیر زمانی بوسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب انزال جدید زمانی حوادث است همچنان علم مذکور هم حاش  
باشد و آنچه این همه قدیم اند علم هم قدیم باشد چون نباشد هر چه اینجا همه اول آنجا بود آد باز بر طبق آن اینجا  
ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنچه نیز اینهم امور باشد آسے هر چنانکه سبب اینجا لیکن این حدوث

اینجا پس از قدم علم اول منافی نشان اولویت نباشد کسی داند که شایسته تعمیر پس از انقضای آن بعد از تکامل علم گفته  
 بدین باشد بعد از علم وقت مشاهد و دلالت کند بلکه مشاهده نکند و علم ظهور و ظهور علم اول باشد چنانکه این وجود ظهور  
 وجود اول بود و انرا علم حقیقه الحان هم بر اولون جمله فلانان مجمع حاضران گشته اگر یاد ماند سلام عرض اندرند -

مکتوب سوم - بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت خالی بین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک

عطا شد بعد از آنکه بعضی شفر شفیق سه زنده معشوق است عاشق مرده به جمله معشوق است عاشق پرده به السلام علیکم  
 جمله خطوط سوخته آتش شدند آنوقت یادماند که خطوط جواب طلب سوختی نیندین سبب تعین سوالات سالی در توار  
 افتادند حافظم درست از توجیه بچگونگی با دارم و در خطوط موجود آنچه بچونشان بازاری در گوش است مبتنا جواب بگیرد و نام اگر  
 غلط انداخته مردم در مادامت السموات الارض هر دو احتمال است اگر معنی استقبالی بر دارد بر چه چنانکه اکثر همین کنند و

در اشکال این کلمات مامرد در دنیا سمان زمین و در رخ و در جنت مراد خواهد بود اگر بنظر حسینه ماضی انگنند آسمان زمین نیز گشتن از آن  
 خواهد بود که هر چه باشد منافی خطوط خواهد بود بلکه بلاغی خواهد بود و اول در سه مقدمه عرض کنیم از رگوش باید بنا و اول هر چند  
 از ماده و سمان حدوث و بقا خویش از حدوث و بقا تا اگر برکت باشد در صورت فرازی این همه سمان در کائنات اسباب  
 وجود است چنانچه نیز ضروری مکان از حدوث و بقا توالیش از خشت و گل موجود بود و هر چه بود و هر چه است و در صورت

فراهمی اینها پس هم ضروری است که مکان در ساخت وجود جمله افزود و دو یک پس از اینها المعانی به دوام مشهود با دوام موجود  
 نشود سوختگی آرزو قلب میسر آید این نبود سویم هر چیز را دو گونه عمر است یک طبعی دوم عرضی مثلا ثمرانه را بعد از این اگر  
 بطور خود گذارند در جوشش روز باقی ماند پس و اگر در صرک یابد شهید و سخن اندازند همچون انبیا سالها با سنانند متعین  
 و تغییر و فاسد نشود چون این در همه مضمون هدیه خدام شدن پس هم باید شنید اگر آسمان زمین آخرت را در گوید و اول این دوام

و خلود که هر کفار و مومن در روز خدایت است بوجه بقا و خلود زمین آسمان آن دیار بچون قضا یا قیاسا تنها به دل رسیده  
 آسمان زمین آندیار هر چند آسمان زمین بود که نمی بیند بی آدم بود اما از زمین هم چرم که بدل با بتجمل آن توان خوانند آدم  
 که قلبیست بشما داده اند و قاطیست که بزمین نهاده اند بمنزل علمه تا آمد بی آدم و دیگر اشیا واقعه فیما بین السما و الارض  
 است همین باشد که اکثر السموات والارض لفظ و امینهای افزاینده تا دانند که این تعقیب ذکر شرفه آن تعاقب آیت است که در

علمه و معلول و سبب و سبب نشین است باز بارشاد و جعل لکل الارض فراشا و السما و اجزاء و انزل من السماء ماء فاختر به  
 الثمرات لذلک ما یظن انه نموده اند که سمان بقا بی آدم بین ارض مساست که اول فریده حدوث او شان بود و گنگار  
 فرض کنیم که اکثر از میان همین گرفته اکثر دیگر بر او یاد بر او نهند و کار احراق بیج فتوسه و قفسه کونیا دید باز اگر آسمان  
 را بریزند و هوا را بسبت دیگر برند و بچینس بدیگر کنندگان آتش کنند احتمال فتور غار بی هم بر خیزد و لیکن بیشتر نظر بر

طباع دارند و خیال موانع خارجی بنامدم بر لب آرد که احتمال موانع خارجی در پیش آید و در نه بدون استثنای موانع

قضایا طبعی را پس از دوام کند مثلا گویند آتش میوزد و آب آتش را میگذارد از هم میرود و آب حیات با نطفه  
 شونیز است هر قضایا طبعی به پیروی دوام ذکر شود هر کس ازین قضایا دوام فهد الی حال آسمان زمین دوزخ و جنت  
 هر چند اصل غیر بی آدم نبود بلکه غیر انسانی بشهادت یوم تبدل الارض غیر الارض السموات تبدل شد و گویند  
 بجو افکر بجائے افکر موجب تخلل شیر خمیر نباشد و خود پیدا است که آسمان زمین را اگر فناست با سبب خارجی  
 است دنیا پنهانی عناصر که در طباع انسانی و حیوانی و غیره نهاده اند آنجا خردند که بنا و جسمانی شان شود و شاید  
 است که از اول آخر یک انداز قدام اند فاجعه البصر هلی تری نطفه و سپهر است که فناء از زمین کاین صبور  
 تقدیر یافته اند ضرورت مقتضای طبعی ازین آسمانی دوام بود پس چون دوام طبعی را در نظر دارند باز بر غیر مایه و یون باید  
 آنها نظر نگارند این خود محقق شود که این و ما را دوام است و تا دوام آنها دوام بی آدم ضرورت و الله اعلم  
 بحقیقه الحال باز اگر ذبح صورت را در خیال خود محفوظ داشته بیا و آورند که فناء است سما و ارض را و کار آنها راه ندادند  
 احتمال و مانع دوام هم برین استمر آنها نیست با جمله مخلوق بی آدم را که درین آیه مذکور است اگر بوقت بقا سما و  
 ارض و آخرت دارند گویند اصل را با علتش بیان کرده اند تا بر طول دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال  
 دیگر راه ندیده دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندیس صورت یقین خلوق در استحکامی دیگر  
 و اگر آسمان زمین درین آیه ذکر بیا آسمان زمین دنیا را در اند با لامر آن آیه مذکور است اینم شنید نیست که اصل قضایا  
 طبیعت این است که چیزی را تا بقا و سلامانش بقا بود و پس از سبب بقا را اگر بقا بر زمین بیاید که این شیء هم در  
 رکاب او باشد نظر برین زیاد و از زیاده مدت قیام بی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا ارض  
 و سما باشد زیاد و ازاں اگر بقا بدست آفتد همانا از سبب دیگر روانند پس صورتی باید که مدت قیام و بقا  
 بی آدم باعتبار اصل فطره زیاد و از مدت قیام ارض سما نبود آسبیش خیلی عنایت و عظمت جلایم شان این است  
 و بشما از توان آورد و زمین سبب افزایش با سبب دیگر لازم افتاد و این است که اول خالد بن یمنها مدت السموات  
 و الارض فرمودند باز با ستار الاما شامله بک افزودند که چون در نظری آدم که گفته اند شیء شان از کوتاهی  
 اعمار و شان هویاست چه درین عمر کوتاه دور اندیشهای دور و از چه دانند عمر آسمان زمین عمریست که زیاد و از  
 چه باشد توقیت عمر آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقا و آنها همسنگ دوام شهود است این مخلوق  
 را بدل حکم زنده باز افزایش الاما شامله بک مبالغه تحقیق دیگر باشد چه شینیه هر کس که جمله صفاتش را زیاد  
 از بقا و اش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را ناگجا است اصل همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض  
 عوارض اتفاق است و اینجا اینم مفقود آرسه منفری مزاج حضرت دیگر توان شد مدت معارض غضب میتوان شد  
 مگر سبب خارج را آنجا بحال تاثیر نیست تا فکر فرمایش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر اشتباه



الا ماشاء ربك بدامن خالدين بياويزند لکه استوارک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت ارض ساینه غلام  
 حرام آن باشد که از فنا خارج حسابی بناید گرفت بلکه برود اطمینانی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موافق  
 آسمان و زمین را بوجه نقاد و ارکان فنا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در مجموع قضایا نظر اگر باشد طبیعت  
 باشد پس اندر صورت این تقویت و تعلیق نفس صریح بر خود دوام باشد بوجه نکات معروضه بلا غرض عظیم بدست آید  
 و انشاء عظم علیه السلام ارتباط استنابا بر مضمون کفرش کرده ام بطریق اتصال مستقیم تمام شد اگر اهل محاوره تسلیم کنند بطریق  
 خواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة جواب سوال سوم ع زنا معشوق است عاشق مردۀ ابا القاسم  
 عاشق و معشوق رضاجملی و خود را می است که از ضلالت خود با برضلا دیگر و ابست زندگی که ببارت از حس بالاطوۀ بود با  
 و پراخت چون نیست این شیت و این اعتبار از زندگی هم دست بر آست و در زندگی بے ارادت حیات بے حکمت بود  
 و چونک استی مطلق و جمله معشوق است و عاشق برود و عاشق را امتیاج و نیاز و معشوق را بے فرضی و بے نیازی می نام  
 است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر حاجت نان از عدم نان است و امتیاج آن وجود است عدم آن با اگر وجود این  
 اشیاء است باز بهر طور بے نیازی است پس هستی مناسلا معشوقی نیست مدار عاشقی بود اندک صورت جمله  
 معشوق آید گرچون وجودات خاصه را اعطاء نام آنها چنان ضروری است که مقید بقیود و آغوش گیرند و از  
 چارطون گردانند با هم حیلوله آنچه حیلوله برده در میان آن وجودات و در کان آن ضروری است با این تصویر  
 شاید تصور این مضمون و شوا را فقه مگر چه توان که در زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درین وقت  
 که افکار دیگر بر سر اند برود و جواب سوالی که تعلق بنفوذ قضایا معنی داشت بر پنج و شش ورق نوشته در وقت  
 جواب سوالی که یکے از وجود جزا و وجود کل اتحاد و تقایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا و مزایم بود بزبان عربی برود  
 و درق کلاں که مساوی چار ورق این تعلق باشد رقم زدیم امر و زیاده عنایت باعث این تحریر شد غرض انجم سوالات  
 و تو اتر افکار و مزاحمت کار با دیگر که نمی آید در امر و ذوق سمع خواهد شد انشاء الله تعالی جل جلاله المبینان از دل و قوت  
 از او قیاب برود ندانم و در جمیع چیز میزد اگر غلط است معجز نیست در جمیع است الحمد لله جل جلاله همه برادران قارب  
 خویشین یا داوران حقیر را سلام رسانند مکتوب چهارم متعلق تفسیر کرمه حل بجای الا الکفر و وجوب  
 او متا ربیه و سورۀ کل عذوب برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم کترین نام محمد تمام نام بنده محمد عزیز از زبان مولوی سید  
 احمد حسن زاده الشکر کلا پس سلام مستودن شوق مکتوبه فریادنا از ان عزیز پیدا شده بلوریکه شد بعلی رسیدم و دیدم که  
 خطوط اطراف جواب سید نهاده اند بنحای عنایت نامه مولوی عبدالمجید صاحب بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در وقت  
 متعلقه کم و بیش نوشته غالباً باشد چه که شرف اندوم این ماه بود با بنجام رسانیم نوبت بچیت و یک ورق در وقت  
 جواب نامه خود باید شنید و چه بچوم اشتغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معافا بنده این وقت هم دشوار است چه عزیزم علی

طهر و دین احمد که بتقریب استقبالی حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاد خود حاجی محمد کریم آمدند از کربلا  
 نظر اندر مگر ظاهر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آنقدر بزرگتر از آنکه غل نجاشی الالاکتور پر سیده اند و حاصل سوال بنظر  
 اینست که جز او سزا مخصوص بکفایت عصاة مؤمنین نیز بجهنم اعادنا الله منهار وند و غضب شوند اندر صورت  
 این حصر چه معنی دارد - جواب - این شبهه بدو گوئی تویم اول آنکه بعضیای مؤمنین از تامل خود بکفایت و ابراهیم  
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخل یا خارجی سر بر او بعضیای میگردد و اندر صورت منشأ این اثر چیزیست باشد که در  
 خود عارضی است و باقتضای ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یا نفس نافرمام که چون اینست  
 این مجازات در حق مؤمن بالعرض بود و بالذات مغرب همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریب آن  
 باشد که اگر مؤمن بالذات بعضی چیز داخل است فرض کنیم همان را نفس گویند که چیز داخل گشته باشد از افعال ایمانی چیزی دیگر  
 و اختلاط این دو متضادین آنچنان بود که در ابدان او شهود میگردد که باطنش گم داده اند چه حال تسلیم تعاض  
 نیج این ضروری است در کفر و ایمان باین تضاد و تقابل که دانی و همه دانند از یک خمیر آیند و اگر سر را نه اثر شد  
 امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض نمیشود احوال هم جزا بود اگر اختلاط آن اند و در حق مؤمن ظاهر  
 اثر شد که در قابل مجازات نه پنداری با آن چیز کم که ایراد داخل مؤمن در حق او مجازات نبود قطعی باشد که لاجرم ناشی از  
 رحمت است نه غضب تا با او شایسته همانا تر خوانی و تا غضب بانی و اس بدان ماند که نفرو زنده بود که زنده ماند  
 تا چرک از روی تابانش جدا افتد و جمال ستور او از سر پرده نازیب آید یا او را خود انجام و جراح حال کند تا نشتر زنده  
 و آرایش زدن او در دیکر سازد و طرز دویم اینکه مخلوق است از مجازات و احوال عام است که گاهی کسی را در اول آتش  
 اندازند و گاهی پائی اول بفرود و بیفتند از فراوانند و باز نه برآند و اندانند بر روی بخشند چون شدند که خود انداخته اند  
 و آنکه بود چه عباد که را بچاه و آتشک می اندازند و عرض او پس باشد که بر سر است او چه گوید و آنکه با او لغزید و بنیت او از  
 بر طرف بهر اخرج او دوند و تا مقدر و زنده بر زمین طوره قصه و غنچه است اغاذا الله منهار کفار را خود میندازند باز  
 نه برآند و دند و مومنان را بپایا بلغزد و بدین سبب دران در آیند همین است که او شانرا زنده ابواب نبر و زنده در اول برآند  
 و میدانی که در دروازه بهر مخلوق احوال است و دل بهر عبور و مرد بهر وقوع و دخول اگر کسی بیفتد این اقصای این صراط  
 نیست با لغزی او باشد نظر بر این را مجازات نباید گفت عرض مجازات فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی  
 فعل علیست نه فعل عبود چون مومنان را بپایا بلغزد از هر طرف شفیعان بدو نده برآند باین تقریر مثل بسیار از اشکات  
 حدیث و قرآن بسوالت توان کرد فقط قل و عوف و یولینا مناس ملک الناس الله الناس من شری الوساوس الخناس الذی  
 یوحس فی صدق و انما من الجنة و الناس و صوره و الناس و جبهه تعوذ بسمه اوتوا ان یک شرو سوا من و الله علم  
 که و سوسه را با ایمان تقابل است ایمان عدم و اقتضای انقیاد را گویند و در صورت رو بستود که است چنانکه بود است

حق تعالی  
 موعود است

مگر مبدأ اول یعنی پس برپا بود است اول نشود و نما انقیاد و تذلل بمشاهده مرتبه های پایاں اوتعالی باشد و بویسته  
 خداوندی را دانی که دست در امان ملکیت دارد چنانکه غلام بقیضه آقا خود محسوس بود و بدین سبب کسب معیشت  
 نتواند یا زوجه در قبضه مالک بقبضه خود محسوس باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتواند کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله  
 کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملکی انسان محسوس هستند پس چنانچه نام و نفعه غلام و زوجه  
 حکم جس براق و زوج باشد حکم ملک بزمین و ملک کجای و در نفعه ایام اباقی و نشوز و خروج هم بگردد نش مبت  
 می شد همچنین نفعه جماعی با حکم جس مذکور نیز در حد و کرم باشد و با اینکه خروج از قبضه قدرتش محال است عموماً  
 عباد هم مختل نیست و میدانی که در ربوبیت هم اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه  
 ربوبیت منوط بملکیت بود و همچنین ملکیت از الوهیت خیر صمدی بشری این محال نیست که الوهیت هم عبودیت باشد و عبودیت  
 بحکم تضادت با خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که پس تذلل انقیاد است پس لیکن بنا تذلل قطار بر محبت است  
 هر سه و دیگر نشان این کیفیت توان شد است که بجز بواسطه دگرگونی روح و سنای از محبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوق  
 مشاهده کرده باشی و گاه چو سناط بمان باشد نیز از یک بندت در بان و پاسبان اقرار و در قبال باشد از پس قسم است  
 و نوکر هر چه با آقا محبت خود میکند از پس قسم غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا را نوکر را بر طرف کند باز بدو بسوی میکند  
 اگر آقا را محبوب بالذات بود انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون پس مقدمه پیدا شد از موجبات محبت نیز  
 باید گفت متعلق محبت بسینه مفعول در ما نحن فیہ جمال کمال خداوندی است که ذاتی است و عرض زوال توان شد  
 یا احسان و قرب اوتعالی که احتمال تفکاک ابدل راه توان یافت مگر هر چه با ابا و اینهمه از ذات محبت فروتر است  
 جمال کمال خود میدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن نتواند همچنین احسان اوتعالی همین است که از آن طرف چه  
 با فاضله فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بر زمین فائض می شود همچنین صادرات آنظرون که هم صفای اوتعالی  
 باشد با نظون فائضی شوند و از بنیاد استه باشی که آنچه بزرگان صوفیه که ام فرموده اند که ممکنات مظاهر صفات باطنی  
 اند حق نیست آئی اولین صادر هم صفت وجود بود که نمود ما از دست مگر چون حقیقه احسان اوتعالی دانستی قدر  
 از قرب اوتعالی نیز فهمیده باشی چه اندیس صورت اسطه فی العروض در جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق  
 تقریر متعلق آیه انشی اولی بالمومنین که در تمخیز مسطور است قریب چه اقریبه لوتعالی المشبهه شده باشد چون قصه  
 این چنین است تعاقب جمالی تقاسم محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا ترقی واضح شده باشد و اینهمه واضح شده  
 باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است و در این تفاوت این است که مصلوق ملکیت اوتعالی هم توه صفات و دیگر مگرانی  
 اوتعالی است که در قرآن مجید الرحمن بچو آیات آن عبدون من دون مالک لایکلف لکم ذمّاً و لا نذراً الا نفعاً بلکه نفع و کرامت  
 تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع هم فاضله است و فزاید آنرا که محلی فرود آرند همان محلی بود بویسته برآید که فعلیت

قوه و ملکیت است بمیدانی که قوه و ملک از فعلیت سابق است که متعلق بحسب است که موجب تدلیل هر وقت است با  
 مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه خشار اضافة آن طرف است البته آن خاندان صادره از آن جانب واقع  
 جانب است و در قلع نظر از قوه فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافة بهره نماند و هر چه در سبب اگر گویم که نظرات  
 استغناء و افزاد مقابل اضافة است بجا باشد و مرتبه مجرب است خشار و مصدر اضافة این طرف است این اضافة  
 واقع بر آن طرف است و درین نظر اگر گویم که آن مرتبه من همیشه بر آن اضافة بهره ندارد و بلکه من همیشه بر آن اضافة  
 از اضافة دوست بود ازین قدر بخوبی روشن توان شد که مرتبه مجرب است که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت ملکیت  
 بالاست چه مقید و مضمان از مطلق و مفروض و تر باشد با جمله چنانکه تا را ربوبیت بر ملکیت است مثلا ملکیت بر الوهیت  
 چنانکه ملکیت کار پر از الوهیت است و ربوبیت از کار پر و از آن است که هر چه از مقتضیات ملکیت است مثل آنچه در  
 الوهیت باشد در مرتبه مناسب که از آثار ربوبیت است عمدتاً در ملکیت بود و نظر برین ربوبیت نیز در کار  
 الوهیت و مجرب بود پس آنکه از دو سه پناه جوید ازین راه پای به پای موجود خود رسیده چاره کار خود که همانا کار  
 اوست بگوید و اگر کسی بگوید بان اگر دو سه را خلافت باقیقتنا وجودیت بخونی البته قوه تفریق ازین درگاه خارج  
 نمی یابست که هر گاه در مرتبه مگر قاعده اطلاع بالضرر از خود میدانی نظر برین پناه از دو سه رسیده گاه موجودیت و  
 الوهیت می یابد حجت مگر اوقات گان خفیه موجود در راسانیدن و دانش خود تا بان در گاه بد سلامت تو پیش  
 درجه بدر جنیال تعلیم است که در مایه بلکه در عرض حال خود بر اسلحه کشنده نوشتند و از خود شوال باشد از چهار جهت  
 باین اوصاف مسطوره یعنی ربّ الناس - ملک الناس - اخیال الناس و اخیال ابدال هم داشته باشی و هم طلب می کنی  
 شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسره در گاه متنازه که یکی نائب دیگر است از یک بلاد تو شده باشد و هر چه از  
 که اینان تمام تشبیه مناسب بر آورده شود و هرگز من و سواس را بیان حقیقه متخوذ من پندار و در این اوقات  
 الوهیت دار که ملک انسان در ب انسان عنوان هایل حقیقه اند و خناس را از خواص او با یاد شمر که تا هر بر ملکیت  
 که از خواص الوهیت است نتوان شد چه حاصل این خناس هم این اقتضاست که کار در هایل باشد و در هر وقت  
 جز شایان از کسی دیگر آسید توان کرد و اندکی سوس بیان فعل باهتیه و سواس است که در این جزو مرتبه که کار  
 الوهیت بر اسلحه ملکیت است نتوان شد کنونی و در حقیقه متخوذ بر تریج متخوذ رسیده مطلق هم قدر فهمی باید گفت  
 نه است اگر بیانش نشاند و باشند اول ضرورت که این درین دخیله همانان بمنزله رفیقه و بان نوسه در یک ضرورت است که  
 آب پناه و نوب و باران دوزخ و حراره آفتاب باور رسد و هم مرتبه دخیله و سباب امتحان حراره و غیر اینها در مرتبه  
 اعداد و مالک شایان بود و دولت شایخ و برگ نیز معانی خود بر کنند اگر اینها سامان فرا هم شد امید است که آن نسیان  
 او را آورد و در آن آسید کامیابی معلوم چون این مقدمه مبدی می باشد که فلق جبالین سالان روئیدگی است مگر این

انداز پیدا کردن مخصوص به نباتات است بلکه در جمیع مخلوقات همین سان گشته چنانچه با از چینی سی بکار بندید  
 را شکافتن گویند از قند اکثر القدر لطفه و جیفه و از بر باران بر آورند و از آفتاب نهد و از علت معلول از وجود پیکال  
 ممکنه و با بر آن فرض از زیر تا بالا پیدا کردن همین شکافتن است پس اندر این مکتوبات لطفی کنایه از خلق پیکال  
 مگر بحیثیت تربیت که نهایت را مستلزم است نظر بر این در باره مکتوبات استعانت را مسنون و حفظ را دانسته  
 که از چای چرخه خود است اول اشاره با دل است مثالی در ثانی و ثالث بشانک در ایچ بر ایچ و در این تطبیق آن است  
 که اضافه شکر به مطلق مشی پیکال است که آن شکر مقننار ما پیش برود وانی که سینه خولاری مقننای طبیعت  
 همان توان مخراتی است پس از یک شمع فاسق اذ اوقب فرمودند گویند اشاره با اذ قلع اسباب و معدنات  
 که در نه چید قید اذ اوقب و دلالت بر آن دارد که فاسق را اگر چیزی به پوشد موجب ابغاث شکر باشد و در شکر نیز  
 مگردانی که حاصل این قوب این وقت همین انقطاع علقه از ما شد پس اول ملاحظه را مقید نمود باید تا کماشت تا انقطاع  
 او موجب شکر شود و پیدا است که فاعله علقه جز اسباب و سامان در امتیاز نگینا باشد بعد از این در بعضی کتب  
 لفظ تقدیر فرموده اشاره به خود از مواضع ترقی که اندر هر نفس فی القدر بود اثرش میدانی که همین عرض است  
 یعنی طبیعت اصلی بود که این را ظهور آتار دوست و به برت خلق علی الاضمار که در ارت غریز شراختن گردانند  
 نشود و ترقی باز در در و شایسته تمام در در چنانچه جمله کما انما انشط من عقال در همه اجاریت معلقه سخن بود بیان  
 بر آن حضرت علی القدر علقه اولم در دست دلالت بر اینقدر در و کچیز بر بل حضرت علی القدر علقه اولم غالب و مقننای  
 طبعی را پوشیده بود پس از آن مرتفع است با فاعله فرموده خود را مفسدان که کش که فاعله انشیر برود و وقت است آنکه  
 بچرخد و این همان توان مقننای است انسانی است و انشیر علم اولم و کلمه مکتوب است بچرخ و در بیان معنی است  
 شکر این سه کلمه که در کمالی است فرموده هر چه گیرد لطف است شود با اسم الله الرحمن الرحیم سر با غنایت در کم مرز اول بقا و  
 بیگ حسد و دام و عیب بچرخ کترین مظلومین که مکتوب است از آنکه مکتوب است از آنکه مکتوب است از آنکه مکتوب است  
 شادی و طوری هم خوش نگارفت بود که نهایت نامرینام این و یک بیان درین شهر کول سید چون باز نام کمال را  
 گرفت تفاوت درین دو کلمه این که درین کلمه در روانی را با سامان رفت و علامه سید نکمال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از  
 نظر بنده است آن بیخ اوجانب باشد که نظر بچرخ اوجانبش به پیش این کلمه که بر تو را شایسته از بلند پر و از نموده اند اگر مکتوب است  
 از حضرت قلوب مردم برین آموخته است که در این خیال باطل را انفاطراسای مکرره و نقش حقیقت خود بجلوت انکسار  
 طبیعت ساسی آه و می اکنون که بر آنکه انجاست به درگاه مجیب الهموات در باره حدیثی است که فرمودم حدیثی که  
 گفته اند که هر چه آید خدا مان را از لوث کذب مر از باز پرس محقق بود با زوار اکنون سخن در غیر این معنی که کلمه کبریا  
 ملت شود و هر چه گیرد لطف است شود و بر تپید است موقوف است تپید درین عالم اگر در بدنه کشایم هر چه را میست

۱۰۰

نہادہ اندوہر حقیقت و صورت مناسب آن دادہ اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این  
 پیکر جسمانی در محاورات باہمی از ہر زبان کہ باشد اطلاق انسان حقیقت و صورت ہر دو جدا جدا می کنند از ہر  
 جا است کہ احکام بدن را سوسے حقیقت را لاجمی نمایند بگویند یعنی ہر راز و عمر و زید را کشت و امثال آن گنیں ہر احکام  
 بدنی مشروب لیبزید و عمر را قرارد میدہند لاکہ معدوق زید و عمر و لاج اوست کہ ز سببها ازین خرشہا دور است بدن لاکہ  
 دین مکرکہ مورد و کوب گردیدہ چون اینقدر دانستہ شد باید دانست کہ ایمان و کفر را نیز حقیقتی است کہ روح ایمان  
 و کفر از باہر خوانند صورتی است کہ شمار و افعال آن باشد مثلاً اقرار شہادتین صورت ایمان است انکار کفر از ان  
 صورت کفر پس اگر گمانے دل ایمان صورت کفر را بر گردوی توان گفت کہ فلان کس کفر گرفت و ہمچنین اگر نتوانست  
 ایمان بر رویے کار آورد اگر گویند کہ ایمان آورد یا ایمان گرفت بجا باشد لیکن از خود دانش آن خود سیرالک کہ سیر  
 آثار حقیقت و صورت ہے برودہ باشند و صورت انسانی چہ آثار ہا از حرکات سکنات کیفیت شادی غمی و خندہ و گریہ و غیر  
 کہ از روح انسانی حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی مسموکاے نماید و این علاقہ کہ ہے مبنی از میان  
 جزئی و با از این آثار ہا نشانے نحوہی یافت نظر بریں داشته باشی ہر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر ہم نماند  
 و ان شاہد جان را دریں سہر پرده ظلماتی نماند باز ہم نورے و ظہورے از انطرف ہم باشد بلکہ خود اس پیکر کیے  
 آثار آن شاہد باشد و این صورت خود کو از مقتضیات آن مستورہ معنی بود اگر شالغ بجار است ہمیں خندہ و  
 گریہ را برہیں کہ اقتضای ہوا باطنہ است از کیفیات تلبیجیات روحانی کہ سرور و غم باشد آے چنانکہ نشانہ اس  
 پہلہ ضد او یعنی بیخ و شادی و شوق و یاس امرے است واحد کہ محبتش خوانند اگر تفاوت است تفاوت اوقات و  
 حرکات است ہمچنین نشانہ اقرار شہادتین انکار آن در اوقات مختلفہ وقت کمال ایمان بہمن کیفیت ایمانی اگر  
 باشد چہ روح انمی وقتے اگر نشانہ خاطر انہارانی اللہ میر میا شد و این کثر است و تقری بنرض چند کہ متعلق با ایمان باشد  
 افتخار این ستر کہ تو ہم میا شد عظیم ترین آن اعراض اعلا کلمتہ اللہ و ترقی دین و وعظ و پنہ خلائق میا شد کہ در ہر  
 کشتہ شدن تصون نیست بدین سبب مقتضای ایمان در ہرچہ اوقات کہ خوف جان باشد کتمان ایمان بودہ و غیر حجابی  
 کہ بے اجرا کہ کفر ہر زبان نتوان شد چنانچہ حضرت عمار بن یاسر و ہم بعض دیگر کا بر در چنین اوقات کردہ اند و  
 ہمیں کمالان اند کہ او شان باینطور کفر گرفتند و ملت شد مارا و شمارا کنوں رخصت این قسم جان بر بہا و چنین  
 اوقات ہم رسیدہ با جملہ جناب مسود کائنات علی النثر علیہ آکہ سلم خبر ہمچین کفر گوئیہاے حضرت عمار رضی اللہ عنہ  
 شنیدہ تعفت نہ شنید و بر عکس رائے دیگران فرمودند کہ عمار کافر نماندہ از ستر تا با ایمان پر شدہ و باز کہ  
 حضرت عمار را خواند فرمودند کہ اگر باز چنین اتفاق افتد باز ہمچین بگو جان باز دست کفار بسلاست ازین  
 ارشاد کہ از ستر تا با ایمان پر شدہ ہمیں بدل میریزد کہ باعث این قسم بگوئیہا کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی

نبود اگر سببش فقط علاقه و محبت جانی بود و فرض نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نیز این ارشاد تفسیر بکفران حضرت  
 عمار بود فقط نه ترزاید این او شان بود بر این فعل چنانچه بظاہر سے نمایم دران صورت ہم این سنیت لو شان  
 ماند فقط اگر فرق است اینست که صورت اولی در حقیقت فعل عمار ی و حقیقت افعال امثال ما فرق باشد و صورت  
 متحد مگر چه حرج که در ارتکاب نفس ما و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اگر اتحا و است فقط و صورت است حقیقت  
 فرق زمین و آسمان است چه از کتاب و نصرتها نیز مثل ارتکاب بر زمین است بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر چه بود  
 اعنی در معاملات خود چنین که در یک طرف آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود تا التزام یک جانب  
 از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موجب مغالطه عوام نہ شود با بجز افعال نبوی صلی الله علیه وآله وسلم  
 بدین وجه کار تبلیغ از ان بی برآید همچو معاملات به بطور خواه از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم بدین  
 در حق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود در حق ما متبعان با آن که هر چه گرفت ایم از آن حضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم گرفتہ ایم آنچه که رضائے باشی بدان تعلق پذیرفته و نوبت از تقریر و تخریب بدان که در آن عزم  
 است در نہ خصمت اعنی بهترین است که نکنند و اگر کنند عذاب و عتاب نیست که بخون آن جگر خون  
 شود چون معنی مصروفه اقل ریاضت معنی مصروفه ثانی ریاضتے با پر نشانی بد مسجد ضرار که در شان  
 آن در آخر سورہ بارات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و اتفروا بین المومنین  
 و اعداء المومنین عاربا لله و رسولہ من قبلہ و لیعلمن ان لودعا الا الحسنى و الله یشہد انھ  
 لکاذبون لا تعرفیہ اید المسجدا حسس علی التقوی من اولی یم احق ان تقوم فیہ الایہ - بانی این مسجد  
 بنا اتفاق بودند که افروض فاسدہ میں بنا مطح نظر داشتند چنانچه باجمال آن درین آیات ارشاد فرموده اند  
 بوجہ فساد نیات او شان این عمل خیر لو سان که در مرتبہ صورت کار ایمان و اہل ایمان بود آنچه نماند زشت  
 و زبوں شد کہ خود از بالائے هفت آسمان پیغمبر خود را صلے الله علیه وآله وسلم صدائے لا تعرفیہ اید  
 دادند و ہمچنین نماز و روز و اقرار شہادتین اہل ففاق را تصور باید فرمود کہ از سرتا پا بجز زشتی و زبونی کہ  
 چنان معنی علت است هیچ نخواهد بود اگر بالفرض کسی را با او کاشے آفتد باید کہ پس ایستد کہ بکار و ناکار  
 و السلام نظر با اتحاد جناب با مزنا محمد نبی بیگ صاحب من پر چه جدا گانہ نمی نویسیم بعد سلام ہم یک مضمون  
 است و السلام ہمہ یاد آورای سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب دہلوی گنہ صاحب  
 دہلوی جان علی صاحب دہلوی اکبر علی جان صاحب سلام احقر رسانند - فقط -

یہ رسالہ حضرت مولانا محمد عالم صاحب دہلوی کی دیکر غلامیہ و ہندی کی جلا تصنیف ہم سے طلب فرمائی

## مطبوعات الرحيم الكيدمي

- ۱- کتاب الآثار: تالیف امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت  
نوفی ہوا بیت امام ربانی محمد بن حسن السیستانی، تقدیم و  
تعلیق: محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید نعمانی  
روایہ: ۲- التعلیق المختار علی کتاب الآثار  
للعلماء الفہامہ مولانا عبد الباری فرنکی محلی و بیہ:
- ۳- الإیثار بمعرفة رواة الآثار، حافظ انور ابن حجر  
المسقلانی، و بلیہ: ۴- الإختیار فی ترتیب الآثار  
محمد البانی، عبد الحلیم حسنی قیمت: -/۱۱۰ روپیہ
- ۵- مکانة الامام ابی حنیفہ فی الحدیث،  
بفہم العلامة المحدث القند المحقق لدرع الفیہ شیخ محمد عبد الرشید نعمانی  
اعتی بہا العلامة المحدث الفیہ الشیخ عبد القناح ابو خذہ قیمت: -/۱۸۰ روپیہ
- ۶- الإنتصار و الترجیح  
تالیف: المحدث الکبیر المقتر جمال الدین یوسف بن فرعل بن  
عبد اللہ البغدادی سبط الحوزی، تعلیق: العلامة المحدث  
محمد بن حسن زاہد النکوتری۔ قیمت: -/۱۰۰ روپیہ
- ۷- أوجز السیر لخییر البشر  
تالیف: ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازی، و بلیہ:
- ۸- الجواهر السنیة فی السیرة النبویة  
تالیف: الامام تقی الدین محمد علی الحسینی القاسمی،  
تلخیص السیرة الصغری،  
تألیف: العلامة العارف ابو عبد اللہ علاء الدین ممدانی قیمت: -/۲۵ روپیہ
- ۹- المدخل فی اصول الحدیث بالمحاکم الیساہوری  
تبصرہ المدخل، از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی۔ قیمت: -/۱۰۰ روپیہ
- ۱۰- مقامات حریری: تالیف ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری  
مترجم و محشی: مولانا صدیق احمد البوری، تعلیم: مولانا  
اعزاز علی قیمت: -/۲۵ روپیہ
- ۱۱- السیف المجلی علی المحلی  
تالیف: العلامة المفتی شہد مہدی حسن الشاہجہانبوری
- ۱۲- اللالی المصنوعة فی الروایات المرجوعة  
تالیف: مفتی سید مہدی حسن شاہجہانبوری قیمت: -/۲۰ روپیہ
- ۱۳- انوار التنزیل و اسرار التاویل المعروف  
بالتفسیر البیضاوی مع الحواشی (درسی)  
صنفہا: علامہ الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن امرہوی۔
- ۱۴- تفسیر مولانا یعقوب چرخچی (فارسی)  
تصنیف: حاتم المفسرین زبلة العارفین مولانا محمد یعقوب چرخچی  
مع اضافة جدیدة: اسرار قرآنی،  
تصنیف: حاتم المفسرین رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی
- ۱۵- تفسیر فتح العزیز معروف بہ تفسیر عزیز  
(فارسی) ۱- موزہ: ۲- ہرقہ: ۳- پارہ تبارک، ۴- پارہ عم، تصنیف  
فخر المفسرین و المحدثین مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی
- ۱۶- الاربعین النووی: تالیف: الامام النووی،  
مع عربی، انگریزی، اردو، قیمت: -/۲۰ روپیہ
- ۱۷- جامع الصلوات و مجمع السعادات فی  
الصلاة علی سید السادات علیہ السلام  
درود و سلام کا انسائیکلو پیڈیا، تالیف: العارف  
الربانی فضیلہ الشیخ یوسف بن اسماعیل النہانی، قیمت: -/۱۰۰ روپیہ
- ۱۸- رسالة الصيد: (عربی نائب) تالیف: الامام الحلیل و  
الفاضل النبیل مولانا محمود حسن خان التونکی و بلیہ:
- ۱۹- الحجاب فی الاسلام: للشیخ العلامة الحلیل  
حیدر حسن خان شیخ الحدیث مدار العلوم لندوة العلماء لکھنؤ
- ۲۰- نخبة الفكر فی مصطلح أهل الأثر نزہة  
النظر فی توضیح نخبة الفكر: تالیف حافظ احمد بن  
علی المعروف بابن حجر المسقلانی،  
بتحشیہ: مفتی محمد عبد اللہ تونکی،  
لوائڈ عجیبہ، مولانا محمد عبد الرشید نعمانی قیمت: -/۲۰ روپیہ
- ۲۱- نزہة النظر فی توضیح نخبة الفكر  
شرح شرحہ، استجلاء البصر: تالیف حافظ احمد بن  
علی المعروف بابن حجر المسقلانی،  
از: مولانا عبد العزیز حراروی



## مطبوعات الرحيم اكيثيمير

### عربي نصاب

### الرسائل النادرة

- ۱- معلم الصرف ۲ تبويب الصرف ۳- تعليل  
الصرف ۴- معلم النحو.  
تأليف: مولانا مفتي فضل الرحمن علامہ، قیمت: -/۷۵ روپے
- ۱- مرآة النحو المعروف به الضريرى  
عربي كميونر، تأليف: الشيخ المحقق ابو الحسن حميد  
مدين مقهنتري
- تقديم و تسهيل و قرئين فضيلة الشيخ مولانا محمد انور  
بيدخشانى، قیمت: -/۲۵ روپے
- ۶- الآجرومية: فى النحو عربى كميونر،  
تأليف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داؤد  
المسهاجى النحوى
- حاشية الآجرومية بقلم فضيلة الشيخ عبد الرحمن  
بن محمد قاسم، قیمت: -/۳۰ روپے
- ۷- هداية النحو، عربى كميونر، تأليف: للعلامة  
الشيخ سراج الدين بن عثمان الاودهى الهندى تفسيح  
و تعليق السيد قاسم الحسى، قیمت: /۲۵
- ۸ الكافية لابن حنبل، عربى كميونر  
تحقيق و تقديم و تعليق، الدكتور طارق نجم عبد الله  
قیمت: -/۷۰ روپے
- ۹- التسهيل فى شرح ابن عقيل جزء اول، عربى  
كميونر، قیمت: -/۱۰۰
- ۱۰- تحفة الوزيريه فى مسائل النحو،  
عربي كميونر، زير طبع، تأليف: العلامة محمد عبد فحة  
خير ابادى
- ۱۱- سراج النحو، شرح هداية النحو (اردو)  
مؤلفه: مولانا مفتي كميل الرحمن عثمانى، قیمت: /۸۰ روپے
- ۱۲- التيسير، شرح نحو مير (اردو)  
تأليف: مولانا محمد فاروق حسن زنى، قیمت: /۲۰
- ۱- التبيان فى آداب حملة القرآن  
تأليف: امام يحيى بن شرف الدين النورى الشافعى، و يليه،  
۲- فتح الكريم المنان فى آداب حملة القرآن،  
تأليف: علامه على بن محمد المعروف الضباع  
المصرى، قیمت: -/۲۵ روپے
- ۱- منية الالمنى فيما فات من تخريج  
الهداية للزليعى،  
تأليف: العلامة الحافظ قاسم فطلوبغا، و يليه  
۲ رساله المتكلم فيهم لا يوجب ردهم،  
تأليف: الامام الحافظ ابى عبد الله محمد شمس الدين الدهلى،  
۱ شروط الانمة الستة للحافظ ابى الفضل  
محمد بن ظاهر فندسى، و يليه،  
۲ شروط الانمة الخمسة للحافظ ابى بكر  
محمد بن الحازمى، و يليه،  
۳ خصائص المسند، مسند الامام احمد  
للحافظ ابى موسى العدينى، و يليه  
۴ المصعد الاحمد فى ختم مسند الامام  
احمد، تأليف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدين ابى  
الخير محمد بن محمد بن على بن يوسف الجزورى، و يليه  
۵ رسالة ابى داؤد السجستانى فى وصف  
تأليفه لكتاب السنن رواية، ابى الحسن بن  
جميع عن محمد بن عبد العزيز الهاشمى، و يليه  
۶ تعظيم الأنفاس بذكر سند ابن أركماس،  
تحقيق و تعليق، للعلامة محمد راهد بن فحس الكونرى  
۱- العالم و المتعلم رواية ابى مقاتل عن ابى حنيفة و يليه،  
۲ رسالة ابى حنيفة الى عثمان بنى عالم لعل  
البصرة، و يليه؛  
۳- الفقه الاكبر، رواية ابى مطيع عن ابى حنيفة  
و يليه؛ ۴ شرح الفقه الاكبر للامام ابى حنيفة  
العمان بن ثابت (شرح) الامام ابو منصور محمد  
بن محمد بن محمود الحنفى السمرقندى  
۱ شرح فقه الاكبر (فارسى)  
مولانا عبد الغنى بحر العلوم فرنگى محلى لكهونى  
۱ اصلاح غلط المحذنين، للخطابى  
تحقيق و درسه، الدكتور حاتم صالح الضامن

## مطبوعات الریحیم اکیڈمی

- ۱- شمائل ترمذی منظوم۔ تصنیف: مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہید
- ۲- فرامین نبوی۔ ترجمہ و شرح مکاتیب النبی ﷺ۔
- تالیف: الامام ابو جعفر برہم الدین علی السندی۔ از۔ ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی
- ۳- امام ابو حنیفہ کی تابعیت۔ اور صحابہ سے ان کی روایت۔
- از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی
- ۴- زلوا المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف: العلامة شیخ عبدالحق محدث دہلوی۔
- ترجمہ و شرح: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۵- تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی: از مولانا ڈاکٹر عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۶- سید احمد شہید کی اردو تصانیف: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۷- تحقیق الروایا۔ تالیف: شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی۔
- ۸- مہادی التصوف۔ از حکیم امت مولانا اشرف علی تھانوی
- ۹- سواعی اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی
- ۱۰- حیات مولانا درویش۔ از مولانا شبلی نعمانی۔
- ۱۱- افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ
- ۱۲- حیات شاہ محمد اسحاق محدث دہلوی تصنیف: مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی
- مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دہلوی۔
- ۱۳- ناصیبت تحقیق کے بھیس میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ العالی
- ۱۴- مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔
- ۱۵- اسماعیلیہ: بوہریوں، آغا خانیوں اور شیعوں کا تعارف، تاریخ کی روشنی میں
- مؤلف: سید تنظیم حسین صاحب۔
- ۱۶- التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۴۵ روپے



# مطبوعات الرسيم الكيطبي

فرايين نبوي : ترجمه و شرح مولانا محمد عبدالشہید نعمانی

① کتاب الآثار : تالیف امام اعظم برصیغہ نعمانی بن ثابت کوفی

مکاتیب النبی : تالیف الامام ابو جعفر بن ابراہیم الذہبی السیسی

بروایت امام ربانی محمد حسن الشیخانی رحمہ اللہ

داعی اسلام : بے نقطہ کلام - سیرت سید الانام - مولانا سادق علی

② نقدیہ و تحقیق محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ

مولانا سید احمد شہید کی بارود و قصائینت : از ڈاکٹر محمد عمر علی

③ ویلیہ - "التعلیق المختار علی کتاب الآثار" للعلما النہاس

شیخہ اور ترقیہ : از مولانا سلیمان مہدی صدیقی

④ مولانا عبد الباقی فریقی محلی رحمہ اللہ

ادراک کاملہ : از شیخ الہند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمہ اللہ

⑤ ویلیہ - "الایثار بعرفہ زوارة الآثار"

تسمیل : از مولانا سید احمد پال پوری محدث دارالعلوم دیوبند

⑥ حافظ الزمرہ ابو محمد العسقلانی رحمہ اللہ

ترتیب : از مولانا محمد پال پوری استاذ دارالعلوم دیوبند

⑦ ویلیہ - "الإختیار فی قرینت الآثار"

زاد المتقین فی تالیف شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ

⑧ محمد الثانی محمد سلیم پٹنشی مدظلہ

سلوک طریق الیقین : ترجمہ شرح از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالرحیم شہید

⑨ الإنصاف والرفیع : تالیف المدحت الکبیر ابو الظفر

تحقیق الرؤیا (اسہم) : تالیف شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی

⑩ جمال الدین یوسف بن فضل بن عبد اللہ بغدادی سبیل اللہ

شرح فقہ اکبر (فارسی) از مولانا علی بن عبد اللہ بن محمد زین العابدین

⑪ تعالیق العلامة الطہریہ محمد بن حسن کاید کاکوزلی

خطبات لندن : از مولانا عبدالرسمیم دریا باوی بستوی

⑫ اللالی المصنوعہ والروایات المرجوعۃ

استاذ دارالعلوم دیوبند (زیر طبع)

⑬ منقح سید محمد حسن شاہ ماہر پوری

مذکورہ علامہ جلال الدین سیوطی از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالرحیم شہید

⑭ محبۃ الفکر فی مصلح اهل الأثر

تالیف حافظ محمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی بریلوی

⑮ نہضۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر

بقرنیہ : منقح محمد سعید اللہ ٹولکی رحمہ اللہ

⑯ مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ

مقامات حنرفی : تالیف ابو محمد قاسم بن علی حنرفی البصری

⑰ مقامات حنرفی : تالیف ابو محمد قاسم بن علی حنرفی البصری

متحدہ و محشی - مولانا مسدق امراؤوی تکریم مولانا امراؤوی

⑱ المدخل فی أصول الحديث للحاکم النیسابوری

شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند

⑲ تصویب المدخل - از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ

الجواهر السنیۃ فی البیروہ النبویۃ

⑳ تالیف العلامة الحافظ ابو عبد اللہ علاء الدین عطائی

تلیف الامام قولہ بن محمد علی المستفی الساسی

⓫ ویلیہ - أوجز التیوطۃ البیروہ : امام اللغة والادب

ابو الطیب احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازی رحمہ اللہ

⓬ نقحۃ العربین : از مولانا عزرا علی رحمہ اللہ

ویلیہ : المعصدا الاحمد فتمت مسند الامام احمد رضی اللہ عنہ

⓭ شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند

تالیف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الغزیری



# **Maktabah Mujaddidiyah**

[www.maktabah.org](http://www.maktabah.org)

This book has been digitized by  
Maktabah Mujaddidiyah ([www.maktabah.org](http://www.maktabah.org)).

Maktabah Mujaddidiyah does not hold the copyrights of this book. All the copyrights are held by the copyright holders, as mentioned in the book.

Digitized by Maktabah Mujaddidiyah, 2013

Files hosted at Internet Archive [[www.archive.org](http://www.archive.org)]

We accept donations solely for the purpose of digitizing valuable and rare Islamic books and making them easily accessible through the Internet. If you like this cause and can afford to donate a little money, you can do so through Paypal. Send the money to [ghaffari@maktabah.org](mailto:ghaffari@maktabah.org), or go to the website and click the Donate link at the top.